

جمهوری اسلامی ایران
دانشگاه ملی ایران



انتشارات دانشگاه ملی ایران

« ۳۹/۲ »

سیمای شهر

ترجمه

دکتر مهندس منوچهر فریانی

چاپ دوم با تجدید نظر

۲۵۳۵ شاهنشاهی

سید



سازمان چاپ و توزیع دانشگاه ملی ایران

انتشارات دانشگاه ملی ایران

۲۹/۲

سیمای شهر

بی جگه

دکتر مهندس

لرزش و زمین

۱۶

۳

۱۹



اسکن شد

انتشارات دانشگاه ملی ایران

« ۳۹/۲ »

کونین لینچ

سیمای شهر

ترجمه

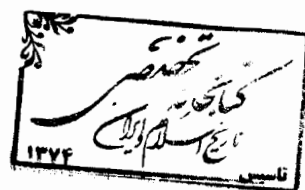
دکتر مهندس منوچهر میرینی

چاپ دوم با تجدید نظر

۲۵۳۵ شاهنشاهی

چاپ دوم

در دوهزار نسخه در سازمان چاپ و توزیع دانشگاه ملی ایران به طبع رسید



ترجمه این کتاب به همسر م ناهید

فهرست مطالب

- بخش نخست : سیمای محیط ۹
- خوانائی، ۱۲ : چگونه تصویر محیط بوجود می‌آید؟ ،
۱۸ : بافت و علائم مشخصه شهر، ۲۱ : «نمایانی»، ۲۴
- بخش دوم : مطالعه سیمای سه‌شهر ۳۵
- «بستن»، ۳۹ : «جرزی سیتی»، ۵۲ : «لوس آنجلس»،
۶۳ : نکاتی کلی در مورد سه شهر مورد مطالعه، ۸
- بخش سوم : سیمای شهر و عوامل سازنده آن ۸۹
- «راه»، ۹۴ : «لبه»، ۱۱۶ : «دگر»، ۱۳۴ :
«نشانه»، ۱۴۴ : روابط موجود بین عوامل سیمای شهر
۱۵۲ : تغییر نساویر، ۱۵۶ : کیفیت تصویر ۱۵۹
- بخش چهارم : فرم شهر ۱۶۷
- طرح کردن «راه» ها، ۱۷۵ : طرح سایر عوامل، ۱۸۲ :
کیفیات فرم، ۱۹۲ : مجموعه عوامل، ۱۹۸ : فرم
«دگران شهران»، ۲۰۴ : مراحل مختلف طرح، ۲۱۰
- بخش پنجم : مقیاسی تازه ۲۱۷

ضمائم

الف :

- ۲۲۳ پاره‌ای مراجع برای جهت‌یابی در شهر
انواع سیستم مراجع مورد استفاده در جهت‌یابی ، ۲۳۴ :
نحوه شکل‌یافتن تصویر در ذهن ، نظر ، ۲۴۰ : اهمیت
فرم ، ۲۴۵ : نکات ضعف و نمایانی ، ۱۵۵

ب :

- ۲۵۹ روش مطالعه
روشی که پایه‌ای برای سیمای شهر بوجود آورد ، ۲۸۱ :
جهاتی برای پژوهش‌های آینده ، ۲۸۴

پ :

- ۲۹۱ دو مثال از تجزیه و تحلیل عوامل شهر از نظر بصری
«بیکن هیل» ، ۲۹۲ : میدان «سکالی» ، ۳۱۲

کتاب مورد استفاده مؤلف

۳۲۷

سخنی از مترجم

برای سکونت و زندگی، شهر خانه‌ای است بزرگ و همان گونه که خانه باید از صفات و مزایائی برخوردار باشد تا سکونت و زندگی را مطلوب و آسایش بخش سازد، شهر نیز باید دارای کیفیات و ویژگیهائی برای تأمین آسایش و راحت باشد و نیز مانند خانه محیطی گرم و صمیمی و دلپذیر که زندگی را مرفه و مطلوب سازد. اگر چه در بسیاری موارد و به درجات مختلف در کشورها و شهرهای گوناگون هنوز خانه از بسیاری از صفاتی که باید و می‌تواند داشته باشد محروم است: طرح آن مطابق با زندگی ساکنین آن نیست؛ نسلی تازه گرفتار و محبوس طرح و ساختمانی است که خود در آن دخالتی نداشته و نسل یا نسل‌های گذشته برای وی باقی گذاشته‌اند؛ تسهیلات و تجهیزات یا کافی نیستند و یا کیفیت مطلوب ندارند؛ عرصه‌های خصوصی و عرصه‌های جمعی زندگی - به گفتهٔ «چرمایف» و «الکساندر» - از یکدیگر جدا نشده و هیچ يك حرمت و حریم خویشتن را نیافته‌اند؛ خانه به عوامل زیبایی و معیارهای هنرمندانه آراسته نیست و مسائلی از این قبیل که هـ کم یا بیش با آن آشنائیم و سروکار داریم. با این همه و بر روی هم امکان چیرگی بر مشکلات يك خانه هم به مراتب از

امكان رفع مشكلات يك شهر کمتر است و هم آنكه اصولا در مقام مقایسه ، به مسئله خانه - دست كم از این نقطه نظر ها - بیشتر از مسائل شهر توجه شده است. و بعنوان مثال این كه خانه باید سیمائی مطلوب و دلپسند داشته باشد مسئله ای است كه معماران ، دست اندرکاران ، هنر- شناسان و خبرگان از مدت هایش به آن توجه کرده اند ؛ اما سخن درباره سیمای شهر كه موضوع كتاب حاضر است هم اندك است و هم تازه به همین جهت چندین بار بر اهمیت كتاب می افزاید .

مقایسه ای دیگر بی مناسبت نیست : در سطور بالا پاره ای از مشكلات خانه و از آنجا شهر را به اشاره یادآور شدیم ، مسئله توجه به سیمای شهر ، فقدان آن و كوشش در شناسائی و به وجود آوردن آن از جمله يك از مهمترین مشكلات شهر است . افزایش جمعیت كه مدام زندگی شهرها را تهدید می كند و از جمله عوامل فساد پرستی و بیگانگی در شهرها است ؛ روی آوردن بی رویه جمعیت روستائی به شهرها و شهرهای بزرگ ، جمعیتی كه فاقد تمدن و فرهنگ و آمادگی شهرنشینی است ، مسائل ترافيك ، مسائل آلودگی هوا ، مسئله فضای باز ، فضای سبز و فضای بازی و بسیاری مسائل دیگر مانند آن در عین آن كه به جای خود قابل توجه و سزاوار اندیشه فراوانند مسائلی هستند كه درباره شان به طور کلی و نسبی چندین برابر مسئله سیمای شهر و مشكلات آن سخن گفته شده و كتاب و مقاله به رشته تحریر درآمده است . اما سیمای شهر «لینچ» نخستین و تا این جا شاید آخرین كتاب درباره سیمای شهر باشد. اینك پیش از آن كه پیش از كتاب به مفهوم و اهمیت سیمای شهر بپردازیم و اشاراتی درباره آن به خواننده فارسی

زبان دهیم، پرسش این است که علی‌رغم مشکلاتی چون آلودگی هوا و یا تراکم ترافیک آیا لازم است به مشکل‌سیمای شهر بپردازیم و به آن توجه کنیم؟ به اعتقاد من آری. اکنون روشن است که در سیستمی که فشارهای (constraints) گوناگون موجود باشد، نمی‌توان به انتظار نشست تا مهاریک فشار به صورت کامل صورت پذیرد و آنگاه نوبت را به فشارهای دوم و سوم و n ام داد. باید در سیستم بسیط و پیچیده‌ای که در آن همه فشارها عمل می‌کنند، همه فشارها همزمان یکدیگر (simultaneously) در نظر گرفته شوند. در سیستم پیچیده شهرهای امروزی ما، فشارسیمای شهر به همان اندازه اهمیت دارد که فشار آلودگی هوا و مسائل دیگر؛ جز آنکه ممکن است اثرات ناشی از آلودگی هوا را به صراحت در افق لوس آنجلس به صورت ^۱ smog و در خیابان تخت جمشید تهران در ماههای گرم تابستان به صورت ذرات معلق در هوا به وضوح مشاهده کنیم و مشاهده زشتی‌های سیمای این دو شهر، به عنوان مثال، نیاز به دقتی بیشتر داشته باشد اما به صورت واقعی موجودمانند همان smog لوس آنجلس و ذرات آلوده هوای تهران در جو و فضای شهرهایمان موج زند، آنها را آلوده کرده و مخل آسایش زندگی و چشم‌خراش باشد و از آن بالاتر، وجود آن مساوی باشد با عدم امکان برای تجاری معقول و الا که روان انسان بی‌تردید بدان نیازمند است و حتی کالبدی در امان از آلودگی هوا با وجود این زشتی نمی‌تواند به زندگی و سرزندگی خود ادامه دهد.

۱ - smog : ترکیبی از دود و مه که خود این واژه ساختگی از

ترکیب دو واژه انگلیسی smoke : دود، و fog : مه ساخته شده است :

سیمای شهر چیست؟ تمام عواملی از شهر که به دیده می آید و چشم قادر به تماشای آنست. تمام این عوامل بصورت انفرادی و خاصه در حالتی که به صورت پیوسته و دسته جمعی (در هر لحظه ای از زمان ترکیب چند یا چندین عامل با هم) عمل می کنند. «لینچ» برای آن که مظاهر قابل لمس از سیمای شهر به دست دهد پنج عامل را به عنوان عوامل اصلی سیمای شهر ذکر می کند: راه، لبه، گره، نشانه و محله و برای هر کدام از این عوامل تعاریفی به موقع خود به دست می دهد که خواننده این تعاریف را در کتاب خواهد یافت. در پس تمام این تعاریف و این گفتارها این نکته پر اهمیت وجود دارد که کتاب برای نخستین بار خواننده را متوجه معیارها، عوامل و ارزش هائی می کند که ممکن است - و بی تردید چنین است - به صورت ناخودآگاه با آنها سروکار داشته و از آنها لذت برده باشد بی آنکه آن ها را دقیقاً و آگاهانه در ذهن مجسم کرده باشد و یا از خود پرسیده باشد چرا؟ بسیاری از ما پس از دیدار مجموعه میدان شاه اصفهان و یا کافالهاوزی بایانی های ونیز، به عنوان مثال، ممکن است متوجه تفاوت این نمونه ها و مثال ها باشد و محلات بی فروغ و شخصیتی که اغلب محل سکونت ماست شده باشیم: فراوانند آمریکائیانی که حتی بی خبر از مظاهر زیبای شهرهای مستحسن خود پس از يك سفر کوتاه به اروپا شیفته شخصیت شهر های اروپائی می شوند و عقده حقارت دیرین درایشان بیدار می گردد، بی آنکه حقیقتاً بدانند ریشه آن شادی خاطر و بعد آن غم باطن در چیست! حتی «برنهم» و یارانش که در نمایشگاه سال ۱۸۹۳ شیکاگو بسیاری از مظاهر مستحسن معماری آمریکا را فراموش کردند و به تقلید عوامل سطحی

و بی ارزش معماری اروپا پرداختند دچار ناراحتی و غلغله شده بودند که از جمله سیمای دلپذیر شهر های اروپائی بر ایشان فراهم آورده بود و خود دست کم به دقت و نظم که در این کتاب مطرح میشود نمی دانستند که این زیبایی از کجا و چرا مایه می گیرد. این کتاب نه تنها برای متخصص فرصتی فراهم می آورد که معیارها و عوامل سازنده کار خود را خوب بشناسد و به دانش و بینشی مجهز شود که در طرح، نخست بدان نیازمند است؛ بلکه با آگاه ساختن خواننده غیرمتخصص مایه قدر شناسی او را از شهرها، از محیطی که در آن قسمت اعظم وقت خود را به سر می آورد: در آن زندگی میکند فزون تر می کند و اعتلا می دهد. که به اعتقاد من این موضوع دومی از موضوع نخستین بسی پراهمیت تر است؛ زیرا کمتر اتفاق می افتد که طراح یا گروهی از طراحان برای تمام بخش های یک شهر از صدر تا ذیل طرحی تهیه کنند تا در زمانی مثلا مساوی پنج یا ده سال تحقق یابد، - اگر هم در موارد استثنائی چنین بوده باز یک طراح یا تیمی از ایشان فقط بخش نسبتاً کوچکی از شهر را طرح کرده است و یا اگر مانند برازیلیا طرح تمام شهر از آغاز به پوده یکباره و یک تیم (لوچه و کستا، نیما یرو همکارانشان) گذاشته شده نتیجه رضایت بخشی به دست نیامده است. ولی در اکثر موارد چون شهر را خود مردم به وجود آورده اند و چون شهر مانند عنصری طبیعی عاملی است که باید از پویائی زندگی و تغییرات آن شکل گیرد و به علاوه ساختن خوردگی بر متانت و شخصیت آن می افزاید قدردانی و فهم مردم در ایجاد مناظر مستحسن و زیبا غیر مستقیم و مستقیم آرام و تدریجی و یا به صورتی ناگهانی و انقلابی

تأثیر فراوان در سیمای شهر دارد؛ در تحلیل آخر این مردم هستند که باید برای داشتن شهری با سیمای مطلوب آماده باشند و درك و فهمشان ایشان را سزاوار چنین شهری کند. اگر مردم بخواهند بی اعتنا باشند و اگر بی اطلاع بمانند شهر و سیمای آن جولانگاه کودکانی خواهد شد که تازه در نهایت علاقه و حسن نیت ممکن است داشتن مظاهر مستحسن سیمای شهر را با آراستن كيك عروسی اشتباه بگیرند. و از آن بالاتر ممکن است خود مردم برای بزرگ کردن بخشی از شهر که متعلق به ایشان است این مشاطه گران را خبر کنند.

«لینچ» کتاب را در پنج بخش، (۱) سیمای محیط، (۲) مطالعه سیمای سه شهر، (۳) سیمای شهر و عوامل سازنده آن، (۴) فرم شهر، (۵) مقیاسی تازه و سه ضمیمه که یکی اختصاص به جهت یابی در شهر دارد (الف)، دیگری روش مطالعه را روشن می دارد (ب)، و سومی به شرح چند مثال عینی می پردازد (ج) تدوین کرده است. در واقع بخش سوم کتاب، هسته اصلی آن را به وجود می آورد و در آن مؤلف کتاب تمام معیارهای تازه و مشاهدات خود را بیان و مطرح می کند. در بخش چهارم، براساس این معیارها و مشاهدات که آن ها را براساس تأثیر کلیشان: فرم، مطرح می سازد به توصیف راه های مختلف طرح و عواملی مؤثر بر آن می پردازد و برای آن که بحثش روشن شود، ده معیار تازه که هر طرح شایسته باید واجد آن ها باشد به دست می دهد. این ده معیار که وی آن ها را (۱) روشنی زمینه عوامل شهر (۲) سادگی در فرم، (۳) استمرار در فرم، (۴) چیرگی فرم، (۵) روشنی نقاط تقاطع، (۶) تنوعی که جهتی خاص را

معلوم دارد، ۷) عرصه دید، ۸) آگاهی بر حرکت، ۹) عوامل گروهی زمانی، ۱۰) نام‌ها و معانی می‌نامد همگی می‌توانند میدان اندیشه و عرصه خیال طراح را وسعت دهند درعین آن که نقاط مرجعی برای سنجش طرح به وجود آورند. لحن «لینچ» خاصه در ارائه این معیارها مانند همیشه آرام و ملایم و غیر تحمیل کننده است و درعین حال از دقت و نظام خاص خود برخوردار است. در بخش پنجم، مؤلف از مقیاسی تازه صحبت می‌دارد و مرادش رابطه‌ای است که بین ناظر و سیمای شهر وجود داشته و باید وجود داشته باشد. اگر چه این بخش کوتاه است و جا داشت از تأثیر ناظر: عامه مردم نیز در طرح سخن به میان آورده شود ولی حق مطلب تا آن جا که مؤلف برگزیده آن را مطرح سازد ادا شده است. بخش نخستین کتاب زمینه‌ای برای طرح تر مؤلف به وجود می‌آورد و بخش دوم این زمینه را با ذکر سه مثال از شهرهای امریکائی دقیق‌تر و روشن‌تر می‌سازد. چون توصیف از شهرهای امریکائی است، ممکن است برای خواننده فارسی زبان دور از ذهن و اندکی خسته کننده باشد؛ اما از آن جا که دقیق است، اگر خواننده شکبیا باشد و تمام آن‌ها را با حوصله بخواند به وضعیت این سه شهر امریکائی به اندازه‌ای آشنائی پیدامی‌کند که مطالب این کتاب و ترهای نویسنده برایش بیکانه باقی نمانند.

«لینچ»، چنان که خود در مقدمه کتاب آورده، بسیاری از اندیشه‌های خود را در باره سیمای شهر و در «سیمای شهر» [این کتاب] مدیون همکار بزرگترش «گئورگی کیس» است؛ مطالعه bibliography کتاب هم که به رعایت امانت ترجمه در متن فارسی نیز آمده است معلوم

می‌دارد که نویسنده چه کتاب‌های پر اهمیتی را مورد مطالعه قرار داده است و برای تقویت پایه‌های تر خود و ارائه علمی آن از چه دانشمندانی مدد گرفته است. همه این‌ها روشن می‌دارد که گرایش مؤلف به جنبه‌های روانشناسانه موضوع از قدرتی قابل ملاحظه برخوردار است. تکیه‌ای هم که بر جهت‌یابی در شهر و از دست رفتن اطمینان با از دست رفتن جهت گذاشته شده باز روشن‌کننده همین نکته است. همه این تأکیدها به جای خود مقنن و نشان آن که تصویری مشخص از سیمای محیط و از سیمای شهر چه نقش ارزنده‌ای از نظر روانی و از نظر زیستی راحت برای فرد دارد. اما این فقط جنبه functional: عمل-کردی موضوع است. در جایی دیگر، من به الهام از «لینچ» پنج عامل به عنوان روحیه یا مشخص دارندۀ هر شهر: عواملی که باعث تمایز شهری از شهر دیگر یا شهرهای دیگری می‌شود بر شمرده‌ام:^۱ (۱) نقشه شهر؛ (۲) سیمای ساخته‌مان‌ها؛ (۳) خصوصیات کینتیک شهر؛ (۴) نوع فعالیت و نوع مردم شهر؛ (۵) صدا و بو. مرادم از ذکر آن عوامل و به میان آوردن این بحث گذشته از به دست دادن عوامل سازندۀ يك تصویر کامل برای شهر این بوده که از پس توجه به سیمای شهر غیر از جنبه‌های عمل‌کردی جنبه‌های فرمی و زیبا شناسانه نیز مطرح است که به اندازه جنبه‌های نخست و به پاره‌ای ملاحظات از آن‌ها بیشتر اهمیت دارد. گفتیم آن نکات را به الهام از «لینچ»، اگر چه خودوی درباره آن‌ها مصرح نیست، در آن مقاله نوشتم و هر گاه فرصتی پیش آید آن‌ها را با

۱. رجوع شود به مقاله «م‌العه‌ای در باره شهرهای نو بنیاد انگلستان» که در مجموعه‌ای دیگر به نام «مقالاتی در باب شهر و شهر سازی» همزمان با این اثر از جانب دانشگاه ملی انتشار می‌یابد.

پژوهشی گسترده دنبال خواهم کرد؛ مانند آن که دنبال کردن اندیشه-های «لینچ» و به آزمایش گذاشتن بررسی‌هایی که وی در باره سه شهر امریکائی انجام داده در باره چند شهر نمونه ایرانی پژوهشی غنی و جالب توجه تواند بود. اما از کجا معلوم است که اندیشه‌های «لینچ» به چند شهر ساز و معمار و پژوهشگر چه قدر الهام داده باشد؟ من خود ترجمه فراسه، آلمانی و ایتالیائی کتاب را دیده‌ام و این دست‌کم شامل نصف جمعیت شهر ساز و معمار کتاب‌خوان جهان می‌شود. خود ترجمه حاضر را به خوانندگان فارسی زبان پیش کش کرده‌ام و معلوم نیست این کتاب به چند زبان دیگر پر خواننده مثل انگلیسی و روسی و یا کم خواننده و نا منتظر مانند فارسی ترجمه شده باشد. در هر یک از این زبان‌ها، بی‌گمان صدها و هزارها مثل من از عقائد «لینچ» لذت برده‌اند و از آن الهام گرفته‌اند. سپس من از جانب همه آن‌ها و از جانب همه خوانندگان فارسی زبان به «لینچ» به زبانی که او هرگز شاید نخواند و نداند، اما چون مصدر خدمت و کوشش و زحمتی قابل توجه، هوشمندانه و نوآورانه بوده می‌توانسته می‌تواند انتظارش را با آن خیال پروری شاعرانه‌ای که گاه در کتاب از خود نشان داده داشته باشد. زحمت اندک من در مقابل زحمت فراوان «لینچ» گاه از جانب خوانندگان و علاقمندانی قدردانی شده است که جز با خیال پروری انتظارش را نمی‌توانستم داشت. در باره تجدید چاپ این کتاب و شادمانی من به سبب آن که مورد توجه خوانندگان فارسی زبان قرار گرفته است سخنی نمی‌گویم در کتابی دیگر (مقالاتی در باب شهر و شهر سازی) که همزمان با این کتاب انتشار می‌باید در باره این نکات صحبت کرده‌ام. امیدوارم این کتاب

همچنان مورد توجه خوانندگان فارسی‌زبان باقی بماند و اندیشه‌های
تازه را رواج دهد.

منوچهر مزینی

مرداد ماه ۲۵۳۵

مقدمه

این کتاب دربارهٔ سیمای شهر است و این که آیا این سیما اهمیت دارد و می توان آن را تغییر داد یا خیر ؟ از جمله نکاتی که دربارهٔ سیمای شهر می توان گفت این است که به دیده آید ، به ذهن سپرده شود و سبب شادی خاطر گردد . ایجاد فرم و سیمائی تازه برای شهر مسئله ای خاص و تقریباً تازه در شهر سازی است .

در این کتاب، برای بررسی این مسئله تازه، سیمای سه شهر امریکائی : «بستن^۱» «جرزی سیتی^۲» و «لوس آنجلس^۳» را مورد ملاحظه قرار داده ایم و نتیجه ای که از این بررسی و مشاهده گرفته ایم پیشنهاد روشی است که ممکن است ما را به ایجاد طرحی مستحسن برای سیمای شهرها رهنمون شود : کتاب از پاره ای اصول نخستین در طرح شهر صحبت می دارد .

مطالعه ای که این کتاب بر اساس آن استوار گشت تحت سرپرستی پرفسور «کیورکی

Jersey City - ۲ Boston - ۱

Los Angeles - ۳

کپس^۱، و خود این جانب در «مرکز مطالعات شهری و منطقه‌ای» دانشگاه فنی ماساچوست^۲ صورت گرفت و مخارج آن را چندین سال متوالی، «بنیاد راکفلر»^۳، باگشاده دستی بسیار بعهده داشت. اما خود کتاب به عنوان یکی از انتشارات مرکز مشترک مطالعات شهری دانشگاه فنی ماساچوست و دانشگاه هاروارد - مؤسسه‌ای که زائیده فعالیت‌های پژوهشی این دو دانشگاه است - انتشار می‌یابد.

مانند هر مطالعه علمی، محتوی این کتاب از منابع بسیار منشاء می‌گیرد که ذکر همه آن‌ها آسان نیست. از این گذشته، تنی چند از همکاران، مستقیماً در تهیه مطالعاتی که راه به تحریر این کتاب برد شرکت داشته‌اند: «دیوید کرین»^۴، «برنارد فریدن»^۵، «ویلیام آلنسو»^۶، «فرنک هاتکیس»^۷، «ریچارد دابر»^۸، «ماری الن پترز»^۹ (که اکنون ازدواج کرده و خانم «آلنسو» نام یافته) که به‌همه آنان مدیونم و بسیار از آنان متشکرم.

دوباره خود را موظف می‌دانم از پرفسور «کپس» یاد کنم که بی‌آن که بخواهم نقایص کتاب را به او نسبت دهم، باید نامش همراه با نام من به عنوان مؤلف کتاب ذکر شود. مطالعات تفصیلی این کتاب مستقلاً توسط من صورت گرفته؛ اما فکر کلی آن حاصل مباحثات بسیار و همکاری نزدیک با ایشان است و اگر بخواهم بگویم کدام فکر از پرفسور «کپس» و کدام فکر از من است بی‌تردید، باید قسمت اعظم را به ایشان نسبت دهم. در هر حال سال‌های همکاری با ایشان برایم بسیار پربار بوده است.

کوین لینچ

ام. آی. تی.

دسامبر ۱۹۵۹

۱ - Gyorgy Kepes

۲ - Massachusetts Institute of Technology

۳ - Rockefeller Foundation

۴ - David Crane

۵ - Bernard Frieden

۶ - William Alonso

۷ - Frank Hotchkiss

۸ - Richard Dober

۹ - Mary Ellen Peters (Mrs. Alonso)

بخش نخست

سیمای محیط

تماشای شهر، هرچقدر که مناظر آن معمولی باشد دلپذیر تواند بود. شهر نیز مانند يك بنای نفیس معماری، ساختمانی است که در فضا قد برمی افرازد؛ با این تفاوت که مقیاسی بزرگتر دارد و تنها با گذشت زمان شکل و سیمای نهائی خود را می یابد. از این رو می توان گفت که طرح شهر

فی‌المثل مانند موسیقی، هنری است که به زمان بستگی دارد؛ اما برخلاف موسیقی نمی‌توان در طرح شهر زمان را تنظیم کرد یا بر فواصل آن حدی متصور داشت. تسلسل زمانی که در طی آن شهر نشو و نما می‌یابد، تحت شرایط گوناگون و برای مردم مختلف ممکن است دگرگون شود، قطع گردد، از میان برود و یا به اصطلاح «میان‌بر» شود. مضافاً به این که تغییر آب و هوا و تغییر نور به شهر رنگ‌های گوناگون می‌دهد که به تأثیر این تغییرات سیمای شهر نیز گوناگون می‌شود.

در هر لحظه، در شهر بیش از آن که چشم بتواند ببیند و یا گوش بتواند بشنود، چیزهای دیدنی و شنیدنی هست؛ صحنه‌ها یا مناظری که انگاری برای تفحص و سیاحت انتظار می‌کشند. هیچ عاملی از شهر به خودی خود به تجربه نمی‌آید، مگر آن که در رابطه با محیطش مشاهده شود، تسلسل وقایعی که سبب بروز و وجود آن گشته شناخته گردد و در رابطه با خاطره‌های تجارب گذشته باشد. فی‌المثل، اگر خیابان واشنگتن را که اکنون در «بستن»^۱ واقع است در میان مزرعه‌ای قرار دهیم، ممکن است خصوصیات اصلی خود را حفظ کند؛ خیابانی باشد با فروشگاه‌های متعدد در قلب شهری مانند «بستن»؛ اما در هر حال در محل جدید خود، هرگز روحیه و سیمای چنین خیابانی را نخواهد داشت.

هر فرد، واجد آشنائی دیرین با پاره‌ای از قسمت‌های شهر محل سکونت خود است و تصویری که وی از این شهر در ذهن دارد همراه با خاطرات و معانی بسیار برای او است.

عوامل متحرک هر شهر، خاصه مردم و فعالیت‌های آنان، همانقدر در ایجاد تصویر هر شهر در ذهن مؤثراند که عوامل ثابت جسم شهر؛ و

آدمیلان نه تنها ناظر مناظر شهر اند بلکه خود نیز جزئی از آن هستند. بیشتر اوقات تصور آدمیان از شهر پیوسته نیست؛ بلکه بریده، مقطع و آمیخته با علائق و سوابق ذهنی دیگر است. در مشاهده مناظر شهر، تقریباً تمام حواس در کار است و تصویری که در ذهن حاصل می‌آید، ترکیبی از مشاهده و احساس تمام آن‌ها است.

شهر نه تنها عاملی است که مورد مشاهده میلیون‌ها مردم از هر طبقه‌ای که باشند و هر روحیه‌ای که داشته باشند قرار می‌گیرد (و احیاناً تماشای آن موجب تفریح خاطر می‌شود)؛ بلکه محصول کار سازندگان بسیار است که مدام ساختمان آن را بسته به احتیاج و امیال خود تغییر می‌دهند. در حالی که سیمای کلی آن ممکن است برای مدتی ثابت بماند؛ اما اجزاء آن دائم تغییر می‌یابد. رشد و فرم آن را نیز فقط تا اندازه‌ای می‌توان به نظارت آورد و حدی نهائی بر آن متصور نیست؛ بلکه توالی مداوم دوره‌هائی است که یکی پس از دیگری جانشین یکدیگر می‌شوند. از همین رو، هنر طرح شهر بقسمی که به‌دیده بنشیند و حواس را محظوظ دارد، هنری است که کاملاً از معماری، موسیقی و ادبیات جدا است. ممکن است این هنر، از هنرهای دیگر متأثر باشد؛ اما هرگز دنباله روی آنان نیست.

در حال حاضر شهری که محیطش زیبا و دلنواز باشد، نادر است و یا حتی به گمان برخی اصلاً وجود ندارد. حتی یک شهر امریکائی، کوچک یا بزرگ، موجود نیست که تمام مظاهر آن مستحسن باشد. تنها پاره‌ای از شهرها اجزائی مستحسن دارند و از همین روشگفت‌آور نیست اگر بسیاری از امریکائی‌ان ندانند معنای زندگی در محیطی که زیبا و محظوظ‌کننده باشد چیست. بسیاری از امریکائی‌ان زشتی شهری که در آن ساکن هستند برایشان آشکار است و از تراکم، کثافت، دود،

آشفتگی و یکنواختی بسیار آن شکایت دارند ؛ اما از ارزش بالقوه‌ای که در محیطی متوازن موجود است بی‌خبراند ؛ جهان دلپذیری که ممکن است فقط در ایام مرخصی و به‌هنگام سیروسیاحت ، یا در واقع فرار از شهرهای محل سکونت خود به‌مشاهدهٔ اجمالی آنان آمده باشد . احساس آنان از يك صحنهٔ دلپذیر شهر و معنای آن در ایجاد تنوع برای زندگی روزانه بسیار اندك است ؛ احساسی که تکیه‌گاه و لنگری برای زندگی آنان بوجود می‌آورد یا معنا و غنای جهان را وسعت می‌دهد.

خوانائی

در این کتاب ، مقصود اصلی ، این است که کیفیت بصری شهرهای امریکائی را ملاحظه کنیم و این کار را با مطالعهٔ تصور ذهنی که مردم ، از شهر محل سکونت خود دارند انجام داده‌ایم . توجهٔ خاص ما بر يك کیفیت بصری شهر متمرکز خواهد گشت : وضوح بصری یا « خوانائی » سیمای شهر . غرض ما از خوانائی این است که به آسانی اجزاء شهری را بتوان شناخت و بتوان آن‌ها را در ذهن ، در قالبی به‌هم پیوسته به یکدیگر ارتباط دارد . درست همانگونه که با دیدار يك صفحهٔ چاپی ، اگر خوانا باشد ، تصویری از نمادهای شناختنی به‌هم وابسته‌ای در ذهن ما نقش می‌بندد ، همانگونه نیز در شهری که واجد سیمائی خوانا باشد می‌توان تمام اجزاء آن : محله‌ها ، بناهای جالب و پراهمیت و خیابان‌ها و کوچه‌ها را از یکدیگر باز شناخت و یا تمام آن‌ها را در مجموعه‌ای پیوسته به‌تصور آورد.

در این کتاب این نکته را بیان خواهیم داشت که خوانائی در سیمای شهر اهمیت دارد ؛ به تجزیه و تحلیل مفصل این نکته خواهیم پرداخت و کوشش خواهیم کرد نشان دهیم چگونه می‌توان شهرهای خود را براساس

این تصور بسازیم . چنان که پس از آنکه زمانی بر خواننده آشکار خواهد شد ، این مطالعه صرفاً تفحصی مقدماتی است ؛ کلام نخستین است و نه سخن آخرین ، کوششی است که افکار تازه را نشأت دهد و پیشنهادی باشد که توسعه آنان را میسر دارد و به محك آزمایش گذارد . لحن کتاب تا اندازه ای نامطمئن و شاید کمی بی مسئولیت باشد : مطالبی که می گوئیم هم مشروط است و هم مبتنی بر فرضیات . در بخش نخستین ، پاره ای ایده های تازه تجلی خواهد یافت و در بخش های بعدی ، سیمای بسیاری از شهرهای آمریکارا به معیار این ایده های تازه محك خواهیم زد و نتایج آن را برای طرح شهر بحث خواهیم کرد .

اگرچه وضوح یا خوانائی به هیچ روی تنها صفت يك شهر زیبا نیست ، اما اگر محیط زندگی آدمیان را به مقیاس اندازه ، زمان و پیچیدگی شهر ، مورد ملاحظه قرار دهیم ، این عامل اهمیت خاص می یابد . برای درك این نکته ، نباید شهر را به خودی خود در نظر بگیریم ؛ بلکه آن را به تصور و به دیدۀ ساکنین آن بنگریم .

شناختن و مشخص داشتن يك محیط از خصوصیات حیاتی تمام موجودات متحرك است . البته عوامل بسیار مانند احساسی که رنگ ها ، اشكال ، تحرك و تنوع نور برای دیده بوجود می آورد ؛ بو ، صدا و حس لامسه و یا حتی شاید قرار گرفتن در میدان الکتریکی و یا میدان مغناطیسی زمین به این شناسائی كمك می کند . شناسائی محیط و جهت یابی برای حرکت ، از مهاجرت قطبی پرندگان دریائی^۱ گرفته تا حرکت حلزون ها ، همه

۱ و ۲ - tern را به پرندگان دریائی و limpet را به حلزون ترجمه کرده ایم که ترجمه ای بس نارسا است ؛ اما چون در این متن ، توصیف و شناختن دقیق این موجودات از نظر بیولوژی مطرح نیست و به علاوه تا آنجا که ما می دانیم ترجمه ای - دست کم ، ترجمه ای نزدیک به ذهن - برای این نام ها در فارسی وجود ندارد به همین ترجمه نارسا قناعت کرده ایم . - مترجم



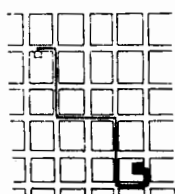
به تفصیل در مقالات و مطالعاتی جامع که در این زمینه صورت پذیرفته توصیف گشته اند و اهمیت آن مذکور افتاده است (10, 20, 31, 59)*. روانشناسان همین خصوصیت را در آدمیان، اگرچه به اجمال و تحت شرایط محدود آزمایشگاه، مطالعه کرده اند (37, 63, 65, 76, 81). اکنون، علی رغم پاره ای سؤالات که هنوز مطرح است، دیگر بسیار غیر محتمل بنظر می رسد که «غریزه ای» اسرار آمیز در پاره ای حیوانات و آدمیان در تشخیص راه و جهت یابی موجود باشد؛ بلکه راه و جهت به مدد علائم و اشاراتی که حواس آدمی مدام از جهان خارج بدست می آورد و در ذهن نظام می دهد مشخص می گردد. نظام یافتن برداشت های ذهن از محیط خارج عاملی بس اساسی در بقاء اختیار در حرکت است و وبازده حرکت را افزایش می دهد.

گم شدن کامل در شهرهای جدید برای بیشتر اشخاص، شاید تجربه ای بس نادر باشد. وجود اشخاص دیگر و وسائلی مانند نقشه، شماره خیابان ها، علامت جاده ها و اتوبوسها از عواملی است که به مدد آن ها می توان راه را پیدا کرد. اما اگر شخص يك بار گم شود، اضطراب و حتی وحشتی که به او دست می دهد، این نکته را روشن می دارد که توازن و سلامت وجود شخص تا چه اندازه به آشنائی وی با محیط وابسته است. لغت انگلیسی «لاست»^۱ که معنی لغویش «گم شده» است، تنها به گم گشتگی: عدم اطمینان از محلی که شخص در آن است اطلاق نمی شود. و بیان دارنده درماندگی محض است.

* رجوع شود به مأخذ خارجی کتاب که مورد استفاده مؤلف بوده در

انتهای این ترجمه مندرج است. - مترجم

lost - ۱



عاملی که میسر می‌دارد شخص بتواند راه و جهت خود را بیابد تصویری است که وی از محیط خود دارد؛ عکس‌هائی کلی که ذهن شخص از جهان خارج برمی‌دارد. این تصویر هم حاصل احساس آنی شخص است و هم مبتنی بر خاطره تجارب گذشته او و مورد استفاده وی قرار می‌گیرد که هم به تعبیر اطلاعات تازه موفق شود و هم راهنمای او در اقدام به عمل باشد. احتیاج به شناسائی و سامان دادن به محیط جوامع انسانی چندان است و ریشه‌هائی چنان استوار از گذشته دارد که یافتن چنین تصویری هم از نظر احساس و هم برای مقاصد عملی اهمیت فراوان دارد.

واضح است که داشتن تصویری روشن از محیط، شخص را قادر می‌سازد به آسانی از جائی به جائی دیگر رود. فی‌المثل، خانه دوستش را، يك مغازه دكمه فروشی را و یا يك پاسبان را به آسانی بیابد. اما محیطی که عوامل آن به نظام آمده باشد، می‌تواند متضمن فوائد دیگر باشد: می‌تواند مأخذ مراجعه‌ای وسیع باشد یا در به نظام آوردن فعالیت‌ها، اعتقادات و یادانش هامؤثر گردد. فی‌المثل، اگر شخص به درك ساختمان جسمی «منهتن»^۱ موفق شود بر مقدار معتنا بهی از واقعیات و بر بسیاری از امور تفننی در جهانی که مادر آن زندگی می‌کنیم وقوف می‌یابد. و این خود زمینه و نقطه حرکتی بوجود می‌آورد که بر اساس آن شخص امکان بیشتر در انتخاب یابد و بتواند اطلاعات بیشتر کسب کند. پس تصویری روشن از محیطی که شخص در آن زندگی می‌کند پایه‌ای مؤثر و مفید در رشد قوای ذهنی او تواند بود.

صحنه‌ای که روشن، زنده و پیوسته باشد نه تنها می‌تواند تصویری دقیق بوجود آورد بلکه خود نقشی اجتماعی به عهده دارد. می‌تواند برای سمبل‌ها و خاطرات مشترك و مجتمع ارتباطات دسته جمعی آدمیان، «ماده خام»

فراهم آورد. منظره‌ای طبیعی که خاطره‌ای برجسته در ذهن می‌گذارد، زمینه و پایه‌ای بوجود می‌آورد که بسیاری از قبائل بدوی افسانه‌های مهم اجتماعی خود را بر آن استوار ساخته‌اند. در زمان جنگ، خاطرات مشترك بین سربازان از شهر زادگاه خود از نخستین و آسان‌ترین عوامل آشنائی میان آنها بود.

تصویری مستحسن از محیط، به شخص نوعی احساس امنیت می‌دهد. وی می‌تواند رابطه‌ای موزون بین خود و جهان خارج بوجود آورد. و این درست برخلاف احساس ترس است که بر شخص مستولی می‌شود، وقتی که راه و جهت خود را گم کرده باشد. معنای این سخن آن است که احساس شیرینی که شخص از خانه و شهر خود دارد نه تنها به سبب آشنا بودن با آن است بلکه به این دلیل که تصویری دقیق از آن در ذهن او موجود است. به راستی، محیطی که در ذهن واضح و مشخص باشد نه تنها احساس امنیت بوجود می‌آورد بلکه عمق و شدت تجارب انسانی را افزون می‌کند. اگر چه با آشفته‌گی بصری که در شهرهای جدید موجود است، زندگی در آنها هنوز به حد غیر ممکن نرسیده است، اما اگر زندگی در زمینه‌ای روشن‌تر و مشخص‌تر صورت پذیرد معنائی تازه می‌یابد. بالقوه، شهر به خودی خود نموداری است روشن که وضع پیچیده جامعه را روشن می‌دارد. اگر جنبه بصری آن را تقویت کنیم بر معنی و تأثیر آن افزوده‌ایم.

ممکن است در اهمیت وضوح و صراحت جسم شهر تردید شود بدین دلیل که آدمی زود می‌تواند خود را با محیط وفق دهد و پس از مقداری تجربه راه خود را در پی‌نظم‌ترین و بی‌فروغ‌ترین مکان‌ها تمیز دهد. مثال‌های بسیار موجود است که پاره‌ای اشخاص می‌توانند در مرداب‌ها، در صحرا، بر روی آب‌های منجمد یا در میان جنگل‌های پر پیچ و خم و سر درگم، راه خود را فوراً بیابند.

با این همه حتی در این نقاط دریا، خورشید، ستارگان، بادهای جهت نسیم و رنگ‌های مختلف دریا موجود است که بدون آن جهت‌یابی بدون استفاده از وسایل فنی غیرممکن خواهد بود.^۱ این که فقط ناخدایان مجرب و ماهر می‌توانند در «جزایر پلی‌نزی»^۲ آن هم پس از ممارست فراوان کشتی‌رانی کنند، خود مبین مشکلاتی است که از محیطی ناشناخته و عجیب حاصل می‌آید. حتی بهترین سیاحان از اضطراب و ناراحتی در این گونه سفرها در امان نبوده‌اند.

شاید بتوان گفت، در جهان ما، تقریباً هر کس، اگر هشیار باشد می‌تواند راه خود را فی‌المثل در «جزری سیتی»^۳ بیابد؛ اما به‌بهای کوشش فراوان و عدم اطمینان که همراه با این جستن و یافتن است. مضافاً به این که پاره‌ای مزایا که باید در محیطی خوانا موجود باشد در این شهر مفقود است و در نتیجه از این جستجو نه رضایت خاطر می‌آید و نه معیار و ملاکی برای ارتباط با محیط موجود است و نه نظامی که عمقی تازه به تجارب روزانه شخص دهد. و بطور کلی به دلیل این نکات است که محیط شهر لطف خود را از دست داده است، حتی اگر ناسامانی آن چندان نباشد که برای شخص آشنا به آن غیر قابل تحمل بنظر رسد.

باید قبول کرد که محیط شهری که اسرار آمیز جلوه کند، خیابان‌ها در آن پیچ در پیچ و مانند لایرننت بنظر رسند و در هر گوشه آن عاملی تازه جلوه‌گر شود که چشم، انتظار دیدار آن را نداشته باشد، خالی از لطف نیست. بسیاری از ما گاهی دوست داریم خود را در آینه‌هایی ببینیم که قیافه و قامت

۱- مراجعه کنید به ضمیمه الف

۲- Polynesian Islands

۳- درباره «جزری سیتی» در بخش دوم بحث کرده‌ایم

۴- Jersey City

راکج و معوج یا بلند و کوتاه می کند و یا فی المثل ممکن است قدم زدن در کوچه پس کوچه های شهر « بستن » برایمان دلپذیر باشد. اما در همه حال باید دو شرط موجود باشد. نخست آن که در این گونه مواقع شخص نباید هرگز احساس کند تصور کلی خود را از شکل محیط از دست داده و در آن به اصطلاح گم شده است. به گمان ما این راست که آشتکی محیط موجب شکستی می شود و دلپذیر است؛ اما باید به اندازه ای جزئی باشد که وضوح کلی محیط از میان نرود. دوم آن که شکل لایرنت مانند کوچه ها و یا اسرار آمیز نمودن محیط، در عین آشتکی باید و اجاد فرمی خاص خود باشد که بتوان آن را باز شناخت و درک کرد. آشتکی کامل، بی آن که کوچکترین اشاره ای برای درک آن موجود باشد هرگز نمی تواند دلپذیر باشد. اما نکاتی را که در سطور بالا یاد آورد شد به راه به شرطی مهم می برد: ناظر، خود باید در مشاهده جهان سهمی مؤثر بگیرد و در ایجاد و بسط تصویر ذهنی خود مبتکر باشد. باید قادر باشد تصویر ذهنی خود را با تغییر احتیاجات تغییر دهد. محیطی که تمام اجزاء آن به دقت نظام و سامان یافته باشد ممکن است خود در ایجاد فعالیتی تازه مؤثر گردد. منظره ای که هر سنگ آن داستانی می گوید ممکن است ظهور و بروز داستان های تازه را مشکل کند. اگر چه، این نکته ممکن است نکته ای مهم در آشتکی کنونی شهرها نباشد؛ با این همه مؤید این است که ماجویای نظمی نهائی برای شهرها نیستیم؛ بلکه نظمی که گشوده باشد و بتواند مدام رشد و توسعه یابد.



چگونه تصویر محیط بوجود می آید؟

تصاویری که از محیط در ذهن ناظر بوجود می آید، به راستی حاصل جریانی دوجانبه بین ناظر و محیط او است. محیط با مظاهر خاص خود

۱- این نکات را در ضمیمه الف بیشتر توصیف کرده ایم.

جلوه گرمی شود و رابطه‌ای در ذهن ناظر بین او و تبارش بوجود می‌آورد . ناظر بارم‌ای عوامل بصری محیط را انتخاب می‌کند ، آن را در ذهن خود به‌نظام می‌آورد و به آن معنی می‌دهد . آنگاه تصویری که بدین ترتیب در ذهن ناظر بوجود می‌آید ، عوامل مورد مشاهده را تشدید می‌کند و بر آن‌ها حدی می‌نهد؛ در همین حال ، خود تصویر با جریانی مدام و متحرك به معیار عوامل منتخب مورد مشاهده که به ذهن راه یافته آزمایش می‌شود . از همین روست تصویر هر عامل ثابت مفروض ممکن است در ذهن ناظرین مختلف کاملاً متفاوت باشد .

به هم پیوستگی اجزاء تصویر ممکن است به طرق مختلف حاصل آید . ممکن است در جسم مورد مشاهده ، عوامل سامان یافته قابل توجه اندك باشد ؛ با این همه چون ناظر با آن آشنائی ذیرین دارد ، در ذهن وی نظام یافته و مشخص شده باشد . يك شخص ممکن است در جایی که همه اشیاء موجود در آن مغشوش بنظر آید ، شئی مورد نظر خود را به آسانی بیابد . برخلاف ، شئی‌ای ممکن است برای نخستین بار مورد مشاهده قرار گیرد و به آسانی تصویری روشن در ذهن بوجود آورد نه بدین دلیل که به‌دیده ناظر آشنا است؛ بلکه به دلیل شباهت و هم‌آهنگی با تصویری که هم اکنون در ذهن ناظر موجود است . يك امر یکگانه فوراً سیمای يك «دراگ ستور»^۱ را تشخیص می‌دهد؛ در حالی که همین «دراگ ستور» به‌دیده يك افریقائی کاملاً بیگانه است . و نیز ممکن است شئی‌ای تازه واجد تشخص و ساختمانی جالب توجه بنظر آید؛ زیرا سیمای آن چندان خیره کننده باشد که مظاهر آن را به‌دیده آورد یا از آن بالاتر به دیده تحمیل

۱- drugstore : نوعی فروشگاه خاص ایالات متحده که واجد اجناس

خرازی ، لوازم خانه و داروخانه است . - مترجم .

کند. از همین رو، فی‌المثل دریا و یا کوهی گران پیکر فوراً به‌دیدهٔ شخصی که از دشتستان‌های مرکزی [ایالات متحده] آمده خود را تحمیل می‌کند؛ حتی اگر این شخص چندان بی‌تجربه و چندان خالی از ذهن باشد که هرگز نامی از کوه و دریا نشنیده باشد.

شهر ساز، به‌عنوان کسی که با جسم شهر سروکار دارد، در مرحلهٔ نخست توجه‌اش معطوف عواملی خارجی است که بر ناظر اثر می‌گذارد و تصاویری از محیط در ذهن وی بوجود می‌آورد. جریان دریافت تصاویر از محیط‌های مختلف، بسته به شرایط محیط؛ گاه آسان است و زمانی مشکل. هر شکلی را که در نظر بگیریم: شکل يك گلدان ظریف شیشه‌ای و یا مقداری گل، امکان دارد بر ناظرین مختلف تأثیر متفاوت بگذارد و تصویر آن در ذهن ایشان قوی و یا ضعیف باشد. می‌توان فرض کرد که شدت و یا ضعف تصویر را در ذهن اشخاص مختلف بتوان با طبقه‌بندی آن‌ها به گروه‌های مشابه از نظر سن، جنس، زمینهٔ فرهنگی، شغل، خلق و خو و یا آشنائی با شئی مورد نظر، معلوم داشت. پیدا است که هر فرد، خالق و دریافت‌دارندهٔ تصویری است که خود از محیط می‌سازد؛ اما بنظر می‌رسد شباهت‌های بسیار بین افراد دسته‌جات مشابه موجود باشد. این تصاویر مشابه و مشترک که در واقع حاصل توافق شمارهٔ بسیاری از مردم بر اهمیت تصویری خاص است، همان است که توجه شهر ساز را به خود می‌خواند؛ زیرا محیطی که شهر ساز بوجود می‌آورد باید مورد استفادهٔ بسیاری از مردم باشد. از این رو در این مطالعه به اختلاف نظرهای شخصی هر چند که ممکن است نظر روانشناسان را به خود بخواند توجهی نخواهیم کرد. نخستین نکته‌ای را که مورد توجه ما قرار می‌گیرد ممکن است «تصویر عمومی» بنامیم و غرض از آن تصویر ذهنی شمارهٔ بسیاری از ساکنین شهر باشد از سیمای آن: نکتاتی را که عموم دربارهٔ شکل و سیمای قسمتی از جسم شهر بر اساس

فرهنگ مشترك خود وزمينه فكريشان به اشتراك در ذهن دارند.

سيستم هائي كه براي جهت يابي در نزد آدميان در سراسر جهان موجود است، بسته به فرهنگ ها و مناظر و محيط هاي مختلف، بايكديگر تفاوت بسيار دارد. در ضميمه الف مثال هاي فراوان از اين سيستم ها بدست داده ايم: سيستم هائي كه بر اساس نكات مجرد و ثابت استوار است، سيستم هائي كه بر اساس نكات متحرك استوار است و سيستم هائي كه در آن جهت يابي از طريق شناخت آدميان، علامت گذاري خانه ها و يا دريا صورت مي پذيرد. جهان را ممكن است بر اساس دسته اي از نقاط مهم كه آن ها را كانون مي ناميم، يا نواحي مختلف كه اسامي آنان مأنوس است و يا جاده هاي مهمي كه بياد مي آوريم، در ذهن به نظام آوريم. همه اين روش ها - با وجود تفاوتی که میان آنان موجود است - و همه اشارات و علائم بسیار و تمام ناشدنی که بنظر می رسد برای شناخت جهان موجود باشد چراغ هائي فرا راه آدميان می افروزند كه موقعيت و جهت خود را در دنياي شهر خود بشناسند. در بيشتر قسمت ها، مثال هائي كه از آنان صحبت خواهيم داشت، بنظر می رسد عواملی از سيما و شكل شهر باشند كه بر اساس آن ها تصويری و شن از شهر در ذهن بوجود می آيد. اين عوامل عبارتند از «راه»، «نشانه»، «لبه»، «گره»، «محلده» كه آن ها را در بخش سوم تعريف می كنيم و به بحث درباره آن ها می پردازيم.

بافت و علائم مشخصه شهر

تصوير هر محيط شهری را ممكن است به سه جزء تجزيه كرد: علائم مشخصه، بافت و معنی. براي اين نكته وقوف داريم كه اين سه جزء همواره

edge - ۳

landmark - ۲

path - ۱

district - ۵

node - ۴

پیوسته بایکدیگر در سیمای شهر جلوه گرمی شوند؛ اما تجرد و تجزیه آنان صرفاً برای مقصودی که در این مطالعه داریم مفید تواند بود. برای این که تصویری از شئی‌ای داشته باشیم، نخست لازم است علائم مشخصه‌ای در دست باشد که آن شئی را از اشیاء دیگر متمایز کند و شئی مورد نظر را به صورت واحدی جدا و در خود مستقل به شناسائی آورد. غرض از علائم مشخصه، آن نیست که شباهت‌های يك شئی را با اشیاء دیگر معلوم دارد؛ بلکه صفاتی که خاص خود شئی است و به آن فردیت و وحدانیت^۱ می‌دهد. دوم، تصویری که از هر شئی در ذهن داریم باید رابطه فضائی و شکلی آن را با ناظر و با اشیاء دیگر معلوم دارد. نکته آخر آن که شئی باید برای ناظر واجد پاره‌ای معانی - اعم از معنائی که متضمن استفاده‌ای خاص است و یا معنائی احساسی - باشد. معنای شئی نیز بر حسب رابطه آن با ناظر و اشیاء دیگر حاصل می‌آید؛ اما این رابطه با رابطه‌ای فضائی و شکلی که از آن در سطوح بالا صحبت داشتیم کاملاً متفاوت است.

بدین طریق، تصویری که فی‌الثلث از خروجی يك ساختمان در ذهن داریم باید متضمن شناسائی يك در به عنوان عاملی مشخص در خود باشد، واجد رابطه‌ای فضائی با ناظر باشد و معنای آن به عنوان عاملی که می‌توان از طریق آن از محلی خارج شد، مشخص باشد؛ باز تکرار کنیم که این سه نکته را نمی‌توان از یکدیگر کاملاً جدا کرد. شناخت بصری يك در، با معنای آن به عنوان يك در کاملاً به یکدیگر پیوسته‌اند. اما ممکن است يك در را بر حسب علائم مشخصه سیمای آن و تشخیص محل و موقعیتش؛ به قسمی که انگاری بی‌وجود دو عامل نخست معنای آن به ذهن نمی‌آید، تجزیه کرد.

۱- در ترجمه oneness لغت «وحدانیت» را بکار برده‌ایم و توجه

به معنی لفوی کلمه است و نه معنی مورد استفاده آن که آموخته‌ایم از صفات منحصر به فرد پروردگار است. - مترجم

چنین تجزیه و تحلیل دقیقی ممکن است در مطالعه يك دربی فایده باشد؛ اما در مطالعه سیمای جسم جوامع شهری حتماً لازم است. نخستین نکته‌ای که باید بدان متوجه باشیم این است که مسئله تعیین معنی در سیمای يك شهر بسیار مشکل است. تفاوت تصاویری که عموم از معنای جسم شهر دارند، به اغلب احتمال، بسیار بیش از تفاوتی است که میان علائم مشخصه يك جسم و رابطه آن با ناظر در ذهن ایشان [مردم] موجود است. مضافاً به این که بر معنای سیمای شهر با تغییر جسم شهر نمی‌توان به اندازه دو عامل دیگر اثر گذاشت. اگر بخواهیم شهرها را طوری بسازیم که برای شماره بسیاری از آدمیان با زمینه‌های فکری متفاوت دلبذیر باشد - شهرهائی که همچنین بتوانند خود را با شرایط آینده انطباق دهند - ممکن است عاقلانه باشد توجه خود را در توضیح سیمای جسم شهر متمرکز سازیم و بگذاریم معنای آن بی‌تأثیر مستقیم ما بوجود آید.

تصویر دور نمای^۱ «هنپتن» ممکن است نمودار سرزندگی، قدرت، زوال، تراکم خارج از اندازه، عظمت و یاد را می‌بخشد به رموز و راز و با صفاتی دیگر باشد؛ اما در هر حال وضوح آن معنای آن را متبلور و مجسم می‌دارد و به آن قدرت می‌بخشد. حتی اگر فرم سیمای شهر به آسانی به دیده آید و درک شود، معانی آن چندان خصوصیات خاص خود را دارد که بنظر می‌رسد ممکن است بتوان آن را - دست کم در مراحل نخستین تجزیه و تحلیل - از فرم جدا کرد و کنار گذاشت. از این رو، در مطالعه توجه خود را بر علائم مشخصه و بافت سیمای شهرها متمرکز داشته‌ایم.

اگر بر تصویر شهر برای جهت‌یابی در فضائی که به زندگی آدمیان اختصاص یافته، ارزشی مترتب باشد، باید واجد چندین صفت باشد: باید کافی باشد، عملاً وجود داشته باشد و دست افراد را تا درجه‌ای که مایل‌اند،

در عمل باز بگذارد. نقشه هر شهر که [نمودار قسمتی از سیمای آن است]، اگرچه ممکن است دقیق نباشد؛ اما باید به اندازه‌ای خوب باشد که با استفاده از آن بتوان به مقصد رسید. باید تمام نقاط آن کاملاً واضح و در رابطه با یکدیگر باشد تا بتوان با حداقل کوشش مقصد مورد نظر را یافت؛ یا به عبارت واضح‌تر، نقشه باید خوانا باشد. باید علائم و راهنمایی‌ها در آن به اندازه‌ای باشد که اگر شخص بخواهد از راه‌های مختلف به مقصد برسد ممکن گردد و امکان اشتباه، بیش از اندازه نباشد. اگر در شهری، تنها علامت برای یک پیچ ناگهانی یک چراغ «چشمک زن» باشد، با خرابی برق ممکن است نتایج خطرناک بوجود آید. مرجح است که تصویر شهر گشوده باشد تا با تغییرات انطباق یابد و افراد را به ادامه جستجو و نظام دادن به واقعیات، در ذهن ایشان، راهنما شود؛ باید نقاطی در تصویر موجود باشد که شخص بتواند به ابتکار خود آن را در ذهن مجسم کند. نکته آخر آن که بتوان تصویر ذهنی شخص را از شهر، از وی به دیگری انتقال داد. اهمیت نسبی این معیارها در تشخیص تصویری مستحسن، برای اشخاص مختلف و در موقعیت‌های متفاوت، دیگرگونه است. یکی ممکن است تصاویر موجز و کافی را بپسندد و دیگری طالب تصویری گشوده باشد که مظاهر آن بوضوح با انسان سخن گوید.

«نماییانی»

چون تأکید در این کتاب بر جسم محیط زندگی انسان به عنوان متغیری مستقل است، مطالعه حاضر در جستجوی صفاتی جسمی است که به علائم مشخصه و بافت شهر در تصویری که از آن‌ها در ذهن حاصل می‌آید.

مربوط است. این نکته به تعبیری تازه راه می برد که ما ممکن است آن را «نمایی» نام نهم و مراد از آن کیفیتی است درشتی که به احتمال بسیار تصویری روشن در ذهن هر ناظر بوجود می آورد. مراد، آن شکل، رنگ و نظم و سامانی است که ایجاد تصویری روشن و مشخص با بافتی مستحکم و مزایای بسیار را از محیط زندگی آدمی آسان و میسر می دارد. ممکن است آن را «خوانائی» یا «قابلیت رؤیت» - به معنی وسیع این لغات - نیز نام دهیم؛ جایی که اشیاء نه تنها قابل رؤیت اند؛ بلکه به شدت و به وضوح تمام خود را به تمام حواس آدمی عرضه می کنند.

نیم قرن پیش، «شترن»^۱ این خاصیت اشیاء هنری را توصیف کرد و آن را «آشکاری»^۲ نام نهاد. و چون هنر بدین صفت محدود نتواند بود، به گمانوی یکی از دو وظیفه اصلی آن «ایجاد تصاویری بود که به وضوح و توازن فرم، احتیاج آدمی را برای ایجاد اشیائی که ظاهری روشن و قابل ادراک داشته باشند بر آورد». به اعتقاد وی این عمل قدم نخستین اساسی در راه به بیان آوردن معنای درونی اشیاء بود.

شهری که از نمایی (آشکاری، خوانائی و یا وضوح) کامل برخوردار باشد، بدین تعبیر بنظر خوش شکل، مشخص و قابل ملاحظه می رسد. چنین شهری چشم و گوش را به توجه بیشتر دعوت میکند و افراد را به جانب خود می خواند. درك چنین محیطی توسط حواس نمی تواند صرفاً به سادگی برگزار شود بلکه گسترش می یابد و عمیق می شود.

چنین شهری با سیمائی که مرکب از اجزاء به هم پیوسته آشکار مشخص است می تواند به آسانی درك شود و مظاهر آن نشان رشدی است که به دوام صورت پذیرفته. ناظری که چشم به سیمای شهر دارد و با آن

آشنا است می‌تواند مظاهر احساسی تازه شهر را بی‌آن که خللی بر تصویر نخستین و اصلی وی از شهر وارد آید، جذب کند. و هر عامل تازه با عوامل قدیمی در تماس و ارتباط خواهد بود. جهت‌یابی در شهر برای وی آسان است و به راحتی می‌تواند از هر نقطه به نقطه دیگر شهر رود و کاملاً از محیطی که در آن زندگی می‌کند آگاه است و بر آن احاطه دارد. شهروین را شاید بتوان به عنوان مثال بارز چنین شهرنمایی نام برد. در ایالات متحده نیز شاید بتوان قسمت‌هایی از «منهتن»، سانفرانسیسکو، بوسطن و نواحی مقابل دریاچه میشیگان را بدین شمار آورد.

خصوصیاتی که درباره نمایانی شهر یاد آوردیم از تعریف ما برای این صفت ناشی می‌شود. اما فراموش نباید کرد که تصور نمایانی شهر الزماً ثابت، محدود، دقیق، یکنواخت و نظام یافته نیست؛ اگرچه ممکن است پاره‌ای اوقات واجد این صفات باشد. و نه آن که مراد از آن این است که سیمای شهر آشکار، واضح، معمولی و از فرط سادگی بی‌رنگ باشد و با یک نگاه درک شود. بررسی تمام خصوصیات محیط یک شهر به قسمی که بتوان آن را جزء نمونه‌ای خاص بشمار آورد بسیار مشکل است و شهری که از فرط بی‌رنگی سیمائی آشکار داشته باشد بسیار خسته‌کننده خواهد بود و اصولاً تنها برخی از صور زنده جهان واجد چنین نمایانی است.

نمایانی فرم شهر، در مطالعاتی که در سطور آینده به ذکر آن می‌پردازیم توجه اصلی ما را به خود معطوف خواهد داشت. البته خصوصیات اساسی دیگری نیز در یک محیط زیبا موجود است: معنی یا مقصودی که بر محیط شهر، مترتب است - خواه عملی و خواه احساسی - تفرح خاطری که از دیدار محیط حاصل می‌آید، ریتم، عواملی که به ذوق آورد و محرک احساس

باشد و عواملی که دامنه اختیار را وسعت بخشد . تمرکز توجه بر نمایشی شهر معنایش نفی اهمیت این صفات نیست . مقصود ما از این تمرکز توجه صرفاً احتیاجی است که به علائم مشخصه و بافت سیمای شهرها موجود است و معلوم داشتن این نکته که بین این کیفیات و هر حالت خاص سیمای پیچیده و متغیر شهر، پیوستگی و ارتباط برقرار است .

چون شکل یافتن تصویر شهر در ذهن ناظر، جریانانی است دو جانبه بین ناظر و عامل مورد نظر، ممکن است بتوان تصویر را یا با وسائلی که جنبه نمادی دارند - با ثابت نگاه داشتن وضعیت دریافت دارنده تصویر - یا با تغییر شکل محیط، تقویت کرد. ممکن است برای ناظر نموداری رسم کرد و با علائمی در آن بهوی نشان داد چگونه اجزاء جهان به اصطلاح قالب یکدیگر شده اند: ممکن است این دیاگرام بصورت نقشه و یا توضیحات کتبی باشد. تا آن جاکه وی بتواند دیاگرام را با حقیقت انطباق دهد، اشاره و علامتی از پیوستگی اشیاء بدست دارد. حتی می توان ناظر را بوسیله دستگاهی که وی را هدایت کند چنان که اخیراً در نیویورک صورت پذیرفته مجهز کرد⁴⁹. این راست است که چنین وسائلی در دادن اطلاعات و تعلیمات فراوان بصورت فشرده، جهت راهنمایی ناظر و برقراری ارتباط وی با محیط بسیار مفید است. اما بدان نمی توان اطمینان کرد چون اگر مفقود شود ناظر بکلی گیج و گمراه می ماند و یا نقص دیگر آن این است که باید مدام خود با واقعیت انطباق داده شود. نکاتی را که درباره حالات جراحات مغزی در ضمیمه الف شرح داده ایم، نشان دهنده نگرانی و کوششی است که اتکاء کامل بر چنین دستگاهائی به همراه می آورد. مضافاً به این که با استفاده از این دستگاهها، تجربه کامل، تجربه ای که تصویری زنده و عمیق از محیط برای ناظر بوجود آورد وجود نخواهد داشت.

نکته دیگر آن که ممکن است ناظر را برای یافتن راه و جهت در

محیطی ناآشنا تعلیم داد . «بر آن» خاطر نشان می‌کند که وقتی از عده‌ای که چشمشان را بسته بودند خواستند در لایبرنتی به حرکت درآیند ، این کار برایشان مشکل و غیر عملی بود . اما چون بدانان تعلیمات لازم داده شد حرکت آنان در لایبرنت چند بار تکرار شد ، با قسمت‌هایی از لایبرنت ، خاصه آغاز و انتهای آن مأنوس شدند و این نقاط مانند محل‌هایی آشنا برای ایشان گشتند . سرانجام وقتی که ایشان توانستند بدون اشتباه در داخل لایبرنت حرکت کنند ، بنظر می‌رسید تمام سیستم مبدل به يك جا و محل آشنا شده است . «دسیلوا» از کودکی صحبت می‌دارد که بنظر می‌رسید بالفطره می‌تواند در هر موقعیتی که باشد فوراً جهات اصلی را تمیز دهد ؛ اما پژوهش‌های بیشتر معلوم داشت که كودك از همان اوان زندگی (توسط مادر خود که نمی‌توانست چپ را از راست تمیز دهد) جهت یابی را آموخته است⁷¹

جهت یابی «شی پتن»^۲ در صعود به قله و اورست خود مثال بازردیگری است از این که می‌توان به ممارست و تمرین جهت یابی را آموخت . يك بار در حالی که وی از جانب تازم‌ای به قله و اورست نزدیک می‌شد ، با دیدار نخستین ، فوراً توانست برجستگی و فرو رفتگی این کوه را که وی معمولاً از جانب شمالی کوه دیده بود باز شناسد . اما راهنمای همراه او که با کوه آشنائی دیرین داشت هرگز متوجه این نکته نگشته بود و وقتی کشف «شی پتن» را شنید شگفت و شادمان گشت⁷⁰ .

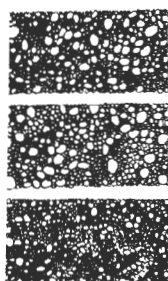
«کیل پطریك»^۴ می‌نویسد جریان دریافت تصویر وقتی آموخته می‌شود که تصویر محرك‌های تازم‌ای داشته باشد که در قالب تصاویر گذشته نمی‌گنجد ، دریافت تصویر با فرم‌هایی آغاز می‌شود که محرك‌های تازم را در حالی که

DeSilva - ۲

Brown - ۱

Kilpatrick - ۳

Shipton - ۳



مظاهری از فرم‌های گذشته هنوز در ذهن باقی است، تعریف می‌کنند. تجارب شخصی بسیاری از ما نیز گواه برای این نکته است که مدت‌ها پس از آن که تصاویر از دیده دور می‌شوند، باز هنوز خاطره‌ای از آنان در ذهن ما باقی می‌ماند. ممکن است ناظری به جنگلی خیره شود و جز سایه روشنی که آفتاب فراهم آورد و برگ‌های سبز چیزی دیگر نبیند؛ اما صدائی که از میان انبوه درختان و بوته‌ها بر می‌آید به وی نهیب می‌زند که حیوانی در گوشه‌ای پنهان است. در این هنگام ناظر متوجه می‌شود که باید ملاحظات بصری خود را از جنگل دوباره در ذهن مطالعه و آزمایش کند تا علائمی که وجود حیوان را مشخص می‌دارد به دیده‌اش آید. آن‌گاه دیده‌ی وی ممکن است برق چشمان حیوان را در میان بوته‌ها و درختان رؤیت کند. سرانجام، پس از مدتی آشنائی و تجربه، سیمای منظره بکلی عوض می‌شود و دیگر لازم نیست ناظر برای دیدن حیوان کوشش کند و عواملی تازه بر مشاهده نخستین خود بیفزاید. در این هنگام در ذهن وی تصویری بوجود آمده که طبیعی و صحیح بنظر می‌رسد و وضعیت تازه را کاملاً روشن می‌دارد؛ و نیز درست در همین لحظه تمام پیکر حیوان در میان برگ‌های جنگل کاملاً واضح و روشن به دیده ناظر می‌آید.

به همین شیوه، باید مشاهده فرم‌های پنهان را در شهرهای آشفته کنونی آموخت. البته آدمیان تاکنون به دیدن محیط و منظره‌ای که بدست خود ایشان ساخته شده و مقیاسی بزرگ داشته باشد عادت نکرده‌اند؛ اما بنظر می‌رسد تمام فعالیت‌های انسانی، ایشان را بدین سوی سوق دهد. «کرت ساکس»^۱ یادآور می‌شود که ایجاد ارتباط بین آدمیان در ورای میزانی معین به عدم موفقیت راه خواهد برد. آواز و صدای طبل سرخ بوستان

امریکائی هریک «سرعتی» دارد که بادیگری متفاوت است و هریک مستقلاً جذب ذهن می شود. مثال دیگری که «ساکس» ذکر می کند تا به ذهن ما [آمریکائیان] آشنا تر باشد این است که در کلیسا، شخص آواز دسته کر کلیسا و بانك ناقوس را با یکدیگر انطباق نمی دهد.

در صحنه بزرگ گران شهران امروز نیز، «آواز دسته کر» و «بانك ناقوس» در ذهن ما با یکدیگر انطباق نمی یابد و یا مانند آن راهنمای «شی بتن» در صعود به قله اورست يك جانب کوه رامی بینیم و آن را با جانب دیگری انطباق نمی دهیم. برای آن که تصور خود را از سیمای محیط شهرها گسترش دهیم و عمیق گردانیم محتاج ادامه و توسعه فرهنگی و بیولوژیکی عاملی هستیم که از تماس مستقیم به تماس غیر مستقیم و از تماس غیر مستقیم به ارتباط از طریق وسائل مکانیکی: تلفن و رادیو راه برده است. بحث ما این است که اکنون می توان با تغییر عوامل جسمی شهر و با آموختن مشاهده صحیح آن، تصویری تازه از سیمای شهر بوجود آورد. به راستی، پیچیدگی محیط زندگی انسانی خود، ما را بدین امر مشوق و راهنمای می شود. در بخش چهارم درباره چگونگی انجام این امر صحبت خواهیم داشت.

انسان بدوی برای آنکه تصور خود را از محیط بهبود بخشد، آن را با منظره ای تطابق می داد. تأثیری بر محیط اندك بود و وسائلی که برای مشخص داشتن محیط خود در اختیار داشت محدود به برپا داشتن تله سنگ ها، افروختن آتش و شعله و ساختن درختان بود؛ اما تغییرات اساسی در محیط که راه به وضوح سیمای آن برد و پیوستگی بصری را معلوم دارد موجود نبود و تمام عوامل بصری محیط محدود به حدود خانه ها و ساختمان های مذهبی بود. تنها تمدن های مقتدر می توانند بر محیط زندگی آدمیان

به میزان بسیار تأثیر بگذارند. تغییر و نو سازی مظاهر جسمی محیط زندگی آدمیان به میزانی قابل توجه، تنها اخیراً ممکن گشته است و از همین رو مسئله نمایانی محیط‌های زندگی آدمیان مسئله‌ای تازه است. از نظر فنی کاملاً مقدور است که در زمانی کوتاه سیمائی تازه برای مظاهر جسمی شهرها بوجود آورد (مثال این امر همان سدهای معروف کشور هلند است که آب را از سطح این کشور پس می‌زند). این جا است که طراحان اکنون در پژوهش یافتن جواب برای این سؤال هستند که چگونه می‌توان محیط شهرها را فرم داد تا برای ناظر تمیز اجزاء آن و رابطه‌اش با کل بافت به آسانی میسر باشد³⁰

اکنون گران شهران بسرعت به قسمی ساخته می‌شوند که فایده‌ای عملی بر آنان مترتب باشد؛ اما هنوز به این نکته وقوف نیافته‌ایم که این «واحد مفید» نیز باید واجد سیمائی متشخص و درخور خود باشد. «سوزان لانگر»^۱ مسئله را در تعریف خود از معماری به این‌جایز بیان می‌کند: «معماری یعنی عاملی، که سیمای تمام محیط زندگی آدمیان را قابل رؤیت و آشکار گرداند»⁴².

بخش دوم

مطالعه سیمای شهر

برای این که به درک اهمیت سیمای شهر در زندگی آدمیان موفق شویم لازم بود به دقت چند شهر را بررسی کنیم و با ساکنین آنها صحبت بداریم. لازم بود، ایده «نمایی» سیمای شهر را به محک آزمایش بگذاریم و نیز به مقایسه سیمای تصویر شهر، پردازیم تا ببینیم کدام فرم‌ها تصویری

روشن تر از سیمای شهر بوجود می آورد تا بر آن اساس، اصولی برای طرح شهر بدست آوریم. مطالعه بر این اعتقاد نهاده شد که تجزیه و تحلیل فرم های موجود شهرها و تأثیر آن ها بر ساکنین شان، پایه ای اساسی در طرح شهرها بوجود می آورد؛ و امید این بود که ضمن مطالعه، چند روش برای شناسائی سیمای شهر بر اساس مشاهده و مصاحبه با شهرنشینان بوجود آید. مانند هر مطالعه جامع موجز، غرض از مطالعه حاضر این بود که به فکرها و روش هایی تازه در شناخت سیمای شهر رسید، و نه آنکه صحت ابدی واقعیتی را به ثبوت رسانیم.

از این رو به تجزیه و تحلیل نواحی مرکزی سه شهر آمریکائی به عنوان مثال پرداختیم. این سه شهر عبارتند از «بستن» واقع در ایالت «ماساچوست»، «جرزی سیتی» واقع در ایالت «نیوجرسی» و «لوس آنجلس» واقع در ایالت کالیفرنیا. «بستن» - شهری که مستقیماً در اختیار داشتیم^۱ - در میان شهرهای آمریکائی، خصوصیات بی نظیر دارد، زیرا هم فرمی روشن و زنده دارد و هم آن که تعیین محل نقاط مختلف آن خالی از اشکال نیست و این خود مطالعه را جالب توجه تر می کند. «جرزی سیتی» را به سبب بی شکلی آشکارش برای مطالعه انتخاب کردیم؛ زیرا با همان مطالعات مقدماتی معلوم گشت که «نمایانی» سیمای آن بسیار ضعیف است. «لوس آنجلس» که در قسمت مرکزی اش نقشه ای شطرنجی دارد، برخلاف دو شهر گذشته شهری تازه است و مقیاسی کاملاً متفاوت با آن ها دارد. در هر مورد، ناحیه ای از قسمت مرکزی شهر به ابعاد تقریبی ۴ کیلومتر در ۳ کیلومتر برای مطالعه انتخاب گشت.

۱- «کوین لینچ»، استاد دانشگاه فنی ماساچوست است که در نزدیک شهر

«بستن» واقع می باشد. - مترجم

درهریک از این شهرها دو نوع مطالعه اساسی صورت پذیرفت (برای مشاهده جزئیات مطالعه، مراجعه کنید به ضمیمه ب):

۱- ملاحظه منظم و دقیق سیمای قسمت انتخاب شده‌ای از شهر توسط ناظری که قبلاً به وی تعلیمات لازم داده شده بود و وی شخصاً قدم به قدم به مشاهده این قسمت پرداخت و عوامل گوناگون، درجه مرئی بودن آن‌ها شدت و یا ضعف تصویر آن‌ها، پیوستگی یا عدم پیوستگی و سایر روابط این عوامل را بر نقشه‌ای ثبت کرد و نیز هر مشکل یا امکانی در ایجاد تصویر موجود بود، یادداشت کرد. البته نکاتی که ثبت می‌شد بر اساس قضاوت‌های ذهنی بود از وضعیتی که عوامل به هنگام مطالعه داشتند.

۲- مصاحبه‌ای طولانی با گروهی کوچک و منتخب از ساکنین شهر صورت پذیرفت که تأثیر تصویر شهر را در ذهن ایشان تقویت کند. در این مصاحبه از ساکنین شهر خواسته شد به توصیف قسمتی از شهر پردازند، محل پاره‌ای از عوامل را مشخص دارند و یا تصور خود را از قسمت‌هایی ترسیم دارند و یا به فرض آن که می‌خواهند از نقطه‌ای به نقطه دیگر روند، بگویند از کدام خیابان‌ها عبور خواهند کرد. اشخاصی که با آنان مصاحبه بعمل آمد کسانی بودند که مدت‌ها در قسمت‌های انتخاب شده سکونت داشتند و یا به کار مشغول بودند و محل کار یا سکونتشان در سراسر ناحیه مورد مطالعه پراکنده بود.

بدین صورت با حدود سی نفر در «بستن» و پانزده نفر در «جرزی سیتی» و پانزده نفر در «لوس آنجلس» مصاحبه بعمل آمد. در «بستن»، علاوه بر مطالعات اساسی از نقاط مورد مطالعه عکس برداری شد؛ بازدید و مطالعه از خود محل صورت پذیرفت و از عابریین بسیار تقاضا شد جهت رسیدن به پاره‌ای نقاط را ذکر کنند. علاوه بر این، مطالعات تفصیلی از پاره‌ای عوامل صحنه‌های «بستن» صورت پذیرفت.

تمام این روش‌ها در ضمیمه ب توصیف و ارزش‌یابی گشته‌اند. چون قسمت انتخاب شده شهر کوچک بود و بعلاوه در ناحیه مرکزی شهر واقع شده و در آن بیشتر ارباب حرف یا رؤسای شرکت‌ها سکنی گزیده‌اند و یا به کار اشتغال دارند، نمی‌توانیم بگوئیم به راستی «تصویری عمومی» از شهر بدست آمده است. اما نکات بدست آمده چندان متنوع‌اند که بتوان از آن اشاراتی در درك «تصویری عمومی» بدست آورد؛ و در معنی چندان به یکدیگر وابسته‌اند که بتوان گفت تصاویری وجود دارند که دسته زیادی از مردم در شکل آن‌ها اتفاق نظر دارند و دست کم قسمتی از آن‌ها را می‌توان با وسایلی که مورد استفاده ما قرار گرفت کشف کرد. مطالعه‌ای که از جانب خود ما بطور مستقیم صورت پذیرفت تقریباً به دقت در مطابقت با تصویری بود که از مصاحبه با مردم حاصل آمد و بدین طریق نقش عوامل جسم شهر را معلوم داشت. بی‌تردید، چون بیشتر کسانی که با ایشان مصاحبه بعمل آمد برای رسیدن بکار از راه‌هایی مشترك استفاده می‌کردند و یا محل کارشان تقریباً نزدیک به هم بود و يك دسته عوامل از سیمای شهر به دیده‌شان می‌آمد، هم‌آهنگی در تصویر و تصورشان از شهر موجود بود. عواملی مانند شباهت موقعیت اجتماعی و یا زمینه فکری آنان که منشائی غیر بصری داشتند، نیز این شباهت را بیشتر کرد.

اما نمی‌توان تردید کرد که فرم محیط نیز تأثیر بسیار در بوجود آمدن تصویر در ذهن مردم داشت. شباهت توصیفات، روشنی تصاویر و حتی اشتباه در بیاد آوردن مناظر در جائی که بنظر می‌رسید آشنائی با محیط اطلاع بر چگونگی آن باشد، همه، خود مؤید این نکته‌اند. و به همین نکته: رابطه بین تصویر و فرم جسم شهر است که توجه اصلی خود را معطوف خواهیم داشت.

تفاوتی فاحش بین «نمایی» سیمای سه شهر مورد مطالعه آشکار

گشت؛ اگرچه تمام اشخاصی که با آنان مصاحبه صورت پذیرفت به نوعی خود را با محیط انطباق داده با آن خو گرفته بودند و ممکن بود چنین تفاوتی مشهود نگردد. و نیز بنظر رسید پاره‌ای از عوامل مانند فضای باز، فضای سبز، احساس حرکت در راه‌ها و تضادهای بصری میان پاره‌ای مظاهر شهر، اهمیت خاص در سیما و منظره شهر داشته باشند.

مطالبی که در سطور آینده ذکر خواهیم کرد حاصل مقایسه تصویری است که مردم (آنان که با ایشان مصاحبه صورت پذیرفت) از شهر داشته‌اند و مظاهر بصری شهر که عملاً وجود داشت و از آن گذشته، نکاتی که براساس مقایسه نخست به حدس و تقریب یادآور خواهیم شد. تصور وجود «نمایانی» در سیمای شهر و نوع عوامل شهری که آن‌ها را در بخش خود به تفصیل توصیف خواهیم کرد بیشتر از تجزیه و تحلیل این مطالعات حاصل آمد و یا پرورش یافت و دقیق‌تر گشت. بحث درباره شدت و ضعف تأثیر روش‌هایی که بکار بردیم در ضمیمه ب آمده‌است؛ اما در این جا لازم بود اساس کار را معلوم داریم تا درك آن میسر شود یا آسان‌تر گردد.

«بستن»

ناحیه‌ای از «بستن» که برای مطالعه انتخاب کردیم، جزء قسمتی از شبه جزیره مرکزی «بستن» است و خیابان «ماساچوست» آن را در برمی‌گیرد. این ناحیه به سبب قدمت، سابقه تاریخی و قدری لطف‌ارو پائی که واجد آن است، در میان شهرهای امریکائی تا اندازه‌ای غیر معمولی است؛ شامل هسته مرکزی دادوستد شهر و چندین قسمت مسکونی متراکم می‌شود؛ از محلات تهی‌دستان گرفته تا قسمت‌هایی که به سکونت طبقات مرفه اختصاص دارد. تصویر ۱ عکس فضائی این ناحیه را بدست می‌دهد؛

تصویر ۲ نقشه‌ای است که حدود آن را مشخص می‌دارد و در تصویر ۳ تمام عوامل بصری مهم که در بازدید از ناحیه به دیده آمده، مصور گشته است. تقریباً تمام اشخاصی که با آنان مصاحبه شد، این قسمت از «بستن» را با محله‌هایی کاملاً مشخص و راه‌های پیچ در پیچ و آشفته در ذهن داشتند؛ بخشی کثیف از شهر که ساختمان‌هایی با آجر قرمز دارد و سیمای آن را با فضائی باز که «بستن کامن»^۱ بوجود می‌آورد، ساختمان مرکز ایالتی^۲ که گنبدی طلائی دارد و دور نمائی از شهر از کنار رودخانه «چارلز»^۳، در داخل شهر «کمبریج»^۴، می‌توان باز شناخت. بیشتر مصاحبه‌شوندگان اضافه کردند که این قسمت شهر، قدیمی و تاریخی است که بسیاری از ساختمان‌های آن کهنه‌اند؛ اما پاره‌ای ساختمان‌های تازه نیز در میان آنان موجود است. خیابان‌های تنگ آن مملو از جمعیت و اتومبیل‌هاست، جای خالی برای پارک اتومبیل موجود نیست؛ اما تضاد خیره‌کننده‌ای بین خیابان‌های اصلی که بسیار عریض‌اند و خیابان فرعی تنگ به دیده می‌آید. قسمت مرکزی شهر شبه جزیره‌ای است که آب از هر طرف آن را احاطه کرده است. علاوه بر فضای باز «بستن کامن» و رودخانه «چارلز» و ساختمان مرکز ایالتی، عوامل مشخص و آشکار دیگری موجود است که از آن میان خاصه خیابان «بیکن هیل»^۵، خیابان «کامن ولک»^۶ و خیابان واشنگتن را که در آن فروشگاه‌ها و تأثیرهای متعدد موجود است؛ «میدان کاپلی»^۷، «بک بی»^۸، میدان «لوئیزبرگ»^۹، «نرث اند»^{۱۰}، محله

State House — ۲
Cambridge — ۳
Commonwealth Ave. — ۶
the Back Bay — ۸
the North End — ۱۰

Boston Common — ۱
Charles River — ۳
Beacon Hill — ۵
Copley Square — ۷
Louisberg Square — ۹



تصویر ۱۰: عکس هوایی شبه جزیره «بستن» از جانب شمال

بازار بستن و خیابان «اتلانتیک» که در کنار آن تأسیسات بندری شهر ادامه می‌یابد می‌توان نام برد. جزئیات بسیار دیگر خصوصیات دیگر به «بستن» می‌دهد: نخست آن که شهر فاقد فضای باز برای تفریح و گردش است؛ دوم، این که شهری کوچک و یا متوسط است که روحیه خاص خود را دارد؛ سوم، قسمت‌های بزرگی از آن به استفاده‌های مختلف اختصاص یافته‌اند (فی‌المثل کارگاه‌های صنعتی، فروشگاه‌ها و منازل در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند مترجم) و چهارم، نمای بیشتر ساختمان‌های آن واجد پنجره‌های ردیف و جدا از یکدیگر است، نرده‌های آهنی دارد و از سنگ قهوه‌ای ساخته شده. مناظری از شهر که مورد پسند بیشتر بود، آن‌ها بودند که گسترده و وسیع باشد و گشودگی دریا و فضا را به ذهن آورد. مصاحبه شدگان اغلب منظره شهر را از جانب روخانه «چارلز» یاد آور می‌شدند و از منظره شهر از جانب

Atlantic Avenue —۲

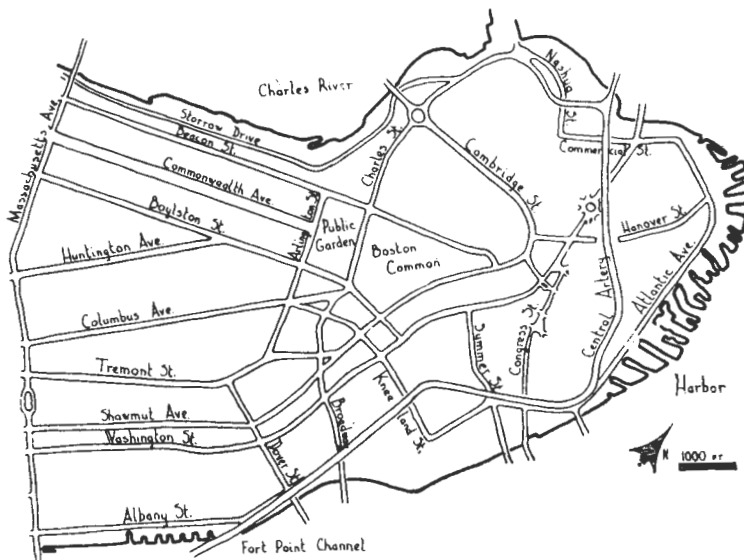
the market district —۱

نشانه	مجله	کره	لبه	راه
☆	●	●	—	عوامل اصلی
▼	●	●	—	عوامل فرعی

همین رودخانه در نزدیکی خیابان «پینکنی»^۱، از تپه‌ای واقع در «برایتون»^۲ و از جانب بندر نیز نامی به میان می‌آمد. منظره دیگری که مورد توجه بود، منظره شب شهر از دور و یا نزدیک بود؛ زیرا به شب هنگام بنظر می‌رسد شهر تپه‌جی در ذهن برانگیزد که معمولاً بدان قادر نیست.

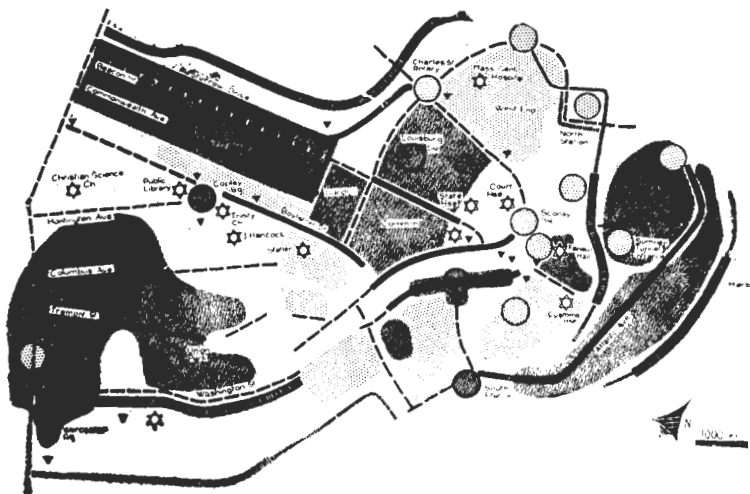
بافت «بستن» را تقریباً تمام مصاحبه شدگان درک کرده بودند. رودخانه «چارلز» بابل‌هائی که بر آن بناگشته لبه‌ای کاملاً واضح برای شهر بوجود می‌آورد که خیابان‌های اصلی شهر واقع در «بک‌بی»، خاصه خیابان «یکن» و «کامن ولث» با آن موازی هستند. این خیابان‌ها از خیابان «ماساچوست» منشعب می‌شوند که خود بر رودخانه «چارلز» عمود است و

تصویر ۲. نقشه‌ای که حدود خیابان‌های «بستن» را نشان می‌دهد



Brighton —۲

Pinkney Street —۱



تصویر ۳. فرم بصری «بستن»، براساس مطالعه سیمای آن

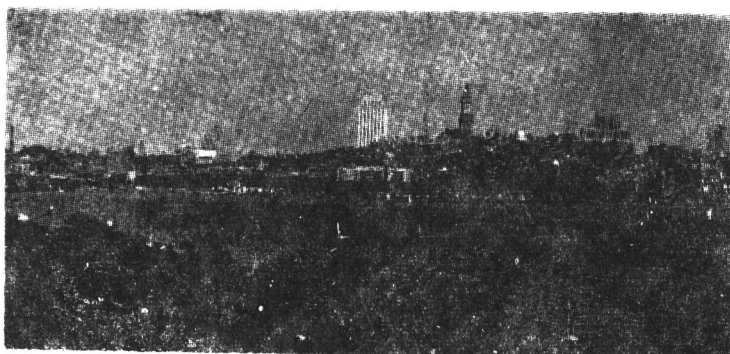
به جانب «بستن کامن» و باغ عمومی شهر راه می برد. در امتداد این دسته خیابان هائی که در «بک بی» واقع شده اند، میدان «کاپلی» قرار دارد که خیابان «هاتینگتن»^۱ بدان راه می یابد.

در جانبی از «بستن کامن» که ارتفاعی کمتر دارد خیابان های «ترمانت»^۲ و «اشنگتن» واقع شده که بایکدیگر موازی هستند و از طریق چندین خیابان کوچکتر به یکدیگر ارتباط می یابند. خیابان «ترمانت» تا میدان «سکالی»^۳ ادامه می یابد و از این نقطه یا «گره»، خیابان «کمبریج» به «گره ای» دیگر در خیابان «چارلز» منتهی می شود که شبکه خیابان ها را باز دوباره به رودخانه «چارلز» پیوند می دهد و بدین طریق «بیکن هیل» را مسدود می سازد. دور از رودخانه «چارلز»، لبه ای دیگر آشکار می شود که باز آب حد آن را مشخص می کند. این لبه را خیابان «اتلانتیک» و

Tremont — ۳

Huntington Avenue — ۱

Scolly Square — ۳



تصویر ۴. دورنمای شهر «بستن» از جانب رودخانه «چارلز»

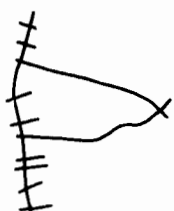
کناره بندر شهر بوجود می آورد که ممکن است با بقیه شهر پیوندی نامطمئن داشته باشد. اگرچه بسیاری از مصاحبه شدگان تصویر ذهنی روشنی از شبه جزیره «بستن» داشتند، اما برای هیچ کدام از آنان رابطه‌ای بصری میان رودخانه و بندر موجود نبود. بنظر می‌رسد «بستن» شهری باشد که فقط يك جانب داشته باشد، یعنی کناره‌های آن دقت و محتوی خود را، اگر شخص از «لبه» مشخصی که رودخانه «چارلز» برای شهر بوجود آورده دور شود، از دست می‌دهد.

اگر بتوانیم نتایجی را که از نمونه برداری خود بدست آورده ایم تعمیم دهیم، باید گفت تقریباً تمام اهالی «بستن» تائیدی که درسطور بالا ذکر کردیم، می‌توانند شهر را توصیف کنند. اما محتملاً هیچکدام از آنان قادر نخواهد بود پاره‌ای عوامل دیگر را یاد آور شود: فی‌المثل، ناحیه‌ای مثلثی شکل را که بین «بک بی» و «سآث اند» قرار دارد توصیف کند، زمین متروکه‌ای که در جنوب ایستگاه شمالی شهر واقع است بیاد آورد و یا از چگونگی محل تقاطع خیابان‌های «بیلستن» و «ترمانت» و یا فرم راه‌ها

در قسمت مالی شهر صحبت بدارد .

یکی از جالب توجه ترین نواحی شهر، ناحیه ای مثلثی شکل است بین «بک بی» و «سآث اند» که هیچ يك از مصاحبه شدگان - حتی کسی که در آن جا متولد شده ، دوران طفولیت خود را در آن بسر آورده بود - خاطره ای از آن در ذهن نداشت (تصویر ۳۵) . وسعت این ناحیه تقریباً زیاد است و در آن پاره ای عوامل آشنای شهر مانند خیابان «هانتینگتن» و پاره ای ساختمان های نسبتاً چشم گیر مانند کلیسای « کریستن ساینس » واقع اند ، اما زمینه ای که این ساختمان ها را به جلوه آورد مفقود است و نام و نشانی ندارد . شاید بتوان فرض کرد که خطوط راه آهن که این ناحیه را از يك جانب مسدود می کنند و محدودیتی که خیابان های اصلی دو محله «بک بی» و «سآث اند» برای این ناحیه بوجود می آورند نیز در بی نشانی آن مؤثر باشد .

فضای گشوده ای که به «بستن کامن» معروف است (تصویر ۶)، برخلاف، نقطه اصلی تصور بسیاری از مصاحبه شدگان از شهر را بوجود می آورد و مانند «بیکن هیل»، رودخانه «چارلز» و خیابان «کامن ولث» اغلب از آن به عنوان یکی از مشخص ترین نقاط شهر یاد می شود. اغلب، اشخاص وقتی می خواهند از يك جانب به جانب دیگر شهر روند، حتی اگر «کامن» بر سر راهشان نباشد قدری تغییر مسیر می دهند تا از مقابل آن بگذرند . چون «کامن» فضائی گشوده و سرسبز است که سیمائی فراموش نشدنی دارد و در کنار فعال ترین ناحیه شهر قرار گرفته که در آن امکان مصاحبت و آشنائی فراوان موجود است و دسترسی به آن برای همه آسان است . «کامن» درجائی واقع شده که «لبه» ای برای سه ناحیه مهم شهر : «بیکن هیل» ، «بک بی» و ناحیه



به ترازوی یکدیگر ادامه می‌یابند و بر خیابان دیگر موسوم به «ماساچوست» عمود می‌شوند که در واقع پایه مثلی را بوجود می‌آورد که رأس آن يك گوشه «کامن» و اضلاع آن این دو خیابان است. بعلاوه مرکز فروشگاه‌های شهر در محل تقاطع این دو خیابان، پیچ «قناس» بدشکلی به زاویه قائم بوجود می‌آورد، سپس انحناى خود را از دست می‌دهد و دوباره، اندکی فراتر، در خیابان «بیلستن» ظاهر می‌شود. تمام این نکات به ابهام و ناخوش‌آیندی شکل مرکز شهر می‌افزاید و جهت‌یابی را در آن مشکل می‌سازد.

«بستن» شهری است که محلات آن سیمائی مشخص دارند و در بسیاری از قسمت‌های مرکز آن شخص می‌تواند به سبب روحیه کلی محیط اطراف، موقعیت خود را فوراً تشخیص دهد. در يك قسمت، خاصه این تشخیص سیماکه حاصل ادامه و ترکیب چند عامل مشخص است منحصر بفرد است و به دیده می‌آید: توالی که «بك‌بی»، «کامن»، «بیکن هیل» و مرکز دادوستد شهر بوجود می‌آورد. در این قسمت سؤال این که ناظر در کجا قرار گرفته است هرگز مطرح نمیشود، زیرا وی فوراً می‌تواند موقعیت خود را درك کند. باین همه، این وضوح سیماء، بایی شکلی خیابان‌ها و بی‌نظمی عوامل بوجود آورنده این قسمت همراه است. اگر بتوان بافتی واضح و روحیه‌ای مشخص برای محلات «بستن» بوجود آورد، قدرت بصری آن افزایش می‌یابد. ناگفته نگذاریم که در این مورد، به احتمال بسیار، تازه «بستن» از بسیاری از شهرهای امریکائی پیش‌تر است. در این شهرها، خیابان‌ها، بی‌شکلی خیابان‌های «بستن» را ندارند، اما «روحیه» آنان بسیار بی‌رنگ و ضعیف است.

چنان‌که گفتیم محلات «بستن» سیمائی آشکار دارد، اما سیستم



تصویر ۶. منظره‌ای از «بستن کامن»

«راه»‌های آن بطور کلی مغشوش است و چون جریان عبور و مرور در «بستن» مانند دوشهر دیگری که مورد مطالعه ما قرار گرفتند - اهمیت بسزا دارد، این سیستم نقش اساسی در تصویر شهر به عهده دارد. در سیستم «راه»‌های شهر، به استثنای خیابان‌های شعاعی که از پایه شبه جزیره مثلث‌مانند «بستن» روبه درون آن ادامه می‌یابند و قدمت تاریخی دارند، هیچگونه نظمی موجود نیست. در بیشتر قسمت‌های مرکز شهر، حرکت در جهت شرقی - غربی روبه‌جانب خیابان «ماساچوست» و بالعکس آسان‌تر است تا در جهتی عمود بر این جهت. بدین تعبیر، با همه بی‌نظمی بافت شهر، در آن «دانه»‌ای موجود است که ضمن حرکت در داخل شهر با همه ناراحتی‌های آن، به احساس می‌آید؛ با این همه، سیستم «راه»‌ها در شهر پیچیدگی غیر معمولی دارد و همین پیچیدگی، نکات بسیار برای بحث ما در باره «راه»‌ها در بخش سوم این کتاب فراهم آورده است. قبلا

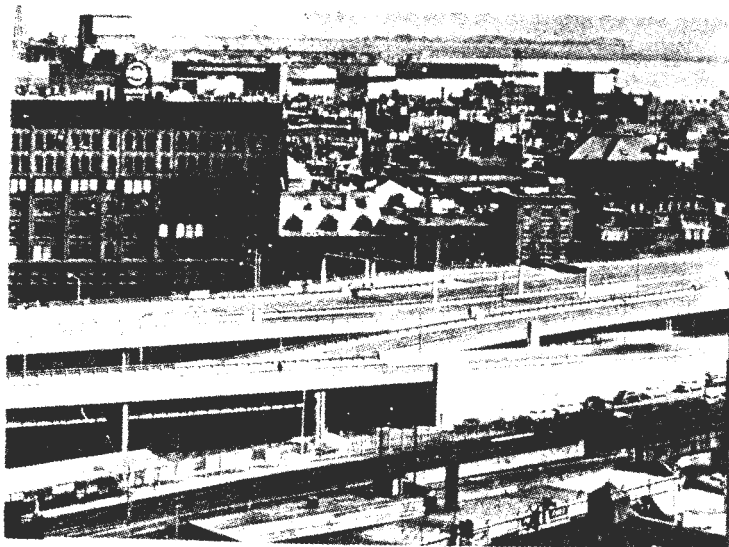
از مشکلی که از تقاطع قائم‌الزاویه خیابان‌های «یلستن» و «ترمانت» که در ابتدا موازی هستند بوجود می‌آید صحبت داشته‌ایم. سیستم شطرنجی خیابان‌های ناحیه «بک‌بی» که از مظاهر مبتذل بیشتر شهرهای امریکائی است، در «بستن» چون باقیه خیابان‌ها «تضاد»^۱ ایجاد می‌کند، لطفی خاص می‌یابد.

دو شاهراه موسوم به «ستورودرایو»^۲ و «سنترال آرتری»^۳ که می‌توان در آن‌ها سرعت اتومبیل‌راند، از قسمت مرکزی شهر می‌گذرد. این هر دو شاهراه، چه به عنوان عاملی که بر عبور و مرور در خیابان‌های قدیمی‌تر این قسمت حدی می‌نهد و چه به عنوان راهی که شخص خود در آن رانندگی کند، مبهم به احساس می‌آیند. هر يك از این دو جنبه واجد نکته‌ای کاملاً متفاوت است: وقتی که شخص بر شاهراه «سنترال آرتری» (تصویر ۷) قرار گیرد، جز دیوار گران‌بیکر سبزرنگی چیزی به دیده‌اش نمی‌آید و شاهراه جز در یکی دو نقطه خود را نشان نمی‌دهد. به عنوان «راه»، چون نواری جلوه می‌کند که بالا و پائین می‌رود و منحنی‌وار ادامه می‌یابد و علائم راهنمایی و رانندگی دو جانب آن را پر کرده‌اند. هر دو شاهراه، اگر چه به درون شهر راه می‌یابند، اما رابطه‌ای ضعیف با آن دارند و بنظر می‌رسد که خارج آن واقع باشند، مضافاً به این که انتقال از این جادوها به خیابان‌های دیگر به طریقی صورت می‌گیرد که گیج‌کننده است. اما ناگفته نگذاریم که «ستور و درایو» بوضوح بارودخانه «چارلز» مرتبط است و از این رو با شهر بدین صورت پیوند می‌یابد. شاهراه «سنترال آرتری»، برخلاف، بصورتی که نمی‌توان آن را توضیح داد، در میان قسمت مرکزی شهر می‌پیچد و با

Storrow Drive—۲

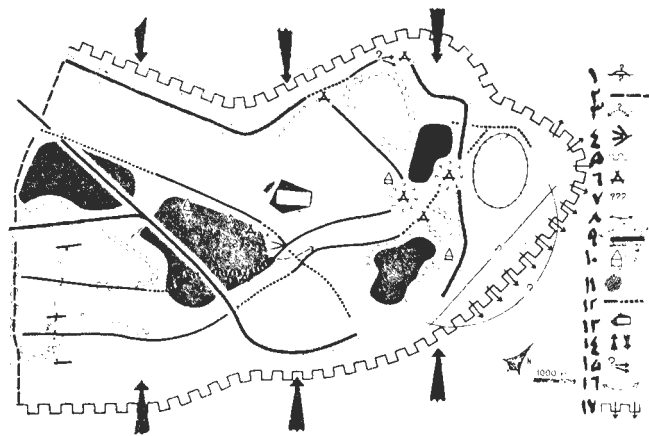
contrast — ۱

Central Artery — ۳



تصویر ۷. شاهراه «سنترال آدتری»

تصویر ۸. مسائل سیمای شهر «بستن»



- | | | |
|---------------------------|---------------------------------|------------------------|
| ۱. ابهام در جهت | ۲. راه فاقد روحیه و شخصیت | ۳. فقدان تمایز |
| ۴. تقاطع انعطاف پذیر | ۵. مرز ضعیف یا غیر موجود | ۶. نقطه آشفته گی |
| ۷. فقدان پیوستگی | ۸. جدائی | ۹. راه خارجی |
| ۱۰. برج فاقد پایه و انتها | ۱۱. ناحیه آشفته و یا فاقد روحیه | ۱۲. راه ناتمام و شکسته |
| ۱۳. ابهام در شکل | ۱۴. فقدان رابطه شمالی جنوبی | ۱۵. انشعاب مبهم |
| ۱۶. عدم پیوستگی | ۱۷. لبه ناپیوسته و پنهان آب | |

مسدود کردن خیابان «هانور»^۱، رابطه بلاواسطه با «نرثاند» را از میان می برد. مضافاً به این که پاره ای از مصاحبه شدگان آن را با خیابان «کازوی» - کامرشال - اتلانتیک^۲ اشتباه کردند، زیرا اگرچه این دو خیابان کاملاً از یکدیگر جدا هستند، اما چون هر دو در يك نقطه از خیابان «ستورودرایو» منشعب می شوند، می توان منطقاً هر دو را ادامه این خیابان به تصور آورد. در سیستم «راه» های شهر، این جا و آن جا، نکاتی مستحسن به شیوه خود «بستن» موجود است. اما اساس سیستم، بی نظم و قاعده است و مرکب از عوامل جداگانه که برخی اوقات فقط يك به يك به یکدیگر متصل اند و پاره ای اوقات اصولاً ارتباطی ندارند. به هر صورت ترسیم یا به تصور آوردن آن بسیار مشکل است و برای درك آن باید به توالی محل تلاقی راه ها توجه داشت. این نقاط تقاطع راه ها که ما آن را «گره» نام نهادیم، خاصه در «بستن» اهمیت بسزا دارد و اغلب شامل قسمت هایی می شود که از خود رنگ و فروغی ندارند، از آن جمله می توان از ناحیه میدان پارک^۳ نام برد.

در تصویر ۸ به یکی از طرق ممکن، سیمای «بستن» را ترسیم کرده ایم که ممکن است آن را قدم نخستین در تهیه نقشه ای بصری برای این شهر بشمار آوریم. در این تصویر مشکلات عمده ای را که به نظر می رسد در سیمای «بستن» موجود باشد، مصور داشته ایم. مغشوش بودن نقاط، عدم اطمینان در آن ها، حدود غیر مشخص، جدا افتادگی، عدم پیوستگی،

۱ - Hanover

۲ - Causway - Commercial - Atlantic نام های مختلفی که

بريك خیابان در قسمت های مختلف شهر نهاده شده. - مترجم

۳ - Park Square area

ابهام ، انشعاب غیر موجه و فقدان روحیه و تنوع از اهم مسائلی است که به چشم می خورد . وقتی که به آن نقشه دیگری را اضافه کنیم که معرف قدرت سیمای شهر باشد و یا امکان قوی گردانیدن مظاهر آن را مصور دارد ، کار ما شبیه مطالعه قطعه زمینی خواهد شد که برای ایجاد ساختمانی در نظر گرفته می شود. اما برخلاف مطالعه قطعه زمین ، حاصل مطالعه ، تهیه نقشه نیست ، بلکه ایجاد زمینه ای است که براساس آن تصمیمات اساسی استوار شود و تهیه نقشه را میسر دارد ، و چون تجزیه و تحلیل سیمای شهر بسیار جامع تر از مطالعه يك قطعه زمین است ، واضح است که تعابیر مورد استفاده در آن نیز وسیع تر از تعابیر مورد استفاده در مطالعه يك قطعه زمین خواهد بود .

«جرزی سیتی»

«جرزی سیتی» که در ایالت «نیوجرزی» واقع شده بین «نوارک»^۱ و شهر نیویورک قرار دارد و چون تمرکز فعالیت ها در آن اندك است ، تابعی از این دو شهر است . از آن خطوط راه آهن و شاهراه های هوایی متعدد می گذرد و بدین سبب جایی بنظر می رسد که باید از آن عبور کرد تا شهری که انسان را به سکونت در خود بخواند (تصویر ۹) . ساکنین آن بر حسب اعتقادات مذهبی و اختلافات نژادی و طبقاتی در محلات مختلف زندگی می کنند و کوه های «پالیسیدز»^۲ که شبیه قلاع دفاعی است آن را قطع می کند . محلی که ممکن بود برای مرکز فروشگاه و مغازه های شهر بسیار مناسب باشد با ایجاد میدان «جرنال»^۳ - که مصنوعی بنظر می رسد - بر

زمین‌های بلند شهر ، صورت طبیعی خود را ازدست داده و شهر به جای يك مرکز، واجد چهار یا پنج مرکز است . به بی‌شکلی فضائی و عدم تعانس ساختمان‌ها که از خصوصیات قسمت‌های متروکه هر شهر امریکائی است ، در «جرزی سیتی» آشفتگی کامل و بی ارتباطی سیستم خیابان بندی نیز افزوده می‌شود . کهنگی و فرسودگی ، کثافت و بوی ناخوش آیند شهر فوراً به احساس می‌آید . و این نکات البته نخستین برداشت سطحی هر تازه وارد به شهر است . اما جالب ، تصویری است که ساکنین چندین محله شهر از آن داشتند .

تصویر بصری «جرزی سیتی» نیز بر اساس بازدید از محل حاصل آمده و به همان مقیاس و علائم تصویر «بستن» ترسیم گشته است (تصویر ۱۰) . حقیقت آن است که بی‌شکلی و بی‌سامانی شهر ، اندکی کمتر از آن است که در نگاه نخست ممکن است به دیده شخص تازه وارد به شهر آید ، چنان که در غیر این صورت ، شهر بکلی غیر قابل سکونت بود . اما عوامل شهری مشخص در این شهر ، بسیار کمتر از «بستن» است . بسیاری از قسمت‌های شهر با «لبه» هائی متمایز از یکدیگر جدا می‌شوند . عوامل مهم ساختمان شهر عبارتند از میدان «جرنال» ، يك یا دو مرکز فروش اصلی که بولوار کنار رودخانه «هاسن»^۱ از میان آن‌ها می‌گذرد. خود بولوار «هاسن» که از محله «برگن»^۲ می‌گذرد و در کنار بولوار پارك غربی شهر^۳ قرارداد و عاملی مهم در شهر است . در جانب شرق شهر ، سه «راه» به نام‌های «نوارك» ، «موننگمری»^۴ و «کامونی»^۵ - گراند که از پای

Hudson - ۱ Bergen Section - ۲

West Side Park - ۳ Montgomery - ۴

Communipaw - Grand - ۵

کوه‌های «پالیسیدز» می‌گذرند قرار دارند و در نواحی کم‌ارتفاع شهر تقریباً به یکدیگر اتصال می‌یابند . همه چیز با حدی که سکوه‌های بارگیری بندر « هادسن » بر شهر می‌نهد متوقف می‌شود . توصیفی که تا این جا کردیم ، نکات اصلی نقشه را نشان می‌دهد و شاید به استثنای يك یا دوتا از سه خیابانی که در کم ارتفاع‌ترین قسمت شهر قرار دارد ، به ذهن تمام مصاحبه شدگان آشنا باشد .

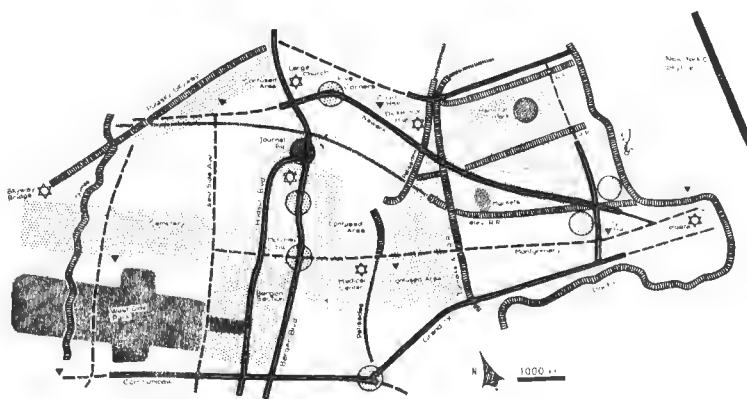
يك نگاه اجمالی به نقشه‌ای که نقاط مشخص «جرزی سیتی» را بر اساس مصاحبه با مردم نشان می‌دهد و مقایسه آن با نقشه‌ای مشابه از «بستن» ، این نکته را معلوم می‌دارد که «جرزی سیتی» فاقد روحیه شهری است (تصاویر ۳۷ و ۴۱) . سیمای «جرزی سیتی» تقریباً فاقد هر گونه علامت مشخصه‌ای است . قدرت میدان «جرنال» به سبب فروشگاه‌های زیاد و کاباره‌ها و فعالیت‌های تفریحی دیگری از این قبیل که در این میدان وجود دارد حاصل آمده ؛ اما ترافیک و آشفتگی فضائی آن گنج‌کننده است و به بی‌تصمیمی راه می‌برد (تصویر ۱۱) . بولوار «هادسن» با قدرت و اهمیت میدان «جرنال» برابری می‌کند . پس از آن پارک غربی شهر است که تنها پارک بزرگ موجود در آن است و بارها از جانب مصاحبه شدگان به عنوان قسمتی مشخص از آن یاد شده و در واقع نقطه سکون و آرامشی در بافت کلی شهر بوجود می‌آورد . خاطره محله «برگن» بیشتر بدین سبب در ذهن مصاحبه شدگان باقی ماند که به طبقه‌ای خاص (معملاً سیاه پوستان - مترجم) اختصاص دارد .

ساختمان «مرکز پزشکی نیوجرزی»^۱ که بلند و سفید رنگ است



تصویر ۹. منظره هوایی «جرزی سیتی» از جانب جنوب آن

تصویر ۱۰. فرم بصری «جرزی سیتی» که براساس مشاهده شهر ترسیم گشته



نشانه	مجله	کره	لبه	راه
☆		●	▨	▬
▼	▨	●	▬	▬
		●	▬	▬

عوامل اصلی

عوامل فرعی

(تصویر ۱۲) و بر لبه کوه‌های شهر قد بر می‌افرازد سیمائی فراموش نشدنی دارد و بنائی است غول‌پیکر که بنظر می‌رسد اتفاقاً در جایی که هست قرار گرفته .

تنها نکته‌ای که تقریباً همه در شهر بر مشخص بودن آن اتفاق نظر دارند، دورنمای خیره‌کننده نیویورک است که از دور پیدا است و بیم به دل‌ها راه می‌دهد . با چند دیالگرام کوشیدیم تصویر شهر را کامل کنیم . در آن‌ها خاصه عواملی را موصور داشتیم که جوابگوی احتیاجات شهر هستند : راه‌های اصلی ؛ و در مرحله نخست آن‌ها را نشان دادیم که جریان ترافیک در آن‌ها شدید است و پیوستگی آن‌ها ، استثنائی براکثر خیابان‌ها در «جرزی سیتی» بوجود می‌آورد . به راستی تعداد محله‌ها و ساختمان‌های معروف مشخص و یا مراکزی که همه نام آن را بدانند و یا نقاطی که «گرم» ای در شهر بوجود آورد ، انه‌ک است . اما چندین «لبه» یا مرز در شهر وجود دارد که قسمت‌های مختلف را از یکدیگر می‌برد یا جدا می‌کند : خطوط راه آهن و شاهراه‌ها که برجسته از سطح از زمین اند و کوه‌های «پالیسیدز» و دو کرانه ساحلی که در شهر موجود اند .

با مطالعه مصاحبات و کروکی‌های مختصری که مصاحبه شدگان ترسیم کردند ، این نکته آشکار شد که هیچ کدام از آن‌ها ، تصویری جامع یا حتی چیزی نزدیک بدان از شهری که سال‌ها در آن زندگی کرده بودند در ذهن نداشتند . اغلب کروکی‌ها فقط قسمت‌های بریده‌ای از شهر ، آن‌هم در بیشتر موارد محدود به محله محل سکونت ترسیم‌دارنده کروکی ، را نشان می‌داد . ساحل رودخانه ، در ذهن بسیاری از مصاحبه شدگان عاملی بود که شهر را به دو قسمت بالا و پائین تقسیم می‌کرد و یا بالعکس ؛ در هر حال این دو قسمت بوسیله راهی کاملاً فرضی و تصویری



تصویر ۱۱ . میدان «جرنال»

تصویر ۱۲ . مرکز پزشکی «نیوجرزی» واقع در «جرزی سیتی»



به یکدیگر مرتبط می‌گشتند. ناگفته نگذاریم که خاصه ترسیم اجزاء قسمت پائین مشکل بنظر می‌رسید.

وقتی از مصاحبه‌شدگان سؤال می‌شد خصوصیت کلی و عمومی شهر چیست، بیشتر جواب‌ها این بود که اجزاء شهر با یکدیگر پیوستگی ندارند؛ در شهر، مرکزی موجود نیست و شهر شبیه اجتماع بی‌ارتباط شماره زیادی ساختمان‌های محقر است. و یا بیشتر مصاحبه‌شدگان در مقابل سؤال وقتی نام «جرزی سیتی» را می‌شنوند چه به ذهن شما می‌آید؟ «عاجز می‌مانند و می‌گفتند: هیچ چیز خاصی (در حالی که اهالی «بستن» سؤالی مشابه آن را به آسانی جواب داده بودند) و بعد اضافه می‌کردند که ذکر خصوصیات شهر بسیار مشکل است و در آن هیچ قسمتی که سیمائی مشخص داشته باشد موجود نیست. خانمی از مصاحبه‌شدگان جوابش به شرح زیر بود:

واقماً شرم‌آور است؛ در «جرزی سیتی» هیچ نقطه زیبا
یا حتی جالب توجه موجود نیست که بتوان آنرا به تازه وارد به شهر
نشان داد.

در پاسخ این سؤال که آیا نمادی در شهر وجود دارد که نماینده
ومظهر شهر باشد اغلب پاسخ‌ها این بود که هیچ چیز موجود نیست، جز
دورنمای نیویورک که از آن جانب رودخانه پیدا است. بارزترین احساس در
مورد «جرزی سیتی» این بود که این شهر خصوصیات يك شهر واقعی را
ندارد؛ بلکه «لبه‌ای» است در کنار شهری دیگر. یکی از مصاحبه‌شدگان
پاسخ داد که شهر واجد دو نماد است: در يك جانب، دورنمای نیویورک
و در جانب دیگر دورنمای «نوارك». یکی دیگر از مصاحبه‌شدگان
بر این نکته تأکید کرد که شهر بنظر مسدود و بسته می‌آید: برای این که

شخص بتواند از «جرزی سیتی» خارج شود، یا باید از تونل زیر رودخانه هادسن استفاده کند و یا از خطوط ترافیکی که ترکیبی آشفته دارند و بسیار گیج کننده اند.

برای شهری که نمایانی کامل و مظاهر چشم گیر مستحسن داشته باشد، محلی که «جرزی سیتی» در آن واقع است با آن پست و بلندزمین، به راستی جایی مناسب بود. اما محیط کنونی این شهر طوری است که از آن بارها از جانب مصاحبه شدگان با صفات کهنه، کثیف و فرسوده و واجد خیابان های «بریده» و منقطع یاد شد. قلت اطلاع بر سیما و نقشه شهر و اتکاء بر تصورات به جای مشاهدات از نکاتی بود که در پاسخ مصاحبه شدگان جلب توجه می کرد. شگفت ترین نکته این بود که اغلب مصاحبه شدگان شهر را با استفاده از نام خیابان ها و نوع ساختمان هایی که در هر قسمت موجود است توصیف می کردند، به جای آن که تصویری از سیمای شهر در ذهن داشته باشند؛ شرح زیر را که یکی از مصاحبه شدگان در توصیف یکی از قسمت های آشنای شهر نگاشته به عنوان مثالی دیگر ذکر می کنیم:

پس از آن که شاهراه را قطع کردید پلی هست که روبه بالامی رود و پس از آن که به زیر پل رسیدید، در نخستین خیابانی که به آن وارد می شوید، دباغ خانه ای وجود دارد؛ اگر در این خیابان به حرکت ادامه دهید، در چهارراه دوم، بانکی در هر گوشه خیابان مشاهده می کنید و در چهارراه بعدی يك فروشگاه رادیو و يك مغازه سیم و لولا و میخ فروشی کاملاً نزدیک به یکدیگر در جانب راست خود می بینید.

در جانب چپ خود، قبل از آن که از يك جانب خیابان به جانب دیگر روید، يك خواربار فروشی و يك خشك شویی موجود است. پس از عبور از این خیابان به «خیابان هفتم» می رسید و در

خیابان هفتم در مقابل شما در نبش چپ خیابان يك ميكده و در نبش راست آن يك بازار سبزی مشاهده می كنید و يك مغازه نوشابه فروشی در جانب راست خیابان و يك مغازه خواربار فروشی در جانب چپ آن قرار دارد . خیابان بعدی موسوم است به « خیابان ششم » و در آن هیچ ساختمان معظم یا مشخصی موجود نیست، جز آن که دوباره به زیر پل راه آهن می آئید و اگر به حرکت در زیر این پل ادامه دهید به « خیابان پنجم » خواهید رسید . در جانب راست شما يك ميكده و مقابل آن در جانب دیگر خیابان يك پمپ بنزین جدید التأسيس موجود است و باز يك ميكده دیگر در جانب چپ خیابان . در « خیابان چهارم »، در نبش جانب راست خیابان قطعه زمینی موجود است و در جنب آن يك ميكده؛ در مقابل شما، در جانب راست يك عمده فروشی گوشت و در جانب چپ در مقابل گوشت فروشی، يك مغازه شیشه فروشی مشاهده می كنید. خیابان بعدی، « خیابان سوم » است؛ در این خیابان نخست يك « دراگ ستور » در جانب راست خود می بینید، يك ویسکی فروشی در مقابل شما سمت راست؛ و در جانب چپ يك مغازه خواربار فروشی و يك ميكده در مقابل آن موجود است. پس از آن در « خیابان دوم »، يك خواربار فروشی در جانب چپ و يك ميكده در مقابل آن قرار دارد . در جانب راست، قبل از آن که از يك جانب خیابان به جانب دیگر آن بروید يك فروشگاه لوازم خانه و پس از آن در « خیابان نخست » يك دكان قصابی؛ در جانب چپ يك فروشگاه گوشت و در مقابل آن قطعه زمینی موجود است که از آن برای پارکینگ اتومبیل ها استفاده می شود؛ در جانب راست، يك مغازه لباس فروشی و يك شیرینی فروشی قرار گرفته است . . . و مطالبی از این قبیل.

در تمام این توصیف، فقط به يك یا دو تصویر بصری اشاره می شود: یکی پلی که روبه بالا می رود و دیگری شاید، راهی که در زیر خطوط راه آهن تعبیه شده . اگر توصیفی را که گذشت فراتر بخوانیم، متوجه

می‌شویم که خانم نویسنده آن وقتی به پارک «همیلتن»^۱ می‌رسد کاملاً به مشاهده حول و حوش خود می‌پردازد : از توصیف وی می‌توان نگاهی اجمالی به میدانی انداخت که دور آن را نرده کشیده‌اند و در میان آن جایگاه موزیک دایره‌ای شکل موجود است و دورادور آن نیمکت‌هایی چند قرار گرفته است.

مصاحبه‌شدگان ، نکات بسیاری نیز در باره نامشخص بودن عوامل جسم‌شهر ذکر کردند:

همه قسمت‌های شهر شبیه و یکنواخت است . . . بنظر من همه چیز مبتذل می‌رسد . مقصود این است که در هر خیابانی قدم بزنید ، کم و بیش همان مظاهر یکنواخت مشابه به چشمتان می‌آید. از خیابان «نوارک» و خیابان «جکسن»^۲ گرفته تا خیابان «برگن». بعضی از وقت‌ها ، اصلاً نمی‌توان تصمیم گرفت باید وارد کدام خیابان شد ؛ زیرا همه عوامل یکی و مشابه هستند و هیچ عاملی که ایجاد تنوع کند موجود نیست .
وقتی به خیابان «فرویو»^۳ برسم آن‌را از کجا بشناسم؟ فقط بوسیله اسم آن. این تنها وسیله‌ای است که هر خیابان را در این شهر می‌توان شناخت ؛ هیچ چیز که سیمایی متشخص داشته باشد موجود نیست . يك ساختمان مسکونی چند طبقه در نبش خیابان والسلام .

فکر می‌کنم ما ساکنین شهر معمولاً مقصدی که داریم ضریباً به آسانی پیدا می‌کنیم؛ وقتی اراده موجود باشد ، رسیدن به هر جایی میسر است . پاره‌ای اوقات سیستم خیابان‌ها گیج‌کننده است و ممکن است وقت انسان چند دقیقه‌ای در جستجوی یافتن يك محل تلف شود ، اما به هر حال رسیدن به مقصد حتمی است .

Jackson Avenue—۲

Hamilton Park —۱

Fairview —۳

در این شهری که سیمای آن نسبتاً یکنواخت است، برای شناخت شهرو تعیین مسیر حرکت اتکاء ساکنین آن نه تنها به نوع استفاده از زمین در قسمت‌های مختلف شهر است (کدام قسمت به نواحی مسکونی، کدام قسمت به امور دادوستد و کدام قسمت به تأسیسات صنعتی اختصاص یافته) بلکه اغلب به میزان استفاده و یا این که کدام بنا یا کدام قسمت اکنون در دست تعمیر است. از پلاک اسامی خیابان‌ها، تابلوهای تبلیغاتی بزرگ در میدان «جرنال» و کارخانه‌ها به عنوان «نشانه»^۱ ها استفاده می‌شود. فضاهای باز، مانند پارک «همیلتن» یا پارک «ون ورست»^۲ و خاصه پارک بزرگ «وست ساید»^۳ برای ساکنین شهر مغتنم است. در دومورد، مصاحبه شدگان، از چمن کوچک مثلی شکلی که در محل تقاطع دو خیابان موجود است به عنوان «نشانه» یاد کردند. خانمی از ساکنین شهر از پارک کوچکی صحبت داشت، که خوش دارد روزهای یکشنبه با اتومبیل به آن رود و از درون اتومبیل به تماشای آن پردازد. ساختمان‌های «مرکز پزشکی» به سبب حجم بزرگ و درونمائی که از خطوط کلی آن‌ها بوجود می‌آید، و فضای باز مقابل آن‌ها، چون به سبزه و چمن آراسته است، مورد توجه‌اند و عواملی که به قسمتی از شهر روحیه و تشخیص می‌دهند.

«نمایانی» اندک سیمای شهر از تصویری که حتی ساکنین قدیمی آن در ذهن داشتند آشکار گشت و مظاهر آن به صورت عدم رضایت از محیط شهر، اشکال دریافتن نقاط مختلف آن و نداشتن خاطره‌ای مشخص از عوامل شهر، به منصهٔ بروز رسید. با این همه حتی این محیطی که کاملاً آشفته و بی‌رنگ بنظر می‌آید نیز واجد پاره‌ای خصوصیات خاص خود است و ساکنین شهری می‌توانند با استفاده از عوامل کوچکی که در سیمای شهر موجود است و با تغییر توجه خود از عوامل جسمی شهر به جنبه‌های دیگر آن

۱ - landmark - ۲ - Van vorst park

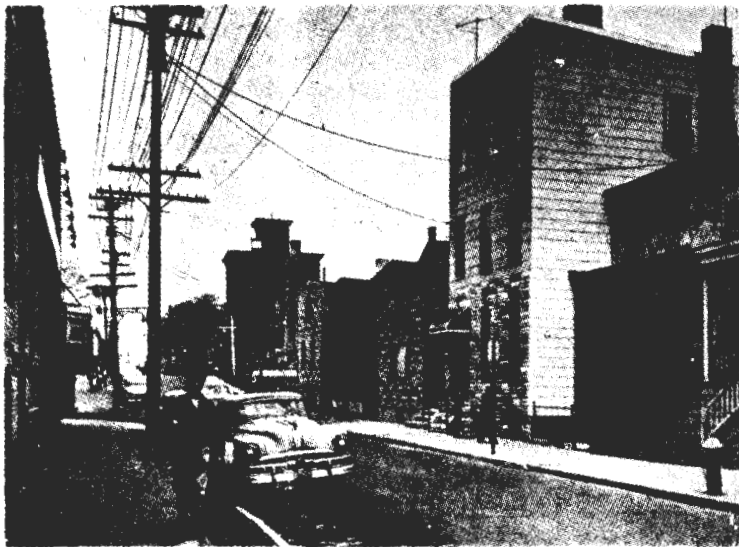
۳ - West Side park

به درك مظاهراين محيط موفق شوند وآن را توصيف كنند .

«لوس آنجلس»

قسمتی از «لوس آنجلس» که مورد مطالعه قرار داده‌ایم در قلب این گران شهر بزرگ واقع است و تصویر آن هم با تصویر «جرزی سیتی» و هم با تصویر «بستن» کاملاً متفاوت می‌باشد. مساحت ناحیه مورد مطالعه اگر چه تقریباً به اندازه نواحی مورد مطالعه در «جرزی سیتی» و «بستن» است اما اندکی بیش از ناحیه مرکزی دادوستد و حول وجوش آن را در برمی‌گیرد. کسانی که با آنان مصاحبه بعمل آمد گذشته از سکونت در این قسمت، محل کارشان نیز در یکی از دفاتر یا فروشگاه‌های این قسمت بود. تصویر ۱۴ نمایش بازدید محلی از سیمای این قسمت از «لوس آنجلس» است به شیوه‌ای که برای دوشهر دیگر نیز مرعی داشتیم.

مرکز «لوس آنجلس» چون چنان که مذکور افتاد در قلب گران شهری بزرگ واقع شده و اجد معانی بسیار است و در آن فعالیت‌های بسیار صورت می‌پذیرد. زمینه این فعالیت‌ها و معانی را ساختمان‌هایی بزرگ تشکیل می‌دهد که می‌توان فرض کرد سیمائی مشخص دارند و در خیابان‌هایی که تقریباً شبیه خانه‌های شطرنج است واقع‌اند. با این همه به سبب وجود پاره‌ای عوامل، سیمای «لوس آنجلس» با سیمای «بستن» متفاوت است و از آن غیر دقیق‌تر. نخست آن که، عدم تراکم که از خصوصیات گران شهر «لوس آنجلس» است در مرکز شهر نیز به دیده می‌آید. یا به عبارت دیگر، اگر چه مرکز شهر به اصطلاح معمول امریکائیان هنوز «دان تان» نامیده می‌شود و این لغت تنها وجود يك مرکز را به ذهن می‌آورد؛ اما چندین مرکز مهم دیگر نیز در شهر موجود است که مورد استفاده مردم قرار



تصویر ۱۳ . خیابانی در جری ستهی

می گیرد . در «دان تان» یا قسمت مرکزی شهر ، فروشگاه های بسیار موجود است ؛ ولی این فروشگاه ها دیگر بهترین فروشگاه های شهر نیستند و بیشتر ساکنین شهر ، از سالی به سال دیگر ، هرگز به این قسمت پانتهی گذارند . دوم ، سیستم شطرنجی خیابان های این قسمت عاملی است که یکنواختی سیمای آن را باعث می شود و بیاد آوردن تمام نقاط آن را مشکل می کند . سوم ، فعالیت های اصلی که معمولاً در مراکز شهر ها صورت می پذیرد ، در این جا گسترده و پراکنده است ؛ و بتدریج از قسمت مرکزی تغییر محل می دهد و به نواحی حومه روی می آورد و این نکته تأثیر آن را کمتر یا به اصطلاح رقیق می کند . چون کار ساختن و دوباره ساختن قسمت هایی از شهر رواج فراوان دارد ، از این روش شخصی که ممکن است حاصل قدمت و سابقه تاریخی پاره ای از شهر ها باشد در این جا موجود نیست . سیمای عوامل شهر علی رغم (و گاهی درست به سبب) ریزه کاری هایی

که در ساختن آنان مرعی می‌گردد ، بی‌رنک و فروغ است . با این همه نباید تصور کرد که سیمای «لوس آنجلس» مانند سیمای «جرزی سیتی»، فی‌المثل ، آشفته است ؛ بلکه مرکز «لوس آنجلس» بسیار فعال و از نظر روابط ساکنین آن با خود ، بسیار سامان یافته است .

در تصویر ۱۵ می‌توان منظره‌هوائی این قسمت را ملاحظه کرد . به استثنای ساختمان‌هائی که شبیه تأسیسات صنعتی است و توجه را فوراً به خود جلب می‌کند و یا زمینه‌ای که در دورادور تصویر موجود است ، نمی‌توان آن را از مرکز بسیاری از شهرهای بزرگ امریکائی تمیز داد: در این جا نیز همان ساختمان‌های بلند دفاتر کار و وفور خطوط ترافیک و پارکینگ‌های اتومبیل‌در همه قسمت‌ها، به دیده می‌آید. اما نقشه‌ای که سیمای شهر را مصور می‌دارد بسیار مترکم‌تر از نقشه سیمای «جرزی سیتی» است. اساسی‌ترین نقطه در سیمای شهر که برآستی می‌توان آن را «گره‌ای» برای مرکز شهر بشمار آورد «میدان پرشینگ»^۱ است که در نبش دو خیابان «برآدوی»^۲ و «هفتم»^۳ که فروشگاه‌های متعدد در آن‌ها واقع است و مانند L به یکدیگر متصل گشته‌اند ، قرار دارد . و این نکته کاملاً در انطباق با سیستم کای خیابان بندی شهر است که شطرنجی است . در انتهای خیابان «برآدوی»، مرکز اجتماعی^۴ شهر قرار داد و در ماورای آن خیابان «پلازا - آلورا»^۵ که از نظر احساسی اهمیت دارد و خود «گره» ای بوجود می‌آورد . در امتداد خیابان «برآدوی» ، خیابان «سپرینگ»^۶ قرار دارد که به امور مالی اختصاص دارد و خیابان مجاور آن «سکیدرو»^۷ (یا خیابان

-
- | | |
|----------------------------|---------------------|
| Broadway - ۲ | Pershing Square - ۱ |
| Civic Center - ۴ | 7 th Street - ۳ |
| Spring street - ۶ | Plaza Olvera - ۵ |
| Skid Row (Main Street) - ۷ | |

اصلی) است. دوشاهراه «هولیود» و «هاربر»^۱ را ممکن است به عنوان دومرز ذکر کرد که دوانتهای گشوده L را محدود می کنند. تصویری کلی که این قسمت بوجود می آورد به سبب گشودگی آن در شرق خیابان اصلی یا خیابان «لوس آنجلس» و در جنوب خیابان «هفتم»، جالب توجه است. البته، به استثنای آن که سیستم خیابانهای شطرنجی در ورای این دو خیابان ادامه می یابد و تکرار می شود. ناحیه مرکزی «لوس آنجلس» که L شکل است انگاری در خلاء واقع شده باشد از اطراف خود جدا است و مملو از ساختمانهایی که هر کدام از آنها در ذهن تأثیری دیرپا می گذارد؛ مهمترین این ساختمانها عبارت انداز دو هتل «ستاتلر»^۲ و «بیلتمور»^۳، ساختمان «ریچفیلد»^۴، ساختمان کتابخانه عمومی؛ دو فروشگاه بزرگ «رایسنز»^۵ و «بالاکز»^۶، ساختمان بانک فدرال^۷، ادیتوریوم فیلارمونیک^۸ و بنای شهرداری^۹ و ایستگاه راه آهن^{۱۰}. اما از میان این ساختمانها، مصاحبه شدگان فقط دو ساختمان را بدقت توصیف کردند: یکی بنای زشت سیاه و طلایی رنگ «ریچفیلد» و دیگری بنای شهرداری که رأس آن مانند هرمی ساخته شده است.

به غیر از قسمتی که بنای مرکز اجتماعی در آن قرارداد، محلههایی

Hollywood and Harbor Freeways – ۱

Biltmore – ۳ Statler – ۲

Richfield Building – ۴

Bullocks – ۶ Robinsons – ۵

Federal Saving Buildings – ۷

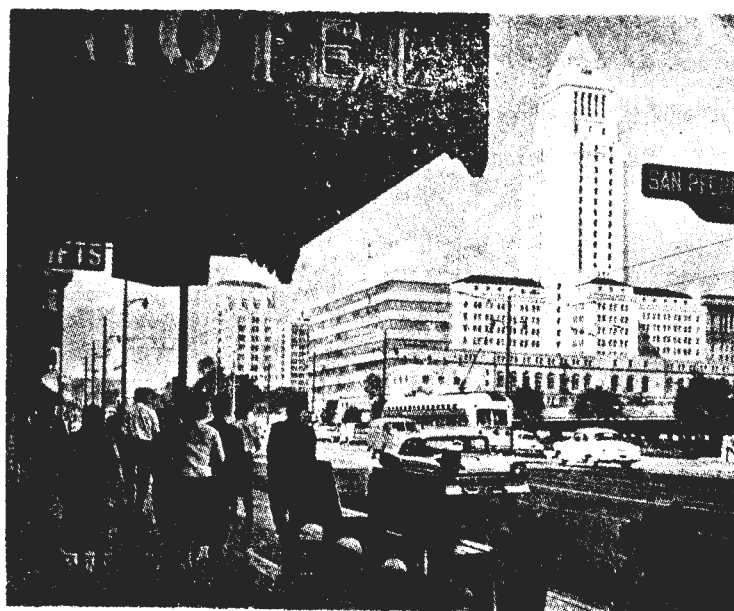
Philharmonic Auditorium – ۸

Union Depot – ۱۰ City Hall – ۹



تصویر ۱۶ . میدان «پرشینگ»

تصویر ۱۷ . مرکز اجتماعی شهر



که سیمائی تمیز دادنی دارند یا کوچک هستند و در امتداد خطی ادامه می‌یابند و یادزدوجان به خود به دو خیابان محدود می‌شوند (از آن جمله اند: فروشگاه واقع در خیابان هفتم، فروشگاه خیابان «برآدوی»، مرکز حمل و نقل در خیابان ششم، محله مالی واقع در خیابان «سپرینگ» و محله سکیدرو (در خیابان اصلی) و یا سیمای آن نسبتاً ضعیف است؛ مانند محله «بانکر هیل» و «توکیوی کوچک»؛ سیمای قسمت مرکز اجتماعی به سبب نقش این مرکز، اندازه آن، گشودگی فضائی آن، ساختمان‌های جدید و لبه‌های مشخص آن قوی‌تر از سایر قسمت‌ها است (تصویر ۱۶)، سیمای «بانکر هیل» با آن که سابقه تاریخی دارد چندان قوی نیست و عده زیادی از مصاحبه‌شدگان حتی تصور می‌کردند در ناحیه مرکزی شهر واقع نباشد؛ به راستی نیز جای تعجب است که هسته مرکزی شهر در حالی که برگرد این تپه ساخته شده، آن را از نظر بصری هدفون کرده است.

میدان «پرشینگ» به استواری قوی‌ترین عامل در سیمای شهر است: فضائی باز که بصورتی کم‌نظیر و شکفت به سبزه و گیاه آراسته شده و چون به عنوان خانه‌ای گشوده برای بحث‌های سیاسی و ملاقات‌های اجتماعی و استراحت سالخوردگان مورد استفاده قرار می‌گیرد بر قدرتش می‌افزاید (تصویر ۱۷)، میدان «پرشینگ»، مانند خیابان «پلازا - آلورا» که آن نیز فضائی باز دارد، عاملی بود که از جانب مصاحبه‌شدگان بدقت توصیف گشته بود. از جمله نکاتی که در این میدان جلب توجه مصاحبه‌شدگان را کرده بود، چمن زیبای میان آن بود که بدقت آراسته شده و دورادور آن، نخست درختان موز و سپس دایره‌ای از سالخوردگان که بر نیمکت‌هایی استراحت کرده بودند و دیواره‌هایی کوتاه و سنگین آنان را

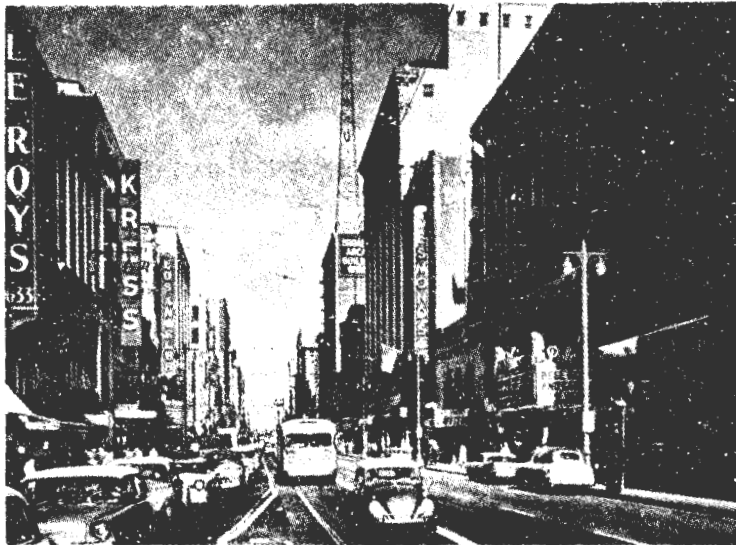
از ورود به چمن ممانعت می کرد و بعد از آن خیابان های پرازدحام و سرانجام ساختمان های قسمت مرکزی شهر که حد میدان را معین می دارد قرار گرفته بود . اگر چه این نکات جلب توجه مصاحبه شدگان را کرده بود؛ اما از آن ها همواره به عنوان عواملی دلبذیر یاد نگشته بود . برخی اوقات ، مصاحبه شدگان از وجود اشخاص سالخورده که گاهی سلامت عقل خود را از دست داده اند، بیمناک بودند؛ ولی در بیشتر موارد محدود کردن آنان [سالخوردگان] به دیوارهای کوتاه گردچمن و ممانعت از آن ها از ورود به چمن، در مصاحبه شدگان احساسی از ترحم برانگیخته بود. از وضعیت نامقبول گذشته میدان : بیشه ای آشفته از درختان و چندین نیمکت و راه پراکنده، با عدم رضایت یاد شده و با وضعیت کنونی مقایسه گشته بود . از چمن میان میدان با رنجش یاد شده بود، نه تنها بدین سبب که ورود به آن ممنوع است ؛ بلکه چون میان برکردن میدان را که معمولا مورد علاقه پیاده روندگان است ، غیر ممکن می سازد . با این همه میدان سیمائی مشخص و شناختنی دارد که با وجود ساختمان های نظیر بنای هتل «بیلتمور» که از آجر قرمز است قوت می گیرد ؛ بنائی که بطرزی مؤثر به میدان جبهتی مشخص و معلوم می دهد .

با همه اهمیتی که میدان «پرشینگ» در سیمای شهردار محل آن قدری نامعین بنظر می رسد؛ زیرا از دو خیابان اصلی : «بر آدوی» و خیابان هفتم اندکی دور است و بسیاری از مصاحبه شدگان ، اگر چه از حدود کلی محل آن با خبر بودند ؛ اما نمی توانستند بدقت آن را معین دارند . و برای رسیدن به این میدان ، در ذهن خود ، می کوشیدند با استفاده از خیابان های فرعی به آن - به اصطلاح - میان برزنند. دلیل این امر، نخست این بود که میدان درست در مرکز قرار نگرفته است و دوم آن که مصاحبه شدگان، خیابان های مختلف را با یکدیگر اشتباه می کردند . در این مورد

مشروح تر توصیح دهیم: خیابان «برآدوی» تقریباً تنها خیابانی بود که هیچ يك از مصاحبه شدگان درباره آن اشتباه نمی کرد (تصویر ۱۸) از مظاهر مشخص آن، قدمت آن به عنوان يك خیابان اصلی است که هنوز فروشگاه های بسیار در آن متمرکز اند و پیاده روهای آن مملو از جمعیت است و فروشگاه هایی که به ردیف در دو کنار آن ادامه می یابند و دال هایی که بر بالای ورودی سینه های آن قرارداد و ترامواها که در آن در حرکت اند (در خیابان های دیگر، برخلاف، فقط از اتوبوس استفاده می شود).

اگرچه مصاحبه شدگان که خود از طبقات متوسط بودند، این خیابان را به عنوان هسته ای برای شهر می پذیرفتند، - اگر جایی در «لوس آنجلس» بتواند این نام را بگیرد -؛ اما؛ بیشتر آنان این خیابان را به عنوان یکی از مراکز فروشگاه های شهر قبول نداشتند؛ زیرا بنظر ایشان «برآدوی» خیابانی بود پر از اقلیت های مذهبی و نژادی و تپیستانی که در نزدیک آن سکونت دارند. مصاحبه شدگان به این خیابان به دیده عاملی بیگانه بر- پیگر شهر می نگرستند و احساسشان نسبت به آن- اگرچه به درجات مختلف- همراه با کنجکاوی، ترس و نوعی گریز بود، در توصیف مردمی که از «برآدوی» استفاده می کنند، فوراً آن را با خیابان هفتم مقایسه می کردند که اگر مورد استفاده «خواص» قرار نگیرد، دست کم مورد استفاده طبقات متوسط است.

عموماً مشکل است که خیابان های عرضی ردیف یکدیگر را که با اعداد نام گذاری شده اند - به استثنای خیابان های ششم، هفتم و اول - از یکدیگر تمیز داد؛ این نکته که سبب گمراهی مردم می شود خاصه در مصاحبه با ایشان معلوم گشت. به میزانی کمتر، خیابان های طولی نیز که نام شان به عدد مشخص نگشته بود همین مشکل را ایجاد می کردند. بسیاری از



تصویر ۱۸ - خیابان «برآدی»

این خیابان‌ها که در جهت شمالی-جنوبی ادامه می‌یابند خاصه خیابان‌های «گل»^۱، «امید»^۲، «بزرگ»^۳، «زیتون»^۴ و «که همدند»^۵ «بانکر»^۶ متبوی می‌شوند، مانند خیابان‌هایی که به شماره نام‌گذاری شده‌اند، گاه و بیگاه یکی به جای دیگری گرفته می‌شد.

اگرچه، چنان‌که مذکور افتاد مصاحبه‌شدگان خیابان‌های مرکز شهر را به‌حای یکدیگر می‌گرفتند، اما کم‌تر کسی از آنان دریافتن جهت در این قسمت از شهر دچار اشکال می‌گشت. دلیل این امر نخست، وجود عاملی

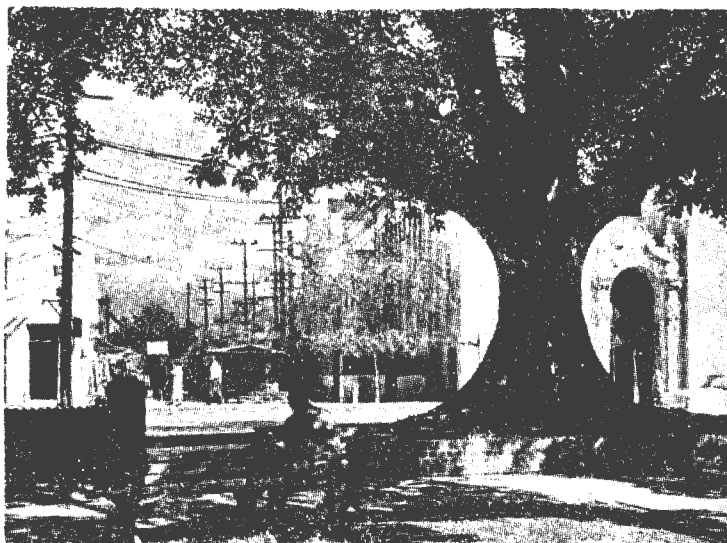
- | | |
|----------|-----------|
| Hope —۲ | Flower —۱ |
| Olive —۴ | Grand —۳ |

۵- می‌دانیم ترجمه اسماء خاص در همه موارد نه جایز است و نه زیبا؛ اما در این مورد چنین کرده‌ایم تا جنبه تجریدی این اسماء زائل شود و به ذهن خواننده فارسی نزدیک‌تر آیند -- مترجم.

چشم گیر در انتهای هر خیابان است که دور نمای کلی خیابان بدان ختم می شود. به عنوان مثال از هتل «ستاتلر» در خیابان هفتم، ساختمان کتابخانه عمومی در خیابان «امید» و تپه «بانکر» در خیابان «بزرگ» یاد می کنیم. دوم، تفاوت در میزان استفاده از پیاده روها یا به عبارت دیگر تراکم پیاده روندگان در نقاط مختلف یک خیابان - فی المثل، در امتداد خیابان «برآد وی» - که خود موجب می شود جهت اصلی آن مشخص گردد. به راستی تمام خیابان ها از نظر بصری، علی رغم سیستم شطرنجی آن مسدود بنظر می آیند و این نکته یا به سبب وجود پست و بلند زمین است در انتهای خیابان و یا آن که شاهرهای خیابان را محدود می کند و یا آن که اصولا خیابان نظم سیستم شطرنجی خود را ازدست می دهد.

در مقابل شاهرای «هولیود» که یکی از قوی ترین عوامل سیمای شهر است «گره ای» که خیابان «بلازا - آلورا» ایجاد می کند قرار گرفته است (تصویر ۱۹)؛ این «گره» نیز مورد توجه صاحبان شدگان قرار گرفته بدقت به نکات زیر توصیف شده بود: به شکلش، درختان موجود در آن، نیمکت ها، مردم، سنگ فرش کف خیابان ها (در حقیقت آجر فرش)، فضای دنج، کالاهائی که برای فروش عرضه می شوند و بوی شمع و انواع شکلات که دائم در آن به مشام می رسد. این «گوشه» دنج کوچک نه تنها از نظر بصری بسیار مشخص است؛ بلکه تنها نقطه تاریخی در شهر است که بنظر می رسد مردم را به خود جذب کند.

اما برای صاحبان شدگان، یافتن راه و جهت بین ایستگاه راه آهن و مرکز اجتماعی شهر که در اطراف همین خیابان واقع است مشکل فراوان ایجاد می کند. برای آنان سیستم شطرنجی و منظم خیابان ها در این قسمت از بین می رود و به هیچ روی نمی دانند خیابان های معروف چگونه به این



تصویر ۱۹ - پلازا و آغاز خیابان «آلامدا»

قسمت که فاقد شکلی خاص و معین است متصل می شود . خیابان «آلامدا» بدجای آن که با خیابان های شمالی - جنوبی ، عواری ادامه یابد ، به - جانب چپ ادامه می یابد که بسیاری مورد است و از آن ها دور می شود . فضای وسیعی که برای تأسیس مرکز اجتماعی شهر گشوده شده ، به نظر می رسد خیابان های شعرنجی را پدید آید ، باشد ، بی آن که بتواند تمامی تازه جانشین آن کند . سا همراه «ه» «ه» حفره ای است که در خیابان بندی شهر موجود است و خود بر آن حد و مرزی می یابد (تصویر ۲۰) . در راه بین ایستگاه راه آهن تا خیابان «سانترو» وجود خیابان اول چمان آرامش خاطری برای صاحبه شدگان بوجود می آورد که توصیف ناپذیر است .

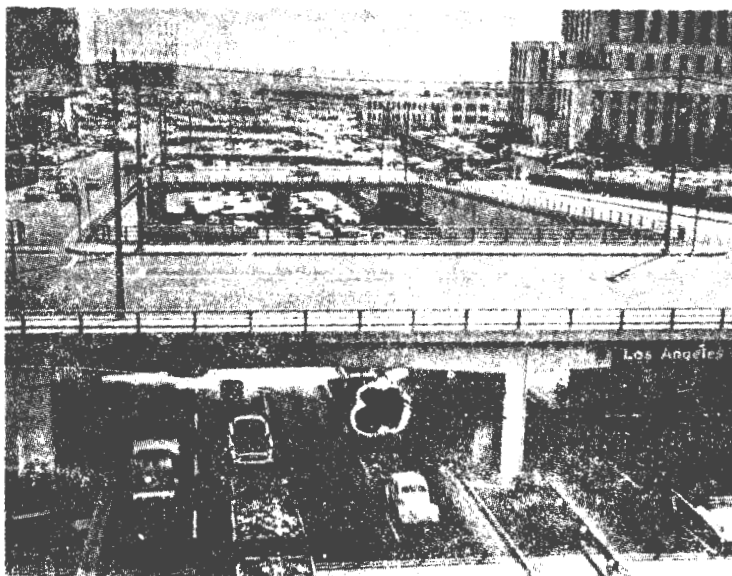
وقتی از صاحبه شدگان خواسته شد شهر را بر زبان کلام وصف کنند

Alameda - ۱

که معرف خصوصیات کلی آن باشد، ثلماتی بکار برده اند که اغلب در توصیف «اوس آنجلس» شنیده ایم: «گسترده و بی‌انگته»، «جادار و وسیع»، «بی‌شکل» و «فادمرگز». و در هر حال به نظر می‌رسد به تدریج را آوردن «اوس آنجلس» به عنوان مجموعه‌ای پیوسته مشکل باشد. تصویر کلی که مخاطب به شدگان از این شهر در ذهن داشتند عبارت بود از شهری گسترده و بی‌انتهای احساسی و پذیرا، فضا در تمامی مسکوئی موجودی آوردن، چون شایع «مسکن است جهت کلی خود را در آن گم کند» می‌شد. مسکنی و اما مخاطب می‌شود. رنگی از آن، همه شدگان می‌توانند که:

«این شهر مانند جانی است که از مدت‌ها پیش دیوار
آن را به خود و نه مرده و بعد وقتی به آن می‌رسد «مورده»
می‌شود که بود از آن همه اشتیاق، اما هیچ چیز حالب در آن
وجود ندارد»

تصویر ۲۰ - شاهر آ. - هولیوود



اما شواهدی موجود است که معلوم می‌دارد جهت یابی در «لوس آنجلس»، اگر این شهر را در زمینه ناحیه‌ای که آن را در بر می‌گیرد، در نظر بگیریم چندان مشکل نیست. از عواملی که در زمینه ناحیه‌ای وسیع، جهت یابی را در «لوس آنجلس» میسر می‌دارد می‌توان از اقیانوس آرام، کوه‌ها، خاصه برای ساکنین قدیمی شهر که با آن آشنائی دارند، نواحی دره، مانند «بورلی هیلز»، شاهراه‌های بزرگ و بولوارها و بالاخره تفاوت قدمت نقاط مختلف گران شهر، شرایط و وضعیت، سبک و نوع ساختمان‌ها که مطابق هر زمان ساخته شده و معرف دوره‌های مختلف رشد شهراند، یاد کرد.

از مظاهر شهر در زمینه ناحیه‌ای که در گذریم، تمیز و تشخیص اجزای آن در زمینه‌ای کوچکتر کاملاً مشکل است. هیچ محله‌ای که نه چندان بزرگ و نه چندان کوچک باشد در شهر موجود نیست و «راه»های شهر بکلی آشفته است. مردم اغلب می‌گفتند اگر اتفاقاً برخلاف عادت معمول به نام خیابان‌ها توجه نکنند جهت خود را در شهر از دست خواهند داد. به مقیاسی کوچک، گاهی عواملی مانند کلبه‌های کوهستانی، خانه‌های ساحلی و یا قسمت‌هایی که در آن گیاه‌های مختلف کاشته شده سیمائی مشخص و واجد معنی داشتند. اما این نکته عمومیت نداشت و عاملی که پیوستگی اجزاء بزرگ و کوچک شهر را میسر دارد - نمایانی در محله‌های نه‌زیاد بزرگ و نه کوچک - کاملاً ضعیف بود.

در تمام مصاحبات وقتی از اشخاص سؤال می‌شد که راه منزل تا محل کارشان را توصیف کنند؛ معلوم می‌گشت که در ذهن آنان، سیمای شهر رو به جانب مرکز شهر بتدریج ضعیف می‌گردد. بسیاری از آنان، بسیاری از مظاهر شهر، پستی و بلندی زمین، پیچ خیابان‌ها، نوع درخت‌ها و مردم

را در نزديك محل سكوتشان بياد مي آورند و بنظر مي رسيد به مناظر و جزئيات آن علاقه داشته باشند و برايشان دلپذير باشد . اما در نزديك مركز شهر ، تصوير شهر در ذهنشان بي رنگ ، مجرد و كاملاً تصويري مي گشت . در «لوس آنجلس» نيز مانند «جرزی سیتی» ، مركز شهر مجموعه ای بود از اسماء خيابان ها و نام فروشگاه ها . بي ترديد ، دليل اين امر تا اندازه ای ، فشار و ناراحتي است که رانندگي اتومبيل در خيابان های اصلي شهر بوجود مي آورد ؛ اما بنظر مي رسيد ، اين ناراحتي حتي پس از آن که اشخاص اتومبيل را ترك مي کنند موجود باشد . پيدا است که عوامل بصری خود ضعيف هستند و شايد وجود دود و مه که از خصوصيات «لوس آنجلس» است بد اين نکته كمک مي کند .

از وجود مه ، دود و گرد و غبار در هوا ، اغلب از جانب مصاحبه شدگان شکايت مي شد . بنظر مي رسد وجود اين ناخالصي ها در هوا ، رنگ محيط را چندان کدر کند که از رنگ کلی شهر اغلب با زردگونه ، نزديك به سفيد و يا خاکستري ياد مي شد . چندين نفر که روزانه با اتومبيل به شهر مي آيند گفتند که هر روز صبح متوجه وضعيت مه و دود در شهر هستند و از حومه شهر نگاه مي کنند تا ملاحظه کنند ساختمان های «ريچفيلد» و شهرداري تاجه اندازه از دور قابل رؤيت است .

عبور و مرور را اتومبيل و سيستم شاهراها ، مهمترين موضوعی بود که در مصاحبات مطرح مي گشت و به زعم بيشتر مصاحبه شدگان رانند با اتومبيل به شهر ، هر روز تجربه ای تازه بوجود مي آورد ؛ جنگی تازه که برخي اوقات مهيج اما معمولاً خسته کننده و توان فرسا است (تصوير ۲۰) . در ذکر جزئيات رفتن به شهر با اتومبيل ، اغلب مصاحبه شدگان از چراغ ها و علائم راهنمائي ، وجود پيچ ها و نقاط تقاطع متعدد يادمي کردند و از آن شکايت

داشتند در شاهراه‌ها، تصمیم برای گردش به چپ یا راست باید مدت‌ها قبل از رسیدن به محل مورد نظر گرفته شود و تغییر از یک خط به خطی دیگر، تاجهت حرکت از نظر مقررات رانندگی صحیح باشد، دائمی است که ملال آور و توان فرسا است. راندن در این شاهراه‌ها مانند قایقرانی در مسیر رودخانه‌ای است که حرکت آب در آن سریع و شدید باشد و قایقران باید دائم کوشش کند، سرخود را از آب بیرون نگاه دارد. بسیاری از مصاحبه شدگان گفتند که رانندگی برای نخستین بار در شاهراهی تازه برایشان ناراحت‌کننده و بیم‌آور است. اما در عین حال اغلب بالا و پائین رفتن از جاده‌ها، پیچ زدن‌ها، تغییر مسیر، مهیج است و احساس را به تحرك می‌آورد. برای پاره‌ای اشخاص رانندگی در این شاهراه‌ها، بازی سریع، سرگرم‌کننده و مهیجی است. در این جاده‌ها که حرکت در آن‌ها سریع است، پست و بلند عمده زمین کاملاً به احساس می‌آید. خانمی از مصاحبه‌شدگان اظهار داشت که وقتی اتومبیلش به بالای برجستگی جاده‌ای می‌رسد که مسیر روزانه او است، می‌داند که راه به نیمه رسیده است و بدین صورت معیاری در سنجش میزان راه خود دارد. دیگری اظهار داشت به سبب وجود جاده‌های تازه مقیاس شهر گسترش یافته و تمام تصویری از روابط عوامل مختلف شهر دگرگون گشته است. از جانب مصاحبه‌شدگان به این نکته نیز اشاره گشت که هنگامی که اتومبیل بر بلندی جاده‌ها می‌رسد، منظره‌ای گسترده که در مقابل دیده می‌شود، اگرچه مدت دیدار آن کوتاه است، پر لطف و دلپذیر است؛ در عوض هرگاه اتومبیل در نقاط فرورفته جاده در حرکت باشد و جاده از دو جانب به دیوارهایی محدود شود، منظره محدود و یکنواخت و ناخوش آیند می‌گردد. نکته دیگر آن که، در این جائیزها نند «بستن»، برای مردم تشخیص موقعیت خود به هنگام رانندگی، بر این جاده‌ها و ارتباط آن با

بقیه ساختمان شهر مشکل است. همه مصاحبه شدگان اظهار داشتند وقتی با اتومبیل از شاهراهی خارج می‌شوند و وارد شهر می‌گردند، برای یک لحظه، جهت و موقعیت خود را کاملاً از دست می‌دهند.

نکته‌ای دیگر که اغلب در مصاحبات مطرح می‌شد، موضوع عمر نسبتاً کم شهر بود: شاید بدین دلیل که بسیاری از قسمت‌های «لوس آنجلس» تازه و یاد در حال تغییر است. مصاحبه شدگان اغلب دلبستگی شدید و تقریباً دیوانه‌وار به عواملی داشتند که در مقابل جریان تحولات دائم شهر مقاومت کرده باقی مانده بود. از همین رو، فی‌المثل، «گره» بسیار کوچکی که خیابان «پالازا-آلورا» بوجود آورده و یا حتی هتل‌های قدیمی واقع در «بانکر هیل» توجه اینان را به خود خوانده بود. با همین چند مصاحبه‌ای که کردیم معلوم گشت که علاقه‌مندی ساکنین «لوس آنجلس» به حفظ عوامل قدیمی و دلبستگی به آن حتی از دلبستگی مردم محافظه‌کار «بستن» به این نوع عوامل بیشتر بود.

در «لوس آنجلس»، مانند «جرزی سیتی»، مردم به سبزه و گیاه و گل که به راستی به بسیاری از محلات مسکونی شهر لطف و صفائی داده است علاقه فراوان نشان می‌دادند. خاطره مصاحبه‌شدگان از قسمت‌های نخستین راه خود، از منزل تا محل کار، همراه با تصاویری بود که ایشان در ذهن از گل و گیاه و درخت و سبزه داشتند. حتی رانندگان که معمولاً به سرعت از این مناظر می‌گذرند به سبزه و گیاه توجه می‌کردند: از آن لذت می‌بردند. اما قسمت‌هایی از شهر که به سبزه و درخت و گل آراسته است، مستقیماً جزء مطالعه ما نبود. مرکز «لوس آنجلس»، چنان که قبلاً یاد آور شدیم مستقیماً مورد مطالعه ما قرار گرفت که آشفتگی آن به مراتب از آشفتگی «جرزی سیتی» کمتر است و شماره بسیاری از تانک ساختمان‌ها در آن واجد

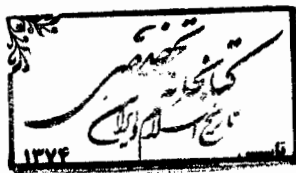
سیمائی مشخص است. با این همه، به استثنای خیابان‌های شطرنجی و تقریباً مشابه این قسمت، برای مصاحبه شدگان بسیار مشکل بود که آن را در ذهن به نظام آوردند و از آن مجموعه‌ای کامل بسازند؛ و بطور کلی برای ایشان نمادی قوی در سیمای شهر موجود نبود. «بر آدوی» و میدان «پرشینک» که قوی‌ترین سیمارا در کل شهر واجدند دست کم به دیدن مصاحبه شدگان کداز طبقات متوسط بودند، غریبه و فاقد اهمیت می‌آمدند. حتی یکی از آن‌ها، این خیابان‌ها را زیبا و پادپذیر نمی‌داند. پلازای کوچک و تقریباً فراموش شده «آلوا» و پارهای مغازه‌ها و نقاط تفریحی در قسمت‌های بالائی خیابان «هفتم»، تقریباً تنها عواملی بودند که مورد توجه و علاقه مصاحبه شدگان قرار گرفت. یکی از مصاحبه شدگان این نکته را بدین ترتیب به بیان آورد که پلازای قدیمی «آلوا» در یک جانب و بووار جدید «ویل شایر» در جانب دیگر، تنها عوامل واجد خصوصیات دلپذیر هستند و تمام «لوس آنجلس» در آنان خلاصه می‌شود. به هر حال بنظر می‌رسد تصویر کلی شهر فاقد خصوصیات مشخص، ثبات و معنای دلپذیری باشد که مرکز «بستن» واجد آن است.

نکات کلی درباره سه شهر مورد مطالعه

هرگاه سه شهری را که توصیف کردیم مقایسه کنیم (اگر با نمونه برداری کوچکی که از این سه شهر کردیم چنین مقایسه‌ای جایز باشد)، چنان که می‌توان انتظار داشت، این نکته آشکار می‌شود که مردم در هر محیطی که زندگی کنند خود را با آن تطبیق می‌دهند و از میان عواملی که در محیط موجود است، پاره‌ای برایشان مشخص می‌شود و در ذهنشان - اگر چه نسبت نوع عوامل

با تغییر فرم از شهری به شهر دیگر تفاوت می‌کند - جای می‌گیرد . بنظر می‌رسد نوع عواملی که در ایجاد تصویر شهر در ذهن مردم مؤثر است و کیفیتی که تصویر را قوی و یا ضعیف می‌سازد در هر سه شهر کاملاً قابل مقایسه باشد . با این همه درجه رضامندی مردم از محیط هریک از این سه شهر و سهولت یا اشکال جهت‌یابی در آن‌ها ، با یکدیگر تفاوت فاحش دارد .

از جمله نکاتی که مطالعه ما از این سه شهر معین داشت اهمیت و معنای فضا و وسعت مناظر در آن‌ها بود . اهمیتی که «لبه» رودخانه «چارلز» در سیمای «بستن» دارد (تصویر ۴) ، بدین سبب است که به هنگام ورود به شهر از جانب این رودخانه ، منظره‌ای بس گشوده و واضح به دیده می‌آید . شماره بسیاری از عوامل شهری را می‌توان در رابطه با یکدیگر ، در این چشم - انداز گشوده مشاهده کرد . به علاوه ، موقعیت نسبی ناظر نسبت به عوامل مورد مشاهده نیز بوضوح آشکار است . مجسوه ساختمانی‌های مرکز اجتماعی «لوس آنجلس» نیز به سبب گشودگی فضایش جلب توجه می‌کرد . ساکنین «جرزی سیتی» نیز کاملاً به دورنمای گشوده نیویورک که وقتی شخص از تپه‌های «پالیسیدز» پائین می‌آید آن را در مقابل دیدگان خود دارد ، واقف بودند . دیدار دورنمایی وسیع ، تزیینات خاوری بوجود می‌آورد که در مصاحبات بارها بدان اشاره شد . آیا مسکن است در شهرهای کمونی ، دورنماها و مناظری وسیع بوجود آورد که به تجربه روزانه هزارها مردمی که مناظر شهر هر روز در مقابل دیدگانشان قرار می‌گیرد درآید ؟ نباید از نظر دور داشت که دورنمایی وسیع ، گاه آشفتگی را بیشتر عیان می‌کند و جدا افتادگی و بی‌رنگی را بیشتر به دیده می‌آورد . اما بنظر می‌رسد ، دورنمایی وسیع که خوش سیما باشد از عوامل اصلی در تمتع از زندگی شهری باشد .



حتی اگر چند فضای بی شکل ناخوش آیند به دنبال یکدیگر قرار گرفته باشند، ممکن است به نظر قابل توجه آیند. بسیاری از مصاحبه‌شدگان از حفاری و کوبیدن پاره‌ای ساختمان‌ها در میدان «دیوئی» در «بستن» به عنوان منظره‌ای جالب توجه یاد کردند: بی تردید به سبب گشودگی که با کوبیدن پاره‌ای از ساختمان‌ها در فضای این میدان حاصل آمده و با فضای تنگ شهر تضادی دلپذیر می‌سازد. اما هنگامی که فضای گشوده واجد فرم است، چنان که در امتداد رودخانه «چارلز»، خیابان «کامن ولث» در میدان «پرشینگ» و یا میدان «لوئیزگ» و یا تا اندازه‌ای در میدان «کاپلی»، تأثیر آن بسیار بیشتر است: در این صورت مظاهر آن کاملاً بدذهن سپرده می‌شود. اگر میدان «سکالی» در «بستن» و میدان «جرنال» در «جرزی سیتی» واجد فضائی مشخص بودند که با اهمیت آنان در حیات اقتصادی و اجتماعی شهر برابری می‌کرد، برآستی از مظاهر عمده سیمای این دوشهر می‌گشتند.

از عواملی که در ایجاد مناظر دلگشا در شهر نقشی مؤثر دارند اغلب از جانب مصاحبه‌شدگان از درخت و سبزه و یا آب با علاقه و خوشحالی یاد می‌شد. اهالی «جرزی سیتی» - آن‌ها که با ایشان مصاحبه صورت گرفت - بخوبی از فقدان واحه‌هایی سرسبز در شهر خود با خبر بودند. مصاحبه‌شدگان «لوس آنجلس» اغلب به تأکید از تنوع و غیر معمولی بودن سبزه و درختان نواحی مسکونی خود صحبت می‌داشتند. پاره‌ای از آنان اظهار داشتند که هر روز به هنگام رفتن به کار، از سر قصد، اندکی به بیراهه می‌روند تا به دیدار درختی غیر معمولی، پارک و یا آب و آبشاری زیبا موفق شوند. سطور ذیل از نوشته یکی از اهالی «لوس آنجلس» استخراج شده که معرف احساس بسیاری از آنان هنگام رفتن به کار است:

خیابان «سان ست» را که قطع کردید از کنار پارکی کوچک می‌گذرید که نام آن را نمی‌دانم؛ اما بغایت زیبا است. اما، به یاد درختان «جاکاراندا»^۱ می‌آیم که اکنون به شکوفه آمده‌اند. خانه‌ای که از پارک چندان دور نیست مملو از این شکوفه‌ها است. اندکی پائین‌تر، انواع درختان خرما به چشم می‌خورد. درختان کوتاه و بلند که سرسبزی فراوان دارند و تا به خود پارک ادامه می‌یابند.

«لوس آنجلس» که حیاتش با اتومبیل پیوسته شده است، نمونه‌هایی زنده از توجه مردم به سیستم «راه‌هائی» که وجود اتومبیل ایجاد آن‌ها را لازم آورده، بدست می‌دهد: از نحوه‌ای که شهر در خودسامان یافته، از رابطه سیستم راه‌ها با سایر عوامل شهر، با روحیه فضای درون شهر، با دورنما و بانحرکی که اتومبیل در آن بوجود آورده. اما اهمیت بسیار سیستم «راه‌ها» در سیمای شهر و تأثیر فوق‌العاده آن‌ها به عنوان شبکه‌ای که از طریق آن بیشتر ساکنین شهر، مظاهر محیط زندگی خود را به تجربه می‌آورند، نه تنها در «لوس آنجلس»، بلکه در «بستن» و «جرزی سیتی» نیز به ثبوت می‌رسد.

نکته دیگری که از مصاحبات آشکارگشت و صنعت طبقات مردم از نظر اقتصادی و اجتماعی بود: اجتناب از طبقات پائین در خیابان «برادوی» در «لوس آنجلس»؛ وجود طبقات مرفه در محله «برگن» در «جرزی سیتی» و یا تقسیم «بیکن هیل» در «بستن» به دو قسمت فقیرنشین و اعیان‌نشین، از شواهد این نکته‌اند.

نکته دیگر که باز از مصاحبات آشکارگشت این بود که برای مردم سیمای

قسمت‌های مختلف شهر نشانی از گذشت زمان است و زمینه‌ای برای مقایسه عوامل کهنه و تازه شهر بوجود می‌آورد. مصاحبه‌شدگان در «بستن» اغلب به تضاد سنی مظاهر شهر اشاره می‌کردند. شاهراه جدید «سنترال آرتری»، قلب محله قدیمی بازارها را می‌شکافد. درخیا بان «آرچ» کلیسای جدید کاتولیک‌ها در میان ساختمان‌های قدیمی بناگشته. کلیسای قدیمی (تیره، پر نقش و نگار و کوتاه) «ترینیتی»^۱ در زمینه‌ای واقع شده که ساختمان جدید (روشن، استوار و کشیده) «جان هنکاک»^۲ فراهم آورده است. به راستی اغلب، توصیف مصاحبه‌شدگان از مناظر و عوامل شهر از مقایسه ایشان بین عوامل متضاد مایه می‌گرفت. مقایسه و تضاد بین فضای قسمت‌های مختلف شهر، بین وضعیت و موقعیت ساختمان‌ها بین استفاده‌ای که از هر ساختمان و یا هر قسمت می‌شود، بین سن عوامل مختلف شهر و بین روشنی و وضوح مناظر مختلف شهر صورت می‌پذیرفت. هر عامل، و خصوصیات آن بیشتر در رابطه با محل و با کل شهر مورد توجه قرار می‌گرفت.

در «لوس آنجلس» این نکته معلوم گشت که روانی و سیالیت محیط و فقدان عواملی که سیمای شهر را، به گذشته پیوند دهد هم مهیج است و هم ناراحت‌کننده. توصیف بسیاری از ساکنین قدیمی شهر چه پیرو چه جوان از عوامل تازه شهر همراه با تأسف دردناکی بود که از بین رفتن عوامل قدیمی برای ایشان بوجود آورده. تغییراتی که ایجاد شاهراه‌های عظیم در پیکر شهر بوجود می‌آورد و سبب از بین رفتن پاره‌ای از مظاهر موجود شهر می‌شود، «خراش» هائی در تصور مردم از شهر بوجود می‌آورد. چنان‌که یکی از مصاحبه‌شدگان خاطر نشان می‌کند:

بنظرمی‌رسد اهالی شهر از تغییرات سریع و فراوانی
که در آن صورت می‌پذیرد راضی نباشند و این همه تغییرات
خاطرم‌ای تلخ برای مظاهر از دست رفته شهر در ذهنشان بوجود
آورده. و یا باید گفت که ذهن آنان نمی‌تواند بسرعت و سهولت با
مظاهر تازه خو گیرد .

نظریات کلی شبیه آن‌چه که در سطور بالا ذکر کردیم در نوشته بسیاری
از صاحب‌شدگان موجود بود ، اما می‌توان نتایج مصاحبات و بازدید از
محل را بدقت و نظم بیشتر مقایسه کرد تا مظاهر ساختمان و سیمای شهر بیشتر
آشکار شود ؛ و این کاری است که ما در بخش آینده خواهیم کرد .

بخش سوم



سیمای شهر و عوامل سازنده آن

بنظر می‌رسد برای هر شهری تصویر و سیمائی کلی موجود باشد که با تصویری که اشخاص مختلف دیگر از آن در ذهن دارند کاملاً مطابقت نکند یا شاید بتوان گفت چندین «تصویر کلی» از هر شهر موجود است که هر کدام آن‌ها در ذهن شماره زیادی از ساکنین آن بوجود آمده است. اگر شخص

بخواهد در محیط خود با موفقیت کار و زندگی کند و از تعاون همشهریان خود برخوردار گردد، وجود چنین «تصاویر کلی» لازم است. تصویری که هر فرد از سیمای شهر دارد، منحصر بفرد است و پاره‌ای از قسمت‌های آن هرگز و یا بندرت به دیگران القاء گشته است. با این همه تا اندازه‌ای شبیه تصویر کلی از سیمای موجود شهرها است و ممکن است کم یا بیش جذاب و یا کم یا بیش ناراحت‌کننده باشد.

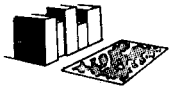
تجزیه و تحلیل حاضر محدود به تأثیر مظاهر جسمی و رؤیت پذیر شهر است. عواملی دیگر مانند معنی اجتماعی يك قسمت از شهر، نقش و وظیفه آن، سابقه تاریخی‌اش یا حتی نام آن نیز هست که بر نمایانی شهر تأثیر می‌گذارد. اما از آنان درمی‌گذریم، چون مراد ما از این مطالعه، آشکارداشتن تأثیر و اهمیت فرم شهر است. ناگفته نگذاریم که چون تأثیر فرم بر معنای شهر مسلم بنظر می‌آید، معمولاً آن را سرسری و یا نادیده می‌انگارند.

سیمای شهر را، بر مبنای عوامل جسمی شهر، چنان که تاکنون مطالعه کرده‌ایم، می‌توان بر اساس پنج عامل استوار دانست: «راه»، «محله» «گره» و «نشانه». برآستی چون این عوامل در انواع بسیاری از محیط‌های شهری موجوداند، می‌توان بر آن‌ها عمومیت بسیار قائل شد. - و این کاری است که ما در ضمیمه الف این کتاب کرده‌ایم. اما نخست ممکن است این عوامل را به شرح زیر تعریف کرد:

۱-۲-۵. «راه» عاملی است که معمولاً با استفاده از آن، حرکت

لقلقل یا بالقوه میسر می‌گردد. از این رو، «راه» ممکن است خیابان شد، پیاده‌رو باشد؛ جاده، خطوط زیرزمینی تراموا و یا خطوط راه‌آهن باشد. برای بسیاری از مردم این اسامی که یاد کردیم مهمترین عوامل در تصویر شهر هستند. مردم در حالی که در شهر حرکت می‌کنند به مشاهده

آن می‌پردازند؛ و در امتداد «راه»ها است که عوامل محیط‌های گوناگون قرار می‌گیرند و با یکدیگر بستگی و ارتباط می‌یابند.



۲. لبه. «لبه» عاملی خطی است که به دیده ناظر با «راه» تفاوت دارد. مرز بین دو قسمت، شکافی، در امتداد طول و بین دو قسمت پیوسته شهر، بریدگی که خطوط راه آهن در شهر بوجود می‌آورد، حدمجموعه‌ای ساختمانی و یا دیوار را می‌توان به عنوان مثال‌هایی از «لبه» در سیمای شهر ذکر کرد. «لبه»ها، عواملی جانبی هستند و نه محورهای توازن و تقارن، ممکن است بصورت عواملی باشند که عواملی دیگر را مسدود کنند یا بر آن‌ها حدی نهند؛ اما تا اندازه‌ای می‌توان در درون آن‌ها نفوذ یافت. فی‌المثل، ممکن است یک ناحیه را به ناحیه‌ای دیگر مسدود سازند؛ یا ممکن است مانند «بندی» باشند بین دو ناحیه، خطی که در امتداد آن، دو ناحیه به یکدیگر اتصال می‌یابند و پیوسته‌اند. عامل «لبه»، اگرچه تأثیرش به اندازه عامل «راه» نیست، اما برای بسیاری از مردم عاملی است که در سیمای شهر، سامانی بوجود می‌آورد و خاصه در متصل داشتن اجزاء قسمت‌هایی نظیر حدود یک شهر با عواملی چون آب و یا دیوار، نقش مؤثر دارد.

۳. محله. «محله»ها قسمت‌هایی از شهر هستند که دست‌کم میان - اندازه یا بزرگی باشند. باید واجد دو بعد باشند تا ناظر احساس کند وارد آن شده است. اجزاء آن به سبب خصوصیات مشترکی که دارند کاملاً شناختنی هستند و همواره می‌توان سیمای «محله»ها را از درون آن‌ها تمیز داد و اگر از خارج مرئی باشند، در یافتن نقاط مختلف، از خارج نیز مورد استفاده قرار می‌گیرند. بسیاری از مردم ساختمان شهر را یا به «راه»ها و یا به «محله»های آن در ذهن مجسم می‌کنند، بسته به آن که کدام یک مؤثرتر و بارزتر به دیده‌آید. - البته این امر نیز، هم بستگی به افراد و هم بستگی به شهرهای مختلف دارد.



۴. **گره** . «گره» ها نقاطی حساس در شهر هستند که ناظر می تواند به درون آن ها وارد شود و کانون هایی که مبدأ و مقصد حرکت او را بوجود می آورند. ممکن است صرفاً محل تقاطع دو خیابان یا دوجاده باشند؛ جائی باشند که خطوط حمل و نقل تغییر مسیر می دهند؛ نقطه ای که چند راه به یکدیگر می رسند یا از کنار یکدیگر می گذرند؛ «لحظاتی» هستند که در آن ها تغییر از یک ساختمان به ساختمانی دیگر صورت می پذیرد یا ممکن است محل تمرکز باشند و اهمیت آن ها به سبب تراکم پاره ای از امور و یا خصوصیات در نقطه ای باشد؛ مانند گوشه ای از یک خیابان که به اصطلاح «باطق» بچه های محل است یا میدانی که از چهار طرف مسدود باشد. پاره ای از این «گره» های تمرکز یافته، کانون و نقطه اصلی یک محله اند که از آن ها تأثیر محله به تمام قسمت های آن نفوذ می یابد و خود «گره» دو واقع نمادی برای تمام محله است. در این صورت می توان این نوع «گره» ها را «هسته» نامید. بسیاری از «گره» ها البته هم خصوصیات نخستین را دارند: محل تقاطع دو «راه» یا دوجاده اند و هم محل تمرکز و تراکم پاره ای از فعالیت ها هستند. تصور وجود «گره» در شهر، از یک جانب به وجود «راه» ها وابسته است؛ چون عملاً باید راهی وجود داشته باشد تا تقاطع آن با راهی دیگر «گره» بوجود آورد. از جانب دیگر به وجود «محله» ها؛ چون گفتیم «گره» ها مهمترین نقطه یا کانون یا قطب «محله» ها هستند. در هر صورت تقریباً در هر تصویری از شهر، «گره هائی» موجود است و درباره ای موارد تأثیر آن ها ممکن است بیش از تأثیر سایر عوامل در سیمای شهر باشد.



۵. **نشانه** . «نشانه» ها نیز عواملی در تشخیص قسمت های مختلف شهر هستند؛ با این تفاوت که ناظر به درون آن ها راه نمی یابد. معمولاً اشیائی که ظاهری مشخص دارند: مانند ساختمان ها، علائم، فروشگاه ها



یا حتی يك كوه می تواند «نشانه» ای باشد. خصوصیات «نشانه» باید چنان باشد که بتوان آن را از میان عوامل بسیار بازشناخت. پاره‌ای از «نشانه» ها را که بر پاره‌ای عوامل كوچك قد برافراشته‌اند می‌توان از دور به زوایای مختلف تمیز داد و در جهت یابی، آن‌ها را از تمام جوانب مورد استفاده قرارداد. ممکن است «نشانه» ها در داخل شهر باشند یا به اندازه‌ای دور که مدام جهت‌ی خاص را مشخص دارند. تك برج‌ها، گنبد‌های طلائی و تپه‌های گران پیکر مثال‌هایی هستند که معرف «نشانه» در سیمای شهراند. حتی نقطه‌ای متحرك، مانند خورشید را که حرکتش منظم و آرام است می‌توان به عنوان «نشانه» ای گرفت. پاره‌ای از «نشانه» های دیگر صرفاً جنبه محلی دارند و رؤیت آنان صرفاً از محلی خاص و جهت‌ی معین میسر است. از جمله این نوع «نشانه» ها می‌توان نمای فروشگاه‌ها، درختان، دستگیره‌های درها، علائم راهنمایی و رانندگی و یا جزئیاتی دیگر از این قبیل را نام برد که در شهرها موجود است و معمولاً به دیده بسیاری از ناظرین می‌آید. از این «نشانه» ها، اغلب در شناخت سیما و یا بافت شهر استفاده می‌شود و هر چه در مسیر حرکت برای ناظر آشنا تر باشد بیشتر مورد استفاده قرار می‌گیرند.

سیمای هر قسمت از جسم شهر ممکن است گاه، بسته به آن که به چه ترتیب مورد مشاهده قرار گیرد، تغییر یابد. از این رو يك جاده ممکن است برای شخصی که در آن اتومبیل می‌راند يك «راه» باشد و برای شخصی که پیاده طی طریق می‌کند يك «لبه». یا اگر شهری را صرفاً به حدود خود شهر در نظر آوریم، ناحیه مرکزی آن ممکن است، «محله» ای به تصور آید و اگر شهر را با نواحی اطراف آن در زمینه‌ای بزرگ در نظر آوریم، ناحیه مرکزی آن را ممکن است «گره» ای متصور داریم. اما

بنظر می‌رسد سیمای شهر برای ناظر وقتی که مقیاس ملاحظه او تغییر نکند ثابت بماند

هیچ يك از پنج عاملی که ذکر کردیم در واقع به تنهایی وجود ندارد؛ «محلّه»ها با «گرمه»ها پیوند دارند و «لبه»ها حد آنان را مشخص می‌دارد و با «راه»ها می‌توان به درون آن‌ها داخل شد و «نشانه»ها سیمای آنان را متمایز می‌کند. هر عامل، معمولاً عوامل دیگر را در بر می‌گیرد و در دیگر عوامل نفوذ می‌یابد. اگر این بحث را با جدا کردن این عوامل از یکدیگر صرفاً به منظور تجزیه و تحلیل موضوع - آغاز کردیم، با بدآنان را با تجمع و پیوستگی همه آن‌ها در سیمای شهر، ختم کنیم. مطالعات ما اطلاعات فراوانی درباره خصوصیات بصری شهر بدست داده است که در صورت زیر از آن صحبت خواهیم داشت؛ اما متأسفانه، درباره روابط این عوامل یا از مقیاس سیمای شهر یا از کیفیات آن و یا از گسترش و توسعه آن کمتر می‌توانیم صحبت بداریم. در هر حال درباره این موضوعات نیز در آخر این بخش مطالبی ذکر خواهیم کرد.

«راه»

برای بیشتر اشخاصی که با آنان مصاحبه کردیم، «راه»ها از مهمترین عوامل سیمای شهر بودند. - اگرچه درجه اهمیت آن، بسته به آشنائی شخص با شهر متغیر بود. اشخاصی که اطلاعاتشان درباره «بستن» بسیار قلیل بود، کوشیدند مظاهر شهر را با بست و بلند آن، قسمت‌های بزرگ آن، خصوصیات عمومی آن و جهت‌های کلی آن بخاطر آورند. مصاحبه شدگانی که شهر را بهتر می‌شناختند، معمولاً می‌توانستند قسمتی از سیستم «راه»های شهر را بخوبی و وضوح بیاد آورند. این اشخاص بیشتر به «راه»هایی خاص فکر می‌کردند و می‌کوشیدند روابط بین آن‌ها را معین

دارند. آن‌هائی که شهر را بیش از سایرین می‌شناختند از قسمت‌های مختلف شهر یا سیستم «راه»‌های آن کمتر نامی به میان آوردند و بیشتر بر «نشانه»‌های کوچک تکیه می‌کردند.

نقشی را که سیستم شاهراه‌ها در شناخت سیمای شهر به عهده دارد نیز نباید از نظر دور داشت. یکی از مصاحبه‌شدگان در «جرزی سیتی» که می‌گفت در محیط او هیچ چیز قابل توصیف نیست، وقتی او را به این نکته متوجه کردیم، ناگهان قیافه‌اش شکفت و از «تونل هالند» که دریکی از شاهراه‌های شهر واقع است یاد کرد. دیگری در اشاره به همین تونل به خوشحالی اظهار داشت:

وقتی از خیابان «بالدوین» عبور کردید، تمام نیویورک را در مقابل خود مشاهده می‌کنید و کوهستان زیبای «پالیسیدن» با آن شیب تندش در مقابل دیدگان شما است... و درست در همین جا دورنمای بس گشوده قسمت سفلی «جرزی سیتی» خودنمایی می‌کند و اگر رو به پائین تپه روان شوید، همه چیز را، تونل را و رودخانه هادسن را مشاهده می‌کنید... در این راه من همواره رو به جانب راست جاده نگاه می‌کنم تا شاید... مجسمه آزادی را ببینم... و سپس سر برمی‌دارم تا ساختمان «امپایر استیت» را ملاحظه کنم؛ و هر چه در این ساختمان به وضوح بیشتر هویدا باشد، هوا بهتر است... سخت احساس خوشبختی می‌کنم زیرا می‌بینم که در تحرک باشم و از جاهای فراوان دیدن کنم. دوست داشته‌ام متحرک باشم و از جاهای فراوان دیدن کنم.

«راه»‌ها ممکن است به انواع بسیار از مظاهر مهم سیمای شهر شوند

Baldwin — ۲

Holland Tunnel — ۱

Empire State Building — ۱

از جمله وازمؤثرترین انواع، آن است که از «راه» در رفت و آمد روزانه به محل کار استفاده شود. از همین رو خطوط اصلی ترافیک مانند خیابان «بیلستن»، «ستورا درایو» و یا خیابان «ترمانت» در «بستن»، بولوار «هادسن» در «جرزی سیتی» و یا شاهراه‌های متعدد در «لوس آنجلس» از مظاهر بسیار مهم سیمای شهر هستند. موانع بر سر راه ترافیک که اغلب ساختمان جاده‌ها را پیچیده و مشکل می‌کند، ممکن است درباره‌ای موارد با تمرکز جریان عرضی ترافیک در چند لحظه محدود، به روشنی آن کمک کند که در این صورت برجسته‌ترین عامل در سیمای آن خواهد بود. فی‌المثل، «بیکن هیل» که چون پیچ عظیمی خودنمایی می‌کند، بر اهمیت دو خیابان «کمبریج» و «چارلز» می‌افزاید و «پابلیک گاردن» که بر سر «راه» خیابان «بیکن» نشسته است به این خیابان قدرت می‌بخشد. رودخانه «چارلز» که جریان ترافیک را به چند پل - با قابلیت رؤیت فراوان - محدود می‌کند و هر کدام از آن‌ها شکلی خاص خود دارد، بی‌تردید به سیستم «راه» هائی که مرکب از این چند پل است، روشنی قابل ملاحظه می‌دهد. به همین طریق، کوهستان «پالسیدنز» در «جرزی سیتی» توجه را به سه خیابانی که به حسن و تشخیص از آن بالا می‌رود جلب می‌کند. تمرکز باره‌ای فعالیت‌ها یا تأسیسات در امتداد یک خیابان ممکن است آن را در ذهن ناظر اهمیتی خاص دهد. خیابان «واشنگتن» در «بستن» مثال برجسته‌ای از این نکته است (تصویر ۳۰). مصاحبه‌شدگان همواره آن را با فروشگاه‌ها و تأثیرهای موجود در آن نیاد می‌آوردند. باره‌ای از آنان وجود فروشگاه‌ها و تأثیرها را در این خیابان، در جایی تصور می‌کردند که اصلاً وجود ندارد. بسیاری از آنان اصلاً نمی‌دانستند که خیابان «واشنگتن» در ورای قسمت تأثیرها و کاباره‌ها ادامه پیدا می‌کند.

و تصور می کردند نزدیک خیابان «اسکس»^۱ یا «ستورات»^۲ خاتمه می یابد. در «لوس آنجلس» نیز مثال های فراوان موجود است؛ در خیابان های «برآدوی»، «سپرینگ»، «سکیدرو» و «هفتم» تمرکز فعالیت ها چندان است که بتوان آن ها را «محلّه» هائی بتصور آورد که در امتداد طول گسترش یافته اند. بنظر می رسد، مردم نسبت به تغییر در میزان فعالیت ها کاملاً حساس باشند و پاره ای اوقات، جریان اصلی ترافیک برای آن ها خود راهنمائی باشد که به نقاط پر فعالیت شهر راه یابند. از مظاهر مشخص خیابان «برآدوی» در «لوس آنجلس» (تصویر ۱۸)، وجود جمعیت زیاد و خطوط تراموا در آن بود. خیابان «واشنگتن» در «بستن» به جریان شدید عابرین در آن مشخص گشت. انواع فعالیت های دیگر، مانند کارهای ساختمانی نزدیک ایستگاه جنوبی شهر یا سروصدائی که از بازار اغذیه برمی خیزد - نیز ممکن است خاطره خیابانی را که این فعالیت ها در آن صورت می پذیرد در ذهن دیرپا سازد.

پاره ای مظاهر و صفات مشخص نیز سیمای «رام» ها را قدرت می دهد. به عبارت ساده، خیابان هائی که بسیار پهن یا بغایت تنگ بودند توجه مردم را بخود می خواندند. در «بستن»، خیابان های مشهور «کمبریج»، «کامن ولک» و «آنالنتیک» به سبب عرض بسیار خود، مورد توجه فرار گرفتند. کیفیت فضائی که عریض بودن یا تنگی یک خیابان بوجود می آورد، قسمتی از اهمیت خود را بدین سبب دارا است که عموماً خیابان های اصلی، «عریض بودن» را بد ذهن می آورند و خیابان های فرعی «تنگی» را. در حرکت در شهر، جستجو برای خیابان های اصلی (یعنی خیابان عریض)، خود به خود و غیر ارادی صورت می پذیرد و در «بستن»

سیستم خیابان بندی شهر خودمشوق این نکته است . خیابان «واشنگتن» استثنائی براین نکته کلی است و چون تنگی این خیابان با ساختمان های مرتفع و جمعیت فوق العاده در آن تشدید می شود و با نواحی مجاور خود در «کنتراستی» آشکار است ، خود عاملی می شود که سیمای این خیابان بدان مشخص شود . پاره ای مشکلات در جهت یابی در محله مالی «بستن» و یا بی رنگی خیابان های شطرنجی «لوس آنجلس» بدین سبب است که در آن جا ، «راه» ها بصورت فضائی چشم گیر و پراهمیت به دیده نمی آیند . برای شناخت «راه» ها ، خصوصیات نمای ساختمان ها نیز اهمیت داشت . سیمای مشخص خیابان های «بیکن» و «کامن ولث» تا اندازه ای به سبب نمای ساختمان هائی است که در آن ها موجود است . فرش خیابان ها به جز در موارد استثنائی ، مانند خیابان «آلورا» در «لوس آنجلس» ، اهمیتی کمتر داشت . جزئیات سبزه و درختان نیز نسبتاً کم اهمیت بنظر می رسید اما اگر میزان سبزه و درخت بسیار بود ، چنان که در خیابان «کامن ولث» چنین است ، سیمای يك «راه» بسیار بسیار مشخص می گشت (تصویر ۲۱) . نزدیکی بپارهای عوامل پراهمیت شهر ، نیز می تواند اهمیت يك «راه» را افزایش دهد . در این صورت «راه» گذشته از خصوصیات خود ، خصوصیات «لبه» را واجد خواهد بود . فی المثل ، خیابان «اتلانتیک» بیشتر اهمیت خود را مدیون نزدیکی به بندر «بستن» است ؛ و یا چون خیابان «ستورا» در امتداد رودخانه «چارلز» ادامه می یابد ، اهمیت یافته است . خیابان های «آرلینگتن» و «ترمانت» نیز ، سیمائی مشخص یافته اند زیرا که در يك جانب آنان پارکی قرار گرفته است ؛ و خیابان کمبریج وضوح سیمای خود را مدیون مجاورت با تپه «بیکن» است . کیفیتی دیگر که ممکن است به «راه» اهمیت دهد آن است که «راه» در معرض دید قرار گیرد : دورنمای آن جذاب باشد و با ازدرون آن دورنمایی از

عوامل دیگری از شهر مرئی باشد و جالب توجه بنظر آید. «سنترال-آرتری» جالب توجه است، تا اندازه‌ای بدین دلیل که از نظر بصری بر محیط خود غلبه دارد: در بستری برجسته از سطح زمین در قلب شهر ادامه می‌یابد (تصویر ۷). پل‌های واقع بر رودخانه «چارلز» نیز از مسافتی بعید مرئی هستند و از همین رو اهمیت یافته‌اند. اما «شاهراه» های «لوس آنجلس» در «لبه» قسمت مرکزی شهر، از نظر بصری پنهان هستند چون یا پائین‌تر از سطح زمین قرار گرفته و یا در دو جانب آنان درخت و سبزه‌ای موجود است که آنان را از «انظار» پنهان می‌دارد (تصویر ۲۰). عده‌ای از صاحب‌به‌شدگان که بیشتر با اتومبیل مناظر شهر را مشاهده کرده بودند، چنان صحبت می‌داشتند که انگاری این «شاهراه» ها وجود ندارد. از جانب دیگر، پاره‌ای از رانندگان خاطر نشان کردند که توجه آنان، همین که از «بریدگی» زمین (هنگامی که قسمتی از جاده در زیر زمین واقع است) بیرون می‌آیند و منظره مقابل ایشان وسعت می‌یابد، به اصطلاح تیزتر می‌شود. گاه «راه» ها اهمیت می‌یابند، چون ساختمان آن‌ها جالب توجه است. خیابان «ماساچوست» برای بیشتر صاحب‌به‌شدگان که نمی‌توانستند آن را توصیف کنند، صرفاً یک پارچه ساختمان بود و چون بسیاری از خیابان‌های آشفته شهر را قطع می‌کند، یکی از مظاهر عمده «بستن» گشته است. بنظر می‌رسد بسیاری از «راه» های «جرزی سیتی» نیز صرفاً خصوصیات ساختمانی دارند.

در جاهائی از شهر که «راه» های اصلی، سیمائی غیر مشخص دارند و یکی بادیگری به آسانی اشتباه می‌شود، تمام تصویر شهر تیره است و به اشکال می‌توان آن را رؤیت کرد. فی‌المثل، در «بستن»، خیابان‌های «ترمانت» و «شموت»، را و در «لوس آنجلس» خیابان‌های «آلیو»، «هوپ»

و «هیل» را ممکن است با یکدیگر اشتباه کرد. پل «لانگ فلو» اغلب باسد رودخانه «چارلز» اشتباه می شود؛ محتملا بدین سبب که هم خطوط تراموا از هردوی آنان می گذرد و هم هردو به مراکز عمده ترافیک ختم می کردند. و این نکته هم برای سیستم خطوط تراموا و هم برای سیستم جاده های شهر ایجاد مشکل می کند. بسیاری از «راه» های «جرزی سیتی» را چه درخاطره و چه عملا به اشکال می توان یافت.

«راه» ها نه تنها باید مشخص باشند بلکه باید به استمرار ادامه یابند؛ زیرا در این صورت بر آن ها فایده ای عملی مترتب است: مردم اغلب باتکیه بر این صفت می توانند جهت حرکت خود را با سهولت معین دارند. شرط اساسی این است که «راه» به درون شهر یا یک قسمت از شهر راه یابد؛ ادامه سایر عوامل سیمای «راه» ها به اندازه کیفیت نخستین اهمیت ندارد. «راه» هایی که به ثبات ادامه می یابند، در محیطی مانند «جرزی سیتی» به عنوان عواملی که در تشخیص مسیر می توان از آن استفاده کرد، انتخاب گشتند. در چنین «راه» هایی، حتی نو آمدگان به شهر - حتی اگر به اشکال - می توانند مسیر خود را بیابند. مردم اغلب خاطر نشان می کردند که در امتداد راهی مداوم، خصوصیات دیگر سیمای شهر نیز علی رغم تغییرات کوچک ادامه می یابد.



اما عواملی دیگر نیز در مداومت «راه» ها مؤثر اند. وقتی که عرض «راه» تغییر یابد، فی المثل در خیابان «کمبریج» در میدان «بادوین»، و یا اگر پیوستگی فضائی «راه» متوقف شود، چنان که در خیابان «واشنگتن» در میدان «دالک»، مردم به اشکال می توانند احساس کنند که «راه» همچنان ادامه می یابد. مردم «بستن» نتوانستند خیابان «واشنگتن» را در این شهر دروای خیابان «نی لند» که خیابان «واشنگتن» را قطع می کند



تصویر ۲۱. خیابان «کامن ولث»

توصیف کنند. تا اندازه‌ای بدین دلیل که نوع ساختمان‌های خیابان «واشنگتن» ناگهان در این نقطه تغییر کلی می‌یابد. درخت‌کاری و پیوستگی نمای ساختمان‌ها در خیابانی مانند «کامن-ولث» و یا نوع ساختمان‌ها و پس‌نشستگی آن‌ها در امتداد بولوار «هاسن» مثال‌هایی هستند که معلوم می‌دارد با این عوامل می‌توان مداومت را در «راه»‌ها تقویت کرد و پایدار نگاه داشت. نام خیابان‌ها نیز گاه نقش مؤثر دارد. قسمت اعظم خیابان «بیکن» در ناحیه «بک‌بی» قرار دارد؛ اما نام

آن تپه «بیکن» را به ذهن می آورد. چون خیابان «واشنگتن» از آغاز تا انتها بدین نام خوانده می شود (بر خلاف خیابان ها در بسیاری از کشورهای اروپائی که هر قسمت آن نامی جداگانه دارد - مترجم)، به مردم در پیدا کردن مسیر خود در ناحیه «سآث اند» حتی اگر ایشان این ناحیه را نشاسند کمک فراوان می کند. وقتی انسان در نقطه ای از خیابانی بایستد و بتواند مسیر این خیابان را چون در سراسر شهر ادامه می یابد در ذهن مجسم کند، به وی احساسی دلپذیر دست می دهد. از جانب دیگر، با آن که آغاز بولوارهای «ویل شایر» و «سان ست» واقع در قسمت مرکزی «لوس- آنجلس» مشخص نیست؛ اما چون پس از مسافتی خصوصياتی واضح می یابد جالب توجه می شود. بر خلاف، راهی که در مجاورت بندر «بستن» قرار دارد، بریده شده بنظر می آید زیرا سه نام مختلف به آن داده شده است: «کازوی»^۱، «کامرشال»^۲ و «آتلاتیک».

«راه» نه تنها ممکن است مشخص و مداوم باشد؛ بلکه جهت روشن داشته باشد؛ البته وجود يك جهت از يك جانب «راه»، از جانب دیگر نیز به آسانی شناخته می شود. ایجاد جهت مشخص در يك «راه»، ممکن است به درجات صورت پذیرد: تغییری منظم در پاره ای کیفیات که در جهت معین بتدریج افزایش یابد. در این مورد تغییرات پست بلند زمین در جهت خاص، خاصه به احساس آمده است: در «بستن»، خیابان «کمبریج»، خیابان «بیکن» و «بیکن هیل» واجد این کیفیت اند. وقتی که شدت تراکم ساختمان ها نیز بتدریج افزایش یابد، «راه» واجد جهت می شود؛ چنان که در خیابان «واشنگتن» در «بستن» این نکته مرئی است؛ و یا در ناحیه ای وسیع، افزایش تدریجی قدمت ساختمان ها نیز به آن جهت



معین می‌دهد، چنان‌که اگر از شاهراه‌های «لوس آنجلس» به مرکز آن نزدیک شویم این نکته به‌دیده می‌آید. در نواحی نسبتاً متروکه «جرزی سیتی» در دومورد تعمیر و مرمت پاره‌ای ساختمان‌ها تغییری تقدیری در سیمای خیابان بوجود آورده بود.

راهی که منحنی‌وار ادامه یابد و در جهت حرکت تغییری تقدیری بوجود آورد نیز واجد این کیفیت است. البته این نکته اغلب به‌دیده نمی‌آید و در تنها مواردی که مردم از آن صحبت داشتند، به هنگام حرکت در ترامواهای زیرزمینی «بستن» و یا قسمی از شاهراه‌های «لوس آنجلس» بود که گردش تراموا یا اتومبیل عملاً به بدن آنان انتقال یافته به احساس آمده بود. وقتی که در مصاحبات از انحنای خیابان‌ها صحبت می‌شد، بیشتر مراد جنبه بصری انحنای آن‌چه که به‌دیده می‌آید - بود. فی‌المثل، انحنای خیابان «چارلز» در «بیکن هیل» به احساس آمده بود، چون در دیوار ساختمان‌ها منعکس گشته و به‌دیده می‌آمد.

آغاز و انتهای «راه» نیز برای مردم اهمیت داشت؛ این‌که «راه» از کدام نقطه آغاز می‌شود و به کدام نقطه راه می‌برد. «راه»‌هایی که آغاز و انتهای آن‌ها معلوم بود بیشتر مشخص بودند، به پیوستگی عوامل مختلف شهر کمک می‌کردند و وقتی شخص از آن عبور می‌کرد اطمینان بیشتر داشت. برای پاره‌ای از مصاحبه‌شدگان مراد از انتهای «راه»، ناحیه‌ای کلی بود؛ فی‌المثل، قسمتی از شهر. اما برای پاره‌ای دیگر، مراد از انتهای «راه» جایی دقیق و مشخص بود. یکی از مصاحبه‌شدگان که تقریباً انتظار بسیار برای صراحت و روشنی عوامل شهر داشت، ناراحت بود که خطوط راه - آهن را هر روز در شهر مشاهده می‌کند؛ اما نمی‌داند مقصد قطارهایی که بر آن حرکت می‌کنند کجا است.

خیابان «کمبریج» در «بستن» از یک جانب به میدان «چارلز» و از

جانب دیگر به میدان «سکالی» ختم می‌شود که هم سیمائی روشن دارند و هم موقعیتی مناسب. خیابان‌های دیگر ممکن است فقط يك انتهای کاملاً مشخص داشته باشند؛ فی‌المثل، خیابان «کامن‌ولث» که به باغ عمومی شهر ختم می‌شود و خیابان «فدرال» که به میدان «پست‌خانه»^۱ منتهی می‌گردد. از جانب دیگر، انتهای خیابان «واشنگتن» که مشخص نیست موجب ضعف آن در سیمای شهر می‌گردد. پاره‌ای تصویر می‌گردند انتهای آن میدان «داک»، یا میدان «هی‌مارکت»^۲ باشد؛ برخی دیگر تصور می‌کردند به خیابان «ستیت» می‌پیوندند و پاره‌ای دیگر حتی انتهای آن را ایستگاه راه آهن «نرث» در شهر متصور داشتند (و حال آن که این خیابان حقیقتاً به پل «چارلستون» راه می‌برد). در «جرزی سیتی» سه خیابان اصلی که تپه «پالسیدز» را قطع می‌کنند و به یکدیگر نزدیک می‌گردند؛ اما مرکز ادغام نمی‌شوند و انتهای آنان مبهم است، بسیار گیج‌کننده‌اند.



پاره‌ای اوقات به جای آن که درست آغاز و انتهای «راهی» مشخص باشد، ممکن است عواملی نزدیک آغاز و انتهای «راه» موجود باشد که به آن جهت دهد. فی‌المثل «بستن کامن» نزدیک انتهای خیابان «چارلز» و «خانه‌ایالتی» در خیابان «بیکن» چنین نقشی دارند. و یا هتل «ستاتلر» در «لوس آنجلس» و «ال‌سآث میتینگ هاس»^۳ در «بستن» که اولی خیابان «هفتم» را و دومی خیابان «واشنگتن» را از نظر بصری مسدود می‌کند و اجد همین تأثیر اند. در هر دو مورد جهت «راه» اندکی تغییر می‌یابد و ساختمانی پراهمیت در محور خیابان جلوه گرمی شود. پاره‌ای اوقات، عواملی که در کنار «راه» موجوداند نیز ممکن است به آن جهت دهند، به عنوان مثال از ساختمان

۲- Haymarket

۱- Post Office Square

۳- North Station

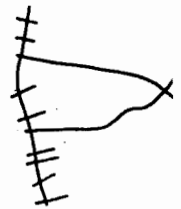
۴- Old South Meeting House

تالار سمفونی در خیابان «ماساچوست» و «بستن کلمن» در امتداد خیابان «ترمانت» یادمی‌کنیم. در «لوس آنجلس» در جانب غرب خیابان «برآدوی»، چون مردم بیشتر رفت و آمد دارند و شلوغ‌تر است می‌توان جهت خیابان را درك کرد

وقتی «راهی» واجد جهت باشد، ممکن است مقیاس و اندازه آن را نیز معلوم داشت. شخص در هر نقطه از خیابان که باشد می‌تواند بداند تا کتون چه میزان راه آمده و برای رسیدن به انتهای خیابان هنوز چه اندازه راه درپیش دارد. عواملی که سهولت اندازه‌گیری را میسر می‌دارند، البته به تعیین جهت نیز کمک می‌کنند. به استثنای آن که برای اندازه‌گیری مسافت، تعداد چهارراه‌ها را شماره‌کنیم که در این صورت جهتی مشخص نخواهد گشت. بسیاری از مصاحبه‌شدگان - اما به هیچ روی نه همه آن‌ها - برای تعیین اندازه يك خیابان به این نکته - شمارش چهارراه‌ها - اشاره کردند. بیشتر از همه‌جا، در «لوس آنجلس» که خیابان‌های آن به شیوه شطرنجی است از این «تکنیک ساده» استفاده می‌شود.

شاید بیشتر اوقات، اندازه‌گیری بوسیله علامت‌گذاری ذهنی بناها یا «گره‌هائی که در امتداد «راه» وجود داشت صورت می‌پذیرفت. بخاطر سپردن قسمت‌های مشخص شهر، وقتی که «راه» بدان وارد می‌شود و از آن خارج می‌گردد از جمله وسائل است که هم می‌توان با آن مسافت را اندازه گرفت و هم به خیابان جهت می‌دهد. خیابان «چارلز» که از جانب «بستن کلمن» به «یکن‌هیل» وارد می‌شود و خیابان «سامر» که پس از عبور از محله کفاش‌ها و چرم فروشان به ایستگاه «جنوبی»^۱ راه می‌برد واجد چنین خصوصیتی است.

هنگامی که «راهی» واجد جهت باشد، سؤال دیگر این است که آیا «راه» به سیستم بزرگتری از «راه» ها پیوند دارد یا خیر. در «بستن» مثال های متعدد از «راه» های بی ارتباط موجود بود. یکی از دلایل این امر، انحنای ملایم خیابان است که چون به احساس نمی آید موجب اشتباه می شود. بسیاری از اهالی «بستن» به انحنای ملایم خیابان «ماساچوست» که به خیابان «فال ماث» می پیوند متوجه نمی شوند و در نتیجه جهت خود را در شهر بکلی از دست می دهند. به تصور آنان خیابان «ماساچوست» مستقیم است و به زاویه قائم با شماره بسیاری از خیابان هائی تقاطع می کند که همه باهم موازی هستند. دو خیابان «بیلستن» و «ترمانت» نیز برای اهالی شهر، مشکل ایجاد می کنند؛ چون با تغییراتی چند، از حالت تقریباً موازی به حالت عمود بر یکدیگر در می آیند. تجسم شکل خیابان «آتلانتیک» نیز مشکل است، زیرا مرکب از دو منحنی بزرگ و تعدادی خطوط مستقیم است و جهت آن بکلی تغییر می یابد؛ در حالی که قسمت های مشخص آن کاملاً مستقیم بنظر می آید.



تغییر شدید در جهت «راه» چون حدی بريك قسمت از آن می نهد و یا نقطه مناسب و چشم گیری برای ایجاد ساختمانی مشخص بوجود می آورد، ممکن است وضوح سیمای آن را بیشتر کند. مثال این نکته را در قلب خیابان «واشنگتن» می توان ملاحظه کرد که چون ناگهان در این نقطه می شکند، بر روشنی اش می افزاید؛ در خیابان «هانور» که کلیسایی بر محل «شکستگی» آن قرار گرفته و به آن تشخص داده است؛ و یا خیابان های عرضی در ناحیه «سآث اند» که ناگهان در آن تغییر جهت حاصل می شود و خیابان های اصلی شهر را قطع می کنند و محیطی صمیمی بوجود می آورند.

در «لوس آنجلس» نیز، خلاء محیطی که مرکز شهر در آن واقع است به احساس نمی آید؛ چون در جهت خیابان های شطرنجی آن تغییری ناگهانی بوجود می آید که دورنمای برونی آن رامسدود می سازد .

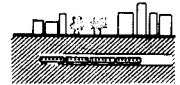


دلیل دوم عدم پیوند «راه» به بقیه شهر، جدائی شدید آن از عوامل محیطی است که در آن ادامه می یابد . فی المثل ، «راه» ها در «بستن کامن» موجب اشتباه فراوان می شود؛ زیرا هنگامی که شخص در فضای سبز «بستن-کامن» قدم می زند نمی داند کدام «راه» را انتخاب کند تا به نقطه ای که مورد نظر او در خارج از «کامن» است برسد . دیدشخص ، هنگامی که در داخل «کامن» است مسدود است و «راه» های موجود در «کامن» با «راه» های خارج آن هیچگونه ارتباطی ندارند . «سنترال آرتری» هنوز مثالی بارزتر بدست می دهد زیرا از محیط خود بکلی جدا است : چون از سطح زمین برجسته ساخته شده (تصویر ۷) از داخل آن از ساختمان های مجاور منظره ای روشن ملاحظه نمی شود؛ بلکه فقط وسیله ای برای تحرک سریع و بلا مانع اتومبیل ها بوجود می آورد که در شهر عملاً خنثی می شود؛ به راستی آن را باید ناحیه ای برای عبور اتومبیل ها دانست تا یک خیابان معمولی در شهر . اگر چه این «شاهراه» ، جنوب و شمال شهر را به یکدیگر متصل می کند و همه مصاحبه شدگان از این نکته با خبر بودند ؛ اما برای بسیاری از آنان مشکل بود که آن را به عوامل مجاور خود پیوند دهند . در «لوس آنجلس» نیز ، بنظر نمی رسید شاهراه ها در داخل شهر باشند و هنگامی که شخص با اتومبیل از آنان خارج می شد ، جهت شهر را در ذهن بکلی از دست داده بود .

تحقیقات اخیر در باب نهادن علائم راهنمایی و رانندگی به قسمی که جهت شهر را به رانندگان برای خروج از این شاهراه ها نشان دهد ، این نکته را معلوم داشته که چون شاهراه ها با محیط خود ارتباطی ندارند ،

تصمیم به خروج از آنان برای رسیدن به مقصدی معین باید صرفاً با توجه دقیق به علائم رانندگی صورت پذیرد که توان فرساست و گاه چون رانندگان برای آن آمادگی ندارند باز موجب اشتباه ایشان می شود. حتی رانندگانی که با شاهرها آشنائی کامل داشتند، تصویری کامل از سیستم شاهرها و ارتباط با آنان با خیابان های دیگر شهر در ذهن نداشتند. درك صحیح ارتباط شاهرها با محیط آن، احتیاج مبرم این رانندگان بود.

خطوط راه آهن و خطوط تراموای زیرزمینی مثال هایی دیگر از عدم ارتباط «راه» با محیط خود است. تراموای «بستن» که به راستی باید گفت در زیر زمین مدفون است نمی تواند با محیط خود پیوستگی یابد جز در قسمت های کوتاهی که از زیر زمین بیرون می آید - فی المثل، جایی که رودخانه ای را قطع می کند - و ورودی ایستگاه های تراموا، ممکن است «گره» های نسبتاً پراهمیت بوجود آورند؛ اما چون آن ها در سطح زمین و خطوط تراموا در زیر زمین قرار گرفته اند، پیوند بصری میان آنان موجود نیست. تراموای زیرزمینی دنیائی است برای خود که با بقیه عوامل شهر ارتباطی ندارد (تصویر ۲۹) و تحقیق و مطالعه برای یافتن وسیله ای که آن را با بافت شهر پیوند دهد بسیار جالب توجه تواند بود.



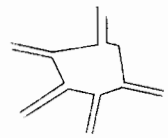
آبی که شبه جزیره «بستن» را احاطه می کند، عاملی است اساسی که بتوان بسیاری از قسمت های شهر را بدان پیوند داد. خیابان های شطرنجی ناحیه «بك بی» به رودخانه «چارلز» پیوند می یابد؛ خیابان «آتلانتیک» به بندر «بستن» متصل می شود و خیابان «کمبریج» از میدان «سکالی» به آشکارا راه به رودخانه شهر می برد. بولوار «هاسن» در «جرزی سیتی»، علی رغم پیچ و واپیچ فراوان به شبه جزیره طویلی که بین رودخانه «هکن سك»

ورودخانه «هاسن» موجود است مرتبط می‌شود. در «لوس آنجلس» نیز، البته سیستم شطرنجی، چون درك آن آسان است، پیوند خیابان‌های قسمت مرکزی شهر را بوجود می‌آورد. برای بیشتر صاحب‌شدگان، حتی اگر پاره‌ای از خیابان‌ها رانمی‌شناختند، آسان بود که فوراً از خیابان‌های شطرنجی نقشه‌ای سریع ترسیم کنند. دوسوم از صاحب‌شدگان نخست این نقشه را ترسیم کردند، قبل از آن که حتی يك عامل دیگر را نشان داده باشند. اما چون سیستم شطرنجی در فواصلی معین تغییر جهت می‌دهد (یعنی هم جهتش نسبت به محل اقیانوس آرام و هم جهات اربعه عوض می‌شود) برای بسیاری از آنان ایجاد مشکل می‌کرد.

اگر در مطالعه خود، بیش از يك «راه» را مورد توجه قرار دهیم، البته محل تقاطع «راه»ها نیز اهمیت فراوان می‌یابد؛ زیرا جایی است که شخص در ادامه دادن به راه مجبور به اتخاذ تصمیم است. اگر خیابان‌ها بصورت عمودی و افقی ادامه یابند، و به زاویه قائم یکدیگر را قطع کنند (سیستم شطرنجی) به‌تصور آوردن آنان در ذهن و شناختنشان بسیار آسان است؛ خاصه وقتی که عواملی دیگر در محل تقاطع آنان موجود باشد که شکل محل تقاطع را مشخص کند. در «بستن»، بنا بر نتایج مصاحبات ما، محل تقاطع خیابان «کلن ولث» و خیابان «آرلینگتن»، مشخص‌ترین سیما را داشت. شکل آن آشکارا شبیه حرف T است که وضوح آن با فضایی که آن را در بر می‌گیرد، با درخت‌کاری آن، با ترافیک و با اهمیت عواملی که در آن موجود است بیشتر می‌شود. محل تقاطع خیابان‌های «چارلز» و «یکن» نیز بسیار مشخص است؛ «ماساچوست» و تعداد زیادی خیابان‌های دیگر نیز به آسانی درك می‌شود؛ محتملاً بدین دلیل که این خیابان‌ها به زاویه قائم یکدیگر را تلاقی می‌کنند که باقیه خیابان‌های

شهر در قسمت مرکزی آن «تضادی»^۱ آشکار بوجود می آورد .

بهراستی برای چندین تن از مصاحبه شدگان، مغشوش بودن خیابان ها: تلاقی چند خیابان بایک خیابان در یک نقطه به انواع زوایای ممکن، از مظاهر مشخصه «بستن» بود . وقتی بیش از چهار خیابان در یک نقطه تلاقی می کنند، همیشه مشکل ایجاد می شود . یک راننده تا کسی با تجربه که تقریباً به استادی تمام بافت شهر را می شناخت، اعتراف کرد که پنج راهی «چرچ گرین»^۲ در خیابان «سامر» یکی از دو عاملی است در شهر که به هنگام رانندگی وی را سخت ناراحت می کند . همچنین وقتی که چندین «راه» به فواصل کوتاه با میدانی تلاقی کند که انحنای آن بی تغییر باقی بماند ، وضعیت بسیار ناراحت کننده خواهد بود .



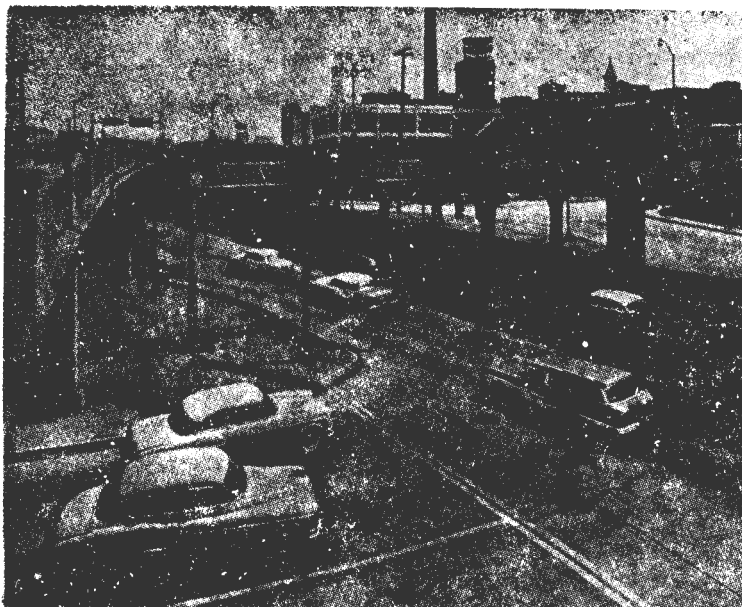
اما **تعداد** خیابان های متقاطع ، تمام مسئله نیست . حتی می توان یک پنج راهی را که خیابان ها به زاویه قائم به آن وارد نمی شوند ، روشن و مشخص داشت ، چنان که این امر در «بستن» در میدان «کاپلی» صورت پذیرفته است . در محل تقاطع دو خیابان «هانتینگتن» و «بیلستن» نیز، چون فضا سامان یافته است و «گره ای» بوجود می آید که بسیار مشخص است ، نقصی مشهود نیست . برخلاف ، میدان پارک اگرچه چهارراهی است که از تقاطع دو خیابان به زاویه قائم حاصل می آید، اما چون بی شکلی آشکاری دارد، ساختمان و بافت خود را نشان نمی دهد . در بسیاری از نقاط «بستن»، نه تنها چندین خیابان در یک نقطه تلاقی می کنند ؛ بلکه تأثیر فضائی هر خیابان - این که فضای هر خیابان از دو جانب با ساختمان ها محدود می شود - وقتی به میدانی تهی و آشفته می رسد کاملاً از میان می رود .

نباید تصور کرد که آشفته گی نقاط تلاقی خیابان ها صرفاً ناشی از عدم توجه گذشته بوده است . نقاط تلاقی شاهراهائی که در عصر حاضر ساخته می شوند ، خاصه چون مورد استفاده مردم با اتومبیل ، آن هم با سرعت

زیاد ، قرار می گیرد ، گیج کننده تراند . فی المثل ، چندین تن از مصاحبه شدگان در « جزئی سیتی » از نابسامانی میدان خیابان « تانل » بیم بسیار داشتند (تصویر ۲۲) .

مشکلی دیگر که گاه ایجاد می شود آن است که « راهی » به دوشاخه منشعب شود و هر دوشاخه تقریباً به یک اندازه اهمیت داشته باشند. انشعاب شاهراه « سترو » به دوشاخه: یکی خیابان « نشوا » ی قدیمی که به خیابان « کازوی - کامر شال - آتلا نتیک » راه می برد و دیگری « سنترال آرتری » که اخیراً ساخته شده ، خود مثالی برای نکتہ است . انشعاب این خیابان به دوشاخه ، تصویر آن را سخت خدشه دار می کند و اغلب موجب می شود که مردم يك شاخه را به جای دیگری بگیرند . هیچ يك از مصاحبه شدگان نتوانست این دوشاخه را در آن واحد تصور آورد : کروی هائی که ترسیم کردند فقط یکی از شاخه ها را به عنوان ادامه شاهراه « سترو » تصور می داشت : در سیستم خطوط تراموای زیرزمینی نیز همین نکته مشهود است و ایجاد مشکل می کند ؛ زیرا آسان نیست از نقطه ای که خط اصلی به دوشاخه تقسیم می شود و از هر يك از شاخه ها که اندکی بادیگری - دست کم در آغاز - متفاوت است تصویری روشن در ذهن داشت و آن ها را بخاطر سپرد .

چند « راه » مهم را ممکن است ، اگر نابسامانی آن ها اندك باشد و روابط آن ها نسبت به یکدیگر معلوم ، به عنوان يك بافت ساده يك پارچه به ذهن آورد . البته سیستم خیابان بندی « بستن » را نمی توان ، شاید به استثنای توازی که بین خیابان « واشنگتن » و خیابان « ترمانت » موجود است ، بدین شمار آورد . اما سیستم خطوط تراموای زیرزمینی « بستن » را ، علی رغم پاره ای پیچیدگی ها ، می توان به صورت دو خط موازی در ذهن

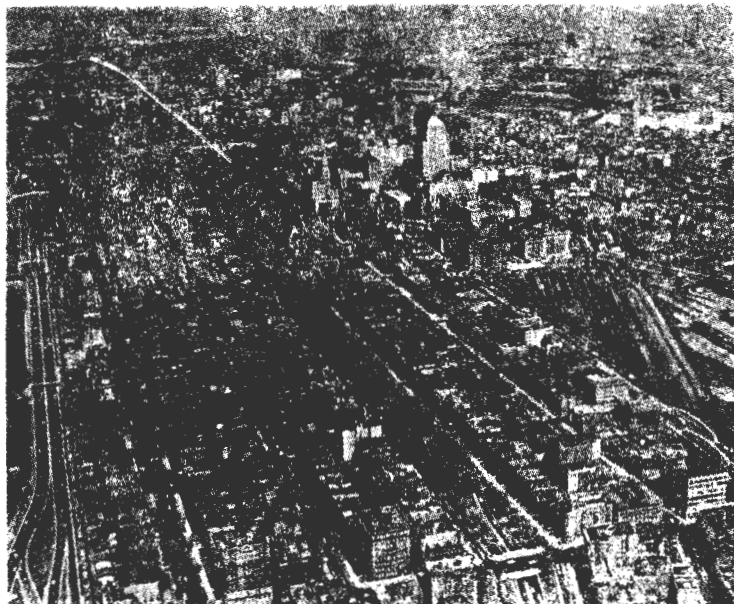


تصویر ۲۲. پیچ خیابان « تانل »

مجسم داشت که خط تراموای «کمبریج - درچستر» آن را در مرکز شهر قطع می‌کند، - اگرچه این دو خط موازی را نیز ممکن است با یکدیگر اشتباه کرد، خاصه چون هر دو به ایستگاه شمالی شهر ختم می‌شوند. سیستم شاهراه‌های «لوس آنجلس» را می‌توان به‌صورتی پیوسته و یک پارچه در ذهن متصور داشت؛ در «جرزی سیتی» نیز سیستمی که از تقاطع بولوار «هادسن» و سه‌خیابان که به‌جانب «پالسیدز» راه می‌برند بوجود می‌آید و با خیابان‌های سه‌قلوی «هادسن»، بولوار «پرکن» و «وست ساید» که خیابان‌های عرضی بدفواصل معین آن‌ها را قطع می‌کند و اجد همان سیمای یک پارچه هستند. در راه‌هایی که مصاحبه‌شدگان معمولاً با اتومبیل رفت و آمد می‌کنند، «عبور یک طرفه» مشکلی بوجود می‌آورد. مشکل دوم رانندگان تاکسی نیز - از مشکل نخستین در صورت گذشته صحبت داشتیم - که سدی در تصور

آوردن سیستم خیابان بندی شهر برایشان ایجاد می کرد ، همین «عبوریک طرفه» بود . برای دیگران ، فی المثل ، یافتن خیابان « واشنگتن » در مقابل میدان « داک » مشکل بود ، چون در این نقطه ، این خیابان « یک طرفه » می شود .

مجموعه ای از چند خیابان را ، به شرط آن که رابطه آنان معلوم و مرتب باشد و آن را بتوان حدس زد ، ممکن است به صورت شبکه ای به تصور آورد . خیابان های شطرنجی « اوس آنجلس » مثالی است بارز بر این نکته که تقریباً هر یک از صاحبه شدگان می توانست حدود بیست عدد از خیابان های اصلی را در رابطه ای صحیح با یکدیگر نشان دهد . اما ، ارجانب دیگر همین منظم بودن سیستم خیابان ها ، تمیزی را از دیگران مشکل می کرد .

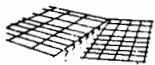


تصویر ۳۳ . ناحیه « بک بی » در « بستن »

در ناحیه «بك بی» در «بستن» شبکه جالب توجهی از مجموعه چندین «راه» بوجود می‌آید (تصویر ۲۳)، منظم بودن آن چون «تضادی» زیبا با بقیه قسمت‌های شهر بوجود می‌آورد بسیار قابل توجه است؛ و این امری است که در سایر شهرهای امریکا بندرت صورت می‌پذیرد. لازم است یادآور شویم که منظم بودن خیابان‌های «بك بی» معنایش بی‌رنگی و یکنواختی آن نیست. در ذهن همه مصاحبه شدگان، خیابان‌های طولی و عرضی این ناحیه مانند خیابان‌های «منهتن» - کاملاً از یکدیگر متمایز بود. خیابان‌های طولی مانند خیابان‌های «یکن»، «مالبرو»؛ «کامن» - ولث»، «نیوبری»، هریک واجد خصوصیات خاص خود هستند و سیمائی مشخص دارند؛ درحالی‌که خیابان‌های عرضی رامی‌توان به عنوان معیاری در اندازه‌گیری مسافت‌ها مورد استفاده قرارداد. عرض خیابان‌ها نسبت به یکدیگر، مسافت بین چهارراه‌ها، نمای ساختمان‌ها، نام خیابان‌ها، طول خیابان‌ها نسبت به یکدیگر و تعداد خیابان‌های عرضی و طولی، و اهمیت آن‌ها از نظر نوع ساختمان‌ها و نوع فعالیتی که در آن‌ها صورت می‌گیرد همه و همه موجب می‌شود که هریک از آن‌ها سیمائی مشخص یابد. بدین ترتیب می‌بینیم که باوجود منظم بودن این خیابان‌ها (که ممکن است راه به یکنواختی ملال‌آوری برد - مترجم)، مظاهری در آن‌ها موجود است که به آن‌ها فرم و تشخیص می‌دهد. همان‌گونه که در «لوس آنجلس» خیابان‌ها به شماره نام‌گذاری شده‌اند، در این جائیز از حروف الفباء برای نام‌گذاری خیابان‌های عرضی استفاده شده که محل آن‌ها را نسبت به یکدیگر معلوم می‌دارد.

ناحیه «سآث‌اند»، برخلاف، با آن‌که بطور کلی از نظر موقعیت مکانی شبیه «بك بی» است و در آن نیز خیابان‌های اصلی طویل به موازات یکدیگر ادامه می‌یابند که خیابان‌های فرعی کوتاه آن‌ها را به یکدیگر

مرتبط می‌دارند و اغلب مانند سیستم شطرنجی به‌تصویری آیند، سیمایش به‌هیچ روی به‌اندازهٔ سیمای ناحیهٔ «بک‌بی» مشخص نیست. در این ناحیه نیز خیابان‌ها اصلی و فرعی، هم‌عرضشان با یکدیگر متفاوت است و هم‌آن‌که نوع فعالیتی که در آن‌ها صورت می‌پذیرد با یکدیگر تفاوت دارد و حتی بسیاری از خیابان‌های فرعی آن از خیابان‌های مشابه خود در ناحیهٔ «بک‌بی» سیمائی مشخص‌تر دارند؛ اما چون خیابان‌های اصلی تقریباً با یکدیگر شبیه هستند و وجه تمایز چندانی در آنان مشهود نیست سبب عدم دقت کلی آن می‌شود. به عنوان مثال یادآور می‌شویم که خیابان «کلمبوس» را نمی‌توان به‌آسانی از خیابان «ترمانت» بازشناخت و یا تمیز این هر دو خیابان از خیابان «شاموت» خالی از اشکال نیست. اشتباه کردن بک خیابان با دیگری نکته‌ای بود که اغلب در مصاحبات - دربارهٔ خیابان‌های این ناحیه آشکار می‌گشت. اغلب مصاحبه‌شدگان، ناحیهٔ «سآثاند» را بصورت هندسی و منظم در ذهن مجسم می‌کردند و این نکته البته نمونه‌ای از تمایل کلی ایشان بود که محیط خود را بصورتی منظم مشاهده کنند. گرایش کلی این بود که سیستم «راد» هارا، حتی اگر خیابان منحنی و نامنظم بود و یا اگر به زوایای غیر قائم یکدیگر را قطع می‌کرد بصورت هندسی و منظم متصور دارند. - مگر آن‌که شواهد واضح خلاف آن‌ها را مدلل دارد. مصاحبه‌شدگان نقشهٔ قسمت سفالی «جرزی سیتی» را اغلب بصورت شطرنجی در ذهن داشتند و ترسیم می‌کردند؛ اگر چه فقط جزء کوچکی از آن بدین صورت است. قسمت مرکزی «لوس آنجلس» نیز سراسر بصورت خیابان شطرنجی شبیه هم ترسیم می‌گشت، و حال آن‌که قسمت شرقی آن نقشه‌ای نامنظم دارد. بسیاری از مصاحبه‌شدگان در «بستن» تصویری کردند حتی نقشهٔ آشفتهٔ این شهر شطرنجی باشد! تغییر ناگهانی از یک نوع نقشهٔ شطرنجی به نوع دیگر و یا به نقشه‌ای نامنظم بسیار گریز کننده بود، از

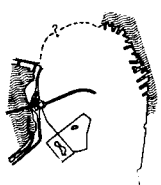


همین رو ، اهالی «لوس آنجلس» در قسمت شمالی خیابان «نخستین»^۱ و یا شرق خیابان «سان پدرو»^۲ دچار اشتباه می شدند .

«لبه»

«لبه» نیز مانند «راه» عاملی خطی است ؛ معمولاً اما نه همیشه ، مرز مابین دو قسمت متفاوت است . در تشخیص سیمای شهر ، به عنوان عاملی جانبی مورد مراجعه قرار می گیرد و فی المثل ، در «بستن» و «جرزی - سیتی» مرئی تر و بدین تعبیر قوی است ؛ اما در «لوس آنجلس» تأثیری اندک و ضعیف دارد . قوی ترین «لبه» ها آن ها هستند که نه تنها فوراً به دید می آیند ؛ بلکه فرمی پیوسته دارند . و «راه» های عرضی را متوقف می دارند رودخانه «چارلز» در «بسن» مثالی واضح از یک «لبه» بدست می دهد و واجد تمام نکاتی است که ذکر آن گذشت .

قبلاً گفته ایم که آب از سه جانب «بستن» را احاطه می کند و حدود آن را کاملاً مشخص می دارد . اهمیت این نکته بایستی در قرن هیجدهم بسیار بیشتر از امروز بوده باشد ؛ زیرا که در آن زمان ، این شهر شبه جزیره ای کامل و بسیار جالب توجه بود . از آن پس ، خطوط اصلی از بین رفته یا تغییر کرده اند ؛ اما تصویر کلی شبه جزیره تا اندازه ای باقی است . ناگفته نگذاریم که دست کم یک تغییر بر قوت سیمای شهر افزوده است : «لبه» ای که اکنون رودخانه «چارلز» بوجود می آورد و کاملاً مشخص و آباد است در آن زمان باتلاقی بیش نبود (تصویر ۴) . صاحبه شدگان اغلب می توانستند آن را بدقت توصیف کنند و حتی پاره ای اوقات با تمام جزئیات ترسیم دارند . همه آنان قادر بودند فضای بازی که این رودخانه ایجاد می کند ، انحنای



فرم رودخانه، جاده و راهی که از کنار آن می‌گذرد و قایق‌ها را بیادآورند «لبه» آب در جانب دیگر، «لبه» ای که ساحل کنار بندر ایجاد می‌کند، نیز معمولاً از جانب مصاحبه‌شدگان شناخته شده به سبب فعالیت خاص خود به یاد ایشان مانده بود. اما احساس مجاورت با آب، چون چندین ساختمان سیمای بندر را تیره کرده‌اند و چون حیات از فعالیت‌های دیرین بندر رخت بر بسته است، کمتر موجود بود. بیشتر مصاحبه‌شدگان نمی‌توانستند رابطه‌ای بین رودخانه «چارلز» و بندر «بستن» به صورتی صحیح، در ذهن مجسم دارند. دلیل این امر، از یک طرف باید این باشد که خطوط و ساختمان‌های راه آهن، در رأس شبه جزیره، پرده‌ای در مقابل ساحل می‌کشد و از طرف دیگر بدین سبب که وضع آب با پل‌ها و سکوهای بیشمار آن، در جایی که رودخانه «چارلز»، رودخانه «میسسیک»^۱ و دریا به یکدیگر می‌رسند، آشفته است. فقدان اسکله به تعداد کافی که به آب راه برد و پائین رفتگی سطح آب در مقابل سد «بستن»، هردو بستگی آن را برهم می‌زند. فقط تعداد کمی از مصاحبه‌شدگان از وجود آب در «سآبی»^۲ مطلع بودند و هیچ عاملی موجود نبود که نشان انتهای شبه جزیره در این قسمت باشد. و همین نکته نقصی در سیمای شهر بوجود می‌آورد و آن را به دیده ساکنین شهر ناتمام و غیر منطقی جلوه گرمی سازد. پیاده‌روندگان نمی‌توانند به «سنترال آرتری» راه یابند و حتی عبور از آن در پاره‌ای نقاط غیر ممکن است؛ و از همین رو با آن که از نظر فضائی چشم‌گیر است و بر محیط خود غلبه دارد، فقط در پاره‌ای نقاط به دیده می‌آید. از آن عواملی است که باید آن را «لبه» ای بریده نام نهاد، زیرا اگر چه خود آن به پیوستگی ادامه می‌یابد اما، چنان که گفتیم فقط

درپاره‌ای نقاط می‌توان آن را رؤیت کرد. خطوط راه آهن شهر نیز مثال‌هایی دیگر از «لبه»های بریده بودند. اما «آرتری»، خاصه، چون ماری بود که بریکر شهر پیچیده باشد؛ این جاده، درانتها ودریکی دو نقطه میانی به زمین متصل است اما از جانب دیگر آزاد است که از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر تاب می‌خورد و ادامه می‌یابد (تصویر ۷). فقدان رابطه «آرتری» با شهر نه تنها به هنگام عبور از آن با اتومبیل؛ بلکه به دلیل ابهام محل آن برای پیاده‌روندگان نیز کاملاً محسوس است.

«سترو درایو» نیز با آن که به احساس رانندگان، «خارج» از شهر واقع بود؛ ولی به سبب پیوستگی‌اش با رودخانه «چارلز»، محلی کاملاً واضح در شهر داشت. اما خود رودخانه «چارلز» علی‌رغم آن که «لبه»ای اساسی «درسیمای» «بستن» بوجود می‌آورد، از بقیه اجزای مشخص نواحی مجاور خود در «بک بی» دور افتاده بود. مردم اغلب نمی‌دانستند از «بک بی» چگونه می‌توان به کنار رودخانه «چارلز» یا بالعکس از رودخانه «چارلز» به ناحیه «بک بی» - راه یافت. می‌توان حدس زد که قبل از آن که شاهراه «سترو» کشیده شود و تمام خیابان‌های عرضی را که راه به رودخانه «چارلز» می‌برد مسدود دارد، این نقص موجود نبود.

درک رابطه تپه «بیکن» و رودخانه «چارلز» نیز مشکل بود. اگرچه موقعیت این تپه، سبب پیچ معما آمیز رودخانه «چارلز» را معلوم می‌دارد و اگرچه بدین صورت از بالای تپه منظره محفوظی را که «لبه» آب فراهم می‌آورد می‌توان تماشا کرد؛ اما برای بیشتر مصاحبه‌شدگان فلکه خیابان «چارلز» تنها رابطه مستحکمی بود که بین رودخانه و تپه موجود بود. اگر تپه، به جای آن که از آب فاصله داشته باشد - فاصله‌ای که با تأسیسات و ساختمان‌هایی پرگشته که با تپه رابطه‌ای بس ضعیف دارد - مستقیماً از آب سربرون آورده بود و اگر تپه و رودخانه مستقیماً با سیستم «راه»



تصویر ۲۴ . منظره‌ای از ساحل دریاچه میشیگان در شیکاگو

های کنار رودخانه مرتبط بود ، رابطه بین این دو بسیار واضح ترمی بود .
 در «جرزی سیتی» نیز کناره‌های آب ، «لبه» ای قوی بوجود می‌آورد ،
 اما «لبه» ای که تقریباً متروکه است ؛ چون زمین بایری است که ورود
 به آن باسیم خاردار که در امتداد آن کشیده‌اند ممنوع است . «لبه» هائی
 که خطوط راه آهن ، پست و بلند زمین ، جاده‌ها یا مرز ناحیه‌های مختلف
 شهر در «جرزی سیتی» بوجود می‌آوردند از مظاهر خاص این شهر است
 و آن را به قسمت‌های مختلف می‌برد . برخی از زشت‌ترین «لبه» های
 موجود در این شهر ، مانند ساحل رودخانه «هاکنسک» که در کنار آن
 زباله‌های شهر را می‌سوزانند ، در ذهن مردم شهر عملاً وجود نداشت .
 چنان‌که درسطور بالا درمورد «جرزی سیتی» اشاره کردیم . این

the Hackensack River ...)

نکته عموماً صادق است ، «لبه»ها ممکن است قسمت‌های مختلف شهر را از یکدیگر ببرند و جدا سازند . جدائی «ثرث‌اند» از بقیه شهر در «بستن» به سبب «سنترال آرتری» ، نکته‌ای است که هم به دیده ساکنین و هم به دیده تازه واردین به شهر می‌آید . اگر فی‌المثل ممکن بود ارتباط خیابان «هاتور» به میدان «سکالی» حفظ شود ، این نقص به حداقل تقلیل می‌یافت . تعریض خیابان «کمبریج» ممکن است همین پیوستگی و ارتباط را بین «وست‌اند» و تپه «بیکن» بوجود آورده باشد . بنظر می‌رسد خطوط بین راه آهن «بستن» شهر را به قطعات مختلف تجزیه می‌کنند : جدا افتادگی ناحیه‌ای که بین «بک‌بی» و «سآث‌اند» قرار دارد و به «مثلث از یاد رفته» موسوم است ، شاهدهی بارز بر این نکته است .

اگرچه ، پیوستگی و وضوح «لبه‌ها» از خصوصیات اساسی آن‌ها است ، اما معنای این که «لبه»ای سیمانی قوی داشته باشد این نیست که نتوان به درون آن نفوذ کرد ؛ بسیاری از «لبه»ها «بند» هائی هستند که قسمت‌های مختلف را به یکدیگر پیوند می‌دهند ، نه آن‌که مرز هائی که قسمت‌های مختلف را از یکدیگر جدا دارند . ملاحظه تأثیر این هر دو نوع «لبه» ، جالب توجه است . «سنترال آرتری» در «بستن» صرفاً دو قسمت شهر را از هم می‌برد و جدا می‌کند . خیابان عریض «کمبریج» نیز دو ناحیه از شهر را از هم می‌برد ؛ اما پاره‌ای روابط بصری این دو ناحیه هنوز باقی می‌یابد . برخلاف ، خیابان «بیکن» ، مرز تپه «بیکن» و «بستن کامن» ، که وضوح کامل دارد ، «بندی» است که دو ناحیه از «بستن» را به وضوح به یکدیگر پیوند می‌دهد . خیابان «چارلز» که در پای تپه «بیکن» ادامه می‌یابد ، درحالی که رابطه‌ای مردد بین قسمت سفلی تپه با قسمت علیای آن بوجود

می آورد ، عاملی است هم مجزا دارنده و هم پیوند دهنده . در این خیابان جریان ترافیک شدید است اما خدمات و فعالیت‌هایی که با تپه « بیکن » مرتبط است نیز در آن صورت می‌پذیرد و بدین سبب چون «جذاب» است، مردم را گرد هم می‌آورد . و نقش واقعی آن برای مردم مختلف و در ساعات گوناگون متفاوت است؛ گاه «گره» ای است کشیده ، زمانی «لبه» و وقتی «راه» .

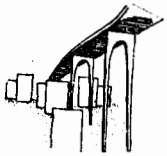
فراموش نباید کرد که اغلب اوقات ، «لبه» ها ممکن است «راه» نیز باشند . هر جاکه این نکته صادق باشد و هر جاکه «لبه» به ناظر پیاده مسدود نباشد (چنان که ، فی‌المثل ، «سنترال آرتری » مسدود است) ، تحرك در «لبه» از عوامل اصلی سیمای آن می‌شود . و در این صورت «لبه» به صورت «راهی» در نظر می‌آید که مرزهای آن تصویرش را به این صورت - به صورت «راه» - در ذهن قوت می‌بخشد .

خیابان «فیگورا»^۱ و «سان ست آ» و به میزانی کمتر ، خیابان‌های «لوس آنجلس» و «المپیک» معمولاً از جانب مصاحبه‌شدگان به عنوان «لبه» های محله مرکزی دادوستد «لوس آنجلس» متصور می‌گشت . جالب توجه است که از این نظر این خیابان‌ها بیشتر به دیده آمده بودند تا شاهراه‌های «هولود» و «هاربر»^۲ که آن‌ها را نیز می‌توان به عنوان مرزهای بین دو ناحیه مختلف متصور داشت و به عنوان «راه» هر دو از خیابان‌های سابق الذکر مهم تر اند و بیکری‌نمین تر دارند: چون خیابان «فیگورا» و سایر خیابان‌های دیگر که نام بردیم جزئی از تصویر عمومی شهراند و به دیده ساکنین شهر مدتی است که آشنا نیستند . اما برخلاف این خیابان‌ها ، شاهراه‌ها از چشم نسبتاً پنهان‌اند، زیرا از سطح زمین پائین تر ساخته شده‌اند و مناظر اطراف

آنان نیز ضعیف است؛ یا به عبارت دیگر، شاهراه‌ها عملاً در تصویر مردم از شهر حذف گشته‌اند. در ذهن بسیاری از مصاحبه‌شدگان در «لوس آنجلس»، مانند «بستن»، رابطه‌ای میان شاهراه‌ها و بقیه شهر موجود نبود. اینان در تصور خود حتی از شاهراه «هولیود» عبور می‌کردند بی آن‌که مطلع باشند چنین شاهراهی موجود است. وجود شاهراهی سریع‌السير در قسمت مرکزی يك شهر معنایش حتماً آن نیست که شاهراه حدود این قسمت را از نظر بصری معین و مشخص می‌دارد.

خطوط راه‌آهن «جرزی سیتی» و «بستن» که بر پایه‌هایی بلندتر از سطح زمین کشیده شده‌اند مثال‌هایی هستند از «لبه»‌هایی که ما می‌توانیم آن‌ها را «لبه»‌های برجسته و یا مرتفع بنامیم. خطوط تراموای هوایی در امتداد خیابان «واشنگتن» در «بستن»، اگر آن را از سطح زمین ملاحظه کنیم، «راهی» را معلوم می‌دارد و جهتی را روبه‌مرکز شهر «بستن» مشخص می‌کند. اما وقتی که این خیابان را ترك می‌کند - در محل تقاطع خیابان «واشنگتن» و «برآدوی» - جهت و قدرت خود را از دست می‌دهد. هرگاه چند «لبه» برجسته انحنای بند و یکدیگر را تلاقی کنند، چنان‌که در نزدیک ایستگاه راه‌آهن «نرث» در «بستن» این امر صورت پذیرفته، نتیجه ممکن است بسیار آشفته و گیج‌کننده باشد. با این همه، «لبه»‌های برجسته که در حال حاضر ممکن است بصورت موانعی در سطح زمین باشند، در آینده عواملی مؤثر برای جهت‌یابی در شهر خواهند بود.

«لبه»‌ها مانند «راه»‌ها ممکن است معلوم‌دارنده جهت باشند. فی‌المثل، «لبه»‌ای که رودخانه «چارلز» بوجود می‌آورد، هرکنارش با کنار دیگر تفاوت دارد و انتهای آن بوسیله تپه «بیکن» کاملاً مشخص شده‌اند.



که این خصوصیات در تعیین جهت بسیار مؤثر است. ناگفته نگذاریم که برخلاف «لبه» رودخانه «چارلز» بیشتر «لبه»ها فاقد این کیفیت هستند. باز به عنوان مثال یادآور می‌شویم که مشکل است شیکاگورا بدون دریاچه میشیگان به تصور آورد (تصویر ۲۴). بسیار جالب توجه خواهد بود اگر مطالعه‌ای صورت پذیرد تا معلوم دارد آیا اهالی شیکاگو این شهر را بدون ساحل دریاچه میشیگان به تصور می‌آورند یا خیر؟ به راستی ساحل دریاچه میشیگان مثالی است بغایت جالب توجه از «لبه»ای که مقیاسی بزرگ دارد و دور نمای تمام شهری عظیم مانند شیکاگورا به دیده می‌آورد. ساختمان‌های گران بیکر بزرگ، بارک‌ها و حتی پلاژهای خصوصی دنج، همه در کنار ساحل قرار دارند که در بیشتر طول خود، دسترسی به آن ممکن است و به دیده می‌آید. تنوع و تضاد فعالیت‌ها، ساختمان‌ها و تأسیساتی که در امتداد ساحل دریاچه وجود دارد و گشودگی ساحل، بسیار جالب توجه و بجا است. تأثیر این ساحل با تمرکز «رام»ها و فعالیت‌ها در امتداد آن دو-چندان می‌شود. شاید مقیاس آن کمی بیش از اندازه بزرگ و بافت آن کمی «درشت» و گاه فاصله میان شهر و ساحل - فی المثل در ناحیه «لوپ»^۱ در این شهر - نیز زیاد باشد. با این همه منظره شیکاگو از ساحل دریاچه میشیگان منظره‌ای فراموش نشدنی است.

« محله »

«محله» قسمت نسبتاً بزرگی از شهر است که واجد خصوصیات يك دست و مشابه باشد و ناظر عملاً بتواند به آن وارد شود. مظاهريك «محله» را می‌توان همیشه از درون آن شناخت و گاه نیز ممکن است، وقتی ناظر

۱- بخشی از مرکز شیکاگو که تقریباً ناحیه مرکزی را دادوستد این

شهر را در بر می‌گیرد

از کنار آن می‌گذرد یا به جانب آن می‌رود، از بیرون به شناسائی آید. بسیاری از مصاحبه شدگان در «بستن» به این نکته اشاره کردند که اگرچه سیستم «راه»های شهر آشفته است و حتی ساکنین دیرین شهر را به اشتباه می‌اندازد؛ اما شماره و وضوح و تنوع «محله»های آن چندان است که نقص نخستین را جبران می‌کند. یکی از مصاحبه شدگان این نکته را به شرح زیر به بیان آورد:

هر قسمت «بستن» با قسمت دیگر آن متفاوت است
چنان که با دیدار سیمای هر قسمت از شهر، شخص فوراً می‌تواند
آن را - تا میزان بسیار تمیز دهد.

در «جرزی سیتی» نیز محلات مختلف موجود است؛ اما آن چه که يك محله را از محله‌ای دیگر متمایز می‌کند، خصوصیات مذهبی و نژادی ساکنین آن است و نه سیمای و پیکر محله. در «لوس آنجلس» نیز فقدان محلات مشخص، به استثنای حوالی «سیویک سنتر»^۱، کاملاً به چشم می‌خورد، گذشته از حوالی «سیویک سنتر»، شاید بتوان نمای خیابان‌های بخش «سکیدرو» و قسمت مالی شهر را به صورت محلاتی خطی به تصور آورد. بسیاری از اهالی «لوس آنجلس» از لطف زندگی در محلاتی که خصوصیات واضح و مشخص دارند یاد کردند و متأسف بودند که شهر ایشان محلاتی بدین خصوصیات کمتر دارد. این سخن یکی ایشان است:

محله «ترانسپرتیشن رو»^۲ را دوست دارم، زیرا همه
چیز در آن جامع است. و این نکته‌ای بس مهم است؛ بقیه

۱ - Civic Center، مرکز اجتماعی شهر

۲ - Transportation Row

قسمت‌های شهر همه تکه تکه و ازهم مجزا هستند . . . در این محله‌هم دسترسی به خطوط حمل و نقل به آسانی میسر است و هم ساکنین آن علائق مشترک دارند که سخت مستحسن است .

وقتی از مصاحبه‌شدگان پرسیدیم در کدام يك از شهرها بیش از هر شهر دیگری به راحتی توانسته‌اند از جایی به جای دیگر بروند : جهت شهر برایشان مشخص بوده ، - چندین شهر مختلف را نام بردند ؛ اما همه درباره نیویورک (و منظورشان «منهتن» بود) متفق‌الکلام بودند . و این امر نه بدین سبب است که نیویورک خیابان‌بندی شطرنجی منظمی دارد ، چون خیابان‌بندی «لوس آنجلس» نیز شطرنجی است ؛ بلکه بدین سبب که در نیویورک محله‌های بسیار، سیمائی مشخص و خصوصیات خاص خود دارند و رودخانه‌ها و خیابان‌ها که از عوامل مؤثر متشکل آن هستند به نظمی معین در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند . دوتن از اهالی «لوس آنجلس» ، «منهتن» راحتی کوچکتر از قسمت مرکزی شهر خود تصویری کردند ! می‌توان فرض کرد که چون بافت «منهتن» خوب جذب‌ذهن این دوتن گشته بود آن را کوچکتر از قسمت مرکزی «لوس آنجلس» که بافتی پراکنده دارد ، تصور کردند ؛ چون تصور اندازه از هر بافت تاحدی به این نکته بستگی دارد که بافت تا چه میزان کاملاً جذب ذهن شده باشد .

در باره‌ای از مصاحباتی که در «بستن» صورت پذیرفت معلوم گشت که محلات این شهر از عوامل اصلی سیمای آن هستند . فی‌المثل ، وقتی از یکی مصاحبه‌شدگان پرسیدیم چگونه می‌توان از تالار «فانوئیل» به تالار سمفونی رسید ؛ فوراً جواب داد باید از محله «نرث‌اند» به محله «بک‌بی» رفت ، اما حتی وقتی که از محلات به عنوان وسائل برای تعیین جهت در

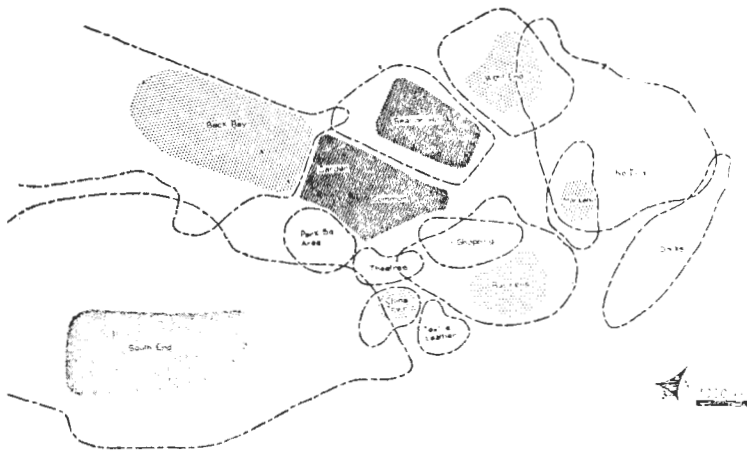
شهر استفاده نشود، عواملی مهم و مؤثر در زندگی در شهر هستند. بنظر می‌رسد در «بستن» هرچه مردم با شهر آشنا بودند، آسانتر می‌توانستند مظاهر محله‌های آن را بشناسند. آن‌ها که بیش از همه با شهر آشنا بودند، چنان که گفتیم، بهتر می‌توانستند محله‌ها را تشخیص دهند؛ اما بیشتر بر عوامل کوچک تکیه می‌کردند که در خاطره آنان باقی بود. چند نفری که بسیار با «بستن» آشنا بودند نمی‌توانستند در توصیف کلی محله‌ها مطالبی کلی بیاد آورند؛ یا به عبارت واضح‌تر، اگرچه با جزء جزء بسیاری از عوامل آشنائی داشتند اما عواملی را که خاص محله‌ای واحد باشد بیاد نمی‌آوردند. خصوصیات آنی که سیما و بیکر محله‌ای را مشخص می‌کنند عواملی خاص آن محله هستند که ممکن است اجزاء بشمار و متنوع داشته باشند: بافت محله، فضای آن، فرم آن، اجزاء آن، سبیل‌ها، نوع ساختمان‌ها، نوع استفاده از ساختمان‌ها، فعالیت‌ها، ساکنین محله، درجه نو و یا کهنگی محله و وضع پست و بلند زمین. در شهری مانند «بستن» که تمام قسمت‌های آن زیر ساختمان است، شباهت نمای محله‌ها - مصالحی که در ساختمان‌ها بکار رفته، شکل آن‌ها، نوع تزئینات آن‌ها، رنگشان، منظره کلی آن‌ها و مهمتر از همه طرح نمای آن‌ها - از عوامل اصلی بودند که در شناخت محلات مهم شهر مؤثر بودند. به عنوان مثال می‌توان از خیابان «بیکن هیل» و «کامن ولث» نام برد. لازم است یادآور شویم که گذشته از عوامل بصری، عواملی دیگر نیز در شناخت محله‌ها مؤثر بودند: فی‌المثل، سروصدای موجود در شهر. به راستی پاره‌ای اوقات، آشفته‌گی محله نیز ممکن است در شناخت آن مؤثر باشد. در این مورد بجاست یادآور شویم که خانمی از صاحب‌شدگان خاطر نشان کرد که می‌داند در محله «نرت‌اند» است، به محض آن‌که احساس کند راه خود را گم کرده است.

معمولاً عواملی که سیمای محله‌ای را مشخص می‌داشتند آن‌ها بودند که محتملاً خصوصیات بی‌سیمای آن محله می‌دادند: سیمای «بیکن‌هیل» (تصویر ۵۵)، فی‌المثل، شامل خیابان‌های تنگ پرشیب، ردیف‌خانه‌های آجری کوچک، ورودی‌های تورفته و خوب نگاهداری شده سفید با قاب‌های سیاه و راه‌های مقابل‌خانه‌ها اغلب مفروش با سنگ یا آجر، بود. آرامش و وجود طبقات مرفه از مظاهر دیگر این محله بود. و این همه واحد مستقل مجتمعی بوجود می‌آورد که با مقایسه با بقیه شهر سیمائی متشخص داشت و شخص فوراً می‌توانست آن را بشناسد. در تصور مردم درباره بقیه قسمت مرکزی «بستن» آشفتگی نمایانی موجود بود. با آن‌که موقعیت، نوع نقشه و نوع ساختمان‌های «بک‌بی» و «سآث‌اند» با یکدیگر کاملاً متفاوت بود، اما مردم اغلب این دورا با یکدیگر اشتباه می‌کردند. دلیل این امر، محتملاً تجانس معماری ساختمان‌های این دو محله و شباهت زمینه تاریخی آن دو بود. به راستی همین تجانس و شباهت است که موجب می‌شود تصویر شهر، تار بنظر آید.

شهر در صورتی واحد سیمائی قوی است که در آن پاره‌ای عوامل مشخص موجود باشد که در ذهن جایگزین شود. بیشتر اوقات چند علامت مشخص در سیمای شهر موجود است؛ اما نه به اندازه کافی که واحد کامل مستقلی بوجود آورد. در این صورت، اشخاصی که با شهر آشنا هستند ممکن است آن را بشناسند؛ اما سیمای شهر از خود قدرت و تأثیری ندارد. فی‌المثل، محله «توکیوی کوچک» رادر «لوس آنجلس» از نوع مردم آن و از علائمی که راه بدان می‌برد می‌توان تشخیص داد؛ اما نه سبب تشخیص بصری که در سیمای کلی شهر بوجود می‌آورد. اگر چه بسیاری از اهالی «لوس آنجلس» این «محله» را به عنوان محله ژاپنی‌ها می‌شناسند، اما در تصویر شهر عاملی مؤثر نیست.

با این همه نباید فراموش کرد که عوامل اجتماعی در ایجاد تصویر شهر مؤثراند. مصاحبه‌ها با بسیاری از عابرین این نکته را روشن داشت که بسیاری از محلات در ذهن ایشان به وضعیت اجتماعی ساکنین آن مشخص بود. بسیاری از قسمت‌های «جرزی سیتی» مشخص گروه‌های مختلف مردم بود که از نظر اجتماعی یا نژادی یا ملی بایکدیگر متفاوت بودند. نکته‌ای که ساکنین شهر بر آن وقوف کامل داشتند و از دیده نوآمدگان به شهر پنهان بود. هم در «جرزی سیتی» و هم در «بستن» توجه خاص به محلات طبقات مرفه اختصاص یافته بود، چندان که عوامل سیمای این محلات قوت و اهمیت بیشتر می‌یافتند و بیشتر به دیده می‌آمدند. نام خیابان‌ها نیز در شناخت محلات مؤثراند؛ حتی وقتی که سیمای محله از خود قوتی ندارد و از بقیه قسمت‌های شهر متمایز نیست. همین نکته درباره سابقه تاریخی محلات صادق است.

وقتی که عوامل نخستین در شناخت سیمای شهر موجود باشد و یا واحدی از شهر سیمائی مشخص داشته باشد، درجه تجانس عوامل موجود در داخل آن اهمیت خود را از دست می‌دهد، خاصه اگر پارای عوامل بطور متناوب در سیمای آن واحد تکرار شود (تصویر ۵۷). فروشگاه‌های کوچک در بنش خیابان‌ها در محله «بیکن هیل» ریتمی بوجود می‌آورد که جزئی از تصویر یکی از مصاحبه‌شدگان از این محله بود؛ نکته جالب آن که وجود این فروشگاه‌ها نه تنها سیمای «بیکن هیل» را بدعنوان محله‌ای غیر تجارتی تضعیف نمی‌کند؛ بلکه بر قدرت آن می‌افزاید. مقدار معتنا بهی از عدم تجانس عوامل موجود در یک محله ممکن است از دیده ناظر پنهان بماند اگر عوامل کلی موجود باشد که خصوصیات روشن برای محله بوجود آورد. مرز و حدود محلات ممکن است به انواع مختلف باشد: پاره‌ای از محلات به داشتن مرز و حدود مشخص معین و متمایزاند. فی‌المثل محله «بک بی» در «بستن»، حدودش با رودخانه «چارلز» یا باغ ملی شهر



تصویر ۲۵ . حدود متغیر محلات شهر «بستن»

کاملاً مشخص می‌شود . و از همین رو همه مصاحبه‌شدگان محل آن را کاملاً به‌خاطر داشتند . برخلاف ، پاره‌ای از محلات ممکن است حدودی غیر مشخص و نامطمئن داشته باشند . فی‌المثل در قسمت مرکزی شهر ، حدود محله فروشگاه‌ها و محله دفاتر کار را به‌زحمت می‌توان از یکدیگر تشخیص داد ؛ اگرچه وجود هر دو محله و محل تقریبی آن‌ها را تمام مصاحبه‌شدگان در ذهن داشتند . دسته سوم محلاتی هستند که ممکن است اصلاً مرز و حدودی مشخص نداشته باشند ؛ چنان‌که برای بسیاری از مصاحبه‌شدگان بر محله «سآث‌اند» حدودی متصور نبود . تصویر ۲۵ حدود محلات شهر «بستن» را نشان می‌دهد و معلوم می‌دارد که این حدود ثابت و قطعی نیست ؛ محله‌ها در یکدیگر نفوذ می‌یابند . در تصویر ، نه تنها حدنهائی هر محله تا آن‌جا که مصاحبه‌شدگان بیاد می‌آوردند نشان داده شده ؛ بلکه آن‌قسمت‌هایی که همه مصاحبه‌شدگان آن‌را به‌عنوان حد محله‌های شهر پذیرفته‌اند . اما این حدود که به یک تعبیر باید آن‌ها را «لبه» بنامیم در این جا



نقشی فرعی دارند ؛ بدین معنی که اگر چه حده حالات را مشخص می دارند و در تمیز آن ها مؤثر اند اما در ایجاد آن ها نقشی ندارند . از جانب دیگر ، فراموش نباید کرد که «لبه» ها ممکن است بیشتر باعث آن شوند که «محلّه» ها ، شهر را به ترتیبی نامنظم ، به قطعات بریده از یکدیگر تقسیم کنند . فی المثل ، به تصور پاره ای از مصاحبه شدگان ، بی نظمی موجود در سیمای «بستن» ، یکی از نتایج وجود تعداد زیادی محلّه مشخص در این شهر است ؛ محلاتی که «لبه» هائی مشخص آن را از یکدیگر جدا می کند . اگر در سیمای شهر ، عاملی از تغییر تدریجی محلّه ای به محلّه دیگر جلوگیری کند تأثیر حاصل بنظر آشفته و بی نظم می آید .

«محلاتی» که هسته ای مشخص و قوی دارند ؛ اما هر چه از مرکز «محلّه» دور شویم بتدریج مشخص سیمی خود را از دست می دهند ، ناد

تصویر ۲۶ . ناحیه بازار در «بستن»



نیستند. به راستی پاره‌ای اوقات، «گره» ای مشخص وقوی را در سیمای شهر - اگر تأثیر آن مانند اشعه خورشید پراکنده شود - ممکن است «محلّه» ای مفروض داشت که در ناحیه‌ای متجانس و وسیع واقع شده باشد. در این صورت، این «گره» ها را می‌توان نقاطی مفروض داشت که خود محتوی بصری ندارند؛ اما در به‌نظام آوردن تصویری کامل از سیمای شهر مؤثر اند.

تصویر پاره‌ای از محلات «بستن» در ذهن مصاحبه‌شدگان موجود نبود. برای بسیاری از مصاحبه‌شدگان که دو محلّه «وست‌اند» و «نرث‌اند» را می‌شناختند، تفاوتی بین سیمای درون این دو محلّه وجود نداشت. حتی در بیشتر موارد، محلاتی مانند ناحیه بازار «بستن» که روشنی قابل توجهی داشتند، هم سیمای درون و هم سیمای برویشان به نظری شکل و آشفته می‌رسید. البته فعالیتی که در بازار صورت می‌پذیرد، و همه مظاهر جسم بازار که خاطره‌ای فراموش نشدنی در ذهن بوجود می‌آورد، و بازار سرپوشیده «فانوئل» و ساختمان‌های مربوط به آن در ایجاد این خاطره نقشی مؤثر دارند. با این همه، چنان‌که گفتیم این ناحیه بی‌شکل و پراکنده است و جاده «سنترال آرتری» آن را به دو قسمت می‌برد و دو مرکز فعالیت که هر يك برای خود داعیه عظمت و بزرگی دارد از جلوه آن می‌کاهد: یکی از این دو مرکز همان بازار سرپوشیده «فانوئل» است که در سطور بالا آن را نام بردیم و دیگری میدان «هی‌مارکت»^۲. میدان «داک» که نیز در این ناحیه واقع شده از نظر فضائی آشفته است؛ «سنترال آرتری»، ارتباط این ناحیه را با نواحی دیگر قطع می‌کند و یا آن را بصورتی مبهم در می‌آورد.

از این رو، تصویری که بسیاری از مصاحبه‌شدگان از این ناحیه داشتند [در میان زمین و آسمان] معلق بود و به جایی ارتباط نداشت (تصویر ۲۶). این ناحیه با وجود مظاهر مشخصی که دارد به جای آن که به ایفای نقشی که بالقوه می‌توانست داشته باشد پردازد؛ پیوندی باشد بر رأس شبه جزیره «بستن» که نقاط مختلف را به یکدیگر مرتبط می‌دارد - چنان که کمی پائین‌تر از این ناحیه، «کامن» همین نقش را به عهده دارد - فقط مرز و حدودی آشفته بر این قسمت از «بستن» می‌نهد. برخلاف، محله «بیکن هیل»، با تقسیمات فرعی خود و با «گره‌ای» که در میدان «لوئیز برگ» در آن بوجود می‌آید و علائم مشخصه فراوانی که در آن موجود است و تنوع «راه‌های آن»، در ذهن مصاحبه‌شدگان ساختمانی بسیار مشخص داشت (برای توضیح مفصل‌تر درباره «بیکن هیل» مراجعه شود به ضمیمه ب در این کتاب).

دوباره باید یادآور شویم که پاره‌ای محلات مانند آدمیان «تودار» و در خود متمرکز هستند بی‌آن که به شهری که در آن واقع‌اند توجهی داشته باشند؛ از جمله مثال این نوع محلات «محله چینی‌ها» و یا «نرث‌اند» در «بستن» است. پاره‌ای دیگر از محلات «صراحت» دارند و با عوامل حول و حوش خود پیوند یافته‌اند؛ فی‌المثل، «کامن» در «بستن»، علی‌رغم آشفتگی «راه‌های موجود در آن، بانواحی همسایه خود پیوند یافته است. «بانکر هیل» در «لوس آنجلس» مثالی است جالب توجه از محله‌ای که روحیه‌ای قوی و سابقه تاریخی دارد، پست و بلند زمین نیز به آن سیمانی مشخص داده و به مرکز شهر کاملاً نزدیک است؛ اما محیطی که در آن واقع است «معلق» است، ساختمان‌های بلند اطراف، تپه‌ای را که بر آن واقع



تصویر ۲۷ . محله «بانکر هیل»

است به معنی واقعی کلمه مدفون می کنند (تصویر ۲۷) و خیابان هائی را که بدان راه می برند مسدود می سازند؛ یا به عبارت واضح تر این «محله» در سیمای شهر محو و یا بکلی نابود می شود. ناگفته نگذاریم که در این جا فرصتی بس مناسب برای تغییر منظره شهر و زیبا گردانیدن آن موجود است. پاره ای از «محلات» جدا افتاده اند و به تنهایی در قسمتی از شهر قرار گرفته اند. محلات «جرزی سیتی» و «لوس آنجلس» تقریباً همه از این نوع هستند و در «بستن» محله «سآث اند» را به عنوان مثال این نوع محلات می توان ذکر کرد. پاره ای محلات دیگر بدیگر بدیگر مرتبط هستند، مانند محله «توکیوی کوچک» و «سیویک سنتر» در «لوس آنجلس» و یا محله «وست اند» و محله «بیکن هیل» در «بستن». در یک قسمت از مرکز «بستن» شامل «بک بی» «کامن» و «بیکن هیل» - ناحیه فروشگاه ها و مغازه ها و ناحیه ای که در آن بازار و مراکز تجاری شهر واقع است، هم به هم به اندازه کافی تقرب مسافت دارند و هم به اندازه ای به هم پیوند دارند که ترکیب مشخص

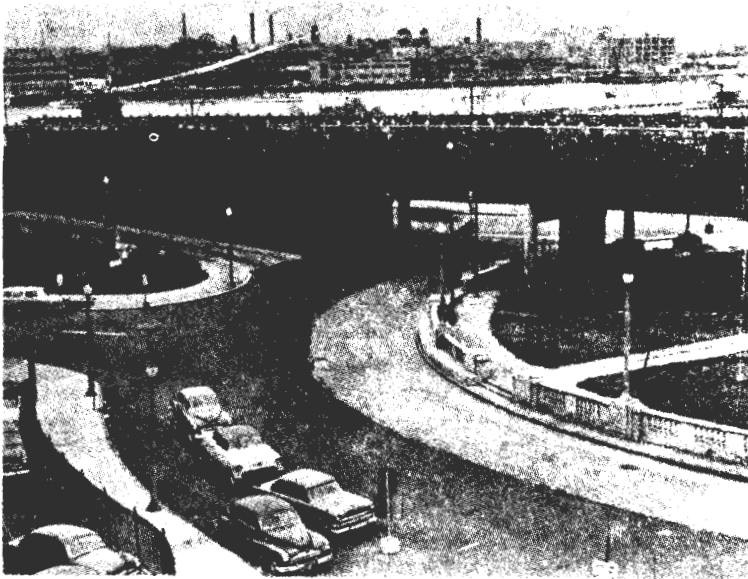
پیوسته‌ای از چند محله بوجود آورند. هرگاه شخص از یکی از این محلات به دیگری وارد شود خود را در ناحیه‌ای که سیمائی مأنوس و نا آشنا دارد احساس می‌کند. تضاد و درعین حال قربت محلات به یکدیگر بر قدرت هریک می‌افزاید. فی المثل روحیه «بیکن هیل» چون به میدان «سکالی» و ناحیه فروشگاه‌های مرکز شهر نزدیک است، قدرت بیشتر می‌یابد.



«گره»

«گره»ها کانون‌هایی واجد اهمیت در شهر هستند که معمولاً در محل تقاطع «راه»ها و یا تجمع باره‌ای خصوصیات بوجود می‌آیند و ناظر می‌تواند به درون آن‌ها راه یابد. «گره»ها، اگرچه در سیمای متصور شهر نقاطی کوچک هستند، اما در عمل ممکن است میدانی بزرگ، یا قسمتی از شهر باشند که بصورتی خطی تمرکز یافته‌اند؛ و یا حتی می‌توان تمام محله مرکزی شهر را - اگر سیمای تمام شهر را در زمینه وسیع‌تری در نظر آوریم - به صورت «گره»ای متصور داشت. به راستی اگر مقیاس ما یک کشور با مجموعه چندین کشور باشد، تمام یک شهر را نیز ممکن است بصورت «گره»ای مفروض داشت.

محل تقاطع خیابان‌ها و جاده‌ها و یا جائی که خطوط ارتباطی خاتمه می‌یابند، برای ناظر اهمیت فوق‌العاده دارد و او را به خود می‌خواند. زیرا، در این نقاط عابر یا ناظر باید تصمیم به تغییر مسیر بگیرد و حواس خود را متمرکز سازد تا عوامل نزدیک و مجاور خود را بدقت بیش از معمول مشاهده کند. در صاحب‌با ساکنین سه شهر مورد مطالعه، این تمایل چندین بار به منصه بروز رسید که به آسانی می‌توان برای عواملی از شهر که در نقاط



تصویر ۲۸. فنکۀ خیابان «چادر»

تقاطع خیابان‌ها و جاده‌ها واقع‌اند عظمت و اهمیتی خاص مفروض داشت. اهمیت این نقاط از نظر بصری به‌طریقی دیگر نیز مشهود است: فی‌المثل، وقتی از مصالح‌بندشدگان در «بستن» سؤال شده‌نگامی که رو به‌قسمت مرکزی «بستن»، به راه می‌افتند، چه وقت احساس می‌کنند که به این قسمت رسیده‌اند، شماره بسیاری از آنان نقاط انتہائی خطوط اصلی حمل و نقل را نام بردند. در موارد بسیار، یکی از این نقاط، محل تغییر از یک شاهراه («ستور» در ایو» یا «سنترال آرتری») به یک خیابان بود و در موارد دیگر نخستین ایستگاه راه آهن در شهر (و ایستگاه راه آهن «بک بی»)، - حتی اگر در این ایستگاه مردم از ترن پیاده نمی‌شدند، به تصور ساکنین «جری سیتی»

هنگامی که ایشان «میدان تانل»^۱ را ترك می کردند ، شهر را پشت سر گذاشته بودند . تعویض يك نوع و سیله نقلیه به نوع دیگر (تراموا به اتوبوس ، فی المثل) سبب تغییر کلی در تصور ایشان از سیمای يك قسمت می گشت .

نقاطی مانند میدان «سکالی» ، یا فلکه خیابان «چارلز» (تصویر ۲۸) ایستگاه «سآث» در «بستن» مثال هایی بارز هستند از «گرم» هائی که در محل تقاطع چند خیابان و یا جاده بوجود آمده اند . فلکه خیابان «چارلز» و میدان «سکالی» ، خاصه «گرم» هائی پراهمیت اند ؛ در این نقاط ، ناظر از دو جانب ، تپه «بیکن» را مشاهده می کند که این دو میدان را محدود کرده است . فلکه «چارلز» زیبایی خاصی ندارد ؛ اما بوضوح پیوند بصری رودخانه «چارلز» را از طریق پلی که بر این رودخانه استوار است ، با جاده «ستورو» ، خیابان «چارلز» و خیابان «کمبریج» نشان می دهد . مضافاً به اینکه فضای گشوده ای که رودخانه «چارلز» را در بر می گیرد ، ایستگاه خطوط تراموای هوائی ، واگن های تراموا را که در کنار تپه «بیکن» از زیر زمین بیرون می آیند یا بدان داخل می شوند و ترافیک سنگین این قسمت را می توان از داخل این فلکه مشاهده کرد . «گرم» ها حتی وقتی بی شکل باشند و یا شکل مشخص نداشته باشند - مانند میدان «جرنال» در جزری «سیتی» (تصویر ۱۱) - در سیمای شهر واجد اهمیت اند . ایستگاه های تراموا های زیر زمینی را نیز باید «گرم» هائی بشمار آورد که در نقاط تقاطع خطوط اصلی حمل و نقل بوجود آمده اند . در «بستن» فی المثل ، پاره ای از آن ها مانند ایستگاه های خیابان پارک ، خیابان «چارلز»

میدان «کاپلی» و ایستگاه «سآث» در نقشه شهر کاملاً اهمیت داشتند و چند تن از مصاحبه شدگان، نخست این نقاط را بیاد آوردند و سپس بقیه شهر را به مدد این نقاط در ذهن متصور داشتند. بیشتر این ایستگاه‌های زیرزمینی، البته با مظاهری که در سطح خیابان‌ها موجود بود و به دیده می‌آمد، در ذهن مصاحبه‌شدگان تجسم می‌یافتند. پاره‌ای دیگر، از جمله ایستگاه خیابان «ماساچوست» در «بستن» عاملی مؤثر نبودند (تصویر ۲۹). دلیل این امر ممکن است این باشد که اتفاقاً مردمی که ما با آنان مصاحبه کردیم به ندرت از این ایستگاه استفاده می‌کردند و با آن که نکته جالب توجهی که چشم را به خود بخواند در آن موجود نبود و یا آنکه «گرم» ای که ایستگاه زیرزمینی بوجود می‌آورد با خیابان‌های فوق ایستگاه رابطه‌ای ندارد. خود ایستگاه‌ها نیز خصوصیات خاص خود را دارند: پاره‌ای از آنان - فی‌المثل، ایستگاه خیابان «چارلز» - را می‌توان به آسانی شناخت و تشخیص پاره‌ای دیگر مشکل است. بیشتر آنان را مشکل است با خیابان‌ها و بناهای سطح خیابان ارتباط داد؛ اما برخی از آنان بکلی فاقد رابطه با خیابان‌ها و بناهای سطح خیابان هستند و سخت گیج‌کننده‌اند. فی‌المثل، در ایستگاه تراموای زیرزمینی خیابان «واشنگتن» در «بستن» شخص بکلی جهت شهر را از دست می‌دهد. اگر مطالعه‌ای صورت پذیرد و «نمایی» خطوط تراموا و یا بطور کلی خطوط و سائط نقلیه عمومی را بدقت تجزیه تحلیل کند، هم مفید و هم بسیار جالب توجه خواهد بود. ایستگاه‌های راه آهن نیز، اگرچه در روزگار ما اهمیت خود را از دست می‌دهند، تقریباً همیشه «گرم» هائی مهم در سیمای شهراند. به عنوان مثال می‌توان از ایستگاه راه آهن «سآث» در «بستن» یاد کرد که

«گره» ای پراهمیت در سیمای این شهر است؛ زیرا هم مورد استفاده مردم برای رسیدن به نقاط مختلف در داخل و خارج شهر قرار می‌گیرد و هم حجم آن که در مقابل فضای گشوده میدان «دیوئی»^۱ قرار می‌گیرد دیده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اگر مطالعه ما فرودگاه‌ها را نیز شامل می‌شد شاید می‌توانستیم آنان را نیز «گره» هائی مهم در سیمای شهر به‌شمار آوریم. بر طبق تعریف ماحتی محل تقاطع دو خیابان را باید «گره» ای به حساب آورد؛ اما معمولاً چنین نقاطی به اندازه کافی چشم‌گیر نیستند که بتوان آن‌ها را بیش از تقاطع اتفاقی دو «راه» به‌طور آورد، مضافاً به این که سیمای شهر نمی‌تواند دارای «گره» های متعدد باشد.

نوع دیگر «گره»: محل تمرکز پاره‌ای خصوصیات نیز در سیمای شهر اغلب به‌دیده می‌آید. فی‌المثل، میتوان از میدان «پرشینگ» در «لوس آنجلس» یاد کرد که به‌سبب فضای خود که خصوصیات بسیار نمونه دارد، سبزه و گیاه و درختانی که در آن موجود است و فعالیتی که در آن صورت می‌پذیرد، «گره» ای واضح و قوی در شهر بوجود می‌آورد و شاید مشخص‌ترین نقطه در سیمای آن باشد (تصویر ۱۷). مثال دیگر در این شهر، خیابان «آلورا»^۲ است و بلازائی که به آن مرتبط است. در «بستن»، مثال‌های متعدد از این نوع موجود بود؛ از جمله نبش «جردن - فایلنی» در میدان «لوئیزبرگ» که تنها نمونه «گره» ای از نوع دوم است: در آن خصوصیات چند تمرکز یافته و مردم آن را به عنوان قلب مرکز شهر می‌شناسند، بلکه

Dewey Square — ۱

Olvera Street — ۲



تصویر ۲۹ - جهان نامرئی تراموای زیرزمینی

خصوصیات « کره » نوع اول را نیز داراست : در محل تقاطع خیابان « واشنگتن » و خیابان « سامر » واقع شده و بایک ایستگاه راه آهن زیرزمینی پیوندی نزدیک دارد : این « نبش » ، نمونه ۱۰۰ درصد کامل یک گوشه تجارتي است و به درجای خصوصیات خاص خود را دارد که بندرت نظیر آن را می توان در یک شهر امریکائی بزرگ مشاهده کرد : اما از نظر فرهنگی به دیده امریکائیان بسیار آشنا است . به کلام موجز ، نبش خیابان « جردن - فایلتی » هسته ای بوجود می آورد؛ کانونی مهم که نماینده ومظهر ناحیه ای پراهمیت است.

میدان « لوئیز برگ » نیز خود مرکز تجمع پاره ای خصوصیات و عوامل شهری است . ناحیه مسکونی آرام و معروفی است که در فضائی گشوده واقع شده ، کاملاً واجد مظاهر محلات طبقات مرفه است و پارکی

دارد به سیمائی مشخص که گردها گرد آن را نرده کشیده‌اند (تصویر ۵۹). این میدان از نبش خیابان «جردن - فایلنی» که توصیف آن در سطور گذشته مذکور افتاد مثالی دقیق‌تر از «گره» های نوع دوم بدست می‌دهد؛ چه آن که محل تقاطع خطوط اصلی حمل و نقل نیست و مصاحبه‌شدگان آن را تنها به عنوان نقطه‌ای در داخل «بیکن هیل» بیاد آوردند. نکته دیگر آن که اهمیت آن به عنوان «گره» ای در سیمای شهر، فوق وظیفه‌ای است که به عهده دارد.

گفتیم که «گره» ها ممکن است هم در محل تقاطع خیابان‌ها و جاده‌ها تشکیل شوند و هم در جایی که تمرکز فعالیت‌ها و پاره‌ای خصوصیات صورت پذیرفته؛ فی‌المثل، در «جرزی سیتی»، میدان «جرنال»، هم جایی است که چند خیابان یکدیگر را قطع می‌کنند و در آن مردم برای رسیدن به نقاط مختلف از اتوبوس به اتومبیل یا از اتومبیل به اتوبوس، وسیله نقلیه خود را تغییر می‌دهند و هم محل تجمع فروشگاه‌ها است. تمرکز فعالیت‌ها

۱- در ایالات متحده معمول است که برای رسیدن به نقاط مختلف از دو ویا گاه از سه وسیله نقلیه استفاده شود. فی‌المثل، ممکن است چون خط اتوبوس ویا تراموا در نزدیک محل سکونت یک فرد که محل کارش در مرکز شهر واقع است موجود نباشد، وی با اتومبیل شخصی به نزدیک‌ترین ایستگاه اتوبوس ویا تراموا برود و در آنجا اتومبیل خود را پارک کند و بقیه مسیر را با اتوبوس ویا تراموا ادامه دهد که سریع‌تر است ویا چون کرایه پارکینگ در مرکز شهر گران است، ارزان‌تر. گاه ممکن است نزدیک‌ترین خط اتوبوس مستقیماً به مرکز شهر نرود و شخص ناگزیر شود نخست فی‌المثل به اتوبوس خط الف سوار شود و بعد در میان راه از اتوبوس خط ب استفاده کند که به مرکز شهر می‌رود. این تغییر از یک وسیله نقلیه به وسیله نقلیه دیگر را که در سال‌های اخیر در تهران نیز معمول شده به لغت انگلیسی transfer می‌گویند و نقطه‌ای که در آن transfer صورت می‌پذیرد transfer point. به تعریف «لینچ»، نقاط transfer نیز ممکن است «گره» ای در سیمای شهر بوجود آورند که میدان «جرنال» در «جرزی سیتی» نمونه آن است. - مترجم

و خصوصیات ممکن است چندان باشد که کانونی برای ناحیه‌ای وسیع فراهم آورد؛ از جمله می‌توان از نبش «جردن - فیلنی» و شاید میدان «لوئیز برگ» به عنوان چنین کانون‌هایی نام برد. پاره‌ای دیگر از این نوع «گره» ها بصورت کانون در ناحیه‌ای وسیع جلوه‌گر نمی‌شوند؛ بلکه نقاطی هستند جدا افتاده که پاره‌ای خصوصیات در آن‌ها تمرکز یافته‌است. برای تشخیص يك «گره»، صرفاً وجود يك فرم فضائی خاص لازم نیست؛ شاهد این نکته میدان‌های «جرنال» و «سکالی» هستند؛ اما اگر فضا فرم یا فرم‌هایی داشته باشد، تأثیر آن شدیدتر می‌شود و خاطره «گره» در ذهن محفوظ می‌ماند. اگر میدان «سکالی» فرمی فضائی می‌داشت که همبایه اهمیت میدان بود، بی‌تردید از مظاهر اصلی شهر «بستن» می‌گشت اما، با فرم کنونی خود نمی‌تواند بدقت در ذهن جای‌گیر شود (تصاویر ۶۰ و ۶۱). بعلاوه، حسن شهرت ندارد و مردم از آن به عنوان میدانی کهنه و مخروبه یاد می‌کنند. تنها هفت نفر از سی نفری که با آنان مصاحبه کردیم توانستند بخاطر آورند که در این میدان يك ایستگاه تراموای زیرزمینی موجود است؛ هیچ‌جزء دیگری از این میدان را دو نفر به اشتراك بیاد نیاوردند. آشکار است که تأثیر بصری میدان بسیار ناچیز است؛ و ارتباط «راه» های مختلف در آن که پایه اهمیت آن را بوجود می‌آورد فقط نظر یکی دو نفر را به خود خوانده بود و دیگران اصلاً بدان توجهی نداشتند.

برخلاف «گره» ای مانند میدان «کاپلی» که وظیفه‌ای پراهمیت بر آن مترتب نیست و خیابان «هانتینگتن» پیچ ناراحت‌کننده‌ای در آن بوجود می‌آورد، به روشنی بسیار در ذهن مصاحبه‌شدگان جای داشت و ارتباط «راه» های مختلف در آن بغایت آشکار بود. مردم به آسانی سیمای آن را بخاطر داشتند، به سبب بناهای معتبری چون بنای کتابخانه ملی

شهر، کلیسای «تری نی تی»^۱، هتل «پلازا کاپلی»^۲ و دورنمایی که از ساختمان معظم «جان هنکاک»^۳ در آن به چشم می خورد. اهمیت این میدان نه بدان سبب است که مجموعه فضائی واحدی بوجود می آورد؛ بلکه بدین سبب که پاره ای فعالیت ها در آن تمرکز یافته اند و پاره ای ساختمان ها که تضادی^۴ بی نظیر با محیط اطراف خود دارند.

پاره ای «گره» ها مانند میدان «کاپلی»، میدان «لوئیر برگ» و خیابان «آلورا» حدود و ثغوری مشخص داشتند که تمیز آن از چند متری مشخص بود. پاره ای دیگر مانند نبش «جردن - فایلنی» صرفاً متمرکزترین نقطه پاره ای خصوصیات بودند که آغاز معینی نداشتند. در هر صورت، «گره» ای واجد قوی ترین سیمایها بود که از پاره ای جهات واجد مظاهری منحصر بفرد و بی نظیر باشد و پاره ای از خصوصیات قسمت های اطراف خود را تشدید کند. «گره» ها نیز مانند محلات ممکن است «تودار» یا صریح و نمایان باشند. میدان «سکالی»، فی المثل، «تودار» بنظر می رسد و وقتی که شخص در داخل خود میدان و یا حول و حوش آن است، کمتر می تواند با سانی جهات اصلی را بیابد. جهات اصلی در اطراف میدان یا روبرو میدان است و یا برخلاف آن و شخص هنگامی که به میدان وارد می شود، جز همان نقطه ای که خود در آن است، نمی تواند جای دیگری از میدان را به تصور آورد. میدان «دیوئی» در «بستن»، برخلاف، صریح و نمایان است. در آن جهات اصلی را با سانی می توان باز شناخت و ارتباط میدان به محله دفاتر کار، به محله فروشگاه ها و ساحل رود خانه «چارلز» کاملاً واضح

۲ - Copley Plaza Hotel

۱ - Trinity Church

۳ - John Hancock Building

۴ - contrast

و آشکار است . برای یکی از مصاحبه‌شدگان ، ایستگاه «سآث» در میدان «دیوئی» مانند فلشی بود که جهت مرکز شهر را مشخص می‌داشت . به عبارت موجز ، برای راه یافتن به این «گره» یک جانب کاملاً مشخص موجود بود . در میدان «پرشینگ» نیز جهت یابی آسان است ، بیشتر بدین سبب که هتل «بالیتمور» در این میدان واقع است . ناگفته نگذاریم که در این میدان ، شخص نمی‌تواند بدقت بداند در کدام قسمت کدام خیابان است .

بسیاری از این خصوصیات را می‌توان در میدان «سان مارکو»^۱ در و نیز مجسم دید (تصویر ۳۱) . این میدان که به راستی باید آن را «گره» ای بشمار آورد و هم بسیار متنوع است و هم مظاهر جالب توجه فراوان دارد در تضادی آشکار با روحیه عمومی شهر و با کوچه‌های باریک و پرپیچ و خم اطراف خود قرار می‌گیرد ؛ با این همه ، پیوندی عمیق با عامل اصلی سیمای شهر : «کانال بزرگ»^۲ دارد و شکل آن به قسمی است که جهت ورود به خود را مشخص می‌دارد . در خود نیز بسیار متنوع است و بافتی مشخص دارد : مرکب از دو فضا است به نام‌های میدان و میدان کوچک («پیاتزا»^۳ و «پیاژتا»^۴) و واجد بناها معماری مشخص و معتبر بسیار است (گنبد کلیسا ، قصر «دوکاله»^۵ ، برج ناقوس و بنای کتابخانه) . در داخل میدان ، شخص همواره رابطه خود را با آن احساس می‌کند و همه چیز به مقیاس دیده‌وی درمی‌آید . سیمای این فضا چندان مشخص است که اشخاص بسیار که هرگز به ونیز پا نگذاشته‌اند با دیدن عکس آن فوراً آن را می‌شناسند .

۲- Grand Canal

۱- Piazza San Marco

۴- Piazzetta

۳- Piazza

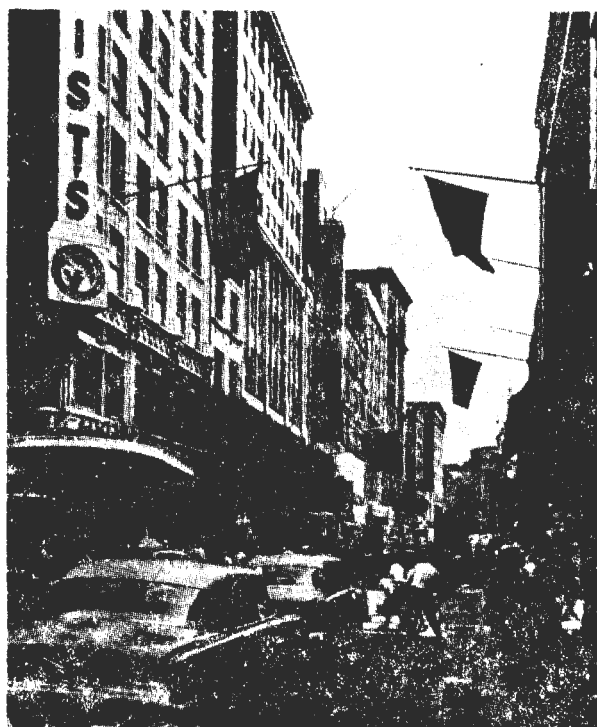
۵- Palazzo Ducale

« نشانه »

« نشانه » ها را می توان عواملی در نظر گرفت که برون آن ها به دیده ناظر می آید و مقیاس آن ها ممکن است بسیار متفاوت باشد . در گذشته ، مظاهر پیوسته و مشابه شهر ، راهنمای آشنائی مردم با شهر بود ؛ اما اکنون بنظر می رسد بیشتر و بیشتر مردم با تکیه بر « نشانه » ها بر نقشه آن تسلط یابند که البته این امر ، چون « نشانه » ها متنوع اند ؛ هر « نشانه » با دیگری متفاوت است ، خود موجب نزعت خاطر ایشان می شود .

چون شناخت و استفاده از « نشانه » ها لازمه اش این است که عوامل بسیار به دیده ناظر مؤثر تر و برجسته تر جلوه گر شود ؛ از خصوصیات مشخصه « نشانه » ها بی نظیر بودن آن ها است ؛ عاملی که منحصر بفرد باشد و در ذهن خاطره ای بگذارد . اگر « نشانه » ها فرمی واضح داشته باشند ، اگر باز زمینه خود متضاد باشند و اگر محل آن ها بر اطراف خود غالب و مسلط باشد ، شناخت آن ها به آسانی بیشتر میسر است و احتمال بیشتر هست که بر آن معنائی متصور باشد ؛ بنظر می رسد نقش ، تصویر و یا فرمی که از زمینه خود متمایز باشد ، مؤثرترین عامل در بوجود آوردن يك « نشانه » باشد . زمینه ای که در آن « نشانه » ای متمایز می شود لازم نیست محدود به اطراف نزدیک آن « نشانه » باشد ؛ ملخ باد نمای تالار « فانهیل »^۱ ، گنبد طلائی ساختمان پارلمان « لوس آنجلس » و یارأس ساختمان شهرداری این شهر ، « نشانه » هائی هستند با مظاهر منحصر بفرد و بی نظیر در زمینه ای که تمام شهر برای آنان فراهم می آورد .

در پاره ای موارد عواملی ممکن است صرفاً به صرف تمیز بودن خود ، در شهری کثیف- فی المثل ، عمارت « کریسشن سانیس »^۲ در بستن-.

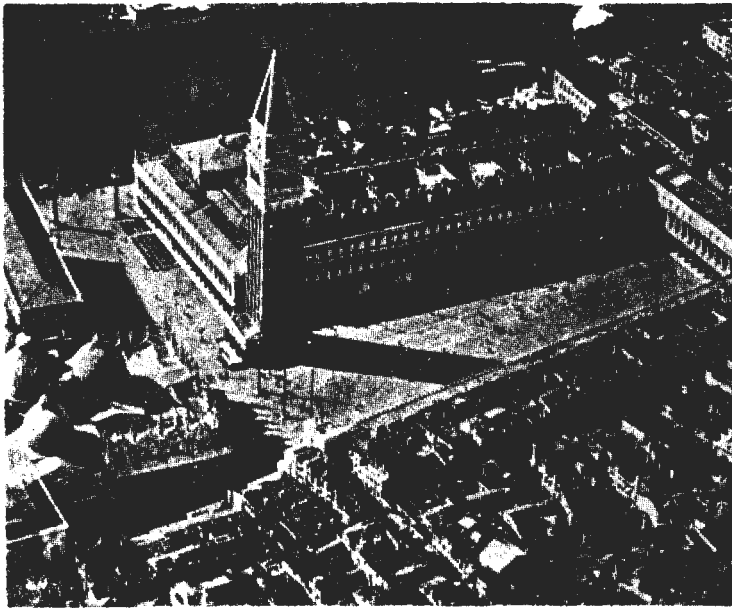


تصویر ۳۰. خیابان‌های « واشنگتن » و « سامن »

وینا به صرف نبودن خود در شهری قدیمی - فی‌المثل ، کلیسای خیابان « آرچ » - به‌عنوان « نشانه‌ای در ذهن مردم جای گیر شوند . مثالی دیگر ، مرکز پزشکی « جرجی سیتی » است که هم به‌سبب اندازه بزرگ و هم به‌علت چمن کوچک خود و گل‌هایی که در مقابل آن فرار داد مشهور همگان بود . تالار قدیمی « رکوردز » در مرکز اجتماعی « لوس آنجلس » ، ساختمانی باریک و کثیف است که با بقیه ساختمان‌های مرکز اجتماعی موازی ساخته نشده و مقیاس پنجره‌ها و اجزای آن با ساختمان‌های دیگر



The Old Hall of Records — ۲ Arch Street — ۱



تصویر ۳۱. میدان «سان مارکو»، ونیز

کاملاً متفاوت است. علی‌رغم اهمیتی اندک که چه از نظر عملی و چه از نظر سمبلیک بر آن مترتب است، به سبب کنترستی که بازه‌ی خود چه از نظر وضع قرار گرفتن، چه از نظر مقیاس و چه از نظر قدمت بوجود می‌آورد، سیمایی نسبتاً بسیار مشخص دارد که گاهی دلپذیر است و گاهی ناخوش آیند. پاره‌ای از مصاحبه‌شدگان شکل این ساختمان را بصورت مثالی در نظر آورده بودند؛ و حال آن که ساختمان کاملاً مستطیل است. واضح است که این خبط «سر به سبب آن است که این ساختمان با بقیه ساختمان‌های مرکز اجتماعی ردیف و موازی نیست. اگر فضائی که عاملی معماری در آن قرار گرفته بر محیط اطراف خود غلبه داشته باشد آن عامل می‌تواند بدو طریق به صورت «نشانه» ای جاوه‌گر شود. نخست آن که عامل از نقاط بسیار مرئی

باشد (ساختمان «جان هنگاک» در «بستن» و یا ساختمان کمپانی نفتی «ریچفیلد» در «لوس آنجلس») یا آن که با عوامل نزدیک خود «کنتراست» داشته باشد ؛ یعنی در وضع قرار گرفتن و یا ارتفاع آن نسبت به بقیه ساختمان‌ها تفاوتی موجود باشد . در «لوس آنجلس» در بخش خیابان هفتم و خیابان «گل» ساختمان کهنه دو طبقه‌ای از چوب بدرنگ خاکستری موجود است که از بقیه ساختمان‌های نزدیک خود حدود سه متر عقب‌تر نشسته و چند مغازه نسبتاً کوچک در آن واقع است. همین ساختمان کوچک و قدیمی تسویه شماره بسیاری از صاحب‌شدگان را به خود جلب کرده بود . حتی یکی از صاحب‌شدگان ، آن را به صورت انسانی به تصور آورده و «خانم کوچولوی خاکستری پوش» نام نهاده بود (تصویر ۳۲) .

تصویر ۳۲ . «خانم کوچولوی خاکستری پوش»
در خیابان هفتم در «لوس آنجلس»



وضع قرار گرفتن ساختمان‌ها در فضا و مقیاس کوچک آن‌ها بسیار جالب توجه تواند بود و ممکن است با توده عظیم بقیه ساختمان‌ها در تضادی دلپذیر نشیند.

اگر «نشانه» ای در محل تقاطع چند «راه» واقع شود بر قدرتش می‌افزاید. فی‌المثل، برای آن‌که مصاحبه‌شدگان موقعیت خود را در خیابان «کمبریج» معلوم دارند آن را نسبت به ساختمان شرکت تلفن در میدان «بدوئین»^۱ معین داشتند. فعالیت‌هایی که در عاملی از شهر صورت می‌پذیرد ممکن است آن را به صورت «نشانه» ای جلوه‌گر سازد: مثال بسیار بارز این نکته، تالار سمفونی در «لوس آنجلس» است. این تالار به هیچ روی از نظر بصری برجسته و قابل توجه نیست: در ساختمانی بی‌رنگ و فروغ در محله‌ای که پراز منازل مسکونی اجاردای است واقع شده و تابلویی بر آن نصب است که بر آن جمله «معبد باپتیست‌ها»^۲ نوشته شده و سیمای آن برای کسانی که با شهر آشنا نیستند بکلی نا‌مأنوس است. بنظر می‌رسد اهمیت آن به عنوان «نشانه» از تضادی ناشی شده باشد که بین موقعیت فرهنگی و بی‌فروغی بصری این ساختمان موجود است. قدمت تاریخی و یا معنایی دیگر که ممکن است بر عاملی مترتب باشد نیز به آن قدرت و اهمیت می‌دهد. تالار «فانوئل» یا ساختمان پارلمان در «بستن» مثال‌هایی بارز بر این نکته‌اند. هرگاه عاملی از نظر تاریخی قدمت داشته باشد، واجد علامتی مشخص باشد و یا معنایی بر آن مترتب باشد، بر ارزش آن به عنوان «نشانه» می‌افزاید.

۱- Bowdoin

۲- Baptist Temple

باپتیست: یکی از شعبات دیانت مسیح. - مترجم

«نشانه» هائی که از دور مرئی هستند یا نقاطی برجسته که از جهات مختلف رؤیت آنان میسر است ، اغلب کاملاً آشنا و شناخته شده بودند ؛ اما تنها کسانی که با شهرچندان آشنا نبودند در به‌نظم آوردن شهر و در انتخاب راه برای حرکت در شهر ، به میزان بسیار از آنان مدد می‌جستند و استفاده می‌کردند . تنها ، نوآمده به‌شهر است که برای تعیین مسیر خود در شهر ، فی‌المثل ، سیمای ساختمان « جان هنگاک » و یا ساختمان گمرک را به ذهن می‌سپارد .

چندتن از مصاحبه‌شدگان بدقت می‌توانستند بگویند این دو ساختمان یا دو «نشانه» دور در کجا واقع اند و از طریق کدام راه‌ها می‌توان به آن‌ها رسید . به راستی ، در «بستن» بسیاری از «نشانه»ها فاقد «انتها» هستند و چون از دور به دیده می‌آیند بنظر می‌رسد در فضا معلق باشند. ساختمان «جان هنگاک»، ساختمان گمرک و دادگستری چون از دور به دیده می‌آیند در دورنمای کلی شهر بوضوح مرئی و مشخص هستند؛ گنبد طلائی ساختمان پارلمان در «بستن» یکی از استثنائات بسیار محدود در این مورد است (تصویر ۵۸) . شکل بی‌نظیر این ساختمان ، محل آن بر رأس يك تپه و قرار گرفتن آن روبه فضای گشوده «کامن» و درخشش گنبد طلائی آن که از دور را دور مرئی است ، همه آن را به‌عنوان یکی از مشخص‌ترین «نشانه»ها در سیمای قسمت مرکزی «بستن» جلوه‌گر ساخته‌اند. چون سیمائی مشخص دارد و از نقاط بسیار قابل رؤیت است و سمبلی مهم در سیمای شهر ، و وجود آن تکیه گاهی در شناخت شهر و تعیین مسیر حرکت در آن است .

«نشانه» های دور تنها برای جهت یابی کلی در شهر ، یا به‌عنوان سمبلی که این جهت را مشخص دارد مورد استفاده قرار می‌گرفتند . به‌تصور یکی از مصاحبه‌شدگان ، ساختمان گمرک برای خیابان «اتلاتیک» وحدتی

وجود می‌آورد؛ زیرا تقریباً از هر نقطه‌ای در این خیابان، ممکن بود آن را رؤیت کرد. یکی دیگر از مصاحبه‌شدگان، این ساختمان را به صورت عاملی مشاهده کرده بود که به محله مالی شهر ریتمی می‌دهد؛ زیرا مظاهر آن در این محله به تناوبی منظم، گاه آشکار و گاه پنهان می‌شود.

گنبد معروف فلورانس (تصویر ۳۳) نیز مثالی بارز از «نشانه»‌ای در منظره عمومی و سیمای شهر است. این گنبد که از دور و نزدیک و یا در شب و روز هرئی است، سیمائی چندان مشخص دارد که هرگز نمی‌توان آن را با عاملی دیگر اشتباه کرد. با حجم و شکل مؤثر خود بر فضای اطراف غالب است، با سنن شهریوندی نزدیک دارد، هم مرکزی است مذهبی و هم در قلب خطه ارتباطی شهر قرار گرفته و با برج ناقوس خود به قسمی جفت و همسر گشته که جهت دید را از مسافتی بعید می‌تواند معین دارد؛ غیر ممکن است فلورانس را به خاطر آورد بی‌آن که این بنای مجال به ذهن آید.

تصویر ۳۳. گنبد کاتدرال معروف فلورانس



اما در سه شهری که مورد مطالعه ما قرار گرفتند از «نشانه» هائی که فقط ارماسافتی محدود قابل رؤیت اند بیشتر استفاده می شد . عوامل مختلف ممکن بود به عنوان «نشانه» مورد استفاده قرار گیرند . و این نکته بیشتر بستگی به آشنائی ناظر با محیط خود داشت ، تا خود عوامل . صاحبه شدگان غیر آشنا با شهر وقتی در اطافی در بسته مصاحبه می شدند ، تنها می توانستند معدودی «نشانه» را نام برند؛ اما اگر خود به مشاهده سیمای شهر می پرداختند می توانستند «نشانه» های بیشتری را بشناسند . پاره ای اوقات ، صدا و بو ، تأثیر «نشانه» هارا قوی تر می کردند اما خود به خود عواملی نبودند که «نشانه» ای بوجود آورند .

«نشانه» ها ممکن است گاه عواملی جدا و مستقل باشند و هیچ عاملی دیگر بر تأثیر آنان نیافزاید . چنین «نشانه» هائی - به استثنای مواردی خاص - «نشانه» هائی ضعیف اند؛ چون ممکن است بسهولت از دیده بگریزند یا برای یافتن آنان جستجوی مداوم لازم باشد . اگر «نشانه» منحصر به يك چراغ راهنمائی و رانندگی و یا نام يك خیابان باشد ، یافتن آن مستلزم تمرکز فکراست . بیشتر اوقات ، «نشانه» های كوچك بصورت دسته جمعی به ذهن مصاحبه شدگان می آمدند : وجود هريك ، دیگری را تقویت می کرد و زمینه کلی همه آنان تا اندازه ای در شناسائی هريك تأثیر داشت . بنظر می رسد استفاده از «نشانه» هائی که به دنبال یکدیگر ردیف شده و تسلسلی دارند و دیدار اجزاء هريك از آنها انتظار دیدار دیگری را در ناظر بوجود می آورد و اجزاء مهم در آنها موجب می شود ناظر به سمتی خاص قدم بردارد ، شیوه ای معمولی برای مردم در رفت و آمد ایشان در شهر باشد . هرگاه عابر بخواهد مسیر خود را تغییر دهد ، در تسلسل «نشانه» ها ، از آنها استفاده می کند که بیشتر مشخص اند ؛ و هرگاه از مقابل «نشانه» هائی

که در ذهن دارد ، عبور کند مطمئن می گردد که در مسیر خود اشتباه نکرده است . علاوه بر «نشانه» ها ، اگر جزئیات دیگری نیز در ذهن عابر موجود باشد وی را در احساس نزدیکی به مقصد یا میان راه یاری می کند . برای آن که عابر به آرامش خاطر بتواند مسیر خود را بیابد و یاد ریافتن مسیر دچار سرگردانی و اتلاف وقت نشود ، لازم است تسلسل نشانه ها پیوستگی داشته و فاصله بین آن ها طولانی نباشد ؛ البته گاه ممکن است بین چند «نشانه» ردیف هم «گرم» ای موجود باشد که در واقع در این مورد باید آن را «نشانه» مؤثرتری بشمار آورد . در هر صورت ، تسلسل «نشانه» ها ، شناخت و به خاطر سپردن مظاهر آن را آسان می کند . ناظرین آشنا با مناظر شهری می توانند نکات بسیاری را در تسلسلی از «نشانه» ها بخاطر بسپارند . پوشیده نگذاریم که در این صورت شناسائی شهر ممکن است کاملاً برهم خورد ، هرگاه تسلسل «نشانه» ها ، برعکس و یا درهم شود .

روابط موجود بین عوامل سیمای شهر

عواملی که در سطور بالا توصیف کردیم ، «مواد خام» تصویر یک محیط شهری را بوجود می آورد . این عوامل باید بایکدیگر ترکیب گردند تا فرمی رضایت بخش حاصل آید . بحث ما در سطور گذشته تا آن جا پیش رفت که هر یک از عوامل را با عوامل مشابه خود بصورت دسته جمعی مورد مطالعه قرار دهیم : شبکه «راه» ها ، مجموعه «نشانه» ها و ترکیب «محلات» . قدم منطقی دیگر در همین زمینه این است که روابط موجود بین این عوامل را مورد مطالعه قرار دهیم .

ترکیب این عوامل ممکن است تأثیر آن ها را بیشتر کند یا «رزناسی» بوجود آورد که بر قدرت هر یک بیافزاید و یا ممکن است تناقضی بین آن ها بوجود آورد که اثر هر یک را خنثی و زائل گرداند . اگر «نشانه» ای بزرگ

در محله‌ای کوچک بنا شود ، ممکن است محله را پُرمرده‌کند و مقیاس مناسب آن را از بین ببرد . اگر «نشانه» ای درجائی مناسب در «هسته» مرکزی شهری قرارگیرد بر قدرت و ثبات آن می‌افزاید و برعکس اگر در خارج «هسته» واقع گردد ، ممکن است سبب گمراهی شود ؛ ساختمان «جان هنكاك» در رابطه با میدان «کاپلی» در «بستن» شاهدهی است بر این نکته . خیابانی وسیع که خصوصیات آن چه به‌عنوان «راه» و چه به‌عنوان «لبه» مبهم باشد ، ممکن است به‌داخل «محله» ای نفوذیابد و آن را بیشتر به دیده آورد ؛ اما در همان حال تأثیر محله را زائل کند . سیمای يك «نشانه» ممکن است باروحیه يك «محله» چندان بیگانه باشد که پیوستگی آن را بکلی از بین ببرد یا برعکس ممکن است با آن در تضادی دلپذیر نشیند و پیوستگی آن را تشدیدکند .

«محله»ها خاصه چون از عوامل دیگر سیمای شهر بزرگ‌تراند ، ممکن است در میان خود «راه»های مختلف ، «گره»ها و «نشانه»های گوناگون داشته باشند و با آنان مرتبط باشند . این عوامل نه تنها بافت درون محله را بوجود می‌آورند ، بلکه چون به‌تمام «محله» غنا و عمق بیشتر می‌دهند ، تشخص آن را افزون می‌کنند . به عنوان مثال می‌توان از محله «ییکن‌هیل» در «بستن» یادکرد ؛ به‌راستی بنظر می‌رسد عوامل بافت و سیمای این محله (که اجزاء تصویری هستند که توجه ما معطوف بدان است) ، وقتی ناظر از سطحی به سطح دیگری می‌رود ، به‌بالا و پائین می‌جهند . موجودیت يك پنجره ممکن است وقتی به دیده آید که در جمع پنجره‌ها قرار گرفته باشد و جمع پنجره‌ها خود در شناسائی يك ساختمان مؤثر باشد ؛ رابطه بناها با یکدیگر نیز شناسائی فضائی را باعث می‌شود و به‌همین گونه می‌توان دامنه بحث را ادامه داد . «راه»ها که خود در ایجاد سیمای شهرها نقش مؤثر دارند و یا

عامل نظم بسیاری از شهرها هستند ، روابطی نزدیک با سایر عوامل شهر دارند . «گره» هائی که در نقاط برخورد «راه» ها تشکیل می شوند خود موجب تقویت تأثیر «راه» ها می گردند . بر همین منوال ، «گره» هائیز نه تنها با «نشانه» ها تأثیرشان افزون می شود (فی المثل درمیدان «کاپلی») بلکه خود زمینه ای فراهم می آورند که توجه را به خود می خواند و جائی مناسب برای برپاداشتن «نشانه» بوجود می آورد . همچنین هویت «راه» ها نه تنها از فرم خود آنان بوجود می آید ، یا «گره» ای که در محل تقاطع آنان با «راه» های دیگر بوجود آمده ؛ بلکه از «محل» ای که ممکن است از میان آن ادامه یابند و یا «نشانه» هائی که در کنار آنان قد برافرازند .

حقیقت این است که تمام عوامل سیمای شهر ، مجتمعاً بر ذهن ناظر اثر می گذارند و در ایجاد تصویر در ذهن وی مؤثراند . بسیار جالب توجه خواهد بود ، اگر مطالعه ای صورت پذیرد و خصوصیات ترکیب جفت جفت این عوامل را معلوم دارد : ترکیب نشانه و محل ، گره و راه و غیره ؛ پس از آن باید مطالعه ای صورت پذیرد که خصوصیات ترکیب تمام این عوامل را معلوم دارد .

بنظر می رسد در ذهن بیشتر ناظرین ، این عوامل بصورت دسته جمعی در عواملی تازه تر که ما ممکن است آن را «مجتمع» بنامیم به تصور آید : «مجتمعی» که به صورت یک پارچه به احساس ناظر می آید ، اجزائی دارد که به یکدیگر وابسته اند و رابطه آنان با یکدیگر نسبتاً ثابت باقی می ماند . بدین تعبیر ، بسیاری از اهالی «بستن» ، بیشتر عوامل اصلی «بک بی» ، «بیکن هیل» ، «کامن» و محلّه مرکزی فروشگاه ها را به صورت یک مجتمع به تصور آوردند . تمام این مجتمع به عبارت «بر آن» ،



در تجربه‌ی وی که در بخش نخست از آن یاد کردیم⁸، يك «محل» را بوجود می‌آورد. برای سایر اهالی «بستن» دامنه‌ی این مجتمع ممکن است به این اندازه وسیع نشود و فی‌المثل فقط شامل محله‌ی مرکزی فروشگاه‌ها و قسمتی از «کامن» باشد. خارج از این مجتمع، خصوصیات دیگری موجود نیست و دیده‌ی ناظر، حتی اگر کوتاه، باید مدتی انتظار بکشد تا به مجتمع بعدی برسد. اگرچه این مجتمع‌ها ممکن است چندان دور از یکدیگر نباشند، اما برای بیشتر ناظرین رابطه‌ی بین آن‌ها - فی‌المثل بین محله‌ی دفتر کار و امور مالی «بستن» از يك‌جانب و محله‌ی مرکزی فروشگاه‌ها در خیابان واشنگتن از جانب دیگر - مبهم بود. این «دورافتادگی» شکفت درجائی دیگر نیز به دیده می‌آید: بین میدان «سکالی» و میدان «داک» که عملاً فقط به اندازه‌ی مسافت بین دو چهارراه از یکدیگر فاصله دارند. مسافتی که بین دو «محل» به احساس می‌آید و آن‌چه که عملاً موجود است در موارد بسیار با یکدیگر اختلاف فاحش دارند.

اگر توجه‌ما در این مطالعه به جای آن که معطوف جمع‌عوامل شده باشد، صرفاً معطوف فرد فرد آنان گشت بدین سبب بود که تحقیق ما در مراحل مقدماتی صورت پذیرفت. پس از آن که این عوامل به تنهایی درك گشتند، مطالعه‌ی می‌تواند در جهت بررسی مجموعه‌ی آنان ادامه یابد. در ضمن مطالعه متوجه شدیم که سیمای شهر، زمینه‌ای پیوسته است که اگر یکی از عوامل آن دست‌بخورد بر دیگری تأثیر می‌گذارد. حتی شناسائی يك شئی به همان اندازه که مربوط به فرم خود شئی است، مربوط به زمینه‌ای است که شئی در آن قرار گرفته. بنظر می‌رسد يك نقص کلی، فی‌المثل پیچی ناخوش آیند که در شکل «کامن» در «بستن» موجود است، در سیمای تمام شهر تأثیر بگذارد. تأثیر نقص ساختمانی بزرگ نیز بسیار فراتر از محیط نزدیک

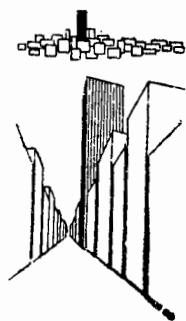
ساختمان می‌رود. اما مطالعه ما اجازه بحث بیشتر درباره این نکات را نمی‌دهد.

تغییر تصاویر

بنظر می‌رسد هر محیطی از شهر تنها یک تصویر جامع نداشته باشد که همه سیمای محیط در آن منعکس باشد؛ بلکه دسته‌ای تصاویر وضعیت آن را روشن دارد که با یکدیگر مربوط اند و دامنه هر یک از حد دیگری فراتر می‌رود. این تصاویر معمولاً از قسمت‌های مختلف تشکیل می‌شود که مرحله به مرحله دامنه آن وسعت می‌یابد: از یک خیابان، یک محله، یک شهر و یا یک ناحیه.

گسترش تصاویر در محیطی پیچیده، از مرحله‌ای به مرحله دیگر لازم بنظر می‌رسد؛ اما برای ناظری که می‌خواهد یا باید این تصاویر را در ذهن نظم و سامان دهد، خود مشکلی ایجاد می‌کند؛ خاصه اگر رابطه بین مراحل تصاویر اندک باشد. اگر سیمای ساختمانی بلند در منظره عمومی شهر کاملاً قابل شناسائی باشد اما از نزدیک نا مشخص، امکان انطباق دو تصویر از سیمای این ساختمان از میان می‌رود. برخلاف، فی‌المثل، ساختمان پارلمان ایالت «ماساچوست» بر روی تپه «بیکن» در «بستن» در چندین مرحله از تصاویر، مرئی باقی می‌ماند و در نتیجه در نظام مرکز این شهر نقطه‌ای مؤثر است.

تصاویر، نه تنها با تغییر اندازه محیط مورد مشاهده تغییر می‌یابند؛ بلکه بسته به آن که نقطه دید ناظر کجا باشد و یا در چه ساعتی از روز یا فصلی از سال برداشته شده باشند تفاوت می‌کنند. اما در هر حال باید میان تصاویر مختلف پیوستگی و رابطه‌ای موجود باشد. تصویر تالار «فانویل»، وقتی این بنا از جانب بازارهای شهر مشاهده می‌شود باید با تصویر همین بنا



از جانب «سنترال آرتری» هم آهنکی داشته باشد. تصویر خیابان واشنگتن در شب باید با تصویر آن در روز پیوستگی داشته باشد؛ عاملی تغییر ناپذیر در هر دو تصویر موجود باشد. بسیاری از صاحب‌شدگان، برای آن که چنین پیوستگی در تصاویر ذهنی آنان بوجود آید، محتوی بصری تصاویر خود را رها می‌کردند و به اسامی خیابان‌ها و رستوران‌ها توسل می‌جستند که در همه هنگام: روز یا شب، بارانی یا آفتابی یکسان باقی می‌ماند. - اگر چه به یاد آوردن آن‌ها مستلزم کوشش بیشتر و گاه اشتباه بیشتر بود.

ناظر باید تصویر ذهنی خود را با تغییراتی که در محیط اطراف وی صورت می‌پذیرد انطباق دهد. در «لوس آنجلس» خاصه فشاری که به قوای ذهنی ساکنین شهر وارد می‌آید کاملاً مشهود است؛ زیرا تصویر ذهنی ایشان از شهر دائم مواجه با تغییراتی می‌شود که در سیمای شهر صورت می‌پذیرد. لازم است بدانیم، علی‌رغم این تغییرات چگونه می‌توان پیوستگی تصویر شهر را مراعات کرد. همانگونه که باید بین مراحل مختلف تصویر، ارتباط و بستگی موجود باشد همانگونه نیز باید پیوستگی‌ای موجود باشد که تغییری عمده آن را درهم نریزد. ثبات پیوستگی ممکن است با باقی نگاه داشتن يك درخت کهن، نگاه‌داری اثر يك راه یا حفظ پاره‌ای خصوصیات صورت پذیرد.

تسلسلی که در ترسیم کروکی‌ها مرعی گشت نشان داد که رشد یا بسط تصویر ممکن است به راه‌های مختلف صورت پذیرد. و این خود ممکن است از پاره‌ای جهات به برداشت بصری ناظر از محیط، همچنان که وی با محیط آشنائی می‌یابد و وابسته باشد، به هر صورت برای حفظ تسلسل تصویر چندین راه موجود است:

الف. بیشتر اوقات، تصاویر در امتداد راهی که ناظر با آن آشنا است و سپس بصورت انشعاب‌هایی از این امتداد، شکل و توسعه می‌یابند. از

۱۵۷

این روممکن است آغاز برداشت ناظر ، نقطه‌ای باشد که وی به‌صحنه قدم می‌گذارد یا امتدادی که - مانند خیابان «ماسا چوست» - آن را مبدأ مشاهده وی می‌توان گرفت و سپس بصورت اشعاعی که از این نقطه یا امتداد مشتق شود .

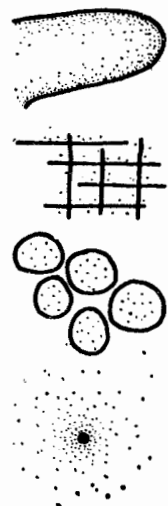
ب . ممکن است نقشه برداشت تصاویر ناظر را نخست بصورت شکلی که حدودی معین دارد ، مانند شبه جزیره «بستن» ، ترسیم کرد و سپس نقشه را به جانب مرکز آن کامل کرد .

پ . باره‌ای از مصاحبه‌شدگان ، خاصه در لوس آنجلس ، نخست مظاهر مشخص نقشه را (خیابان‌های شطرنجی ، فی‌المثل) رسم کردند و سپس اجزائی به آن افزودند و آن را کامل کردند .

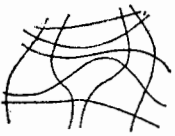
ت . باره‌ای دیگر که تعدادشان زیاد نبود ، نقشه را بصورت تعدادی ناحیه مجاور یکدیگر ترسیم کردند و سپس اجزاء آن را که وضع داخلی نواحی و خطوط ارتباطی آن را مشخص می‌داشت معلوم داشتند .
ث . چند تن از اهالی «بستن» ، نقشه را با ترسیم هسته‌ای که با آن آشنا بودند آغاز کردند و سپس نقاط وابسته و مربوط به آن را به تصور آوردند .

تصاویری که به طریق بالا حاصل می‌آید نقشه‌ای دقیق از وضع موجود نبود ؛ بلکه بسیاری از نکات در آن ساده و خلاصه و حذف شده و یا حتی عواملی بیش از وضع موجود در آن مصورگشته بود ؛ در هر حال مراد این بود که نکات نشان داده شده به یکدیگر ربط و پیوند یابند . و همین امر برای مقصودی که بر رسم نقشه مترتب بود کافی بود : طرحی اجمالی و خلاصه که فقط نکات اصلی را نشان دهد اما درعین حال معرف روحیه و وضع موجود باشد .

اگرچه چنان که گفتیم تصاویر گاه از واقعیت بدور بودند ولی نکات



اصلی در آن‌ها باقی مانده بود. به يك تعبیر، انگاری نقشه تصاویر بر صفحه‌ای لاستیکی ترسیم گشته بود که نرمش و قابلیت انعطاف فراوان دارد امتداد اصلی راه‌ها تغییر می‌کردند، مسافت بین نقاط مختلف گاه کوتاه و گاه طولی می‌گشتند و فرم نواحی مختلف چندان تغییر می‌کردند که شناسائی آن‌ها در نخستین نگاه ممکن نبود؛ اما تسلسل نقاط مختلف معمولاً صحیح بود و بندرت نظم وضع موجود برهم خورده بود؛ یا به عبارت دیگر پیوستگی تصویر حفظ گشته بود که برای هر تصویر معتبری لازم است.



کیفیت تصویر

مطالعه تصاویری که اهالی «بستن» ترسیم کرده بودند، پاره‌ای وجوه تمایز بین تصاویر را آشکار ساخت. فی‌المثل، تراکم نقاط مختلف یعنی میزانی که اجزاء هر تصویر معین گشته بود در نقشه‌های مختلف متفاوت بود. گاه ممکن بود نقشه قسمتی از شهر نسبتاً متراکم ترسیم گشته باشد؛ مانند نقشه‌ای از خیابان «نیوبری» که همه ساختمان‌ها در امتداد آن مشخص گشته بود؛ و یا کاملاً غیر متراکم: فی‌المثل، هنگامی که تنها ساختمان‌های قدیمی در امتداد این خیابان ترسیم گشته بود.

تفاوتی دیگر که در نقشه‌ها مرئی بود این بود که پاره‌ای عوامل بصورتی کاملاً مشخص ترسیم شده و محتوی بصری آن‌ها کاملاً محفوظ بود؛ در حالی که پاره‌ای نقشه‌های دیگر فقط نکات کلی را نشان می‌داد و فاقد هرگونه محتوی بصری بود. از این رو تصویر ذهنی يك ساختمان، فی‌المثل ممکن بود «زنده» و «روشن» باشد: شکل، رنگ، بافت و اجزاء آن را نشان دهد و یا نسبتاً «مجرد» باشد و به عنوان «يك رستوران» یا «بنای سومین از نبش خیابان» مشخص گشته باشد.



برای آن که تصویری «زنده» و «روشن» باشد، الزاماً نباید متراکم باشد و نه آن که مراد از «مجرد» صرفاً عدم تراکم است. یک تصویر گاه ممکن است هم متراکم باشد و هم مجرد. تصویری که رانندگان تاکسی از شهر دارند که در آن ممکن است شماره ساختمان‌ها و نام چهارراه‌ها مشخص باشد چنین نقشه‌ای است؛ اما در آن هیچ ساختمانی بصورتی دقیق به احساس نیامده و مشخص نیست.

می‌توان تصاویر را بر حسب کیفیت بافت آن‌ها نیز از یکدیگر متمایز داشت: مراد از کیفیت در این متن نحوه‌ای است که اجزاء تصویر نظام یافته به یکدیگر مرتبط گشته‌اند. در چهار مرحله ممکن است بتوان بردقت بافت تصویر افزود:

الف. عوامل مختلف به صورت جداگانه از یکدیگر به تصورآمده باشد و بین آن‌ها هیچ ساختمان و یا رابطه‌ای موجود نباشد. اگر چه مثال کامل این نوع موجود نبود؛ اما در چندین تصویر، عوامل مجزا از یکدیگر با فواصل بسیار مشهود بود. در این گونه موارد حرکت منطقی از نقطه‌ای به نقطه دیگر بدون استفاده از اشارات و علائمی، غیر از آن‌ها که در خود تصویر موجود بود، غیر ممکن بود؛ مگر آن که تمام اجزاء تصویر و پیوند آن‌ها دوباره در ذهن مجسم و ترسیم می‌گشت.

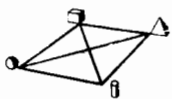
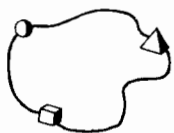


ب. درباره‌ای دیگر از تصاویر موقعیت ساختمان‌ها اهمیت می‌یافت: اجزاء تصویر اگر چه از یکدیگر مجزا و جدا بودند اما جهت کلی ارتباط آنان تا اندازه‌ای معلوم بود و حتی مسافت نسبی آنان به تخمین می‌آمد. خاصه یکی از مصاحبه‌شدگان، در به تصور آوردن نقشه شهر مدام به چند عامل تکیه می‌کرد بی‌آن که ارتباط دقیق بین آنان را بداند. در این حالت حرکت با جستجو و با یافتن جهات اصلی و کلی میسر است که لازمه آن یافتن



خط ارتباط صحیح بین دو عامل و تخمین مسافت تقریبی بین آن دو است تا اشتباه احتمالی تصحیح شود.

پ. در بیشتر موارد موقعیت ساختمان‌های مختلف انعطاف پذیر و متغیر بود. اجزاء به یکدیگر مرتبط بودند؛ اما به شیوه‌ای آزاد و تغییر پذیر. تسلسل عوامل و نکات مختلف تصویر در ذهن موجود بود اما رابطه بین آنان ممکن بود کاملاً مخدوش باشد و این خدشه در لحظات مختلف تفاوت می‌کرد، یکی از مصاحبه‌شدگان در همین زمینه می‌نویسد که «برای آشنائی با شهر چند نقطه اصلی را در شهر می‌شناسم؛ و یاد می‌گیرم چگونه می‌توان از یکی به دیگری رفت. در باره شناسائی بقیه عوامل زحمتی به خود نمی‌دهم». اگر رابطه بین ساختمان‌ها انعطاف پذیر باشد، حرکت آسان تر است؛ زیرا در امتداد «راه» های شناخته شده و با استفاده از تسلسلی شناخته شده صورت می‌پذیرد. اما حرکت در امتداد دو عاملی که معمولاً ارتباط بین آن دو مشخص نیست و یا در امتداد «راه» هایی که معمولاً شخص از آن استفاده نمی‌کند ممکن است همچنان مشکل باشد.



ت. اگر تعداد رشته‌های ارتباط عوامل مختلف افزایش یابد، بنظر می‌رسد، تصویر سختی و استحکام یابد. هنگامی که اجزاء تصویر بدقت به یکدیگر مرتبط شوند انحرافات تصویر در آن باقی می‌ماند. با استفاده از چنین نقشه‌ای حرکت به سبب بیشتر میسر می‌گردد و شخص به اختیار خود می‌تواند نقاط مختلف را به یکدیگر مرتبط دارد: همچنان که بر تراکم تصویر افزوده می‌شود، تمام جزئیات آن مشخص می‌گردد و حرکت در تمام جهات و به هر مسافتی میسر می‌شود.

از خصوصیات آنی که در باره پیوند یافت تصاویر مذکور افتاد ممکن است به راه‌های گوناگون و در مراحل مختلف استفاده کرد. فی‌المثل، ممکن

است بافت درونی دومحله از شهر کاملاً محکم و استوار باشد و ارتباط آن دو دريك «لبه» و یا دريك «گرم» حاصل آمده باشد؛ اما این «لبه» با بافت درونی این دومحله پیوند نیافته باشد، بقسمی که خود این پیوند انعطاف پذیر و آزاد باشد. فی المثل، بنظر می رسد چنین وضعی برای بسیاری از ساکنین «بستن» در میدان «سکالی» بوجود آمده باشد.

تصویری کامل از بافت، ممکن است بطریقی دیگر نیز متمايز و مشخص گردد. تصاویری که پاره‌ای از ناظرین در ذهن داشتند تقریباً خلق الساعه بوجود آمده مرکب از دسته‌هائی از عوامل کامل و اجزاء آن بودند که با نکات کلی آغاز شده ویژگی‌ها را شامل می‌گشتند؛ اما همه تصویر کیفیت نقشه‌ای ساکن را داشت. هرگاه بین عوامل ارتباط و پیوندی لازم بود، «پلی» به صورت نکاتی کلی از يك عامل آغاز می‌گشت و دوباره به ویژگی‌های عامل دیگر می‌رسید. فی المثل، در «بستن» برای آن که شخص از بیمارستان شهر به کلیسای «الدنرث»^۱ برود، ممکن است نخست در نظر آورد که بیمارستان در محله «سآث‌اند» واقع شده و این محله خود در مرکز شهر قرار دارد؛ و سپس موقعیت محله «دنرث‌اند» را در «بستن» مشخص دارد و محل کلیسا را در محله تعیین کند. این نوع تصویر را ممکن است، تصویر «مرحله» ای بنامیم.

برای پاره‌ای دیگر، تصاویر به دینامیک و تحرك بیشتر به یکدیگر پیوند می‌یافتند؛ اجزاء تصویر به تسلسل در طول زمان (حتی اگر این زمان بسیار کوتاه بود) به یکدیگر ارتباط و اتصال می‌یافتند و چنان به دیده می‌آمدند که انگاری با دوربین فیلم برداری از آنان عکس گرفته شده باشد. و از همین رو مناظر شهر به هنگام تحرك: وقتی که شخص از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌رود قرابت بیشتر بایکدیگر داشتند. این نوع تصویر را ممکن است «مستمر» بنامیم که پیوندهای آن به جای آن که ثابت

و از مرحله‌ای به مرحله دیگر باشد متحرك و جاری است.

از نکاتی که مذکور افتاد، ممکن است بتوان نتیجه گرفت تصاویری بیشتر معتبراند که به نزدیکی بیشتر قسمت بزرگی از سیمای شهر را مصور می‌دارند: یا به تعبیر ما بیشتر متراکم، استوار و زنده و روشن هستند و تمام انواع عوامل و فرم‌ها با تمام خصوصیات خود در آنان مرئی است بی آن که بر نکته‌ای کوچک تأکید شده باشد؛ و آن‌ها را می‌توان به صورت «مرحله» ای و یا مستمر و مداوم، هر گونه که لازم آید، به دنبال یکدیگر نهاد. چنان که در عمل متوجه شدیم، البته ممکن است دریافت چنین تصاویری اگر محال نباشد نادر باشد؛ زیرا تصاویر در ذهن مردم به سابقه ذهنی و زمینه فرهنگی ایشان شکل می‌یابد. در این حال، محیط باید در مطابقت با زمینه فرهنگی ساکنین آن شکل گیرد و بوجود آید تا جوابگوی احتیاجات آنان باشد.

شهروندان، به دوام در پی آنند که محیط خود را به نظام آورند و به آن بافتی مناسب و سیمائی مشخص دهند. محیط‌های مختلف آمادگی پذیرش چنین کوششی را دارند. وقتی بخواهیم به شهرهای خود فرمی تازه دهیم باید، فرم تازه به قسمی باشد که بتواند به آسانی نظام و سامان یابد نه آن که خود مزاحم و منحل آن‌ها شود.

بخش چهارم

فرم شهر

فرصت موجود است که شهرهای تازه خود را به قسمی بسازیم که سیما و منظره‌ای نمایان داشته باشند؛ یعنی مظاهر آنها روشنی و پیوستگی داشته و به آسانی به دیده آیند . برای انجام این امر ، ساکنین شهر باید روشی تازه اتخاذ کنند که عرصه زندگی ایشان را فرم‌هایی بخشد که به دیده نشینند

و نظام آن در مراحل گوناگون در زمان و در فضا میسر باشد و نشانه و معرف زندگی شهری گردد . مطالعه‌ای که در این بخش صورت گرفته اشاراتی در این باب بدست می‌دهد .

بسیاری از اشیاء که ما معمولاً زیبا می‌نامیم : يك تابلوی نقاشی یا يك درخت ، - اشیائی هستند که بر آن‌ها فقط يك مقصود مترتب است و در آن‌ها پیوندی نردیک و روشن بین اجزاء و کل بافت شئی ، البته با تأثیری که در طول زمان بر ذهن ناظر می‌گذارند ، بوجود می‌آید . اما بر شهر ، چندین مقصود مترتب است ؛ شهر نظامی متغیر دارد ، چادری است است که چندین دست درافراشتن آن به سرعتی نسبی سهم دارند و از آن فوائد گوناگون حاصل می‌آید ، شکل کامل و بافت نهائی برای شهر هم غیر محتمل است و هم نامطلوب . فرم شهر باید تا اندازه‌ای «موقتی» باشد و بتواند با تغییر مقاصد و تصور ساکنین شهر تغییر یابد .

با این همه ، وظائفی اساسی بر شهر مترتب است که فرم شهر ممکن است بتواند معرف آن باشد : خطوط اصلی عبور و مرور ، قسمت‌های اصلی شهر که به استفاده‌های گوناگون (صنعتی ، مسکونی ، دادوستد ، فی‌المثل) اختصاص می‌یابد و نقاطی که ممکن است کانون‌های اصلی در شهر گردند ، همه می‌توانند در فرم آن مؤثر باشند . باید به امیدها و شادی‌های مردم ، به احساس اجتماعی ایشان فرصت بروز داد . مهم‌تر از همه ، اگر محیطی به‌نماینی نظام یابد و سیمائی متشخص بدست آورد ، ساکنین آن می‌توانند امیدها و امیال خود را با آن پیوند دهند؛ در این صورت است که محیط زندگی به معنی واقعی **جائی** می‌شود که قابل ملاحظه است و مظاهر شناختی مستحسن دارد .

اگر تنها به يك مثال اکتفا کنیم ، می‌توانیم از فلورانس نام ببریم که

روحیه‌ای قوی دارد و در بسیاری از مردم علاقه‌ای بسیار عمیق نسبت به خود بوجود آورده است. اگرچه بسیاری از خارجی‌ان در دیدار نخستین از این شهر، نسبت به آن بی‌اعتنا باقی می‌مانند، اما نمی‌توانند منکر خصوصیات خاص آن شوند. زندگی در محیط چنین شهری، اگر شرایط اقتصادی و مسائل اجتماعی را ثابت فرض کنیم، به تجربه آدمی عمقی تازه می‌دهد. و ممکن است این تجربه، تجربه شادی، سودا و شور و یا همراه با احساس تعلق باشد.

واضح است که این شهر در ادوار گوناگون، شرایط اقتصادی، فرهنگی و سیاسی خاص خود را داشته و مظاهر این شرایط در سیمای شهر و روحیه خاص فلورانس سخت مشهود است (تصویر ۳۴). اما شهرنمایی و اثرهای دارد که ممکن بود در جائی دیگر و با همان شرایط اقتصادی و سیاسی حاصل نیاید. این شهر در دره‌ای در امتداد رودخانه «آرنو» واقع شده و تپه‌هایی چند گرد آن را گرفته‌اند؛ به قسمی که تپه‌ها و شهر را مدام همراه هم می‌توان مشاهده کرد. در جنوب شهر، نواحی روستائی تقریباً تا قلب آن نفوذ می‌یابد و «تضادی» آشکار بوجود می‌آورد؛ و از یکی از تپه‌های پرشیب گرد شهر منظره هسته شهر به دیده می‌آید. از جانب شمال، نواحی مسکونی کوچک مانند «فیزوله»^۲ و «ستینیانو»^۴ که سیمائی مشخص و نمادی دارد، گنبد بزرگ «دوئومو»^۵ که در کنار آن برج ناقوس «جوتو»^۶ قرار دارد سر به آسمان برمی‌دارد (تصویر ۴۳): عاملی که از تمام نقاط شهر و فرسنگ‌ها دور از آن مرئی است و در جهت یابی

contrast — ۲

Arno River — ۱

Settignano — ۴

Fiesole — ۳

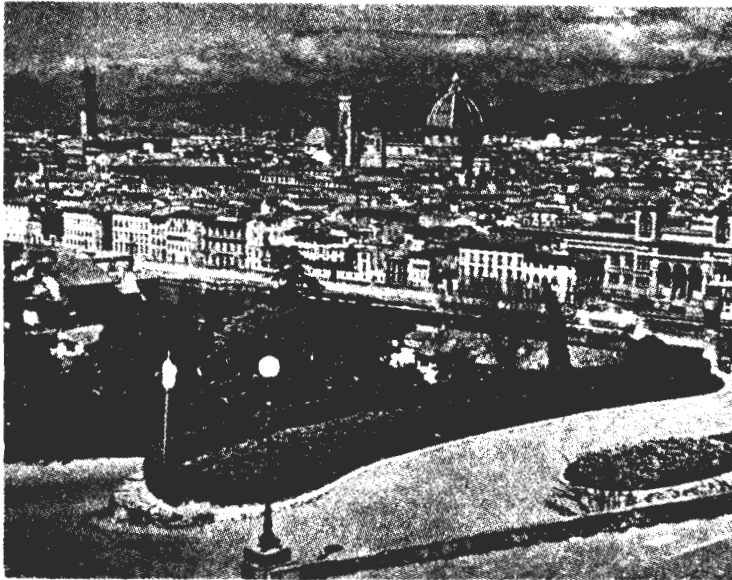
Giotto's campanile — ۶

Duomo — ۵

در شهر مورد استفاده قرار می‌گیرد. این گنبد به راستی نمادی برای شهر است.

شهر مرکزی خصوصیات «محلّه» ای دارد و واجد قدرتی فوق‌العاده است: کوچه‌های تنگ، سنگ‌فرش آن‌ها، ساختمان‌های بلندسنگی و گچی که رنگی زرد فام و مایل به خاکستری دارند بانرده‌های آهنی و «روبنجره‌ای»^۱ های چوبی و ورودی‌هایی که مانند غار در ساختمان فرو می‌رود و بالکن‌هایی که خصوصیات خاص فلورانس را دارد، همه از عوامل بوجود آورنده این روحیه‌اند. در درون این قسمت، «گره» های قوی موجود است که سیمای مشخص آنان را استفاده‌ای که بر آنان مترتب است یا طبقه‌ای از مردم که از آنان استفاده می‌کنند، تقویت می‌کند؛ قسمت مرکزی این شهر مملو از «نشانه» ها است که هر کدام برای خود نام و داستانی جداگانه دارد. رودخانه «آرنو» قلب این مرکز را می‌شکافد و آن را به مناظری وسیع مرتبط می‌دارد.

مردم به این فرم‌های متنوع و روشن، یا به سبب سابقه تاریخی آن‌ها و یا به تجربه شخصی، علاقه و بستگی فراوان یافته‌اند. هر صحنه‌ای از شهر را می‌توان بایک نظر شناخت و هر صحنه، انبوه خاطرات را به ذهن می‌آورد. هر قسمت به قسمت دیگر پیوند می‌یابد و محیط بصری جزء پیوند یافته‌ای از زندگی مردم می‌شود. شهر، حتی نه از نظر نمایانی کامل است و نه حسن بصری شهر تنها به سبب نمایانی آن است. اما بنظر می‌رسد سیمای شهر احساسی از رضایت و شادی در شخص بوجود آورد و سبب شود که شخص وجود خود را حس کند.



تصویر ۳۴ . منظره عمومی فلورانس از جانب جنوب

فلورانس شهری است غیر معمولی . به راستی ، حتی اگر ملاک قضاوت ما محدود به ایالات متحده نباشد ، این شهر که نمایانی فراوان دارد تقریباً در جهان بی نظیر است . بسیار اند دهکده ها و یا قسمت هایی از شهرها که سیمائی نمایان دارند؛ ولی شاید بیش از بیست یا سی شهر در جهان وجود نداشته باشد که تمام سیمای آن از وضوح کامل برخوردار باشد ، اما حتی هیچ یک از این شهرها مساحتش بیش از چند کیلومتر مربع نیست . اگرچه ، «گران شهر»^۱ ، در جهان پدیده ای بی نظیر نیست؛ اما در هیچ نقطه جهان گران شهری موجود نیست که مظاهر بصری آن

قوی باشد وبافت آن واضح وروشن . تمام شهرهای بزرگ مشهور جهان به بی شکلی وپراکندگی نواحی اطراف خود متصف اند .

در این صورت شاید سؤال موجه این باشد که آیا وجود گران شهری (یا شهری) به سیمائی که همه مظاهر آن از نمایانی برخوردار باشد ، ممکن است یا خیر ؟ واگر ممکن باشد ، آیا به ادراک می آید وقد آن شناخته می گردد؟ چون مثالی متقن در دست نیست ، لازم است مسئله را با مفروضات و با شواهدی که از گذشته موجود است بحث کنیم . آدیمیان همواره ، وقتی با موضوعی تازه روبرو گشته اند ، تصور خورا وسعت داده اند و دلیلی موجود نیست که این امر نتواند دوباره صورت گیرد . مضافاً به این که ، حتی در گران شهران حاضر ، در پاره ای موارد سیستم شاهراهها از نظامی برخوردار است که امکان وجود گران شهری را که تمام مظاهر آن از سیمائی مشخص و نمایان برخوردار باشد نوید می دهد .

و نیز مثال هائی از روشنی و وضوح فرم در مقیاس های بزرگ ، موجود است که نمی توان آن ها را صرفاً به شهرها منسوب داشت . بسیاری از مردم می توانند خاطره چندین منظره دلپذیر را به ذهن آورند که از تنوع و روشنی بافت و فرم برخوردار بوده اند . همان تنوع و روشنی که می کوشیم در محیط زندگی امروز بوجود آوریم . منظره ای از جنوب فلورانس ، در جاده ای که راه به «پوجیبینسی»^۱ می برد ، تا فرسنگ ها واجد چنین خصوصیتی است . دره ها ، سلسله جبال ها و تپه های کوچک تنوع فراوان دارند ؛ اما مظاهری مشترك آنان را به یکدیگر پیوند می دهد . کوه های «آپنینز»^۲ ، خط افق را از جانب شمال و شرق محدود می کنند .

۱- Poggibonsi

۲- The Appenines

سطح زمینی که از مسافتی بعید به دیده می آید، وضوح کامل دارد و در آن انواع محصولات : گندم ، زیتون ، انگور - کشت شده اند که می توان هر يك را به رنگ و فرم خاص خود کاملاً تشخیص داد، از وضع مزارع، درختان و «راه» ها که یکی در بالای دیگری قرار می گیرد، می توان به چین خوردگی زمین پی برد . بر سر هر تپه ای کلیسائی، برجی و یا مظهري از زندگی انسان وجود دارد که شخص می تواند بگوید: این جا شهر من است و دیگری، شهر مجاور آن». در این جا آدمیان با استفاده از مظاهر طبیعی زمین و با الهام از آن برای زندگی خود زمینه ای بس نمایان و زیبا بوجود آورده اند . تمام منظره، سیمائی يك پارچه دارد، با این همه هر قسمت آن را می توان از قسمت مجاور خود تمیز داد .

«ساندویچ»^۱ واقع در ایالت «نیوهمپشایر»^۲ را می توان به عنوان مثالی دیگر ذکر کرد . در این جا «کوه های سپید»^۳ در آب های غلطان رودخانه های «مریماک»^۴ و «پیسکا تاکوا»^۵ فرو می رود . جنگلی که سراسر کوه را فرا گرفته است با کشتزارهای گشوده ای که در پای آن قرار دارد، تضادی شدید بوجود می آورد . در جنوب کوه های «آسیپی»^۶، بلندترین ارتفاعات آن قرار دارد . بسیاری از قلل این کوه ، فرم های بی نظیر شکفت آورد دارند. تأثیر سیمای این کوهستان ها درست در آنجاها قوی است که ادامه کوه توقف می یابد و دوباره آغاز می شود . در این نقاط «مکت»^۷، دشت های مسطح در پای کوهستان قرار گرفته اند که کاملاً

New Hampshire —۲

Sandwich —۱

the White Mountains —۳

Piscataque —۵

Merrimac —۴

Ossipee Mountains —۶

گشوده‌اند و همان احساس قوی و شگفتی را از «جائی» خاص به انسان می‌دهند که در شهری مانند فلورانس بوجود می‌آید. در زمانی که تمام قسمت سفای فلورانس گشوده بوده و در آن زراعت می‌شد، می‌بایستی دورنمای آن عیناً همین کیفیت را می‌داشته است.

از «هاوائی» ممکن است به عنوان مثالی دیگر یاد کرد؛ مثالی که شگفتی سرزمین‌های ناشناخته را دارد: با آن کوه‌های تیز و مشخص و بریدگی‌های فراوان و رنگ‌های بسیار متنوع سنگ‌ها و انواع بی‌نظیر نباتات و گل‌ها و تضادی بس زیبا که بین دریا و زمین موجود است و تغییری بسیار جالب که از يك جانب این جزیره به جانب دیگر آن حاصل می‌آید.

این شهرها که ذکر کردیم، البته مثال‌هایی هستند که مؤلف به سلیقه شخصی خود برگزیده است؛ خواننده می‌تواند به جای آن‌ها شهرهای دیگری را در نظر گیرد که چنین خصوصياتی دارند. در هر حال این شهرها گاه به سبب عوامل طبیعی و شرایط اقلیمی واجد چنین مظاهر مستحسن گشته‌اند و این نکته، فی‌المثل، در مورد «هاوائی» صادق است. اما در بیشتر موارد، نتیجه کوشش آدمیان است که برای تغییر محیط خود و مستحسن گردانیدن آن مقصدی را به ثبات دنبال کرده‌اند و به مدد فنون و صنایع کوشیده‌اند مظاهر طبیعت را برای مقاصد خود آماده گردانند. و کوشش آنان در صورتی موفقیت‌آمیز بوده که رابطه پیوسته مظاهر طبیعی و مقاصد آدمی را با همه تنوعی که میان مقاصد گوناگون موجود است، بخوبی دریافته‌اند.

بدین تعبیر، شهر دنیائی است و باید باشد که آدمیان آن را بوجود می‌آورند؛ دنیائی که از مظاهر هنر مایه می‌گیرد و برای مقاصد آدمی ساخته می‌شود. از عادات دیرین بشری است که خود را با محیط وفق دهد

و هر چه راکه به احساس می‌آید به سامان آورد و عوامل ناباب را از محیط خویش دور سازد. بقاء و تفوق بشریت بر محیط خویش بر همین توافق احساسی بشر با محیط خویش استوار است. با این همه، شرایط حاضر ممکن است میسر دارد، بشریت به مرحله‌ای تازه در توافق با محیط گام گذارد. ممکن است بتوان محیط زندگی را در توافق با تصورات سامان داد و به نظام آورد.

طرح کردن «راه»ها

افزودن بر نمایانی محیط شهر معنایش آن است که بافت و سیمای آن به آسانی قابل رؤیت باشد. عواملی را که در بخش گذشته توصیف کردیم - «راه»ها، «لبه»ها، «تشانده»ها، «گرم»ها و «محله»ها -، می‌توان عواملی دانست که بافتی متنوع و استوار برای شهرها بوجود می‌آورند. چه نتایجی از بحث گذشته ما برای کیفیاتی که این عوامل باید واجد باشند تا شهر به راستی سیمابافتی نمایان داشته باشد، حاصل می‌آید؟

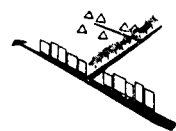
«راه»ها یا شبکه‌ای که جهت حرکت را معمولاً یا بالقوه در مجتمع‌های شهری بوجود می‌آورد، مؤثرترین وسیله‌ای هستند که بر اساس آن می‌توان مجموعه پیوسته شهر را به نظام آورد. «راه»های اصلی باید کیفیتی خاص خود داشته باشند که آن‌ها را از اطراف خود متمایز کند؛ این تمایز ممکن است با تمرکز پاره‌ای از فعالیت‌ها در امتداد «راه»، کیفیتی فضائی که خصوصیات مشخص داشته باشد، «جنس» خاصی که مصالح مورد استفاده در کف خیابانها و نمای ساختمان‌ها می‌تواند واجد باشد، نوع چراغ‌ها و عوامل مؤثر در روشنائی شهر، و صدائی که به حواس خوش‌آید، باغ‌سازی، درخت‌کاری‌ها و گل‌کاری‌های جالب، - حاصل شود. خیابان «واشنگتن»، شاید همه شهرت خود را مدیون این نکته باشد که در فضای تنگ و کشیده آن بسیاری

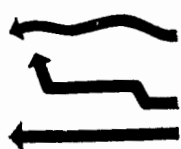
از امور تجار «بستن» تمرکز یافته است و خیابان «کامن ولث» شاید بدین نکته که در مرکز آن ردیف درختان خودنمایی می کند .

این خصوصیات باید چنان در «راه» ها بوجود آید که به آنان پیوستگی دهد : اگر يك يا چندتا از این خصوصیات به ثبات در امتداد «راه» موجود باشد، راه چون عاملی پیوسته و وحدت یافته به دیده می آید. این خصوصیات ممکن است با ایجاد بولوارى که در دو جانب آن درخت کاری شده حاصل آید، یا رنگ و یا جنسی که فرش کف خیابان ها واجد است و یا پیوستگی که به شیوه معمول دیرین نمای ساختمان ها بوجود می آورند . پیوستگی ممکن است با عواملی که واجد «ریتم» اند حاصل آید: تکرار گشودگی ها یا ساختمان های چشم گیر در نمای «راه» ها و یا عاملی مانند «دراگستور» که به تکرار و تناوب در نبش خیابان ها ظاهر شود . و نیز اگر ناظر از يك «راه» به تکرار و استمرار عبور کند پیوستگی و استمرار تصویر آن «راه» در ذهن ناظر ممکن است افزایش یابد .

این امر به نکته ای راه می برد که ما ممکن است آن را «سلسله مراتب بصری» بنامیم که با سلسله مراتبی که بین قسمت های مختلف شهر بسته به اهمیت آن ها ممکن است وجود داشته باشد ، قابل قیاس است ؛ یا به عبارت دیگر، مراد از این «سلسله مراتب بصری» ، جدا کردن عوامل اصلی سیمای شهر و وحدت دوباره آن ها در ذهن ، بسته به اهمیت بصری آنان است . این جدا کردن عوامل اصلی و وحدت دوباره آن ، اساس واسکلت تصویر شهر را بوجود می آورد .

مسیر حرکت باید جهتى واضح و روشن داشته باشد . «راه» های پیچ در پیچ طویل و یا «راهی» که بتدریج و به ابهام انحنا یابد و پس از مدتی مسیر آن بکلی تغییر کند، ذهن آدمی را ناراحت و تصور وی را مغشوش





می‌کند. کوچه‌های پرپیچ و نیز یا خیابان‌هایی که «المستد» در طرح‌های رماتیک خود مصور داشته، یا انحنای تدریجی خیابان «اتلانیک» در «بستن» به آسانی تصور شخص را آشفته می‌سازد. - مگر آن که شخص با آنان آشنائی دیرین داشته باشد. البته «راهی» مستقیم جهتی روشن دارد؛ اما اگر پیچ خیابان به زاویه ۹۰ درجه یا نزدیک به آن باشد و یا اگر ملایم و مکرر است، جهت اصلی خود را ازدست ندهد، باز می‌تواند از همین وضوح برخوردار باشد.

بنظر می‌رسد، مردم به هنگام حرکت در «راه»ها برای آن‌ها جهتی قائل شوند، و در ذهن آنان هر خیابان با جهتی معین متصور گردد. به راستی نیز خیابان عاملی است که همواره به جهتی معین راه می‌برد. در طرح «راه»ها باید توجه شود که نقاط انتهائی در آن‌ها بوجود آید یا عواملی که با ملاحظه آن تغییر تدریجی جهت به احساس آید؛ و دو جهت مقابل در یک «راه» خصوصیات مشابه نداشته باشند. یک وسیله آن است که در خیابان شیبی بوجود آید که در این صورت، «سر بالا» و «سرازیر» راه‌گویای جهت آن خواهد بود؛ و سائیل بسیار دیگر موجوداند: از جمله وقتی شماره مغازه‌ها، تعداد تابلوها و یا تراکم عابرین افزایش یابد، شخص می‌تواند احساس کند که به مرکز محله فروشگاه‌ها نزدیک می‌شود. ممکن است تغییر تدریجی جهت، با تغییر رنگ، جنس یا تغییر نوع درختان به احساس آید یا کوتاه شدن فاصله چهارراه‌ها و تنگ شدن عرض خیابان، ناظر را متوجه کند که به مرکز شهر نزدیک می‌شود. عدم تقارن مبدا و انتهای خیابان نیز ممکن است همین تأثیر را بوجود آورد و یا شاید شخص بتواند به ذهن سپارد هرگاه پارک شهر در جانب چپ او باشد و یا ازدور گنبد طلائی

شهر را مشاهده کند، رو به جانب مرکز شهر در حرکت است. از فلش مشخص دارنده جهت نیز می توان استفاده کرد و یا آن که می توان نمای ساختمان ها را در جهتی خاص به رنگی معین در آورد. استفاده از تمام این عوامل معنایش این است که در «راه» جهتی بوجود آید تا بر مبنای آن شناسائی دیگر عوامل آسان گردد. اگر شخص جهت خود را در خیابانی از دست دهد، به مراتب مشکل تر از آن است که خیابانی را با خیابان دیگر اشتباه کند.



اگر موقعیت شخص را در امتداد «راه» بتوان معین کرد، نه تنها جهت «راه» مشخص می گردد؛ بلکه مقیاس آن نیز معلوم می شود. شماره دادن به ساختمان ها ساده ترین و معمول ترین وسیله تعیین موقعیت شخص در خیابان است. وسیله دیگر که کمتر مجرد است این است که نقطه مشخصی در «راه» تعیین شود و شخص موقعیت خود را نسبت به آن، «نرسیده» به آن نقطه یا «پس از» آن نقطه معلوم دارد. البته اگر تعداد این نقاط بیشتر باشد، تشخیص جهت آسان تر است. یا کیفیتی ممکن است در «راه» موجود باشد که بتدریج و به تناوب و تکرار، تغییر به آسانی میسر باشد و خود علامتی در تعیین جهت گردد. در این صورت، فی المثل، شخص می تواند بگوید که فلان مغازه درست قبل از آن که خیابان ناگهان کم عرض شود، قرار گرفته؛ یا فلان خانه در آخرین پیچ تپه، نرسیده به قله آن قرار گرفته است. شخص نه تنها باید احساس کند در جهتی صحیح در حرکت است؛ بلکه بداند چه موقع به مقصد یا مقاصد فرعی که در طول راه برای خود معین می دارد نزدیک شده است. وقتی حرکت همراه با توجه عابر به سیمای شهر باشد؛ هنگامی که وی برای خود مقاصد فرعی مفروض می دارد، به آن ها می رسد و از آن ها عبور می کند، حرکت وی



واجد معنی می‌شود و تجربه‌ای برای وی بوجود می‌آورد.

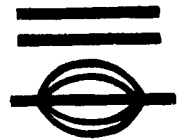
کیفیت «کینستتیک»^۱ «راه»: احساس این که شخص در امتداد آن در حرکت است، پیچیدن در آن، بالا و پایین رفتن از آن، بر ناظر تأثیر می‌گذارد. این نکته خاصه وقتی صادق است که ناظر سرعت از «راه» عبور کند. انحنائی بزرگ که برای ورود به شهر باید آن را دورزد، می‌تواند تصویری فراموش‌نشدنی از شهر بوجود آورد. کیفیت جنس عوامل مورد مشاهده و وضع قرار گرفتن آن‌ها در ایجاد تصویری متحرک از سیمای شهر، اهمیت دارد؛ اما از این دو مهم‌تر آنست که در حین حرکت چه به‌دیده می‌آید: پرسپکتیوی که مظاهر آن دائم در تغییر است؛ چون منظره از «نقاط دید» مختلف رؤیت می‌شود. از همین رو، «راه» را می‌توان به قسمی طرح کرد که تأثیر پرسپکتیو متحرک آن بیشتر شود و یا هنگام حرکت در آن، قسمتی از آن که در پیش است بوضوح به‌دیده‌آید. چنین طرحی به «راه» تشخیصی خواهد داد و برای ناظر تجربه‌ای پیوسته بوجود می‌آورد.

اگر «راه»، یا مقصد آن در معرض دید قرار گیرد، تصویرش مؤثرتر به‌دیده می‌آید. پلی بزرگ، خیابانی محوری، نیم رخی مقعربا شیب دورنمایی از انتهای یک راه ممکن است چندان چشم‌گیر باشند که تمام «راه» را در معرض دید قرار دهند. ممکن است در «راه»، «نشانه»های بلندی یا اشاراتی دیگر موجود باشد که وجود آن را بوضوح بیشتر به‌دیده آورد. اگر «راه» زنده و واجد عوامل متحرک باشد، تمیز آن بر حواس آدمی آسان‌تر است و ممکن است خود معرف و نمودار یکی از روابط اساسی شهر گردد. برخلاف، اگر «راه» وجود عوامل شهری دیگری را بر ناظر آشکار کند: اگر در این عوامل نفوذ کند و یا به آن‌ها ختم گردد و یا اگر عوامل موجود در آن، اشارات و سمبل‌هایی بوجود آورند که ناظر در حین عبور از راه

بدان‌ها متوجه شود، بر تجربه ناظر می‌افزاید. فی‌المثل، اگر خطوط تراموا، به‌جای آن‌که در زیر زمین زنده بگور شوند، بر سطح زمین در ناحیه‌فروشگاه‌ها موجود باشند و یا اگر ایستگاه آنان با فرم خود ماهیتی قسمتی از شهر را که در بالای ایستگاه واقع است معلوم دارد، چنین کیفیتی پدید می‌آید. «راه» ممکن است چنان طرح شود که در آن حرکت به احساس آید: انتقال از «راهی» به «راه» دیگر، وجود شیب یا انحنای مارپیچی «راه» فرصتی بدست می‌دهد که جریان ترافیک آرام‌تر شود و تحرك آن به احساس آید. تمام این نکات که ذکر کردیم می‌توانند حیطه‌تصویر ناظر را از سیمای شهر، افزایش دهند.

معمولاً، «راه»ها، جریان‌های بافت هر شهر را بوجود می‌آورند. نقاط مهم در این بافت تشکیل می‌شود از محل تقاطع «راه»ها، محل اتصال آنان و جایی که برای انتخاب مسیر شخص ناچار به تصمیم است. اگر این نقاط مهم به آسانی به تصور ناظر آید، اگر نقاط تقاطع، خود تصویری زنده بوجود آورند و اگر رابطه‌دو «راه» کاملاً مشخص باشد، ناظر تصویری رضایت بخش از بافت شهر در ذهن خواهد داشت. در میدان «پارك» در شهر «بستن» خیابان‌های اصلی به صورتی مبهم، یکدیگر را تلاقی می‌کنند؛ برخلاف، تقاطع خیابان‌های «آرلینگتن» و «کامن ولث» کاملاً واضح و مشخص‌اند. عموماً ایستگاه‌های تراموا، از این نظر ناقص‌اند و تصویری روشن بوجود نمی‌آورند. برای توضیح سیستم مدرن «راه»ها باید بادقت بسیار موضوع را مورد مطالعه قرار داد.

اگریش از دو خیابان در نقطه‌ای بایکدیگر تلاقی کنند، معمولاً به‌تصور آوردن آن آسان نیست. برای آن‌که سیستم «راه»ها تصویری روشن بدست دهد، باید از سادگی برخوردار باشد. و این سادگی باید از نظر پست

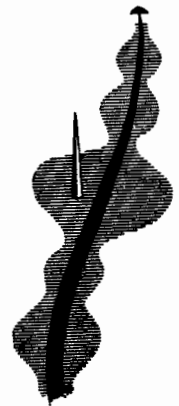




و بلند زمین و عوامل طبیعی آن باشد و نه از نظر شکل هندسی «راه»، به قسمی که «راهی» که شکل هندسی خاصی نداشته باشد بشرط آن که «راه» های فرعی به زاویه قائم آن را قطع کند، بر «راهی» با شکل هندسی منظم که «راه» های فرعی به وضعی مبهم آن را قطع کرده باشند، مرجح است. به عنوان مثال می توان گفت که اگر «راه» های فرعی به توازی یکدیگر «راه» اصلی را قطع کرده باشند، یا به قسمی که دو انتهای دو کی شکل برای راه اصلی بوجود آورند، و یا اگر «راه» های اصلی به یک، دو و یا سه شاخه تجزیه شوند؛ و یا بصورت چهار ضلعی یکدیگر را قطع کنند؛ و یا در چندین محور مختلف به یکدیگر پیوند یابند سادگی مورد نظر در این بحث حاصل آمده است.

«راه» ها را ممکن است به صورت شبکه ای طرح کرد که رابطه کلی تمام آن ها را نشان دهد، بی آن که در این شبکه «راهی» خاص مشخص گشته باشد. - و نه بصورت عواملی منفرد و مستقل از یکدیگر. در این شبکه باید ثبات و استمرار وجود باشد و در آن جهت «راه» ها، تقاطع آن ها و وضع پست و بلند آن ها معلوم باشد. سیستم شطرنجی می تواند واجد این هر سه کیفیت باشد؛ اما اگر تنها، جهت و پست و بلند «راه» معلوم باشد، باز ممکن است کاملاً مؤثر به نظر رسد. تصویر «راه» ها مؤثر تر به دیده می آید، اگر تمام «راه» هائی که در یک جهت ادامه می یابند از «راه» های دیگری که جهاتی دیگر دارند متمایز باشند. در «منهتن» نیویورک، همین نکته با تفاوتی که بین سیمای خیابان های غربی - شرقی و جنوبی - شمالی موجود است حاصل آمده. رنگ، درخت کاری و یا اجزائی دیگر در سیمای «راه» ها، نیز می تواند همین تأثیر و تنوع را بوجود آورد. نام گذاری «راه» ها، شماره گذاری آن ها، تغییر تدریجی فضای آن ها، وضع پست و بلند زمین، یا تمایزی که در سیمای اجزای آن ها بوجود آید، همه به شبکه «راه» ها خصوصیتی می دهد که تنوع تدریجی آن یا حتی مقیاس آن به احساس آید.

بطریقی دیگر نیز می‌توان به «راه» یا مجموعه‌ای از «راه»ها نظام
 وسامان داد؛ طریقی که اهمیت آن درجهانی که در آن سرعت و مسافت‌ها
 روز بروز افزایش می‌یابد، بیشتر می‌شود. ممکن است به تبعیت از موسیقی،
 این‌ترین را «ملودیک»^۱ بنامیم و مراد از آن نظم خصوصیات و عوامل سیمای
 شهر - «نشانه»ها، تغییرات در فضا و احساس تحرك - باشد در امتداد «راه»،
 به قسمی که از ملودی برخوردار بوده و مشاهده و تصور آن در تناوب زمانی قابل
 ملاحظه‌ای به تجربه آید. چون در این صورت، تصویر، پیوستگی يك
 ملودی را خواهد داشت و نه بی‌ارتباطی نقاطی مجزا از یکدیگر را، می‌تواند
 عوامل بسیاری را در برگیرد، بی‌آن‌که تأثیر هیچ يك از آنان را تضعیف
 یا زائل کند. تسلسل فرم راه را ممکن است - به فرمول کلاسیک - به مقدمه،
 متن، نقطه‌اوج، نتیجه تعبیر کرد؛ و یا ممکن است این تسلسل، پیچیدگی
 بیشتر داشته داشته باشد و در آن نتیجه‌ای نهائی موجود نباشد. «راه» ورود
 به سانفرانسیسکو از جانب مقابل خلیج سانفرانسیسکو، اشاره‌ای از این نظم
 «ملودیک» است و وسائل فنی موجود امکان تجربه را برای ایجاد چنین نظم
 «ملودیک» می‌کشد.



طرح سایر عوامل

«لبه»ها نیز مانند «راه»ها باید در تمام طول خود واجد پیوستگی
 فرم باشند. فی‌المثل، «لبه» ناحیه‌دادوستد شهر، ممکن است بسیار با اهمیت
 باشد؛ اما فقدان پیوستگی فرم، شناخت آن را مشکل کند. سیمای «لبه»ها نیز
 اگر از مسافتی بعید قابل رؤیت باشند، و اگر واجد خصوصیات مشخص
 باشند و در محله نزدیک به یکدیگر را پیوند دهند، قدرت و شدت می‌یابد.



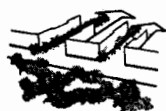
پس توقف ناگهانی شهرهای قرون وسطائی به حد دیوارهای اطراف خود، نمای آسمان خراش‌های مسکونی در «پارک مرکزی» نیویورک وحدی که بین آب و زمین در کنار دریاها موجود است، همه تأثیر بصری فراوان دارند. هرگاه دو «محلّه» در مجاورت یکدیگر قرار گرفته باشد و «لبه» ای که از مرز مشترك بین آن دو حاصل می‌آید، بوضوح به دیده آید، انتظار را باسانی به خود می‌خواند.

خاصه وقتی که دو «محلّه» مجاور یکدیگر سیمائی متضاد یکدیگر نداشتند، لازم است دو جانب «لبه» موجود بین آن دو بایکدیگر متفاوت باشد تا ناظر بتواند «درون» و «بیرون» محیط را احساس کند. چنین تفاوت و تنوعی را می‌توان با تنوع در نوع مصالح ساختمان‌هایی که در دو جانب «لبه» ایجاد می‌شوند، و یا انحنائی که فرم «لبه» می‌یابد و یا تنوع در نوع درخت‌کاری دو جانب «لبه» بوجود آورد. و یا آن که شکل «لبه» طوری طرح شود که در امتداد آن جهت‌های خاص مشخص گردد: با تغییری تدریجی، با ایجاد نقاطی مشخص که به تناوب در طول «لبه» آشکار شود و یا با اختلافی که بین دو انتهای «لبه» بوجود می‌آید. وقتی که «لبه» ممتد نباشد و خود موضعی مشخص پایان نیابد، لازم است انتهای آن با عوامل مشخص مسدود گردد: عواملی که برآستی برای دیده «لنگر‌هایی» بوجود می‌آورند که باسانی تمیز دادنی هستند و تصویر را کامل می‌کنند و امتداد آن را مشخص می‌دارند. کنار رودخانه «چارلز» در «بستن» که معمولاً در امتداد خود رودخانه بنظر نمی‌آید، در دو انتهای خود فاقد «لنگری» است که دیده را به خود بخواند و از همین رودر سیمای کلی شهر «بستن» عاملی مردد و نامشخص است.

گفتیم «لبه» از جمله می‌تواند مرزی باشد چشم‌گیر مابین دو قسمت



از يك شهر؛ امامی توان بر تأثیر آن افزود، اگر بگذاریم بدرون آن عاسلی بصری یا عاملی که دیده را به تحرك آورد نفون یابد، به قسمی که گوئی در عمق به بافت دو «محلّه» جانبی خود پیوند یافته است. در این صورت باید آن را به راستی «پیوندی» به حساب آورد و نه مرز وحدی؛ پیوندی که دو تکه مختلف از شهر را به یکدیگر می دوزد.



اگر «لبه» ای مهم با چندین عامل بصری و خطوط ارتباطی به بقیه شهر مرتبط شده باشد، عاملی در شهر می شود که تمام اجزاء شهر به آسانی بدان پیوند می یابند. يك راه برای آن که نمایانی «لبه» ای افزایش یابد این است که رسیدن به آن با آسانی میسر باشد و مورد استفاده قرار گیرد: فی المثل، اگر کناره دریائی «لبه» ای باشد، خطوط ترافیک به آن راه یابند یا برای تفریح مورد استفاده قرار گیرد. راه دیگر آن است که «لبه» ها مرتفع بنا گردند تا از مسافتی دور به دیده آیند.

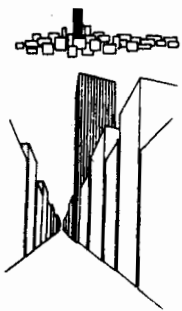


اما خصوصیت اصلی «نشانه» ای مؤثر آن است که سیمائی منحصر بفرد داشته باشد و با متن و زمینه خود در تضاد نشیند. بدین تعبیر، «نشانه»، ممکن است نیمرخ برجی بلند باشد بر بامی کوتاه، گل هائی که در مقابل دیواری سنگی قرار گرفته اند، نمائی درخشان در خیابانی مندرس و منخروبه، کلیسایی در میان جمعی مغازه یا برآمدگی نمای ساختمان در ردیف ساختمان ها. اگر فضائی بر نواحی اطراف خود مسلط و غالب باشد، «نشانه» ای بوجود می آورد که خاصه جلب توجه می کند. ممکن است برای آن که تأثیر «نشانه» ها زائل نشود، کنترل آن ها و زمینه شان لازم باشد: آگهی ها و علائم محدود شود و فقط نصب آن ها در نقاط معین مجاز باشد؛ بر ارتفاع ساختمان ها حدی معلوم گردد و در جمع چند ساختمان فقط اجازه داده شود ارتفاع يك ساختمان از حدی معین تجاوز کند. اگر شکل کلی اشیاء



فی المثل مانند کرم یا ستون، معین و واضح باشد، بیشتر مورد توجه قرار می گیرند؛ همین نکته در مورد «نشانه» ها صادق است بدیهی است اگر علاوه بر وضوح شکل، اجزاء و جنس «نشانه» مستحسن باشد، دیده را بیشتر به خود می خواند.

نباید پنداشت که «نشانه» حتماً باید شی ای بزرگ و حجیم باشد. هم يك دستگیره درو هم يك كنبد را ممکن است به عنوان «نشانه» به تصور آورد. اما محل آن اهمیت فراوان دارد: اگر بزرگ و مرتفع باشد، باید وضع قرار گرفتن آن در محل خود طوری باشد که بتوان آن را با سانی رؤیت کرد؛ اگر کوچک باشد، باید در نظر داشت که پاره ای نقاط، توجه را بیشتر به خود جلب می کنند: سطح زمین یا نماهای نزدیک که در سطح چشم یا اندکی پایین تر از آن باشند. هر جا که خطوط ارتباطی تغییر مسیر دهد - «گره» ها، یا نقاط تصمیم در انتخاب مسیر - جایی است که از نظر بصری اهمیت فراوان دارد. مصاحبات ما نیز این نکته را معلوم داشت که بناهای معمولی اگر در نقاطی که خطوط ارتباطی تغییر مسیر می دهد قرار گرفته باشند، با سانی در ذهن می مانند؛ در حالی که بناهای مشخص اگر در جایی کم اهمیت در طول راه قرار گرفته باشند ممکن است اصولاً به دیده نیایند. «نشانه»، سیمائی قوی تر خواهد داشت، اگر در طول زمان یا از مسافتی بعید به دیده آید؛ بیشتر می تواند مورد استفاده قرار گیرد، اگر بتوان جهت دید را معلوم داشت و اگر بتوان آن را از دور و یا نزدیک روز و یا شب معین کرد، چه ناظر به سرعت و چه به آهستگی در حرکت باشد، «لنگری» استوار می شود که با استفاده از آن بتوان جهان پیچیده و متغیر شهر را رؤیت کرد.

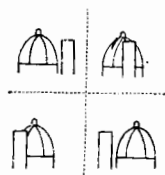


اگر «نشانه» با تمرکز چند عامل یا چند خصوصیت دیگر همراه باشد، بر قدرت تصویر می افزاید: اگر در ساختمانی واقعه ای تاریخی صورت پذیرفته

باشد یا اگر دستگیره دری متعلق به خانه خود شخص باشد ، بهراستی در ذهن وی چون «نشانه» ای جلوه گرمی شود . حتی نامی که به ساختمان‌ها یا خیابان‌ها داده شود ، همین که عموماً شناخته و پذیرفته گردد در تمیز تصویر شهر تأثیری می‌گذارد. بهراستی برای ایجاد محیطی مستحسن لازم است نکاتی خاطره انگیز در سیمای شهر بوجود آید تا نمایانی آن را تقویت کند .

«نشانه» های تنها ، مگر آن که کاملاً قوی و برجسته باشند ، محتملاً تأثیری چندان در سیمای شهر ندارند . تمیز و شناسائی آنان ، مستلزم توجه مداوم است. اما اگر ، دسته جمعی باشند ، هریک بر تأثیر دیگری افزاید . ناظرینی که باشهر آشنا هستند ، دسته‌ای عوامل را در ذهن به عنوان «نشانه» متصور می‌دارند که بسیار غیر محتمل بنظر می‌رسد . اما این «نشانه» ها به صورت دسته جمعی در ذهن آنان باقی ماند ؛ زیرا هریک به تنهایی اصولاً ممکن است چندان ضعیف باشد که در ذهن جای گیر نشود . ممکن است «نشانه» ها واجد تسلسلی پیوسته باشند ، قسمی که ردیفی از عوامل آشنا ، ناظر را در گردش در شهر هدایت و کمک کند. باکوچه‌های آشفته و نیز پس از یکی دوبار گردش در شهر می‌توان آشنا شد ، زیرا سیمائی مشخص دارند که پس از اندک زمان تسلسل آنان در ذهن ناظر ثبت می‌گردد . غیر معمول تر آن است که گروهی «نشانه» ، ترکیبی بوجود آورند که از خود فرم‌هایی داشته باشند و هر فرم از جهتی متفاوت تمیز دادنی باشد . مثال این نکته ، گنبد و برج ناقوس معروف فلورانس است که از هر جهت فرمی تازه می‌یابد .

چنان که گفتیم «گره» ها ، باید نقاطی در شهر باشند که دیده را به خود معطوف دارند؛ اما در ایالات متحده ، بندرت گره‌ای موجود است با فرمی که بتواند توجه را به خود جلب کند، و معمولاً گره‌ها محل تمرکز پاره‌ای فعالیت‌ها هستند .

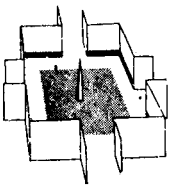


از نخستین شرایط ایجاد چنین کیفیتی ایجاد شخصیت و هویت برای تمام اجزاء «گرم» است؛ از دیوارها، کف، چراغ، درخت کاری و پست و بلند زمین در آن گرفته تا منظره عمومی و دورنمای «گرم». نکته اصلی در این عامل شهری آن است که مشخص باشد؛ جایی باشد که خاطره آن فراموش نشود؛ نه آن که با هزارویک عامل دیگر بوضعی آشفته درهم آمیخته باشد. البته، شدت تراکم به تشخص «گرم» می افزاید و برخی اوقات، تراکم، خود، سیمائی مشخص برای «گرم» بوجود می آورد، چنان که در میدان «تایمز» نیویورک این نکته صادق است. اما مراکز فروش و خطوط حمل و نقل در ایالات متحده، در بسیاری موارد، فاقد چنین خصوصیات بصری هستند.

اگر «گرم» حد و مرزی مسدود داشته باشد مشخص تراست و دامنه آن در هر جانب، پراکنده نمی شود. قابل توجه تراست اگر در آن یک یا دو عامل موجود باشد که خود کانون های توجه باشند. اما اگر فرم فضائی به هم پیوسته ای داشته باشد، عدم توجه بدان غیر ممکن می شود. تصور دیرین ایجاد فضاهای خارجی نیز بر همین اصل استوار بوده؛ شیوه های مختلف برای ایجاد جلوه دادن به چنین فضاهائی موجود است: «دورن نمائی»، پرسپکتیو، تناوب مسافت در محل نصب چراغ ها و عوامل روشنائی، تغییر تدریجی و منظم سطح زمین، ساختن عوامل بقسمی که هر کدام تا اندازه ای بر روی یا در مقابل دیگری قرار گیرد، نهادن حدی مشخص بفضا و محدود داشتن آن، توجه بدزیبائی هر یک از اجزاء و توجه به نوع حرکت و صدائی که در آن ایجاد می شود.^۲

۱- Times Square

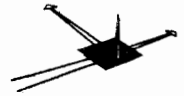
۲- این نکات در صفحات آینده توضیح داده شده اند - مترجم.



اگر «گره» درجائی بوجود آید که در آن تغییر جهت در خطوط حمل و نقل صورت می پذیرد و یا در نقطه ای که شخص برای انتخاب جهتی تازه در مسیر خود، ناگزیر به تصمیم است، بیشتر مورد توجه قرار می گیرد. محل اتصال «گره» و «راه» باید مرئی و واضح باشد، این نکته نیز به حسن «راه» می افزاید. ناظر باید بداند کجا به داخل «گره» وارد می شود، نقطه اصلی «گره» در کجا واقع است و کجا از آن خارج می گردد.

«گره» ها می توانند از طریق تشعشع، محلات وسیع اطراف خود را به نظام آورند، اگر وجود آن ها در نواحی اطراف به قسمی به احساس آید: قسمتی از شهر ممکن است به استفاده ای خاص اختصاص یافته باشد و خصوصیتی داشته باشد که به «گره» ای راه برد؛ و یا ممکن است پاره ای اوقات فضای «گره» از خارج مرئی باشد و یا ممکن است «نشانه» ای مرتفع در آن جا گرفته باشد که از دور به دیده آید. شهر فلورانس بدین صورت برگردگنبد معروف خود و میدان «وکیهو»^۱ تمرکز یافته است که این هر دو در «گره» هائی مهم از شهر واقع شده اند. از «گره» ممکن است نور یا صدائی ساطع شود که خصوصیتی خاص داشته باشند. یا وجود آن در نواحی اطراف با عوامل سمبلیک که خصوصیات گره را را منعکس می کنند به احساس آید: وجود درختان «سیکامور»^۲ در محله ای، ممکن است گویای این نکته باشد که در میدانی نزدیک، از این درختان فراوان موجود است؛ راهی که با سنگ مفروش باشد ممکن است به حیاطی منتهی شود که کف آن سنگ فرش است.

اگر در «گره» ای، بالا و پائین، چپ و راست، پیش و پس را بتوان تمیز داد، می توان آن را به جهات قسمت های وسیع تری ارتباط داد.



هنگامی «راه» های شناخته شده ، به «گره» ای واضح وارد شود ، ارتباط با بقیه قسمت ها نیز می تواند در ذهن مجسم گردد . در هر دو حال ناظر وجود شهر را در اطراف خود احساس می کند. ولی میداند برای رسیدن به هدفی خاص از کدام جهت حرکت کند و خصوصیات جایی که وی در آن قرار گرفته با تضادی که با کل سیمای شهر بوجود می آورد مرئی تر می شود .

ممکن است ، دسته ای «گره» را چنان با یکدیگر مرتبط کرده بافتی پیوند یافته بوجود آید . این پیوند ممکن است با نزدیکی «گره» ها با یکدیگر بوجود آید؛ و یا آن که «گره» ها را طوری ساخت که هر يك از داخل دیگری به دیده آید ؛ چنان که میدان «سنت مارکو» و «سنت - آنونزیاتا» در فلورانس واجد این کیفیت اند. ممکن است «راه» یا «لبه» ای مشترك همه آنان را به یکدیگر پیوند دهد و ارتباط هر يك از آنها با آن «راه» و یا «لبه» بپیوندی کوچکتر حاصل آید . یا پاره ای خصوصیات به نحوی در همه آنان موجود باشد . با چنین عواملی می توان بافتی مستحکم و خوش پیوند برای محلاتی بزرگ از شهر بوجود آورد .

«محلّه» ای از شهر ، به ساده ترین صورت خود ، جایی است که در آن پاره ای خصوصیات مشابه موجود باشند و این خصوصیات را که در سراسر محلّه ادامه می یابند و هر جا که محلّه پایان می یابد ، قطع می شوند ، بتوان در پاره ای عوامل محلّه مجسم دید. تشابه خصوصیات ممکن است در فضای قسمت های مختلف محلّه موجود باشد ؛ مانند خیابان های شیب دار و کم عرض «بیکن هیل» . و یا در نوع ساختمان ها مرئی باشد ؛ مانند نمای متورم خانه ها در «سآث اند» ؛ و یا در نوع پست و بلند زمین ؛ یا ممکن است در یکی از عوامل ساختمان ها به منصفه بروز رسد ؛ مانند درگاهی سفید رنگی که در بسیاری از خانه های بالتیمور به چشم می خورد . ممکن است در



پیوستگی رنگ ، جنس ، مصالح ساختمانی ، سطوح کف ، مقیاس نمایا
اجزاء بنا ، روشنائی ، درخت کاری و یا منظره عمومی و دور نمای شهر به
منصه برورسد . هرچقدر که این وجوه تشابه بیشتر باشد ، «محلّه» ، وحدت
بیشتر می یابد . بنظر می رسد جمع سه یا چهار خصوصیت در يك قسمت
برای مشخص داشتن آن کافی باشد . مصاحبه شدگان معمولاً بسیاری از
این خصوصیات را به خاطر داشتند : فی المثل ، تنگی و سرایش بودن
خیابان ها را ، آجر فرش بودن آن ها را ، ردیفی از خانه های کوچک را و
یا ورودی های تورفته خانه ها را در «یکن هیل» . بسیاری از این خصوصیات
صرفاً به «محلّه» ای خاص اختصاص دارد؛ اما پاره ای دیگر را در قسمت های
دیگر شهر نیز می توان مشاهده کرد .

اگر شباهت عوامل جسمی يك قسمت از شهر بایک دسته نوع استفاده
از آن قسمت و موقعیت آن همراه شود ، تأثیر آن اشتباه ناپذیر خواهد بود .
خصوصیات بصری «یکن هیل» ، مستقیماً با موقعیت آن به عنوان محلّه
مسکونی طبقات مرفه ، تقویت می شود . اما در اکثر شهر های امریکا وضعیتی
درست برخلاف آن چه ذکر شد وجود دارد : خصوصیات ناشی از استفاده ای
خاص از شهر ، کمتر با خصوصیات بصری آن تقویت می شود .



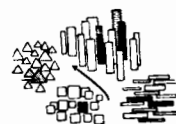
نکته دیگر در تشخیص سیمای «محلّه» ها آن است که حدود آنان
از نظر بصری معین و معلوم باشد . یکی از مجموعه های مسکونی تازه ساز
در «بستن» ، خصوصیت وبستگی جزیره ای را دارد که ممکن است از نظر
اجتماعی مطلوب نباشد ؛ اما از نظر بصری کاملاً آشکار و مشخص است .
به راستی هر جزیره کوچک ، به سبب حدود معین خود ، جذابیت خاص
دارد . و اگر بتوان کل پیکر هر محلّه را به آسانی رؤیت کرد ؛ فی المثل ،
با دور نمائی گشوده یا تفر و تحذب زمینی که در آن واقع است ، واجد
استقلال و تشخیص می گردد .

بافت درون «محلّه» نیز باید روشن باشد . ممکن است در داخل «محلّه» ای بزرگ «محلّه» های کوچکتر موجود باشد که سیمایشان اندکی با یکدیگر متفاوت باشد ؛ اما با سیمای کلی محلّه در توافق نشینند . این تنوع اجزاء و پیوستگی کل ، ممکن است با «گره» هایی بوجود آید که بافتشان به نواحی مجاور «سرایت» می کند و یا نوع ترکیب «راه» هایی که در داخل «محلّه» ها موجود است . شالوده بافت محلّه «بک بی» را شبکه «راه» هایی که بر حسب حروف الفباء نظام یافته اند ، بوجود می آورد که در نقشه بیشتر مصاحبه شدگان ، آشکار ، فاقد اشتباه و تا اندازه ای بزرگتر از حقیقت ترسیم گشته بود . «محلّه» ای که بافتی مشخص دارد به احتمال بسیار ، واجد سیمائی آشکار و زنده خواهد بود . مضافاً به این که به زبان حال به ساکنین خود صرفاً نمی گوید : «محل سکونت شما تقریباً در حدود قسمت X است؛ بلکه شما در قسمت X ، نزدیک قسمت Y سکونت دارید .»



اگر «محلّه» ای در درون خود متنوع و مشخص باشد پیوند آن با سایر مظاهر شهر نیز آشکار می شود . در این صورت باید بتوان به مرز درون «محلّه» نفوذ یافت ؛ در واقع مرزی نباید موجود باشد بلکه مفصل و خط پیوندی .

هر «محلّه» به «محلّه» ای دیگر ممکن است به سبب مجاورت ، ارتباط یابد ؛ با بدین طریق که یکی را بتوان از درون دیگری رؤیت کرد و یا با خطی که به هر دو ارتباط یافته ، پیوند هر دو را موجب شده باشد و یا آن که «گره» ای ، «راهی» و یا «محلّه» ای کوچکتر عامل اتصال دو «محلّه» باشد . محلّه «بیکن هیل» به محلّه مرکزی «بستن کامن» ارتباط یافته و بسیاری از جذابیت خود را مدیون همین نکته است . چنین پیوندهائی خصوصیات هر ناحیه را افزون می کند و وحدتی به قسمت های بزرگ شهر می دهد .

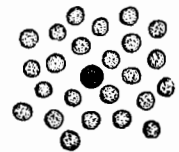


گاه می‌توان قسمتی را به‌عنوان «محلّه» ای به‌تصور آورد نه به‌سبب آن‌که اجزاء آن قسمت، واجد خصوصیات فضائی مشابه‌اند؛ بلکه صرفاً به‌سبب پیوستگی فرم آن قسمت. به‌تصوری ابتدائی، فضاهای شهری وسیع مانند گشودگی رودخانه‌ای که در شهری جاری است واجد این کیفیت‌اند. فضای يك «محلّه» را می‌توان از فضای يك «گره» (يك میدان، فی‌المثل) تمیز داد زیرا نمی‌توان آن‌را به‌يك‌نگاه اجمالی بررسی کرد. مظاهر آن‌که برآستی بازی تغییراتی فضائی آن‌ها را بوجود می‌آورد، تنها اگر شخص مدتی دراز به‌مشاهده پردازد به‌تجربه می‌آید. شاید حیاط‌های بیرونی - اندرونی پکن یا کانال‌های آمستردام که یکی پس از دیگری به‌دنبال‌هم قرار گرفته‌اند، واجد این کیفیت باشند و بتوان فرض کرد که تصویری بس‌قوی در ذهن بوجود می‌آورند.

کیفیات فرم

می‌توان اشاراتی که در باب شهر مذکور افتاد عمومیت داد و به‌طریقی دیگر به‌ایجاز بیان داشت؛ زیرا در این اشارات نکاتی موجود است که در باره همه عوامل شهر صادق تواند بود: به‌راستی این نکات جز تکرار پاره‌ای خصوصیات مشترك در باره مظاهر کلی سیمای شهر نیست. این نکات مورد توجه مستقیم در طرح هستند، زیرا کیفیاتی را توضیح می‌دهند که ممکن است طراح را در طرح شهر یاری دهد. در هر صورت می‌توان آن‌ها را به‌طریق زیر خلاصه کرد:

۱. متمایز بودن یا روشنی زمینه عوامل شهر: وضوح حدود عوامل شهر (مانند توقفی ناگهانی که در سیمای شهر بوجود آید)؛ بستگی (همانگونه که در میدانی محدود و مسدود موجود است) تضاد در نما، فرم، پیچیدگی، اندازه، استفاده، شدت آن، موقعیت فضائی



عوامل شهر (مانند تضادی که برجی تنها یا تزئینات بسیار و یا علامتی درخشنده با محیط خود وجود می آورد) . این ها که ذکر کردیم کیفیاتی هستند که به عوامل شهر شخصیت و هویت می دهند و سبب می شوند مورد توجه قرار گیرند ، سیمائی زنده یا بند و تمیزدانی شوند . بنظر می رسد همچنان که آشنائی ناظر با محیط افزایش می یابد توجه و تکیه وی از عوامل بزرگ سیمای شهر برداشته شود و بیشتر معطوف تضاد و تمایزی شود که صحنه شهر را زندگی و تشخیص می دهد .

۲ . **سادگی فرم** : روشنی و سادگی فرم تاحدی که به فرم های هندسی تقرب یابد؛ وضوح اجزاء (چنان که در سیستم شطرنجی خیابان ها ، در یک چهار ضلعی موجود است) . فرم هایی که واجد چنین سادگی باشند به آسانی در تصویر جایگزین می شوند و شواهد مسلم هست که ناظر فرم های پیچیده را به صورتی ساده در ذهن خود مجسم می دارد، حتی به بهای اشتباه و مزاحمتی که این تغییر ذهنی ممکن است بوجود آورد و استفاده از عامل را غیر ممکن سازد. وقتی تمام اجزاء يك عامل هم زمان با یکدیگر قابل رؤیت نباشد، شکل پیچیده آن ممکن است، انحرافی از شکلی ساده باشد که از صوت اصلی خود تغییر یافته است و در هر حال به ادراک می آید .

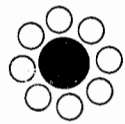


۳ . **استمرار** : مداومت «لبه» یا نمای عوامل شهر (چنان که در یک خیابان، در خطوط دور نمای يك شهر و یاد رپس رفتگی ردیفی از ساختمان ها ممکن است موجود باشد)؛ تکرار عواملی از سیمای شهر، در کل سیمای شهر، به تناوب، به قسمی که ریتمی بوجود آید (چنان که سیمای نبش يك خیابان ممکن است در سیمای کلی خیابان در فواصل معینی تکرار شود)؛ مشابهت عوامل - عملا یا به قیاس - ، هم آهنگی نما، فرم یا استفاده ای که بر عوامل شهر مترتب تواند بود (چنان که استفاده از يك نوع مصالح ساختمانی ، تکرار نوع پنجره ها ، شباهت فعالیت های بازار، استفاده از علائم مشترك ممکن

است این کیفیت را بوجود آورد). این نکات که مذکور افتاد، درك بصری مظاهر جسمی يك مجتمع شهری را آسان می کند و اشاراتی بدست می دهد که می تواند به ایجاد هویت برای عوامل شهر راه برد.

۴. تسلط و چیرگی: غلبه و تسلط يك جزء عامل بر اجزاء

دیگر به سبب اندازه و شدت استفاده آن به قسمی که در کل سیمای عامل و در میان دسته ای از عوامل نقش اصلی یابد (چنان که در میدان «هاروارد» این نکته مرئی است). این کیفیت مانند کیفیت استمرار، سادگی لازم تصویر را موجب می شود؛ بدین معنی که عوامل غیر لازم حذف می گردد و عوامل اساسی گرد هم می آید. بنظر می رسد خصوصیات جسمی مظاهر شهر که در نقطه ای تمرکز یافته اند، اگر اساساً مورد توجه قرار گیرند، بتوانند از این مرکز در نواحی اطراف تا اندازه ای پخش و گسترده شوند.



۵. روشنی نقاط تقاطع (مفاصل): مفاصل و مرزهای عوامل

شهر باید بخوبی قابل رؤیت باشند (در نقاط تقاطع جاده های اصلی، و کناره دریا این کیفیت می تواند موجود باشد)؛ رابطه و پیوستگی اجزاء باید کاملاً واضح و روشن باشد (چنان که رابطه ساختمان و زمینی که ساختمان در آن قرار گرفته و یا رابطه ای که بین ایستگاه های تراموای زیرزمینی و خیابان های بالای آن باید موجود باشد). این مفاصل نقاطی مهم در شهر هستند و باید درك آنان به آسانی میسر باشد.

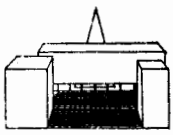


۶. تنوعی که جهتی خاص را معلوم دارد: عدم تقارن،

تغییری که به درجات و در مراحل مختلف صورت پذیرد و عواملی که آنها و ابتدای «راه» یا «محله» ای را از یکدیگر متمایز سازد (چنانکه ممکن است در يك خیابان وقتی شخص رو به «سربالائی» می رود، فی المثل، از دریا دور شود و به مرکز شهر نزدیک گردد) و یا يك جانب را از جانب



دیگر (چنان که ممکن است ساختمان‌هایی چند در مقابل پارکی قرار گرفته باشند) و یا ترتیبی که جهات اربعه را مشخص دارد (چنان که تابش آفتاب و یا گشودگی خیابانی شمالی - جنوبی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد). از این کیفیات در بررسی قسمت‌های بزرگ شهر می‌توان استفاده بسیار کرد.



۷. عرصه دید: کیفیاتی که دامنه و تأثیر و نفوذ دید را عملاً و یا بوسیله پاره‌ای سمبل‌ها افزایش می‌دهد؛ و شامل « درون نمایی » (چنان که در شیشه و یا ساختمان‌هایی که بر پایه‌هایی بلند تراز سطح زمین ساخته شوند مشهود است)؛ عدم انصباق؛ (بقسمی که حد ساختمان‌ها کاملاً بر یکدیگر منطبق نباشد و یکی اندکی در مقابل دیگری قرار گیرد)؛ « ویستا » و « پانوراما » که عمق دید را افزایش می‌دهد (چنان که در خیابان‌های محوری و فضاهای وسیع گشوده و دور نماهای بلند این نکته مرئی است)؛ آراستگی و وضوح اجزای عوامل (وجود کانون‌ها، معیارهای اندازه‌گیری، اشیائی که قابلیت نفوذ دارند) که معمولاً فضائی را از نظر بصری توصیف می‌کند؛ تعمر (چنان که انحناى يك خیابان یا تپه‌ای که در زمینه منظره‌ای قرار گرفته می‌تواند آن را فراهم آورد) که اشیاء دور را به دیده می‌آورد؛ اشارات که با استفاده از آنان می‌توان عواملی را رؤیت کرد که در غیر این صورت به دیده نمی‌آیند (چنان که محل يك فعالیت ممکن است نمودار نوع محله‌ای باشد که فعالیت در آن صورت می‌پذیرد یا وجود پاره‌ای اجزای نمونه که نزدیکی اجزاء نظیر خود را نوید می‌دهد). تمام این کیفیات یکدیگر وابسته، بازده، وسعت، قدرت نفوذ و روشنی

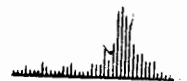
عرصه دید را افزایش می دهد و سهولت درك تمام اجزاء مجتمع های شهری را میسر می دارد .

۸ . آگاهی بر حرکت : کیفیتی که حرکت بالفعل و یا بالقوه ناظر

را به احساس خود وی آورد . وسائلی که روشنی شیب ها یا منحنی ها و یا نفوذ یافتن فرم ها را در یکدیگر موجب شود ، تغییر مناظر را که به سبب تغییر موقعیت ناظر در نتیجه حرکت وی حاصل آمده به احساس وی آورد؛ ثبات و پیوستگی جهت یا تغییر آن را متضمن شود؛ یا تناوب پاره ای عوامل را که در طی حرکت تکرار می شوند به دیده آورد . چون مردم ، شهر را در ضمن حرکت احساس می کنند ، این کیفیات ، اساسی هستند و با استفاده از آنان می توان به بافت و به هویت پاره ای عوامل پی برد ، هر جا که پیوستگی این وسائل آن را ممکن دارد (چنان که ، اشاراتی مانند «به چپ برو و سپس به راست» ، «در جایی که جاده انحنائی تند دارد» و یا «چهار راه سوم در امتداد این خیابان» می تواند از جمله این وسائل باشند). این کیفیات به ناظر کمک می کند تا بتواند جهت و مسافت حرکت خود را معلوم دارد و در ضمن حرکت ، فرم به احساس او آید . چون در حال حاضر سرعت حرکت ، روز به روز افزایش بیشتر می یابد ، باید طرح شهرهای جدید بقسی باشد که بسط و توسعه بیشتر این وسائل را میسر دارد .

۹ . عوامل گروهی زمانی : عواملی که در طول زمان به احساس

می آیند ، شامل پیوندهای ساده ای که قدم به قدم به دیده می آیند به عوامل پیشی و بعدی خود صرفاً بافته شده اند (چنان که این نکته در تسلسل ساده «نشانه» ها ممکن است موجود باشد) و یا عواملی که به راستی در طی زمان بافتشان مرئی می گردد و به راستی ماهیتی «ملودیک» دارند (چنان که ممکن است «نشانه» ها وضوح فرم شان بیشتر و بیشتر شود تا به نقطه ما کریم رسند).



وضع نخستین (تسلسل ساده) ، معمولا بسیار مورد استفاده قرار می گیرد،
 خاصه در امتداد «راه» ها . وضع دوم (تسلسل «ملودیک»)، بندرت موجود
 است؛ اما اگر در گران شهری وسیع که مدرن و دینامیک باشد، مورد استفاده
 قرار گیرد، اهمیت فراوان تواند داشت. آنچه که در این جا به دیده می آید
 حاصل ترکیب عوامل است و نه خود آن ها ؛ چنان که از یک قطعه موسیقی
 ملودی آن به ذهن سپرده می شود و نه نوت آن . در محیط های شهری مشکل
 و پیچیده ، حتی ممکن است بتوان از ملودی ها و ریتم های متضاد استفاده
 کرد . اما باید متوجه بود که چنین امری آسان نیست و باید با اندیشه و
 آگاهی صورت پذیرد . بجا است یادآور شویم که در باب تئوری فرم هائی
 که در طول زمان از خود استمرار و پیوستگی نشان می دهند و یا عواملی که
 در آن تسلسلی ملودیک موجود است و یا تسلسل فرم در فضا، جنس، حرکت،
 نور و یا نیمرخ شهر محتاج افکاری تازه هستیم .

۱۰ . نام ها و معانی : خصوصیات غیر جسمی که ممکن است
 بر نمایی عوامل بیافزاید. فی المثل، نام ها در مشخص داشتن عوامل مختلف
 مهم اند. پاره ای اوقات محل عوامل شهر را نیز تا اندازه ای مشخص می دارند
 (مثلا، «ایستگاه شمالی») . اگر اسماء به ترتیب حروف الفباء مرتب شده
 باشند ، به درك ساختمان عوامل شهر كمك می کنند . معانی و نکاتی که
 همراه با دیدار عوامل به ذهن می آید- خواه اجتماعی، تاریخی ، اقتصادی،
 شخصی و یا مربوط به وظیفه ای که بر عامل مترتب است - در عرصه ای قرار
 دارند که در ورای عرصه کیفیات جسمی شهر که در این کتاب مورد مطالعه ما
 است قرار دارد . اما این نکات نیز هویت و بافت شهرها را که ممکن
 است در فرم آنان نهفته باشد ، تقویت می کنند .

هیچ يك از کیفاتی که در سطور بالا توصیف کردیم به خودی خود
 مؤثر نیست . وقتی تنها يك کیفیت موجود باشد (فی المثل ، مداومت يك

نوع مصالح ساختمانی بی آن که خصوصیات مشترک بین ساختمان‌ها بوجود آورد) و یا وقتی که کیفیات ضد و نقیض موجود باشد (چنان که دو قسمت از شهر، هردو به بناهای عمومی اختصاص یافته باشند؛ ولی وظیفه‌ای متفاوت داشته باشند)، نتیجه کلی ممکن است ضعیف گردد و یا تمیز و تشخیص بافت محتاج زحمت و کوشش باشد. نکته آخر آن که پاره‌ای اوقات تکرار و تأکید بر پاره‌ای عوامل لازم است. بدین ترتیب، محله‌ای سیمائی مشخص خواهد داشت که فرمی ساده داشته باشد، نوع ساختمان‌ها و استفاده‌ای که بر آن مترتب است به ثبات و استمرار ادامه یابد، در کل شهر، دارای مظاهری بی نظیر و برجسته باشد، حدود آن کاملاً مشخص باشد و اتصال آن به محلات همسایه بوضوح صورت گرفته باشد و از نظر بصری واجد تقعر باشد: دید را در خود نگاه دارد.

مجموعه عوامل

در بحثی که در سطور گذشته درباره طرح عوامل مختلف شهر مذکور افتاد، شاید بر روابط این عوامل در مجموعه‌ای که همه آن‌ها را دربرگیرد تأکید نشده باشد. در چنین مجموعه‌ای، «راه»‌ها به «محله»‌ها منتهی می‌شود و «گرم»‌های مختلف را به یکدیگر مرتبط می‌دارد. «گرم»‌ها، «راه»‌ها را به یکدیگر متصل می‌کند و آن‌ها را مشخص می‌دارد در حالی که «لبه»‌ها حدود «محله»‌ها را مشخص می‌کند و «نشانه»‌ها قلب آن‌ها را. به راستی ترکیب این عوامل است که تصویری زنده و استوار بوجود می‌آورد و در سراسر یک گران شهر آن را پایدار نگاه می‌دارد.

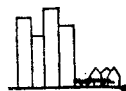


پنج عاملی که شرح دادیم - «راه»، «لبه»، «محله»، «گرم» و «نشانه» - صرفاً باید به عنوان عواملی تجربی در نظر گرفته شود که برگرد آن‌ها و به مدد آن‌ها توصیف نکات بسیار میسر گشت. این عوامل، تادرجه‌ای

می‌توانند برای طراح شهر مفید واقع شوند که از آن‌ها به عنوان واحدهائی در بافت شهر استفاده کند. وی با تسلط بر خصوصیات این عوامل می‌تواند مجموعه‌ای طرح‌کند که واجد تسلسل باشد و اجزاء آن تنها در زمینه‌ای که قرار دارند و همراه با سایر اجزاء به احساس آید. اگر قرار باشد وی «نشانه» را در امتداد «راهی» طرح‌کند، هریک از «نشانه»ها باید سیمائی داشته باشد که با سیمای «نشانه»ای که در قلب شهر ممکن بود قرار گیرد، کاملاً متفاوت باشد.

فرم‌ها باید چنان طرح شوند که سیمای اجزاء مختلف شهر را رشته‌ای پیوسته به یکدیگر مرتبط دارد. و این پیوستگی و ارتباط در شب یا روز، زمستان یا تابستان، دور یا نزدیک به احساس آید، اعم از آن که ناظر ساکن یا متحرک، دقیق و یا کم توجه باشد. «نشانه»ها، «محل»ها و «راه»های عمده باید تحت شرایط مختلف قابل شناختن باشد، آن هم نه به صورت مجرد بلکه بصورتی واضح و قابل لمس. مراد از این سخن آن نیست که تصویر عامل باید در هر صورت به یک وضع باقی بماند، اما اگر فی‌المثل میدان «لوئیزبرگ» در برف، شکلی دارد که باشکله آن در گرما گرم تابستان در توافق است و یا اگر گنبد پارلمان «بستن» به شب هنگام به قسمی می‌درخشد که خاطره آن را در روزیاد می‌آورد، پس صور مختلف یک تصویر در موقعیت‌های مختلف خصوصیات آن را بیشتر تقویت می‌کند. در این حال شخص قادر است شهر را به دو صورت مختلف مشاهده کند و مقیاس شهر را به طریق دیگر کند که در غیر این صورت غیر ممکن می‌نمود؛ یا به عبارت واضح‌تر، تصویری از شهر در ذهن وی جایگزین می‌شود که واجد تمام خصوصیات شهر در تمام حالات و موقعیت‌ها است.

پیچیدگی شهرهای امروز نه تنها استمرار و مداومت را در سیمای خود



لازم می‌آورد ، بلکه خصوصياتی دارد که دلنواز و معطوف کننده است .
و آن به سبب تنوع و تضادی است که در عوامل مختلف ممکن است موجود
باشد . مطالعه ما خود مؤید این نکته است که همان اندازه که آشنائی
مردم با شهر بیشتر می‌شود ، توجه ایشان بیشتر معطوف اجزاء و خصوصياتی
می‌گردد که در سیمای شهر منحصر به فرد اند . زندگی و روشنی عوامل و تنوعی
که در استفاده از آن‌ها چه به عنوان عاملی که بر آن‌ها وظیفه‌ای مترتب است
و چه به عنوان عواملی سمبلیک در سیمای شهر ، در ایجاد این خصوصیات
مؤثر است . « کنتراست » و تنوع عوامل ، اگر در رابطه با یکدیگر
قرار گیرند ، افزون خواهد گشت و بر تشخیص خصوصیات هر عامل نیز
خواهد افزود .

به راستی ، نقش محیطی که مظاهر بصری مستحسن دارد این نیست
که صرفاً عبور و مرور را آسان گرداند و نه آن که معنا و احساسی که هم اکنون
واجد است تقویت کند . نقش مهم دیگر آن ممکن است این باشد که به عنوان
عاملی هادی و محرک ، تفحصات تازه را موجب شود . در جوامعی که اساسی
پیچیده دارند ، روابط متقابل فراوان بین آدمیان و مؤسسات موجود است
که باید ماهیت آن را شناخت و بر آن تسلط یافت . در جوامع دموکراسی
در حالی که استعدادات فردی باید به حداکثر ممکن فرصت بروز یابد ،
جدائی و پراکندگی فردی نیز مایه تأسف است و امید آن است که دامنه ارتباط
و مراوده بین دسته‌جات مردم هر روز وسعت یابد . اگر بافت و اساس محیط
جوامع انسانی مرئی و روشن باشد و اجزاء آن واجد خصوصیات مشخص ،
تفحص و مشاهده آن هم آسان تر می‌شود و هم مطلوب تر . اگر عواملی مهم
مانند کتابخانه‌ها ، موزه‌ها و تالارهای اجتماعات عمومی که ارتباط و
مراوده مردم را میسر می‌دارند ، سیمائی آشکار داشته باشند ، خود ممکن است
موجب توجه و مورد استفاده مردمی قرار گیرند که در غیر این صورت
به آن‌ها توجهی ندارند .

وضع طبیعی زمین و پست و بلند آن ، شاید در حال حاضر به اندازه گذشته چندان در نمایانی سیمای شهر مؤثر نباشد . تراکم و خاصه وسعت دامنه و پیشرفت صنایع در گران شهران امروز هر دو از عوامل تضعیف آن هستند . نواحی شهر نشین ، در عصر حاضر خصوصیات و مسائلی دارند که بدست بشر فراهم آمده و اغلب خصوصیات طبیعی زمین را تحت تأثیر قرار می دهند . یا شاید به عبارت دقیق تر ، خصوصیات زمین امروز بیشتر در نتیجه اقدامات و خواست های بشری بوجود می آید تا پست و بلند طبیعی اصلی آن؛ مضافاً به این که هر چه شهر وسعت بیشتر می یابد عوامل «طبیعی» مؤثر، آن ها می شوند که بزرگتر و اساسی تر اند، نه آن ها که ممکن است در قسمتی کوچک از شهری یا ناحیه ای موجود باشند : تأثیر وضع کلی آب و هوا ، نوع کلی گیاهان و وضع عمومی پست و بلند زمین در ناحیه ای وسیع ، کوه ها و رودخانه های مهم در آن بر مظاهری کوچک که ممکن است در قسمتی محدود موجود باشد، پیشی می گیرد. با این همه ، نباید وضع پست و بلند زمین و عوامل طبیعی را - حتی در قسمتی کوچک - در تقویت سیمای شهر، یکسره نادیده انگاشت: تپه ای که خود شکلی واضح داشته باشد می تواند ناحیه ای را مشخص کند. رودخانه ها و سواحل، «لبه» هائی قوی بوجود می آورند . نقاطی که از نظر طبیعی وضعی مشخص و مناسب داشته باشند در تقویت سیمای «گره» ها سخت مؤثر اند. «راه» های سریع مدرن نقاط دید بسیار مناسبی فراهم می آورند که مظاهر طبیعی زمین در مقیاسی وسیع به احساس آید.



شهر، برای يك نفر ساخته نمی شود؛ بلکه برای شماره زیادی از مردم که خلق و خوی متفاوت ، شغل های گوناگون و زمینه های فکری مختلف دارند و متعلق به طبقات متفاوت هستند. تجزیه و تحلیل ما نشان می دهد چگونه مردم به اقسام مختلف شهر خود را به تصور می آورند ،

برچه عواملی بیشتر تأکید می‌کنند و کیفیت کدام عوامل به‌دیده‌آنان مطلوب‌تر است. پس طراح شهر باید، شهر را به‌قسمی طرح‌کند که در آن «راه‌ها»، «لبه‌ها»، «نشانه‌ها»، «گره‌ها» و «محلّه‌ها» به انواع و اقسام مختلف موجود باشد: شهری که در طرح آن نه‌تنها از يك فرم خاص بلکه از فرم‌های بسیار به‌تنوع فراوان استفاده شده باشد. در این صورت، ناظرین مختلف، همه، عوامل مطلوب خود را که در توافق با دید ایشان بر جهان است خواهند یافت. ممکن است آجر فرش يك خیابان نظر يك ناظر را به خود جلب‌کند؛ انحنای آن نظر دیگری را به‌خود معطوف دارد و «نشانه‌ای کوچک در امتداد يك خیابان نظر سومی را به‌خود بخواند.

اگر فرمی خصوصیات بسیار مشخص داشته باشد، نیز ممکن است به‌خشکی و تقید آن راه برد؛ محیط جوامع انسانی باید از نظر بصری تا اندازه‌ای انعطاف‌پذیر و واجد نرمش باشد. اگر برای رسیدن به مقصدی تنها يك «راه» موجود باشد - حتی اگر این «راه» سیمائی بسیار مشخص داشته باشد -؛ اگر فقط چند کانون موجود باشد - حتی اگر این کانون‌ها بسیار مهم باشند و اگر «محلّه‌ها» به‌دقت و خشکی از یکدیگر جدا شده باشند، تنها به يك صورت می‌توان تصویر شهر را - بدون اشکال - در ذهن مجسم داشت. این صورت نه‌تنها ممکن است نتواند جوابگوی احتیاجات و تمایلات تمام مردم باشد؛ بلکه حتی نمی‌تواند جوابگوی احتیاجات و تمایلات يك فرد در زمان‌های گوناگون باشد. رفت‌وآمد در شهری که سیمائی بیش‌ازحد غیر معمولی دارد ممکن است سبب ابهام و اغتشاش ذهن شود، و بین روابط اشخاص در چنین محیطی، جدائی افتد و صحنه شهری کنواخت و محدود گردد.

در «بستن»، به‌عنوان نمودار سامان و نظامی مستحسن آن قسمت‌هائی را انتخاب کردیم که بنظر می‌رسید در آن‌ها «راه‌های انتخاب‌شده توسط مصاحبه‌شدگان تقریباً به آزادی پراکنده می‌شوند. می‌توان فرض کرد که

در این قسمت‌ها مردم در رسیدن به مقصد خود تعداد بسیاری «راه» در اختیار داشتند که همه در بافت شهر جایی مناسب و سیمائی مشخص داشتند. اگر چندین «لبه» در عین آن که هر يك سیمائی مشخص دارد، حدشان از یکدیگر درگذرد، بقسمی که مردم بتوانند محلات مختلف - کوچک یا بزرگ - را بنابه سلیقه و احتیاج خود در ذهن متصور دارند، همین آزادی حاصل می‌آید. «گره»ها نیز در مرکز شهر قوت بیشتر دارند و می‌توانند در اطراف شهر پراکندگی و آزادی یابند و از این‌رو بر محلاتی که حدودی معین و مقید دارند و با تغییر شکل «محلّه» که ناگزیر صورت می‌پذیرد، اساس آن‌ها متزلزل می‌گردد، به سبب آزادی و تغییرپذیری خود مرجع‌اند. ناگفته نگذاریم که حفظ پاره‌ای فرم‌های بزرگ کلی: «گره»های قوی، «راه»های عمده و یا تجاسی که در سراسر «محلّه» ای ممکن است مشهود باشد، اهمیت فراوان دارد. اما در چهارچوبی که این عوامل بوجود می‌آورند، باید آزادی و نرمش موجود باشد، بافت‌ها و اشارات تعدد و تنوع داشته باشد، بقسمی که هر ناظر بتواند، تصویر خود را، خود در ذهن بسازد؛ تصویری که ادراك آن برای همه میسر باشد، قابل اعتماد و کامل باشد و نیز انعطاف‌پذیر بوده جوابگوی امیال و احتیاجات وی باشد.

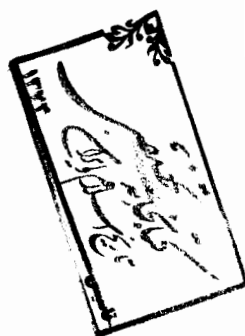
در حال حاضر، مردم بسیار بیشتر از گذشته محل سکونت خود را از محلّه‌ای به محلّه دیگر و از شهری به شهر دیگر تغییر می‌دهند. اگر محیط تازه از نمایانی سیما برخوردار باشد، نوآمدگان فوراً با آن مأنوس می‌شوند و احساس آسایش می‌کنند. آشنائی تدریجی با مظاهر يك «محلّه» از طریق تجارب طولانی که در گذشته معمول بود، اکنون اهمیت خود را از دست می‌دهد. سیمای محیط شهر نیز در نتیجه پیشرفتهای صنعتی و تغییر سریع، اغلب مردم را ناراحت می‌کند و مخرب تصویر ایشان از محیط زندگی خود است. شیوه‌هایی که در طرح عوامل شهر در این بخش بحث

کردیم ممکن است در حفظ تصویری روشن و احساسی از پیوستگی و ثبات در عین تغییرات سریع و عمده‌ای که صورت می‌پذیرد، مؤثر باشد. پاره‌ای «نشانه‌ها» یا «گره‌ها» را ممکن است بتوان محفوظ نگاه داشت، روحیات و خصوصیات موجود «محلّه‌ها» را در ساختمان «محلّه‌های» تازه مرعی داشت و «راه‌های» خوب را حفظ کرد و یا برای مدتی باقی نگاه داشت.

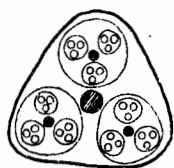
فرم «گران‌شهران»

افزایش وسعت «گران‌شهران» امروز و افزایش عبور و مرور، مسائلی تازه در مشاهده مظاهر بصری «گران‌شهران» بوجود می‌آورد. واحد محیط جوامع شهری امروز، ناحیه‌ای است که واجد «گران‌شهری» باشد. در این واحد، روابط و اعمال بسیار که برای ادامه حیات «گران‌شهران» لازم است، صورت می‌پذیرد و لازم است که در ذهن ساکنین خود سیما و بافتی مشخص داشته باشد. وسائل و ارتباطاتی تازه که ممکن می‌سازد مردم در این نواحی وسیع مستقل، کاروندگی کنند، می‌تواند ترتیبی فراهم آورد که تصاویر مردم از شهر در توافق با تجربیات ایشان باشد. چنین جهش‌هایی به عرصه‌هایی تازه که توجه به تصویر شهر را ایجاب می‌کند، در گذشته، به دنبال تغییرات ناگهانی که در روابط زندگی آدمیان بوجود آمد صورت پذیرفت.

«نماییانی» کامل تصویر ناحیه‌ای وسیع، مانند ناحیه‌ای که «گران‌شهری» را در بر می‌گیرد، معنایش این نیست که شدت نماییانی تصویر باید در تمام نقاط ناحیه یکسان باشد. البته پاره‌ای عوامل چشم‌گیر تر و مؤثر تر اند، پاره‌ای زمینه‌ها وسعتی بیشتر دارند، و برخی کانون‌ها و نسج‌ها عوامل



مختلف را به یکدیگر پیوند می دهند که بر نمایانی تصویر می افزاید ؛ اما هر قسمت چه مؤثر و شدید و یا خنثی و ضعیف، باید سیمانی روشن داشته باشد و به وضوح به تمام قسمت های دیگر پیوند یافته باشد . شاید بتوان به تخمین گفت که تصاویر «گران شهر» ممکن است مرکب از عواملی مانند شاهراه های سریع السیر ، خطوط حمل و نقل عمومی و یا خطوط هوایی ؛ محلاتی وسیع و یا «لبه» هائی ضخیم چون کناره های دریا و یافضاهای باز ، «گره» هائی عمده که فروشگاه ها بوجود می آورند ، مظاهر طبیعی و پست و بلند زمین ، و یا شاید « نشانه » هائی گران پیکر که از مسافتی دور به دیده آیند، باشد.



با این همه وقتی مسئله، ترکیب تمامی وکل یک ناحیه باشد به هیچ روی اشکال خود را از دست نمی دهد. دوشیوه در ترکیب این نواحی موجود است که با آنها آشنائی داریم. یکی آن که تمام ناحیه مرکب از عواملی ثابت باشد که بسته به اهمیت خود سلسله مراتبی داشته باشند . فی المثل ممکن است شامل یک «محلّه» عمده و سه «محلّه» فرعی باشد که هر «محلّه» فرعی نیز شامل سه قسمت باشد و قس علی هذا . یا به عنوان مثالی دیگر از سیستم «سلسله مراتب» : ممکن است هر قسمت یک ناحیه واجد «گره» ای کوچک باشد و این «گره» ها ، اقماریک «گره» عمده و «گره» های عمده ، تابع یک «گره» اصلی بزرگ که در قطب ناحیه موجود است .

شیوه دوم ، استفاده از یک یا دو عامل بسیار بزرگ است که عوامل کوچکتر بسیار تابع آن باشد : فی المثل ، مجموعه ای مسکونی که در امتداد بندری موجود باشد یا شهری خطی^۱ که در امتداد خطوط ارتباطی



اصلی بوجود آید. و یا حتی محیط شهری وسیع که بصورت شعاع‌هایی برگرد «نشانه» ای قوی، چون تپه‌ای در مرکز ترکیب، بوجود آید.

بنظر می‌رسد، هیچ‌یک از این دوشیوه نتواند کاملاً جوابگوی مسئله طرح «گران‌شهران» باشد. سیستم «سلسله‌مراتب» در عین آن که ممکن است با عادت «تجرد» اندیشی ما در توافق باشد، به نظر می‌رسد آزادی و پیچیدگی روابط آدمیان را در «گران‌شهران» نادیده بگیرد. هر پیوند باید چنان باشد که از نظر بصری واجد دو جنبه مختلف باشد: هم کلی باشد و هم جزئیات را مشخص دارد، حتی اگر نکات کلی، رابطه مستقیم بایبوند نداشته باشند. نکته‌ای که از آن صحبت می‌داریم، مانند وحدتی است که در هر کتابخانه باید موجود باشد و این وحدت با استفاده دائم از سیستم حجمی که کنترل کتاب‌ها را - شماره‌بندی کتاب‌ها، محل آن‌ها و این که آیا در کتابخانه موجودند یا خیر - میسر می‌دارد، حاصل می‌آید.

این راست است که تأکید و تکیه بر یک عامل اصلی بزرگ که در دوشیوه فوق‌الذکر مورد توجه قرار می‌گیرد، فوراً ارتباط و پیوستگی اجزاء محیط را به دیده می‌آورد؛ اما هر چه اندازه یک محیط افزایش یابد، این امر مشکل‌تر می‌شود. زیرا در این صورت عاملی اصلی باید در محیط موجود باشد که در توافق با مقیاس محیط و وظیفه‌ای که این عامل به عهده می‌گیرد، باشد و سطح آن باندازه‌ای که تمام عوامل فرعی بتوانند در رابطه‌ای نسبتاً نزدیک با آن قرار گیرند. پس، با این ترتیب، فی‌المثل، باید در محیط، رودخانه‌ای بزرگ موجود باشد که در عین حال تمام «آبادی‌ها» در رابطه‌ای نزدیک با آن قرار گیرند.

با این همه، استفاده از این دوروش امکان‌پذیر است و بررسی درجه موفقیت آن‌ها در به وحدت آوردن محیط‌های وسیع، مفید تواند بود. بررسی و مشاهده‌هوائی ممکن است باز مسئله را آسان جلوه دهد؛ زیرا (از نظر بصری)

تجربه‌ای جامد^۱ است و نه دینامیک پویا : صرفاً فرصتی بدست می‌دهد که تمامی گران‌شهر را به‌نگاهی سریع و اجمالی مشاهده کرد.

اما مطالعهٔ روش‌های موجود در بررسی و مشاهدهٔ نواحی وسیع شهریت یافته مارا به روشی دیگر رهنمون می‌شود؛ روشی که در آن تسلسلی موجود است و عامل زمان مرعی می‌گردد. همین فکر درموزیک، در نمایش^۲، ادبیات و رقص موجود است. از این رو نسبتاً آسان است که فرم تسلسل عوامل را در امتدادی خاص - فی‌المثل، تسلسل عواملی که یکی پس از دیگری ممکن است به‌هنگام راندن بر یک شاه‌راه به‌دیدۀ ناظر آید - به‌تصور آورد و مطالعه کرد. بادقت لازم و وسائل مناسب می‌توان بر معنی این تجربه افزود و شکل مناسب بدان داد.

مسئلهٔ «دوجانبه‌بودن»^۳ را، یعنی این که بیشتر «راه»ها از دو جهت مورد استفاده قرار گیرند، نیز می‌توان حل کرد. عواملی که یکی پس از دیگری در سیمای «راه»، ظاهر می‌شوند باید از دو انتهای «راه» واجد تسلسل باشند؛ فی‌المثل «راه» نسبت به نقطهٔ میانی خود متقارن باشد. - حتی ممکن است با استفاده از روش‌هایی بهتر به حل این مسئله موفق گشت. اما اگر مسئله را به کل شهر تعمیم دهیم، مشکل آن همچنان باقی می‌ماند: با ایجاد تسلسل در عوامل سیمای شهر ممکن است تا اندازه‌ای مسئله «دوجانبه‌بودن» را حل کرد؛^۴ مسئله این است که چگونه می‌توان ترتیب این تسلسل را حفظ کرد کرد: حتی اگر تسلسلی بدقت ساخته شده با مقدمه‌ای آغاز شود، سپس موضوع در آن مطرح گردد، بعد موضوع توصیف شود و در مرحلهٔ بعد به اوج خود برسد و سرانجام به نتیجه‌ای ختم شود، اگر راننده‌ای، فی‌المثل، از نقطهٔ «اوج» بدان وارد شود باز ترتیب آن برهم می‌خورد. بنابراین باید در جستجوی تسلسلی بود که نه تنها «دوجانبه» باشد؛ بلکه اگر در پارامی

نقاط شکسته شود، «نمایی» و پیوستگی آن برهم نخورد. شاید به مثل بتوان این نوع تسلسل مظاهر شهر را به پاره‌ای داستان‌های خوب مسلسل که در مجلات منتشر می‌شود تشبیه کرد. اما این اندیشه‌ها ممکن است ما را به نوع دیگری از تسلسل رهنمون شود، نوعی که برخلاف شیوه معمول و کلاسیک، «مقدمه - متن - اوج - نتیجه» باشد و مانند قطعات موسیقی جاز که به گوش «بی‌سروته» می‌رسند، اما واجد پیوستگی و تنوع هستند بنظر رسد.

این ملاحظات معنایش این است که عوامل شهر باید در امتداد یک خط حرکت سامان و نظام یابند و یک ناحیه بزرگ شهری مرکب از شبکه‌ای از این خطوط سامان یافته واجد تسلسل باشد. و هر فرمی که برای «راه»‌ها پیشنهاد می‌شود به آزمایش گذاشته شود تا معلوم گردد، «راه»، از هر جهت و از هر نقطه‌ای که شخص بدان وارد شود واجد تسلسل عوامل خواهد گشت یا خیر. انجام چنین آزمایشی، هنگامی «راه»‌ها فرمی ساده دارند - مانند وقتی که به صورت شعاعی از مرکزی منشعب می‌شوند - آسان است. اما اگر شبکه «راه»‌ها پراکندگی یابد و جالب توجه‌تر شود - مانند شبکه شطرنجی خیابان‌ها - مشکل‌تر می‌شود. در سیستم شطرنجی، تسلسل باید در سراسر شبکه در چهار جهت موجود باشد. البته در موارد دقیق، حفظ تسلسل از چهار جانب، شبیه تنظیم زمان چراغ‌های ترافیک در شبکه‌ای است که میزان ترافیک در آن بتدریج افزایش می‌یابد.

حتی ممکن است بتوان ترکیبی از نقاط متضاد در امتداد «راه»‌ها بوجود آورد؛ یا تسلسلی از خطی به خط دیگر. تسلسلی از عوامل - یا یک «ملودی» - ممکن است جوابگوی «ملودی» متضاد خود شود. ولی شاید استفاده از این شیوه - وقتی که شنوندگان دقت بیشتر دارند و گوششان آشنا تر است - محتاج زمانی طولانی‌تر باشد.



اما حتی این شیوه دینامیک در به نظام آوردن و ترکیب شبکه‌ای از عوامل به هم پیوستهٔ مسلسل، به نظر کمال مطلوب نمی‌رسد. چه آن‌که حتی به این شیوه تمام محیط به کمال و تمام در نظر گرفته نمی‌شود؛ بلکه به عنوان مجموعهٔ اجزائی (تسلسلهائی) که در کنار هم قرار گرفته‌اند، بقسمی که تأثیر یکدیگر را خنثی نسازند. به شمی قوی می‌توان تصور کرد که شیوه‌ای برای ایجاد مجموعه‌ای یک پارچه موجود باشد؛ مجموعه‌ای که صرفاً بتدریج احساس شود و تسلسل آن به تجربه‌آید و این تسلسل هم «دوجانبه» باشد و هم منقطع شود، بی‌آن‌که بدان خللی وارد آید. و اگرچه به عنوان مجموعه‌ای یک پارچه به احساس می‌آید، لازم نباشد کاملاً «یکدست» و واجد یک مرکز مهم یا حدود و ثغوری مستحکم باشد. شرط اصلی آن است که این مجموعه پیوستگی و یک پارچگی داشته باشد و مظاهر هر قسمت در قسمت دیگر جاری شوند - احساسی از پیوستگی درونی اجزاء از هر جهت و در هر سطح بوجود آید. ممکن است در آن پاره‌ای قسمت‌ها باشند که برخی آن‌ها را مشخص‌تر یا سامان یافته تر ملاحظه کنند؛ اما تمام مظاهر مجموعه به مداومت ادامه یابد و به تریبی عبور از آن متصور گردد. ناگفته نگذاریم که این نکات را به حدس و گمان یادآور شدیم و مثال بارز قابل لمسی در دست نداریم.

شاید چنین مجموعه‌ای اصولاً نتواند وجود داشته باشد. در این صورت، شیوه‌های دیگری که در سامان دادن نواحی بزرگ توصیفشان قبلاً مذکور افتاد: ایجاد «سلسله مراتب»، ایجاد یک عامل اصلی و یا شبکه‌ای از تسلسل‌ها، به اعتبار خود باقی می‌مانند. امیدواریم استفاده از این شیوه مستلزم نکاتی دیگر غیر از آنچه که هم‌اکنون از جانب مقامات رسمی طرح نقشه برای نواحی شهرنشین پژوهش می‌شود نباشد. به هر صورت هنوز باید منتظر نتایج کار بود.

مراحل مختلف طرح

همه نواحی شهر نشین موجود که در حال حاضر دارای فعالیت و زندگی هستند هم واجد بافت وهم دارای هویت اند؛ حتی اگر این بافت و هویت بسیار ضعیف باشد. حتی، سیمای «جرزی سیتی» را نمی توان کاملاً آشفته پنداشت؛ اگر خلاف این نکته صادق بود، اصولاً غیر قابل سکونت بود. تقریباً همیشه، تصویری قوی بصورت بالقوه در هر وضعیتی پنهان است. فی المثل، در «جرزی سیتی» گوه های «پالاسیدز»، شکل شبه جزیره ای که در آن شهر واقع است و رابطه آن با «منهتن»، این مظاهر بالقوه پنهان را بوجود می آورند. مسئله ای که اغلب با آن روبرو هستیم، مسئله به نظام آوردن و شکل دادن تازه به محیطی است که هم اکنون موجود است: کشف و حفظ مظاهری که بصورت موجود سیمائی قوی دارند، حل مشکلات بصری آن و نمایان گردانیدن بافت و هویتی که در آشفته گی موجود خفته و پنهان گشته اند.

در موارد دیگر، مسئله ای که طراح با آن روبرو است ایجاد سیمائی کاملاً تازه است؛ فی المثل، به هنگامی که شهر به میزانی وسیع گسترش می یابد. این مسئله خاصه در نواحی حومه گران شهران مورد پیدامی کند که اساساً باید زمین های دست نخورده را از نظر بصری به نظام آورد. عوامل طبیعی، دیگر تنها عواملی نیستند که با ملاحظه آن بتوان بافتی مستحسن برای توسعه تازه شهر بوجود آورد، زیرا وسعت توسعه و سرعت آن چندان است که فوق عوامل طبیعی قرار می گیرد. با سرعتی که در حال حاضر شهرها توسعه می پذیرند، وقتی باقی نیست تا شهر خود را به کندی و بتدریج با نیروهای کوچک فردی مطابقت دهد. از این رو بسیار بیش از گذشته باید از طرح آگاهانه و اندیشیده - نه توسعه تدریجی و خود به خود

استفاده کنیم: از سر قصد و اندیشه مظاهر جهان را چنان طرح بریزیم که از نظر بصری زیبا و قابل زندگی باشد. اگر چه طرح شهرها در گذشته، مثال‌های جالب توجه بدست می‌دهند؛ اما طرح شهرهای امروز مقیاسی از فضا و زمان دارد که در گذشته کلاماً بی‌سابقه بوده است.

شکل دادن و یا شکل دادن دوباره به عوامل شهر باید بر طبق نقشه‌ای صورت پذیرد که ما ممکن است آن را «نقشه بصری» بنامیم. چنین نقشه‌ای باید واجد راهنمایی‌ها و ملاحظات در باب فرم شهرها و مظاهر بصری آن باشد. تهیه چنین نقشه‌ای ممکن است با تجزیه و تحلیل فرم حاضر شهر و سوری که مردم از آن در ذهن دارند، آغاز شود. در این تجزیه و تحلیل ممکن است از شیوه‌هایی که حاصل مطالعه حاضر است و در ضمیمه ب آن را به تفصیل توضیح داده‌ایم استفاده شود. نتیجه این تجزیه و تحلیل می‌تواند بصورت دیاگرام‌ها و گزارش‌هایی مصور شود که تصاویر ذهنی مردم را از وضعیت کنونی، مسائل و امکانات اصلی را از نظر بصری و عوامل اصلی تصویر و روابط آن‌ها و کیفیت تفصیلی‌شان و همه امکانات تغییر را نشان دهد.

با استفاده از این تجزیه و تحلیل، به عنوان زمینه کار، اما نه عاملی که خود ایجاد محدودیت کند، طراح می‌تواند نقشه‌ای بصری برای شهر بوجود آورد که هدف از آن تقویت تصویر ذهنی مردم از سیمای شهر باشد. چنین نقشه‌ای ممکن است محل و چگونگی حفظ «نشانه‌ها» را معلوم دارد، توسعه شبکه‌ای از «راه‌ها» را که در اهمیت آنان سلسله مراتبی موجود است معین کند، برای «محله‌ها» و واحدهایی ایجاد کند و یا ایجاد «گره‌ها» - یا روشنی سیمای آن‌ها را در صورتی که موجود باشند - میسر سازد. و مهم تر از همه، معطوف روابط عوامل، رؤیت آنان در عین حرکت، پیوستگی همه آنان در مجموعه‌ای که واجد یک پارچگی کامل و نمایانی فرم است باشد.

تغییرات عمده در جسم شهر، تنها برای زیبا گردانیدن مظاهر آن - مگر در موارد مهم - ممکن است توجیه پذیر نباشد. اما « نقشه بصری » می تواند در سامان دادن تغییراتی جسمی که به دلائل دیگر صورت می پذیرند، سخت مؤثر باشد. چنین نقشه ای باید در توافق کامل با سایر نقشه هائی باشد که توسعه جنبه های دیگر گران شهر را معلوم می دارد تا جزئی پیوسته و طبیعی از نقشه جامع توسعه شهر گردد. و مانند تمام نقشه ها مدام مورد مطالعه قرار گیرد و با شرایطی که پیش می آید منطبق شود.

اموری که باید بصورت پذیرد تا فرم بصری مطلوب در شهر حاصل آید می تواند شامل قسمت بندی کلی شهر - در کدام قسمت از شهر فی المثل ، تأسیسات صنعتی و در کدام قسمت تأسیسات تجاری مجاز است - ، مشاوره درباره محل تأسیسات جدید و قانع کردن مردم و تأثیر بر طرح آنها در مطابقت با « نقشه بصری »، باشد؛ ایجاد تأسیسات ناباب را در نقاط حساس ممنوع کند و دامنه آن به ایجاد سرویس های مورد استفاده عموم مانند شاهراه ها و ساختمان های اجتماعی رسد . چنین شیوه ای در اصل تفاوتی چندانی با نظارت و ممنوعیت هائی که برای اجرای نقشه های دیگر توسعه گران شهر اعمال می شود ندارد . مشکل اصلی محتملا درك مسئله و مهارت لازم در طرح « نقشه بصری » خواهد بود . و نه اجرا و تحقق هدف های آن . قبل از آن که نظارت شدید و بردامنه توجیه پذیر باشد اقداماتی دیگر باید صورت پذیرد .

مقصود نهائی از این نقشه ، معین داشتن شکل جسمی شهر نیست ؛ بلکه ایجاد کیفیتی است که تصویری مطلوب از سیمای شهر در ذهن مردم بوجود آورد. از همین رو برای بهبود این تصویر لازم است چشمان ناظر دیدن بیا موزد؛ ساکن شهر باید مشاهده فرم های متعدد سیمای شهر و چگونگی ترکیب آنها را بایکدیگر فرا گیرد : مردم را باید به خیابان ها برد و

به آنان دیدن آموخت. برای تحقق این امر، می‌توان در مدارس و دانشگاه‌ها کلاس‌هایی تأسیس کرد؛ شهر می‌تواند موزه‌ای زنده برای اجتماع و امیدهای آن شود. چنین تعلیماتی نه تنها برای بهبود تصویر شهر لازم است؛ بلکه برای درک نکات تازه‌ای که بر اثر پاره‌ای تغییرات ممکن است در سیمای شهر صورت پذیرد، لازم می‌آید. هنر طرح شهر در صورتی جان می‌گیرد که مردمی مطلع، با دیدهای انتقادی بدان بنگرند. تربیت مردم و رفرفی جسمی که بر پیکر شهرها لازم است، جزئی از مراحل مختلف و به هم پیوسته طرح شهر هستند.

افزودن بر توجه ناظر در مشاهده سیمای شهر و غنی گردانیدن تجارب وی یکی از ارزش‌هایی است که صرف کوشش برای ایجاد فرمی تازه برای سیمای شهر می‌تواند به همراه آورد. مراحل که راه به بهتر گردانیدن نمایانی شهر می‌برد، تا اندازه‌ای، خود ممکن است موجب وضوح تصویر آن شود، - هر چه قدر که فرم حاصل برای پیکر شهر غیر ماهرانه باشد. بدین ترتیب، نقاش «آما تور» چشم به دیدار جهانی که در آن زندگی می‌کند می‌گشاید و دور کور تور تازه کار از تزئین اطاق خود خشنود می‌شود و کار دیگران را به محك قضاوت می‌کشد. اگر چه این جریان اگر با نظارت و قضاوت ماهرانه بسیار همراه نباشد، مبتذل و یکنواخت می‌شود، اما حتی اگر جریان «زیبا گردانیدن شهر» بی فروغ و ناشیانه باشد ممکن است انرژی اجتماعی مردم را تشدید کند و به آن پیوستگی دهد.

بخش پنجم

مقیاسی نازه

در بخش نخست به ماهیت خاص مشاهده و ادراک سیمای شهر اشاره کردیم و نتیجه گرفتیم که هنوز طرح شهر باید در اساس از سایر هنرها متمایز باشد. از تشخیص و پیوستگی تصویر شهر به عنوان شرطی اصلی در استفاده و تمتع از شهر نیز صحبت داشتیم.

این تصویر نتیجه جریانی دوجانبه بین ناظر و عواملی است که مورد مشاهده وی قرار می گیرند و در آن شکل جسم شهر که می تواند بدست طراح بوجود آید و یادست طراح در ایجاد آن سهم مؤثر دارد، واجدا همیت فراوان است. پنج عامل سیمای شهر را نیز مشخص داشتیم و کیفیت و روابط آن را به تفصیل بحث کردیم. بسیاری از مدارکی که مورد استفاده در بحث ما قرار گرفت حاصل تجزیه و تحلیل فرم و تصویری بود که مردم از قسمت مرکزی سه شهر بزرگ امریکائی در ذهن داشتند. در جریان تجزیه و تحلیل روش هایی برای «بازدید محلی» و نمونه برداری از مصاحباتی که با مردم درباره نمایانی شهر صورت پذیرفت، حاصل آمد.

اگرچه بیشتر بحث منحصر به هویت و بافت عوامل منفرد و نحوه ترکیب آنها در مجتمع های کوچک بود؛ اما جهت اصلی بحث معطوف به فرمی بود که مجموعه واحد یک پارچه ای از شهر بوجود آورد. تصویری روشن و جامع از سراسر ناحیه ای که گران شهری را دربردارد از شرایط اصلی پیشرفت های آینده است؛ چنین تصویری، تجربه ای که از دیدار سیمای شهر حاصل می آید به سطحی تازه ارتقاء خواهد داد؛ سطحی که در توافق با شرایط عملی در گران شهران است. نظام آوردن سیمای شهر به چنین مقیاسی شامل مسائلی کاملاً تازه در طرح شهر خواهد بود.

در حال حاضر محیط های شهری بزرگ که سیمائی نمایان داشته باشند، بسیار نادراند. اما مظاهر فضائی زندگی معاصر، سرعت تحرك و سرعت و مقیاسی که فن ساختمان جدید دارد، همه این امکان را بدست می دهند و لازم می آورند که محیط جوامع انسانی با طرحی اندیشیده و آگاهانه ساخته شود. این مطالعه، حتی اگر به شیوه ای ابتدائی، یکی از راه های ایجاد چنین طرحی را پیشنهاد می کند. ترمای این است که محیط های وسیع شهری می تواند فرمی احساسی داشته باشد. در حال حاضر، کوشش

برای طرح و ایجاد چنین فرمی بندرت صورت می‌گیرد : تمام مسئله یا بکلی بدست تسامح سپرده می‌شود و یا بصورتی مجزا و تکه تکه با استفاده از پاره‌ای اصول معماری و «محوطه سازی»^۱ به منصهٔ بروز می‌رسد .

واضح است که شهر و یا گران شهر فرم برهم انباشتهٔ غول منظری نخواهد داشت . بلکه پیچیده ، پیوسته و یک پارچه و در عین حال متحرک خواهد بود . چنین فرمی باید به عادت دیدن و ادراک هزارها مردم منعطف شود ، انتهایی گشوده داشته باشد که خود را با تغییر نقش و معنای شهر تطبیق دهد و بتواند جوابگوی تصورات تازهٔ مردم از سیمای شهر باشد باید ناظرین را به تفحص و مشاهدهٔ جهان دعوت کند .

کاملاً راست است که محیط شهرهای ما نه تنها باید صرفاً خوب نظام یافته باشد ؛ بلکه شاعرانه باشد و واجد مظاهری که سمبل و نمونه‌ای در سیمای شهر گردند . باید نمودار افراد و جوامع پیچیده معاصر باشد ، از ارزش‌ها و امیدها و سنت‌های تاریخی جوامع صحبت بدارد ، مظاهر طبیعی زمین و روابط و جنبش و تحرك «جهانی» را که در شهرهای امروز موجود است منعکس دارد . اما روشنی یافت و تشخیص سیما و هویت شهر از قدم‌های نخستین در ایجاد تصویری قوی است . شهر باید جایی باشد که زمینه‌ای برای تجمع این معانی و پیوندهای آدمی با محیط بوجود آورد . چنین احساسی ازجا ، خود به فعالیت آدمی غنای بخشد و وسیله‌ای فراهم می‌آورد که پیوندی با محیط برای آدمیان بوجود آید .

تنوعی که در زندگی شهر موجود است و اجتماعی که از تجمع نزدیک میلیون‌ها مردم صورت پذیرفته است ، شهر را جایی شاعرانه و رمانتیک گردانیده که هر گوشهٔ آن داستانی شنیدنی دارد . اما به گفتهٔ «فلاناگن»^۲ برای آدمیان ، «منظرهٔ آشفته» شهر ، هم بسیار زیبا است و هم بیم به دل‌ها

راه می‌دهد. اگر نمایان باشد، سیمائی روشن و واضح داشته باشد، آشفته‌گی و ترس بجای خود را به‌حظ ناشی از غنا و قدرت مناظر شهر، می‌دهد.

در جریان ایجاد تصویری از شهر، تربیت چشم ناظر برای مشاهده به‌همان اندازه مهم است که سیمائی تازه و مستحسن. به راستی این‌هر دو باهم جریانانی دایره‌وار -- یا اگر بتوانیم امیدوار باشیم -- مارپیچ بوجود می‌آورند: تعلیم‌بصری، مردم را وادار می‌دارد که به‌مشاهده جهان پردازند؛ و این نکته خود سبب می‌شود که دقت و توقع آنان افزایش یابد. هنر طرح شهر که کاملاً بسط و پرورش یافته باشد محتاج مردمی است که خوب و با شور و علاقه مشاهده کنند و دیده انتقادی داشته باشند. اگر این هنر و ذهن مردم برای مشاهده، همراه یکدیگر رشد یابند، شهر منشأ تمتع روزانه برای میلیون‌ها ساکنین خود خواهد گشت.

ضمائم

الف

پاره‌ای مراجع برای جهت‌یابی در شهر

برای یافتن نکاتی دربارهٔ تصویرسیمای شهر، مراجع مطالعهٔ متعدد موجود است: کتب ادبی قدیم و جدید، کتاب‌های راهنمای سیاحت و مسافرت، روزنامه‌ها و مطالعات روانشناسی و مردم‌شناسی. چنین مراجعی معمولاً پراکنده‌اند؛ اما متعدد هستند و روشن‌دارندهٔ نکات بسیار. با مطالعهٔ اجمالی

آنان می‌توانیم نکاتی در باره چگونگی تشکیل این تصاویر ، پارای خصوصیات آن‌ها و نقش آن‌ها از نظر اجتماعی ، روانشناسی ، زیبایی‌شناسی و تأثیری که در زندگی مادرند ، بیاموزیم .

فی‌المثل ، از نظر مردم شناس ، می‌بینم که انسان ابتدائی معمولاً به عمق به محیطی که در آن زندگی می‌کند بستگی دارد و اجزاء آن در ذهن وی مشخص‌اند و به هر يك نامی خاص داده است . انسان ابتدائی نام تعداد زیادی از اماکن را ، حتی در نواحی غیر مسکون ، به ذهن دارد و فوق‌العاده به جغرافیای علاقه نشان می‌دهد . محیط زندگی ، جزء پیوسته فرهنگ‌های ابتدائی است . کار ، ابداع و بازی ایشان در توازن کامل با محیط زندگی ایشان است . بیشتر اوقات ، هویت ایشان با هویت محل سکونتشان یکی است و ترك آن موجب ملال خاطر شان می‌شود و بدان رغبتی ندارند . محل سکونت آنان ، برایشان نموداری از پیوستگی در جهان نا اطمینانی‌ها است . 62 ، 55 ، 38 ، 4 به گفته مردم « تی‌کیا » (جزایر « سانتا کروز ») :

زمین باقی می‌ماند ، اما انسان فانی است ؛ انسان به جهان چشم می‌گشاید ، اما دوباره در قمر خاک مدفون می‌گردد . زندگی بس کوتاه است ، اما جهان در مکان جاوید خود پایدار باقی می‌ماند 19 .

محیط زندگی انسان بدوی نه تنها واجد معنی است ، بلکه تصویری زنده و روشن دارد .

پاره‌ای اماکن مقدس ممکن است غنائی یابند ، اجزائی بس متنوع

داشته باشند اجزاء آن‌ها نامی خاص یا بند و مورد اعتنا و توجه بسیار مردم قرار گیرند. می‌دانیم «اکرپلیس»^۱ در آتن که مظاهر فرهنگی و مذهبی دیرین در آن تبلور یافته، هر جزئی، هر سنگش به نام خدائی خوانده شده و همین امر، مرمت و نوسازی آن را بسیار مشکل می‌سازد. دره «امیلی»^۲ که فقط حدود ۹۰ متر طول و نزدیک ۲۸ متر عرض دارد و در سلسله جبال «مک‌دانل»^۳ در استرالیا مرکز واقع است، برای اهالی بومی، موزه‌ای واقعی از اماکن افسانه‌ای است. در «تی‌کیپا» محلی موسوم به «مارائی»^۴ فضائی گشوده مقدسی که در قلب جنگل واقع است، فقط سالی یک بار برای مراسم مذهبی مورد استفاده قرار می‌گیرد. «مارائی»، مستطیل کوچکی بیش نیست؛ اما متجاوز از بیست نقطه آن به اسامی متعدد خوانده شده است.^{۱۹} در بین ملل پیشرفته‌تر تمام یک شهر ممکن است به عنوان شهری مقدس ملاحظه شود؛ چنان‌که مشهد در ایران و «لهاپا»^۵ در تبت واحد این خصوصیت‌اند. نام بسیاری از مقدسین و فرم‌های متشخص و اماکن مقدس از مظاهر چنین شهرهائی هستند.

تصاویری روشن از محیط جوامع انسانی؛ هنوز قسمتی اساسی از وسائل آدمیان را برای زندگی بوجود می‌آورد؛ اما شاید در حال حاضر برای بسیاری از مردم وضوح و اهمیت کمتر داشته باشد. در داستان خیال‌انگیزی^۶ که «س. ل. لوئیس»^۷ اخیراً نوشته، به تصور می‌آورد که به ذهن شخص دیگری وارد شده است و در تصور وی از جهان خارج به گردش پرداخته^{۴۸}. نوری خاکستری در ذهن این شخص موجود است؛ اما چیزی موجود نیست که بتوان آن را آسمان نامید. شکل‌هائی مبهم

Emily Gap - ۲

Acropolis - ۱

Lhasa - ۵

Marae - ۴

Mac Donnell - ۳

C.L. Lewis - ۷

fantasy - ۶

و كوچك وفاقد آنا تومی به رنگ سبز ، چون تكه هائی از رنگ ، كه از نوک قلم مو چكیده باشد نیز موجود است كه وی به داخل آن ها نفوذ می كند و سرانجام متوجه می شود درخت های «خنزر و پنزر»^۱ هستند . ماده ای نرم در زیر درخت موجود است كه رنگ سبز چمنی دارد ، اما برگ های جداگانه ندارد . هرچه بیشتر نگاه می كند همه چیز تاریك تر و مبهم تر می شود .

مؤثرترین نقش تصویری روشن از محیط ، در ذهن شخص ، آن است كه وی را قادر سازد برای تعقیب مقاصد خود در شهر به حرکت پردازد . داشتن تصویری روشن از محیط و یا عدم وجود آن ممكن است مسئله مرگ و زندگی برای قبیله ای بدوی باشد . چنان كه قبائل «لوریتكا»^۲ در استرالیای مرکزی ، وقتی كه چهار سال متوالی گرفتار خشكسالی شدند ، تنها با خاطره ای كه كهن ترین افراد قبیله ، از وضع طبیعی زمین داشت ، نجات یافتند و باقی ماندند^{۵۵} . پیران قبیله با تجربیاتی كه سال هایش آموخته بودند و با داستان هائی كه از اجداد خود شنیده بودند ، به محل رشته قنات هائی كوچك واقف بودند كه همان ها سبب شد دركویر طی طریق كنند و جان سالم بدر برند . ارزش تشخیص ستارگان ، جریان های باد و یا رنگ های آب بر دریانوردان دریا های جنوب^۳ كاملاً آشكار است . زیرا دریانورد جنوبی ، وقتی سر به دریا می گذارد ، می داند بازی خطرناکی را با مرگ آغاز می كند . چنین اطلاعاتی ، تحريك آدمیان را میسر می دارد كه ممكن سطح زندگی را ارتقاء دهد . فی المثل ، در «پالوات»^۴ (در جزایر «كارولین»^۵) خود بومیان مدرسه ای مشهور برای تعلیم دریانوردی دارند ؛ به سبب

Shoddy Trees-۱
South Sea -۳
Luritcha -۲
Puluwat -۴
Caroline -۵

همین مهارت در دریانوردی، دزدان دریائی ماهری هستند و می توانند در شغلی وسیع به این جزایر حمله برند. اگرچه در حال حاضر چنین مهارتی در دریانوردی اهمیتی ندارد؛ اما شاهدهی دیگر، وضعیت کسانی است با نوعی جراحت مغزی که قدرت شناخت محیط از آنان سلب

می شود. 154751

این اشخاص ممکن است بتوانند منطقی فکر کنند و سخن بگویند یا حتی قادراند اشیاء را بشناسند؛ اما قادر نیستند تصاویر خود را از محیط، در سیستمی واحد با یکدیگر پیوند دهند. اینان نمی توانند حتی پس از ترك اطاق خود آن را دوباره بیابند و اگر از خانه خود خارج شوند پیدا کردن آن برایشان بسیار مشکل می شود مگر آن که اتفاقاً پاره ای از اجزاء آشنا به دیده ایشان آید. حرکت اندیشیده و واجد مقصد تنها وقتی می تواند صورت پذیرد که شخص جزء به جزء تسلسل اجزاء مشخص راه خود را به خاطر آورد و تصاویری که وی از این اجزاء دارد چنان نزدیک به یکدیگر باشند که قبل از آن که دامنه تصویر یک جزء پایان پذیرد، عرصه تأثیر جزئی دیگر آغاز شود. تشخیص محل عوامل مختلف که معمولاً با شناخت هویت پاره ای مظاهر مشخص در زمینه ای که آن عامل قرار گرفته صورت می پذیرد، گاه ممکن است به سبب وجود پاره ای سمبل های مشخص و جدا از یکدیگر عملی باشد. شخصی ممکن است اطاقی را با علامتی کوچک بشناسد؛ دیگری ممکن است خیابانی را بوجود شماره خط تراموائی که در آن در حرکت است تمیز دهد. البته اگر بی اطلاع شخص، نمادها تغییر یابند، گم شدن وی حتمی است. اگر شخص بخواهد در شهری نا آشنا حرکت کند با همین وضع روبرو خواهد شد؛ اما در مورد کسانی که به اختلال حواس دچار اند گریز از گم شدگی غیر ممکن است و طبیعی است که مظاهر احساسی و عملی

آن بطریقی دیگر جلوه گر می شود تا وضعیت شخصی سالم که راه خود را گم کرده باشد.

وحشت از گم گشتگی از این جا ناشی می شود که لازمه زندگی هر موجود (ارگانیسم) متحرك این است که وی جهت حرکت خود را در محیط زندگی خود تمیز دهد. «جاکارد»^۱ می نویسد که قبیله ای از آفریقاییان چون جهت حرکت خود را از دست داد، چنان دچار ترس و اضطراب شد که نابود گشت³⁷. «ویتکین»^۲ از خلبانی مجرب صحبت می دارد که اتفاقاً جهت حرکت خود را در امتداد قائم از دست داد و چنان دچار وحشت گشت که خود آن را وحشتناکترین تجربه زندگی خود می نامد⁸¹. نویسندگان بسیار دیگر نیز وقتی از مسئله از دست دادن جهت حرکت در شهرهای امروز یاد می کنند، از احساس ناامیدی و وحشتی که همراه با آن است صحبت می دارند. 52 و 76 «بینت»^۳ از شخصی یاد می کند که وقتی از پاریس به لیون می رفت سعی می کرد همواره دریك ایستگاه راه آهن به این شهر برسد، زیرا اگر چه این ایستگاه دور از مقصد وی بود اما با تصویری که وی در ذهن داشت (و اتفاقاً اشتباه بود) درجانبی از لیون قرار می گرفت که رو به پاریس بود⁵. شخصی دیگر به هنگام اقامت خود در شهری کوچک به سرکجه ای ملایم و مداوم دچار شد، زیرا در تصور وی از جهات اصلی، در این شهر، از آغاز، نکته ای اشتباه آمیز وجود داشت. در بسیاری از منابع مورد مطالعه ما از پایداری ناخوش آیند يك اشتباه در به تصور آوردن جهات اصلی محیط، صحبت شده است²³. از جانب دیگر بنابه گفته «برآن»^۴ در محیط آشفته و به ظاهر فاقد تشخیص (از نظر بصری)

۳- Binet

۲- Witkin

۱- Jaccard

۲- Brown

يك آزمایشگاه «نشانه» هائی ساده فی المثل تخته‌ای «نخراشیده» ، جلب توجه کارکنان آزمایشگاه را می‌کند و از نظر بصری مرجعی آشنا در شناخت سیمای آزمایشگاه برای ایشان می‌گردد.⁸

تسهیل در امر تشخیص جهت از نخستین خصوصیات است که باید بر تصویری خوب از محیط مترتب باشد و پایه‌ای است که پیوندها و خاطرات احساسی ممکن است بر آن استوار گردند . اما ارزش يك تصویر تنها به این خصوصیت: نقشه‌ای که جهت حرکت را مشخص دارد، محدود نمی‌شود؛ بلکه به تعبیری وسیع‌تر می‌تواند زمینه‌ای کلی بوجود آورد که در آن شخص به عمل پردازد یادانش و اطلاع خود را بدان پیوند دهد. بدین صورت تصویر مانند مجموعه اعتقادات و یا دسته‌ای عادات اجتماعی است که واقعیات و امکانات را به نظام آورد .

منظره‌ای که سیمای متنوع داشته باشد ، ممکن است صرفاً نمودار وجود نقاط «سمبلیک» و متنوع دیگر باشد . « مایلنوسکی^۱ » وقتی از کشاورزی جزایر «ترابریاند»^۲ نزدیک ساحل گینه جدید، صحبت می‌دارد از بیشه‌هائی یاد می‌کند که درختان بلند آن بر بوندهای جنگلی قدیمی افزایند و نمودار دهکده‌ها یا درختانی هستند که بر طبق سنن قبائل دست زدن به آن‌ها گناهی نابخشودنی است.⁴⁶ به طریقی مشابه ، برج‌های نافوس ، نمودار شهرهائی هستند که در سراسر فلات ونیز موجوداند و یا برج‌های بلند سیلو از مظاهر مشخصه سیمای نواحی غرب میانه ایالات متحده است. وظیفه‌ای دیگر که ممکن است بر تصویر شهر یا محیط حوامع انسانی مترتب باشد این است که نظام دهنده پاره‌ای فعالیت‌ها باشند . فی المثل ، در جزیره «تی‌کیپا» ، چندین استراحتگاه بر سر راه روزانه

مردم به کار موجود بود که از دیرزمان بدین مقصود مورد استفاد قرار می گرفت.¹⁹ و چنین مکان‌هایی به رفت و آمد روزانه مردم، فرمی می دادند. در همین جزیره، صمیمیت و تشخیص مکانی مقدس موسوم به «مارائی» که هر گوشه آن به نام یکی از مقدسین متمایز بود، از عوامل اصلی برای مراسم مذهبی مشکلی بود که در آن صورت می پذیرفت. در استرالیای مرکزی چون قهرمانان افسانه‌ای از پاره‌ای جاده‌ها - موسوم به جاده‌های «زمان رؤیا» - عبور کرده‌اند، این جاده‌ها از عوامل اساسی تصویر اهالی از محیط خود گذشته و در عبور از آن‌ها احساس ایمنی می کردند.⁴³ در داستان «پراتلینی»¹ که در عین حال سرگذشت خود اوست، مثال‌های متعدد موجود است که مردم در رفت و آمد روزانه خود در فلورانس از خیابان‌هایی عبور می کردند که دیگر موجود نبودند؛ بلکه جزئی از یک قسمت تپه و فرو کوئیده شده این شهر بودند.⁵⁶

در مواقع دیگر، متمایز کردن و شکل دادن به محیط ممکن است پایه‌ای برای نظام آوردن دانش باشد. «راتری»² با تحسین بسیار از طبائنی یاد می کند که کوشیدند تمام گیاهان، حیوانات و حشرات جنگل‌های محل زیستن خود را به نام بشناسند و به خواص هر یک پی برند و بدین تعبیر قادر گشتند این جنگل‌ها را که سیمائی بس پیچیده داشتند و مدام مظاهری از آنان کشف می گشت - به اصطلاح - بخوانند.⁶¹

از نقش اجتماعی محیطی متشخص نیز غافل نباید بود. محیطی که نام آن بر سر زبان‌ها است و همه با آن مانوس‌اند، وسیله‌ای فراهم می آورد ده برای مردم خاطرات و سمبل‌های مشترك بوجود آید که این خود سبب پیوستگی آنان است و ارتباط متقابل آنان را تأمین می دارد. محیطی متشخص زمینه‌ای وسیع فراهم می آورد که ایده آل‌ها و تاریخ مشترك آدمیان

پیوسته و محفوظ بماند. بنا بر گفته «پرتئوس»^۱، اگرچه قبائل «آرونتا»^۲ در استرالیا حافظه‌ای فوق‌العاده در ضبط نکات ندارند اما افسانه‌های دیرین بسیار در میان آنان، دهان به دهان می‌گردد. هر گوشه‌ای از دشت و صحرا نمودار افسانه‌ای است و هر صحنه از محیط زندگی آنان نمودار نکاتی است که فرهنگ مشترک آنان را معرفی دارد.^{۵۵} «موریس - هالباکس»^۳ نیز همین نکته را دربارهٔ پاریس در عصر حاضر خاطر نشان می‌کند، جایی که می‌گوید سیمای پر ثبات این شهر و خاطرهٔ مشترکی که پاریسی‌ها از شهر خود دارند، نیروئی قوی است که آنان را به یکدیگر پیوند می‌دهد و موجبات ارتباط آنان را فراهم می‌آورد.^{۳۴}

نظم سمبلیک سیمای محیط جوامع انسانی، از بیم آدمیان می‌کاهد و محیطی امن برای ایجاد رابطه بین ایشان و این محیط بوجود می‌آورد. ذکر مطلبی دربارهٔ قبائل «لوریتکا»^۴، شاهدهی بر این نکته است:

برای هر کودک «لوریتکا»ئی که در سایهٔ صخره‌های عظیم سنگی دیده به جهان می‌گشاید - صخره‌هایی که عظمت آن ممکن است تخیل و تصور هر سفیدپوستی را که شکفتنی‌های بسیار دیده است، برانگیزد - افسانه‌هایی که این صخره‌ها بازمی‌گویند و نمودار تاریخ سرزمین او است، باید منشأ آسایش بسیار باشد. اگر این صخره‌ها صرفاً نمودار ارواح سرگردان اجداد او باشد، آنان را در رابطه‌ای مأنوس با وی قرار می‌دهد. اما این داستان‌ها و افسانه‌ها بسیار مؤثرتر از قصه‌هایی است که برای کشتن ساعات دراز تاریکی باز گفته می‌شود؛ از وسائلی است که این قبائل وحشی باتوسل بدان خود را در مقابل بیم شکفتنی‌ها و ناشناخته‌ها «جهز می‌کنند». با حیرت و بیمی طبیعی که زائیدهٔ تنهایی این انسان‌های

۱ - Porteus

۲ - Arunta

۳ - Maurice Halbwachs

۴ - Luritcka

بدوی است، شگفت آور نیست اگر اینان مشتاقانه بسیاری از مظاهر طبیعت بی کران، بی تفاوت و شاید قهاری را که در مقابل دیده دارند با تاریخ گذشته قبائل خود همگام یابند و معتقد شوند به قدرت سحر و جادو می توانند بر آن تسلط یابند.⁵⁵

حتی اگر تنهائی و بیم به اندازه تنهائی و بیم سرزمین قبائل «لوریتسکا» نباشد، آشنائی و تشخیص سیمای جوامع انسانی، نزهت خاطری بوجود می آورد و دلپذیر است. اسکیموهای «نتسیلیک»^۱، ضرب المثلی دارند که نمودار این فکر دیرین است: «چه خوش اگر انسان با بوی اشیاء خود احاطه شده باشد.»

به راستی، نام نهادن و متمایز کردن مظاهر محیط، خود به روشنی و سرزندگی آن می افزاید و به عمق و روحیه شاعرانه تجارب آدمی اضافه می کند. در تبت، پاره ای راه ها به «مشکل کرکس» و یا «نیزه آهنین» نام گذاری شده اند که نه تنها معرف وضعیت و روحیه راه هائی هستند که چنین نام هائی گرفته اند؛ بلکه نمودار تجلی شاعرانه قسمتی از فرهنگ تبت اند.³ مردم شناسی درباره مناظر «آروناتا» چنین نوشته شده است:

هیچکس جز به تجربه نمی تواند، قدر زندگی و حیات افسانه های این سرزمین را بشناسد. سرزمینی که ما از آن عبور کردیم ظاهراً فقط پوشیده از بوته های پراکنده «مالگا»^۲ و چند نهر صمغ بود و این جا و آن جا، چند ردیف کوه و یادشتی گشوده به چشم می خورد. اما افسانه های تاریخی آن که از ازمینه نخستین سخن می گفت، آن را به صحنه فعالیت های بسیار مبدل کرده بود... این افسانه ها چنان زنده اند که انسان تصور می کند در سرزمینی مسکون

۲ - Arunta

۱ - Netsilik Eskimo

۳ - Mulga

قدم برمی دارد و فعالیت های بسیار در اطراف وی صورت می پذیرد:
هر گوشه پراز انسان هائی است که جنب و جوش فراوان دارند .⁵⁴

در حال حاضر، برای مشخص کردن محیط، آدمیان و سائلی دیگر
در اختیار دارند: شماره گذاری و یا نام های مجردی که به قسمت های مختلف
داده می شود. اما مشکل این است که این روش، کیفیت و وضوح فرم های
مشخص را زائل می کند. «وهل»^۱ و «شترائس»^۲ در مطالعه خود، مثال های
فراوان ذکر می کنند که نمودار کوشش آدمیان برای یافتن سبیل موجزی
است که معرف شهر محل سکونت ایشان باشد؛ سمبلی که هم تأثیر
بصری آنان را از محیط به نظام آورد و هم آن که جریان فعالیت روزانه
ایشان را تسهیل کند .⁸²

ارزشی که بر محیطی «نمایان» مترتب است و احساسی که از دیدار
آن به انسان دست می دهد، در توصیف مؤثر «پروست»^۳، نویسنده فرانسوی،
از برج های بلند و نوک نیز کلیساهای ناحیه «کمبری»^۴ که وی چند تابستان از
کودکی خود در آن بسر آورده است خلاصه می شود. منظره مورد مشاهده
وی نه تنها نمودار شهر نزدیک آن است و محل آن را مشخص می دارد؛
بلکه به قلب زندگی روزانه مردم شهر وارد می شود . و خاطره آن در
ذهن نویسنده سال ها بعد از روزگار کودکی باقی می ماند و وی را به جستجوی
آن وا می دارد :

برج بلند کلیساها چنان خاطره ای در ذهن گذاشته
که تصویری کنم همواره باید بدانها بازگشت ؛ برج هائی که

۲- Strauss	۱- Wohl
۴- Combray	۳- Proust

همه چیز را در عرصه عظمت خود دارد و بر ساختمان‌های اطراف خود قد برمی‌افرازد و نمودار آن‌ها است⁵⁷.

انواع سیستم مراجع مورد استفاده در جهت‌یابی

تصاویر ممکن است به‌صورت گوناگون به‌نظام آیند، ممکن است سیستم به‌نظام آورنده تصاویر، کلی و مجرد باشد. درباره‌ی اوقات صریح و مستقیم و درباره‌ی دیگر با مراجعه مداوم به محل و بررسی روابط عوامل محیط صورت پذیرد. قبائل «چاکچی»^۱ در سبیری ۲۲ جهت اصلی را که سه بعدی است نسبت به خورشید معین می‌دارند که شامل نقاط «اوج» و «حضيض» نجومی، نیم شب (شمال) و نیم روز (جنوب) می‌شود که همه جهاتی ثابت هستند؛ به‌اضافه ۱۸ جهت دیگر که آن‌ها نیز نسبت به موقعیت خورشید در اوقات مختلف شبانه روز تعریف می‌شوند و از این رو با تغییر فصل تغییر می‌یابند. چنین سیستمی به‌میزانی کافی وضع تابش آفتاب را روشن می‌دارد تا فی‌المثل جهت اطاق‌های خواب نسبت به آن معین گردد. دریا نوردان «مایکرونزی»^۲ به‌هنگام دریا نوردی در اقیانوس آرام، از سیستمی دقیق در تعیین جهت استفاده می‌کنند که اگر چه قرینه نیست؛ اما نسبت به کپکشان حساب گشته و جهات اصلی جزایر «مایکرونزی» را معین می‌دارد؛ تعداد جهات اصلی در این سیستم از ۲۸ تا ۳۰ تغییر می‌کند.¹⁸

سیستمی که در فلات چین شمالی مورد استفاده قرار می‌گیرد کاملاً مرتب و با قاعده است. اما بر آن داستان‌های سحر و جادو بسته‌اند؛ فی‌المثل، شمال نمودار رنگ سیاه و روح شیطانی است و حال آن که جنوب معنایش رنگ قرمز، شادمانی، حیات و خورشید است. و در موارد بسیار محل

نهادن اشیاء مذهبی و ساختمان‌ها را معلوم و معین می‌دارد. به راستی قطب نما، که اختراعی چینی است برای دریانوردی اختراع نگشت بلکه برای تعیین جهت به هنگام بنای ساختمان‌ها بوجود آمد. استفاده از این سیستم بقدری در این سرزمین پهناور و مسطح، معمول است که روستائیان چینی در مشخص داشتن جهت، برخلاف ما که برای تعیین آن فی‌المثل می‌گوئیم «به چپ برو» یا «به راست پیچ» از جهات قطب نما استفاده می‌کند. تفاوت عمده این است که جهت، نسبت به شخص تعیین نمی‌شود؛ بلکه ثابت و کلی است و با تغییر وضعیت شخص تغییر نمی‌یابد.⁸⁰

قبائل «آرون‌تا»ی استرالیا، وقتی از شئی‌ای صحبت می‌دارند می‌خواهند آن را مشخص کنند، نزدیکی آن، جهت آن و درجه مرئی بودن آن را نسبت به خود معلوم می‌دارند. برخلاف، يك جغرافی دان امریکائی، در خطابه‌ای از لزوم استفاده از جهات اصلی (شمال، جنوب، مشرق و مغرب) صحبت داشت و بسیار متعجب شد وقتی در میان مستمعین خود، شهرنشینانی را یافت که برایشان استفاده از جهات اصلی به هیچ روی ضرورت نداشت چون برای حرکت در شهر از مظاهر آشکار سیمای شهر استفاده می‌کردند. خود سخنران البته در روستا و کوهپایه پرورش یافته بود⁵². برای اسکیموها یا صحرانشینان جهت یابی مدام میسر است و این امر با استفاده از تشخیص محل سنگ‌های آسمانی صورت نمی‌پذیرد بلکه با در نظر گرفتن بادهای اصلی یا انبوه برف و شنی که در نتیجه وزش بادهای وجود می‌آید.

در پاره‌ای قسمت‌های افریقا جهت اصلی ممکن است مجرد نباشد یا ثباتی نداشته باشد بلکه مدام به سوی نواحی سکونت دائم قبائل منعطف گردد. «جاکارد» در اشاره به همین نکته از سکونت مشترك چندین قبیله در نقطه‌ای صحبت می‌دارد و می‌نویسد که هر قبیله خود به خود رو به محلی استقرار

یافته بود که سرزمین تحت اختیار او بشمار می آمد³⁷. سپس از فروشندگان سیار فرانسوی صحبت می دارد که به شهرهای نا آشنا مسافرت می کنند و در هر شهر مدتی به کسب و کار اشتغال دارند. برای اینان نام شهر و یا «نشانه» های مشخص در سیمای شهر برای اشتغال به کسب و کار مطرح نیست؛ بلکه در هر شهر که مستقر می شوند، فقط ایستگاه راه آهن و جهت روبه آن را به خاطر می سپارند و پس از خاتمه کار مستقیماً به آن بازمی گردند. یا باز به عنوان مثالی دیگر، قبائل بدوی استرالیائی، تل هائی که بر مزاراموات خود می سازند به قسمی شکل می دهند که بنا بر اعتقادات قبیله، جسد هر مرده روبه خانه روحی و باقی وی باشد⁷².

جزیره «تی کیا» نمودار سیستمی دیگر در تعیین جهت است. این سیستم برخلاف آن ها که تاکنون مذکور افتاد نه کلی است و نه نسبت به شخص تعیین می گردد و نه آن که نسبت به مبدئی خاص، بلکه پیوسته به «لبه» ای است که در سیمای جزیره موجود است. این جزیره به اندازه ای کوچک است که در همه نقاط آن، دریا، هم به چشم می خورد و هم به گوش می آید و اهالی در مشخص داشتن بسیاری از نقاط جزیره، اصطلاحی دارند که ممکن است آن را به «درون جزیره» و یا «رو به دریا» ترجمه کرد. فی المثل، محل تبری که در حیاطی واقع شده ممکن است با چنین اصطلاحی مشخص شود و یا چنان که «فرث» خود شنیده و نوشته، یکی از ساکنین جزیره به دیگری گفته است: «گونه رو به دریای تو گلی شده». استفاده از چنین سیستمی در میان این مردم چنان رواج دارد که برای آنان مشکل است قطعات بزرگ زمین را به تصور آورند. روستائیان

معمولا در کناره ساحل سکنی می‌گزینند و اصطلاح متداول آنان در تعیین جهت، «دهکده دیگر» و «دهکده پس از آن» و از این قبیل است. به عبارت واضح، سیستم مورد استفاده آنان ردیفی و واجد يك بعد است.

پاره‌ای اوقات، جهتی کلی اساس نظام محیط را بوجود نمی‌آورد؛ بلکه جهت همه عوامل نسبت به يك یا چند کانون که در شهر اهمیت یافته‌اند تعیین می‌شود. در مشهد (ایران) همه عوامل حول وحوش بقعه مقدس، حتی خاکی که بر آن می‌نشیند، تقدس یافته و نقطه بلندی که راه ورود بدشهر بر آن واقع است - جایی که بقعه مقدس برای نخستین بار دیده تازه وارد بدشهر می‌آید - اهمیت فراوان دارد؛ و در داخل شهر به هنگام عبور از خیابان‌هایی که راه بدصحن مبارک می‌برد، شایسته است، شخص تعظیم کند. به عبارت موجز، این کانون مقدس، قطبی بدشهر داده و تمام نواحی اطراف آن بر گرد این قطب به نظام آمده‌اند. ناگفته نگذاریم که تعظیم به بقعه مقدس در مشهد شبیه، رسم مرسوم مسیحیان کاتولیک است که به هنگام عبور از محور محراب کلیسا - که به قسمت داخلی کلیسا جهت می‌دهد - باید ادای احترام کنند.

فلورانس نیز در اعصار عظمت خود، بدین شیوه نظام یافته بود. در آن زمان، تعیین محل تمام عوامل نسبت به «کانتی»^۱ صورت می‌گرفت و «کانتی» شامل تمام عوامل مهم شهر: رواق‌ها، چراغ‌ها، علائم مخصوص و محراب کلیسا، خانه خانواده‌های مهم و مغازه‌های معتبر، خاصه دارو خانه‌ها، می‌گشت. اصطلاح «کانتی» بعدها به محله‌ها داده شد که به دنبال آن، به سال ۱۷۸۵ نظامی یافتند و نام گذاری شدند. شماره گذاری خانه‌ها به سال ۱۸۰۸ صورت گرفت و از آن پس خیابان‌ها، به جای محلات در تعیین آدرس مورد استفاده قرار گرفتند.

در شهرهای قدیمی استفاده از «محلّه» ها در مشخص داشتن نقاط شهر کاملاً معمول بود. در زمان امپراطوری روم، در آدرس ها فقط نام محلات که البته كوچك بود و تقسیم بندی مشخص داشت قید می شد. می توان فرض کرد که شخص یا نامه نخست به این محلات می رسید سپس رسیدن به مقصد نهائی با پرسش از مردم محلّه صورت می گرفت³⁵.

سیمای محیط را ممکن است با خطوط ارتباطی مشخص داشت. قبائل «آرونتا» در استرالیا، تمام سرزمین خود را با شبکه ای از «راه» های افسانه ای مشخص می دارند که شماره بسیاری از نقاط دور افتاده را که هر يك متعلق به تیره ای از این قبیله است و در آن ها حیوان یا عامل طبیعی دیگری-سمبل افراد این تیره خاص- موجود است به یکدیگر مرتبط می دارند و بین آن ها نواحی وسیع متروك باقی می ماند. معمولاً تنها يك راه صحیح به فروشگاهی که دارای اشیاء متبرك معرف قبیله است موجود است. «پینك» در این مورد می نویسد که یکی از راهنمایان وی برای آن که ورودش بدیگی از این فروشگاه ها صحیح و احترام آمیز باشد تغییر مسیر داد و به میزبان بسیار بر طول راه خود افزود³⁴.

«جاگارد»، از راهنمائی عرب به شهرت بسیار صحبت می دارد که می توانست محوترین راه ها را در صحرا تعقیب کند و برای وی تمام صحرا شبکه ای از این راه های محو نامشخص بود. در يك مورد، وی به مشقت فراوان راه محو پیچ در پیچی را تعقیب می کرد تا به مقصد رسد، در حالی که مقصد از دور نمایان بود و راه مستقیم بدان، آشکار. و این امر، در صحرا کاملاً معمولی است زیرا به سبب طوفان و سراب به «نشانه» هائی که از دور پیدا هستند و راه مستقیم بدان ها ظاهراً معلوم است نمی توان اعتماد کرد. نویسنده ای دیگر، از «مجدب»^۲ های صحرا صحبت می دارد که راه کاروان های شتر است و صدها

کیلومتر در کویر صحرا از چشمه‌های به چشمه دیگر ادامه می‌یابد و نقاط تلاقی آن را با راه‌های دیگر، انبوه سنگ چین‌ها مشخص می‌دارد و گم کردن این نشانه معنایش ممکن است مرگ باشد. این نویسنده شخصیت قوی و روحیه تقریباً مقدس چنین راه‌هایی را خاطر نشان می‌کند. در محیطی دیگر، در جنگل‌های افریقا که نفوذ ناپذیر به نظر می‌رسند، برای راه یافتن به جنگل از راه‌های «فیل‌رو» استفاده می‌شود و بومیان چنان به آسانی از آن‌ها عبور می‌کنند که مام‌مکن است از خیابانی بگذریم.³⁷

«پروست»، در توصیف خود از و نیز مثالی از احساسی مهیج و شاعرانه که با استفاده از سیستم «راه»‌ها در تعیین جهت حاصل می‌آید، بدست می‌دهد:

قایق من به تعقیب جریان آب، از کانالی کوچک عبور کرد؛ و همچنان که در آب پیش می‌رفتم بنظر می‌آمد مانند آن که دست اسرار آمیز روحی مرموز مرا هدایت کند، قلب محله‌ای پر از جمعیت به دو قسمت می‌شکافت و راهی در مقابلم گشوده می‌شود. ساختمان‌های بلند با پنجره‌های خود به سبک «موریش»^۱ با ترکیب بس نازک و به شکلی نامعین از یکدیگر می‌شکافتند. مدام شعاعی از خورشید به پیش می‌تابید و راهی را مشخص می‌داشت، انگاری که دست مرموز شمعی بدست گرفته باشد تاراه را برایم روشن کند.⁵⁸

«بر آن» در تجربه خود (وی چشم چند نفر را بست و آن‌ها را در لایبرنتی رها کرد تا راه خود را بیابند) متوجه شد که حتی در چنین وضعی،

۱- Moorish منسوب به Moors و آن، دسته‌ای از مسلمانان شمال

غربی افریقا که نژادی مرکب از عرب و بربر دارند - مترجم.

اشخاص مورد آزمایش ، دست کم از سه روش برای تعیین جهت استفاده کردند : بخاطر سپردن تسلسل حرکت که معمولاً تکرار آن مشکل است مگر آن که تسلسل به صحت محفوظ ذهن شده باشد ؛ استفاده از پارادای «نشانه»ها (تخته‌های خشن ، منبع صدا و اشعه خورشید که گرمای آن راهنمای حرکت است) در مشخص داشتن نقاط مختلف ؛ و احساس کلی جهت یابی در فضای اطاق (فی المثل، راه حل کلی برای تشخیص جهت در اطاق ممکن است بدین طریق متصور شود که حرکتی کلی در امتداد چهار دیوار اطاق صورت پذیرد و دوباره فضای درون اطاق تفحص شود)⁸.

نحوه شکل یافتن تصویر در ذهن ناظر

ایجاد تصویری از محیط، جریانی دوجانبه است بین ناظر و منظره مورد مشاهده وی. آنچه که ناظر مشاهده می کند بر اساس فرم خارجی عوامل موجود در منظره است ؛ اما چگونه وی منظره را ترجمه می کند و در ذهن خود نظام می دهد و چگونه توجه خود را معطوف منظره می سازد، هر دو نکاتی هستند که به نوبت خود در منظره مورد مشاهده او تأثیر می گذارند . ارگانیک وجود آدمی تطابق پذیر و انعطاف پذیر است و مردم گوناگون ممکن است تصاویری کاملاً متفاوت از یک منظره در ذهن داشته باشند .

«سایپر»^۱ ، مثالی بس جالب توجه در زبان قبائل سرخ پوست «پائی توت»^۲ ساکن جنوب امریکا، یافته است که نمودار عطف توجه متفاوت ایشان بر مناظر است . در زبان این سرخ پوستان، برای اصطلاحاتی نظیر «نقطه ای مسطح در کوهستان محاط بدصخره های برآمده کوه»، یا «یواره های

دره‌ای که نور خورشید بر آن بتابد» و یا «دشتی غلطان که چندین تپه کوچک در آن قد برافراشته باشند» ، يك لغت واحد موجود است . چنین اصطلاحاتی در توصیف پست و بلند زمین برای تعیین محل‌های مختلف در سرزمینی نیمه خشك بسیار ضروری است . «سایر» ، در ادامه مطالب خود می‌نویسد که در زبان سرخ پوستان معمولاً لغتی کلی مانند لغت انگلیسی «ویدز»^۱ (علف هرزه) وجود ندارد ؛ اما برای انواع علف‌ها بر حسب آن که از نظر طبیعی مورد استفاده باشند یا از نظر غذائی ، خام یا پخته ، و بر حسب رنگ و سن آن‌ها لغات متفاوت موجود است ؛ چنان که در زبان انگلیسی برای گوساله^۲ ، گاو^۳ ، گاو^۴ ، گوشت گوساله^۵ و گوشت گاو^۶ ، لغات خاص و متفاوت وجود دارد . در عوض چنان که وی خاطر نشان می‌کند ، در زبان یکی از قبائل سرخ پوست ، لغتی که «ماه» و «خورشید» را مشخص می‌دارد یکی است!⁶⁶

ساکنین جزائر «آلتوتز»^۷ آلاسکانیز نامی خاص برای مظاهر عمودی مناظر طبیعی خود: سلسله جبال ، قله ، قله آتشفشان و مانند آن ندارند؛ اما حتی کوچکترین صورافقی مناظر طبیعی که در صور مختلف آب : نهر ، نهرک و آبدان ، تجسم می‌یابد برای خود نامی خاص دارد . می‌توان فرض کرد که چون این راه‌های آبی کوچک مظاهری از محیط هستند که در حمل و نقل و مسافرت اهمیت حیاتی دارند ، نام خاص یافته‌اند . بنظر می‌رسد توجه اسکیموهای «تسیلیک» نیز معطوف به مظاهر مختلف آب باشد . در دوازده نقشه خلاصه‌ای که بومیان «تسیلیک» برای «راسموسن»^۸ ترسیم کردند ،

calf —۲	weeds —۱
bull —۴	cow —۳
beef —۶	veal —۵
Rasmussen —۸	Aleuts —۷

نام ۵۳۲ نقطه مشخص گشت و از آن‌ها ۴۹۸ نقطه مشخص دارندۀ جزایر، سواحل، خلیج‌ها، شبه جزایر، دریاچه‌ها، نهرها و گذرگاه‌های آبی بود. ۱۶ نقطه نمودار تپه‌ها و کوه‌ها و فقط ۱۸ نقطه معرف صخره‌ها، دره‌ها، باتلاق‌ها و یا آبادی‌ها بود⁶⁰. «یونگ»^۱ از زمین شناس مجربی یاد می‌کند که قادر بود بسهولت در کوهستان‌های مه‌آلود آلپ راه خود را بیابد، صرفاً بدین سبب که نوع سنگ‌های نقاط مختلف را از نظر زمین‌شناسی خوب می‌شناخت⁸³.

عاملی دیگر و نسبتاً کمتر معمول که در جهت یابی مورد استفاده قرار می‌گیرد وضع آسمان است که چون آینه‌ای وضعیت زمین زیر خود را منعکس می‌دارد. بنا بر گفته «ستفنسن»^۲ ابرهای کم ارتفاع قطب شمال نمودار نقشه زمین زیر خود هستند؛ ابرهایی که در بالای دریاها و غیر منجمد قرار می‌گیرند، به رنگ سیاه‌اند و ابرهای بالای دریاها و منجمد به رنگ سفید و ابرهای بر روی زمین‌های منجمد کمی تیره‌تر اند و بر همین روال تشخیص وضعیت زمین به مدد رنگ ابرها به هنگام عبور از خلیج‌های وسیع؛ جائی که «نشانه»ها در پائین افق قرار گرفته‌اند، اهمیت فراوان دارد⁷³. در دریاها و جنوبی نیز استفاده از «آینه» آسمان کاملاً متداول است و با آن نه تنها می‌توان محل جزایری را معلوم داشت که در پائین افق قرار گرفته‌اند؛ بلکه از طریق رنگ و شکل ابرها، مشخصات جزایر را نیز معلوم داشت. کتاب تازه «گاتی»^۳ درباره دریا نوردی نیز اطلاعاتی تازه در این باب بدست می‌دهد و انواع فرم‌ها را که ممکن است در جهت یابی مورد استفاده قرار گیرد مشخص می‌دارد²³.

Stefansson — ۲

Yung — ۱

Gatty — ۳

دیدیم که قبائل مختلف ، ممکن است هریک به عواملی خاص از مظاهر طبیعت توجه بیشتر داشته باشند؛ اما این تفاوت دامنه‌اش از این حد بیشتر می‌رود و شامل چگونگی نظم تصاویری که اینان در ذهن از مناظر طبیعی دارند نیز می‌گردد . در زبان بومیان جزایر «آلتوتز» ، هیچ کلمه‌ای موجود نیست که نمودار دسته‌ای کلی از اشیاء یا عوامل مشابه باشد ، زیرا اینان برخلاف ما وحدت تسلسلی که ممکن است بین پاره‌ای اشیاء موجود باشد ، نمی‌شناسند . قبائل «ارونتا» ستارگان روشن و نزدیک را در یک گروه جای می‌دهند و ستارگان محو و بعید را در دسته‌ای دیگر .

مکانیسم دیدن در آدمیان چندان تطابق پذیر است که هر دسته از ایشان می‌تواند قسمتی از سیمای محیط را به نحوی خاص در ذهن مجسم دارد و به اجزاء آن معنایی متفاوت دهد؛ و حال آن که سیمای محیط ممکن است به دیده ناظر نا آشنا کاملاً یکدست و یکنواخت رسد. بوته‌های خاکستری «مالگا» که تا چشم کار می‌کند قسمت‌هایی از سرزمین استرالیا را پوشانیده؛ سرزمین مسطح و پوشیده از برف اسکیموها که در آن حتی تمیز بین زمین و دریا غیر ممکن است؛ جزایر مه‌آلود «آلتوتز» و یا اقیانوسی که دریا نوردان «پولنز» در مقابل دیدگان خود دارند و هیچ نقطه مشخصی در آن مشهود نیست، همه مثال‌هایی هستند از محیط‌هایی که سیمایی یکدست و یکنواخت دارند؛ اما چشم مجرب از هر قسمت آن تصویری دگرگونه برمی‌دارد .

دو گروه بدوی : اسکیموها و دریانوردان دریاهای جنوبی در جهت یابی و نقشه برداری چنان مهارتی دارند که فقط اخیراً نقشه برداران مغرب زمین بر آنان تفوق یافته‌اند . اسکیموها ، بدون استفاده از ساده‌ترین لوازم نقشه‌کشی و بی‌آن که به هیچ نقشه موجود مراجعه کنند، قادراند نقشه‌هایی کاملاً قابل استفاده ترسیم کنند که پاره‌ای اوقات نواحی به طول

۶۵۰ تا ۸۰۰ کیلومتر را شامل می‌شود. این امر مستلزم مهارتی است که کمتر کسی در هیچ جای جهان از آن برخوردار است.

دریا نوردان جزایر «کارلین» در اقیانوس آرام نیز بطریقی مشابه روشی در تعیین جهت حرکت در دریا دارند که بسیار مفصل و دقیق است و نسبت به کپکشان، موقعیت جزایر، جهت باد، نسیم، موقعیت خورشید و جهت امواج تعیین می‌شود. 44' 18 «آراگو» خاطر نشان می‌کند که وقتی هوا نوردی مشهور - با دانه‌های ذرت - تمام جزائر دریای اژه را برای وی مجسم داشت، موقعیت نسبی آنان را معلوم کرد، نام آن‌ها را ذکر کرد و محصولات هر یک و راه ورود به هر یک را مشخص داشت. بعد از آن، قطب نمائی از نی ساخت و جهت بادهای اصلی، کپکشان و نسیم‌های دریائی را که به مدد آن‌ها پرواز خود را بر این جزایر تنظیم می‌کنند معین کرد. ناگفته نگذاریم که مسافت بین شرق و غرب این جزایر نزدیک ۲۴۰۰ کیلومتر است.

هر دو تمدن بدوی که از آنان در سطور گذشته یاد کردیم و واجد مهارت فوق العاده در به تصور آوردن محیط خود و ترسیم آن هستند، دو نکته به اشتراك دارند: نخست آن که محیطشان پوشیده از برف یا سراسر آب، اساساً سیمائی ندارد و تنها به ندرت و به میزان بسیار کم تغییر می‌کند. دوم آن که، مدام مجبور به حرکت از نقطه‌ای به نقطه دیگر هستند. اسکیموها، برای ادامه حیات با تغییر فصل باید از یک نوع شکار به نوع دیگر پردازند که این خود مستلزم کوچ کردن از یک ناحیه به ناحیه دیگر است. بهترین دریا نوردان دریا‌های جنوب نیز ساکن جزایر مرتفع و حاصلخیز نیستند

بلکه موطنشان جزایر سفالی کوچکی است که منابع طبیعی آن بس ناچیز است و مدام تهدید به قحطی می‌شود. وضعیت چادر نشینان «توارک»^۱ نیز مشابه است و آنان نیز در جهت یابی مهارت کامل دارند. برخلاف، چنان که «جاکارد» خاطر نشان می‌کند، آن دسته از بومیان افریقا که در سرزمین خود پای بند زراعتند و تحرکی ندارند، حتی در جنگل‌های سرزمین خود، گم می‌شوند.

اهمیت فرم

با این همه که در اهمیت انعطاف پذیری و تطابق حواس آدمی با محیط دریافت تصویر صحبت داشته‌ایم، باید اضافه کنیم که شکل جسمی نیز در ایجاد تصویر نقشی مؤثر دارد. برخاستن دریانوردان ماهر از محیط‌هایی که بنظر می‌رسد سیمائی بس مشکل داشته باشند، خود مؤید این نکته است.

این نکته را نیز باید اضافه کنیم که مهارت در تشخیص جهت در این نواحی «فاقد سیمایم» و پیچیده، آسان و همگانی نیست. اطلاع بر احوال محیط فقط خاص خبرگان است. بنا بر نوشته «راسموسن»، فقط رؤسای قبائل اسکیمو به رسم نقشه با کیفیتی که شرح آن مذکور افتاد قادر بودند. «کرتز»^۲ خاطر نشان می‌کند که در سراسر جنوب تونس فقط ۱۲ راهنمای مجرب وجود داشت. دریانوردان جزائر «پولنز» از طبقات حاکمه‌اند و اطلاع بر احوال دریا از پدر به پسر، دهان به دهان می‌رسد و چنان که قبلاً متذکر شدیم در جزیره «پولوات» مدرسه‌ای رسمی برای تعلیم دریانوردی هست. و معمول است دریا نوردانی که همواره تمام صحبتشان کرد دریا و

باد و جهت آن دور می‌زند، در سفرهای جدا از دیگران صرف غذا کنند. این نکته انسان را به یاد قایقرانان رودخانه می‌سی‌سی‌پی می‌اندازد که مدام بر این رودخانه بالا و پائین می‌رفتند و صحبتشان منحصر به وضعیت رودخانه بود تا مبادا نکته‌ای از «نشانه»های متغیر و غیر قابل اعتماد رودخانه از دیده‌ایشان پنهان بماند. اگرچه از تحسین این روش در شناخت و تسلط بر سیمای محیط نمی‌توان خودداری کرد؛ اما رابطه‌ای آسان و مستقیم و نزدیک با بامحیط ندارد. مسافرت‌های دریائی در اطراف جزایر «پولنز» کاملاً آمیخته به اضطراب است و معمولاً مرکب از ردیفی از قایق‌ها است که در جستجوی یافتن خشکی پهلوی به پهلوی یکدیگر در حرکت‌اند. به عنوان مثالی دیگر، یاد آور می‌شویم که در قبائل «آروتا»ی استرالیا، تنها سالخوردگان می‌توانند قبیله را از یک چشمه آب به دیگری رهنمون شوند و در میان صحرای پوشیده از «مالگا» راه‌های مقدس را به صحت بیابند. بر خلاف، در جزیره «تی‌کیبا» که سیمائی متنوع دارد، این مسئله اصولاً بندرت مطرح است.

گزارشات مکرر در دست است که در محیط‌های فاقد سیمائی مشخص، حتی راهنمایان بومی، جهت و راه را گم می‌کنند. «شتره‌لو»^۱ ساعت‌های دراز سرگردانی خود و راهنمای بومی‌اش را در صحرای پوشیده از «مالگا»ی استرالیا توصیف می‌دارد و می‌نویسد که راهنمای وی به کرات از درخت بالا می‌رفت تا بتواند «نشانه»هایی که در مسافتی بعید قرار داشتند مشاهده کند.⁷⁵ «جارکارد» نیز وقایع تأثر انگیز از سرگردانی قبائل «توارک» ذکر کرده است.

علی رغم قدرت انتخاب چشم ، کیفیت تصویری خاصی در پاره‌ای مناظر که دیده را ناگزیر به خود می‌خوانند ، موجود است . بیشتر اوقات ، نقاط مقدس در جالب توجه ترین مظاهر طبیعی تمرکز می‌یابد: چنان که در «آشانتی»^۱ ، افریقا ، رودخانه‌ها و دریاچه‌ها بزرگ منسوب به خدایان هستند و یا آن که کوه‌های عظیم احترام و تکریم در مؤمنین برمی‌انگیزد. فی‌المثل در «اسام»^۲ - یکی از ایالات هندوستان - کوهی مشهور موجود است که بر طبق روایات و افسانه‌ها ، محل وفات بودا است . « وادل»^۳ ، این کوه را ، دلیرانه و بدیع‌المنظر می‌نامد و می‌نویسد که در دشتی هموار قد - برمی‌افرازد و با آن تضادی آشکار و دلپذیر بوجود می‌آورد. وی خاطر نشان می‌کند که این کوه از دیر زمان - حتی قبل از بودا - مورد پرستش آدمیان قرار گرفته و برهمنان مسلمان نیز آن را مقدس می‌شمارند .

در جزیره «تی‌کیپا» نیز کوهی عظیم به سبب سیمای مؤثر خود، اهمیت خاص یافته و همه مظاهر بصری جزیره بر گرد آن نظام و سامان می‌یابد . به یک تعبیر، این کوه ، هم از نظر اجتماعی و هم از نظر طبیعی، تاجی بر رأس جزیره است که می‌توان در آن به جانب خدایان صعود کرد . بر فراز آن می‌توان محل تمام خانه‌های جزیره را مشخص داشت و رایحه‌ای برتر از وهم و گمان با جو آن آمیخته است . چون قلّه آن سراسر پوشیده از «تارو»^۴ است که در سطح زمین موجود نیست ، شگفتی خاص می‌یابد و آن را جالب‌تر می‌کند .

گاه ممکن است منظره‌ای به سبب تنوع بسیار خود جلب توجه کند.

1 - Ashanti 2 - Assam 3 - Waddell

4 - taro : گیاهی از گیاهان مناطق استوایی که ریشه‌ای نشاسته‌ای

دارد - مترجم .

«کاواکوشی»^۱ ساحل رودخانه‌ای را در نزدیک دریاچه «کل‌گیپال»^۲
شرح زیر توصیف می‌کند:

... سنگ‌هایی که این‌جا و آن‌جا انبوه گشته‌اند ،
برخی قمرزاند ، برخی آبی ، پاره‌ای سبز و بعضی ارغوانی ...
شکل آن‌ها ، از راستی فوق‌العاده و شکفت‌انگیز است : برخی تیز
و زاویه دارند و بعضی دیگر تامیان رودخانه ادامه می‌یابند ... و
هرسنگ با شکل شکفت‌انگیز خود نامی جداگانه دارد ... و به
سبب همین تنوع رنگ و شکل مورد احترام و پرستش عامه قرار
می‌گیرد .³⁹

اگر به مثالی ساده‌تر قناعت کنیم ، سالیان دراز است که نقشه
مرغزارهایی که پرندگان در آن آشیان می‌گیرند ، ترسیم گشته و در
آن تغییرات بسیار به منصفه بروز می‌رسد چون توسط اشخاص مختلف
سامان می‌یابد . اما يك نكته در تمام تغییرات به ثبات پایدار مانده
است ؛ و آن حدود و ثغور آن‌ها است که با نرده یا ردیف بوته‌ها
مشخص گشته.⁵⁰ می‌دانیم که پرندگان مهاجر به هنگام پرواز
درجهتی خاص ، برای خود «خطوط‌های» دارند که راهنمای مسیر پرواز
آنان است و یا با استفاده از «لبه»‌هایی که عوامل طبیعی مانند سواحل دریا
بوجود می‌آورد پرواز می‌کنند . حتی ملخ‌ها که پرواز خود را با جهت باد
تنظیم می‌کنند ، هنگامی که برفراز آب به پرواز درآمدند که فاقد سیمایی
مشخص بود ، جهت حرکت خود را از دست دادند و پراکنده گشتند .
مظاهر دیگر ، نه تنها ممکن است قابل تشخیص و تمیز باشند ،

بلکه از خود «وجود» و شخصیتی داشته باشند؛ نوعی زندگی و واقعیتی موجود و شکفت که به احساس آدمیان با زمینه‌های فرهنگی متفاوت آید. «کاواکوشی» از کوهی مقدس در تبت صحبت می‌دارد که «حالت وقار و عظمت آن» در نخستین دیدار معبد به نظر می‌آید و آن را با تجربه خود در دیدار بودا که با کوه‌هایی احاطه شده مشابه می‌یابد.

مثالی که به ذهن ما [امریکائیان] نزدیکتر است تجربه‌ای است که با دیدار نخستین از پرتگاهی در امتداد جاده قدیمی «ارگان» حاصل آمده

... همین که مسافرین به لب پرتگاه رسیدند، موجی از تعجب همه را فراگرفت ... بسیاری از آنان، چراغ‌های دریائی، کوره‌های آجرپزی، عمارت کنگره امریکا درواشنگتن، «بیکن‌هیل»، برج‌های تیراندازی، کلیساها، برج کلیساها، گنبدها، خیابان‌ها، کارگاه‌ها، فروشگاه‌ها، انبارها، پارکها، میدان، اهرام، قصور، بنادر، ستون‌ها، مناره‌ها، معابد قصور گوئیك، قلاع مدرن، کاتدرال‌های فرانسوی، قصور آلمانی خاص سرزمین «راین»^۲، پرچها، تونل‌ها، دالان‌ها، مناره‌ها، معبد «بلوس»^۴ و باغ‌های معلق بابل را پیش پای خود در درون پرتگاه مشاهده کردند... با يك نگاه اجمالی و مختصر تخته سنگ‌های مرمر سفید که زیبایی خاص داشتند، به سبك هر عهد و هر کشوری جلوه گر می‌گشتند ...⁶⁹

گذشته از تجربه‌ای که شرح آن در سطور بالا مذکور افتاد این سنگ‌ها بر ناظرین بسیار دیگر، اثرات مشابه گذاشته‌اند.

Oregon Trail — ۱ Capitol — ۲

Rhine — Land Castles — ۳ Temple of Belus — ۴

از همین رو در حالی که از انعطاف پذیری تصور بصری انسان صحبت می‌داریم باید اضافه کنیم که شکل خارجی عوامل محیط نیز نقشی مؤثر در ایجاد تصویر دارد. پاره‌ای عوامل، چشم را به خود می‌خواند و برخی دیگر آن را رد می‌کند و همین امر نظم و تنوع محیط را آسان می‌دارد یا آن را مشکل می‌سازد. در مقام قیاس، شاید بتوان گفت که جذب یارده پاره‌ای عوامل توسط چشم به آسانی و یا اشکالی است که ذهن تأثیرپذیر آدمی در به خاطر سپردن نکات گوناگون دارد: پاره‌ای نکات با مطالبی که هم‌اکنون در ذهن موجود است پیوستگی و رابطه می‌یابند و آسان تر جذب می‌شوند و حفظ پاره‌ای نکات که رابطه‌ای با خاطره شخص ندارند مشکل است.

«جاکارد» از چندین «محل کلاسیک» در سوئیس صحبت می‌دارد که مردم مدام جهت آن‌ها را از دست می‌دهند. «بطرس» خاطر نشان می‌کند که تصور وی از «مینیاپلیس»^۱ - هر بار که خیابان‌های شطرنجی این شهر تغییر جهت می‌دهد - بکلی مغشوش می‌گردد. «تروبریج»^۲ متوجه شده است که مردم بسیار در نیویورک نمی‌توانند جهت شهرهای دوردست را، بدون اشتباه، مشخص دارند: اما شهر آلبانی، استثنائی به وجود می‌آورد، زیرا بوسیله رودخانه «هاسن» از نظر بصری، با نیویورک پیوند می‌یابد.

در لندن، به سال ۱۶۹۵ محله‌ای کوچک ساخته شد موسوم به «هفت عقربک»^۳ که مرکب از هفت خیابان بود و خیابان‌ها بصورتی شعاعی از میدانی دایره‌ای شکل منشعب می‌گشتند. در میان میدان جرزی به سبک «دریک»^۴ قرار داشت که بر آن هفت عقربک، هر یک رو به یک

۲- Trowbridge

۱- Minneapolis

۴- Doric

۳- Seven Dials

خیابان ، نصب گشته بود . «جان گئی»^۱ در کتاب خود موسوم به «هنر قدم زدن در خیابان های لندن» ، از شکل آشفته و گیج کننده این خیابان ها صحبت می دارد ؛ - اگر چه تلویحاً اشاره می کند که شکل آن ها ممکن است ، تنها روستائی ساده لوح و یا تازه وارد احمق را گمراه و مضطرب سازد .²⁵

«مالینفسکی» تفاوت بسیار میان مناظر متنوع کوه های آتشفشان «دوبو»^۲ و «امفلت»^۳ های جزایر «دانتروکاستو»^۴ نزدیک گینه جدید از يك جانب و نواحی جزایر مرجانی و یکنواخت «ترابریاند» ، از جانب دیگر ، قائل می شود . وی رفت و آمد دائم سیاحان را به این جزایر و تمرکز تصورات افسانه ای در نواحی «دوبو» و همچنین تصورات هالی «ترابریاند» را درباره کوهستان های آتشفشان «دوبو» در کتاب خود توصیف می کند . شرح زیر درباره سفر وی از جزایر «ترابریاند» به «دوبو» است :

زمین کم ارتفاع و نوامانندی که آبندها «ترابریاند» را به شیئی تند احاطه می کند بتدریج نازک تر می شود و در کمی کم رنگه ناپدید می گردد . و در مقابل آنان کوه های جنوبی ، بلند و بلندتر قد بر می افرازند... نزدیک ترین آنان که «کیاتابو» نام دارد به شکل هرمی نازک است که به يك جانب خم گشته و روشنائی خیره کننده ای دارد که راهنمای ملاحان در مسافرت به جنوب است ... در ظرف یکی دو روز این اشکال که آن گاه محتوی خود را از دست می دهند شکل هایی تازه می گیرند و حجم بسیار می یابند . این کوه ها با صخره های سنگی استوار و قائم و جنگل های سبز خود ، تجارده کولا^۵ را از هر جانب احاطه می کند «ترابریاندی» ها دریانوردی در خلیج های عمیق را که از هر جانب با کوه احاطه شده باشد دوست دارند... در زیر سطح آب ، دنیائی شگفت و رنگارنگ از مرجان ها ، و گیاهان دریائی موجود

Amphletts — ۳

Dobu — ۲

John Gay — ۱

Kula — ۵

D'Entrecasteaux — ۴

است که خود را در مقابل دیدگان آنها می‌گشاید . . . در زیر این آبها است که «تراپریاندی» سنگ‌های سنگین‌رنگین متنوع به شکل‌های گوناگون می‌یابند ؛ درحالی‌که در سرزمین خود ایشان جز مرجان‌های مردهٔ سپیدمال‌آور، سنگی دیگر موجود نیست . . . بملاوه انواع گرانیت، با زالت و سنگ‌های آتشفشان، «ابسیدین»^۱ های سیاه بالبه‌های تیز و حلقه‌های واجد فلز به چشم می‌خورد . ورنک قرمز و قهوه‌ای زردگون همه‌جا مرئی است بدین‌صورت منظره‌ای که اکنون در مقابل دیده دارند به سرزمین

موعود می‌ماند، سرزمینی که در افسانه‌ها می‌توان از آن سراغ گرفت.⁴⁶

همین نکته در بارهٔ قسمتی از استرالیا نیز صادق است : اگر چه جاده‌های «زمان‌های افسانه‌ای» استرالیا در تمام جهت در زمینی مسطح و پوشیده از بوته‌های «مالگا» ادامه می‌یابند ، اما بنظر می‌رسد ، نقاط تجمع بومیان که در افسانه‌ها آمده است و «گره»هایی که از نظر تاریخی مقدس و مورد توجه هستند ، در دوناچیهای متمرکز باشند که سیمائی متنوع دارند . - در ناحیهٔ «مک دانل» و سلسه جبال «ستوارت»^۲.

پس از مقایسهٔ مناظر طبیعی در سرزمین‌های بندوی ، اکنون بی‌مناسبت نیست نوشتهٔ «اریک گیل»^۳ را نقل کنیم که مقایسه‌ای است بین «برایتن»^۴ انگلستان ، زادگاه وی و «چی چستر»^۵ شهری که وی بعدها در آن سکونت گزید :

تا آن روز ، هرگز به ذهنم نیامده بود که شهرها می‌توانند شکل و وجودی از خود داشته باشند ، درست مانند لوکوموتیوهای محبوب که بر آن‌ها معنی و خصوصیات بارز مرتب تواند بود . . . [چی چستر] قریه‌ای بود ، شهری بود ، چیزی که

obsidian — ۱ Stuart's Bluff Ranges — ۲
Eric Gill — ۳ Brighton — ۴ Chichester — ۵

نقشه‌ای داشت و نظامی در آن مرعی بود و نه انبوهی از خیابان‌های کم و بیش کثیفی که مانند قارچ از هر طرف، به دنبال خطوط راه آهن، روئیده باشند. . . . همین قدر می‌دانم که «چی چستر» همان بود که «برایتن» نبود: هدفی چیزی، جایی. . . . نقشه «چی چستر» روشن و مصرح بود. . . . از بالای دیوارهای شهر که یادگار رومی‌ها است، مشاهده مستقیم مزارع سبز اطراف شهر میسر بود. چهار خیابان وسیع مستقیم شهر را تقریباً به چهار قسمت مساوی تقسیم می‌کرد؛ و ناحیه مسکونی نیز با چهار خیابان کوچک به چهار قسمت مساوی تقسیم شده و تقریباً در تمام آن، خانه‌های یادگار قرن هفدهم و هیجدهم به چشم می‌خورد. . . . اما درباره «برایتنی» که می‌شناختیم. . . . صرفاً نمی‌توان چیزی گفت. وقتی درباره «برایتن» فکر می‌کردیم، بدین سبب بود که خانه ما مرکز آن بود. . . . و هیچ مرکز دیگری در شهر موجود نبود. اما هنگامی که در «چی چستر» زندگی کردیم. . . . مرکز شهر خانه مادر خیایان «والز شمالی»^۱ شماره ۲ نبود؛ بلکه میدان بازار شهر بود. وجود چنین مرکزی نه تنها احساس اجتماعی به مامی داد بلکه بطور کلی روابط سازمان یافته و اندیشیده‌ای را که در نقشه شهر وجود داشت عیان می‌کرد. . . . اصلاً نمی‌توان گفت که «برایتن» جایی بود و جالب این است که هرگز به ذهنم نیامده بود که شهر به نوع دیگری هم ممکن است وجود داشته باشد. 33.

قبلاً از روشنی سیمای «تی کیپا» به سبب وجود کوه «رآنی»^۲ صحبت داشته‌ایم، نوشته زیر معلوم می‌دارد چگونه می‌توان، در اجزاء سیمای يك محیط تنوع بوجود آورد:

وقتی یکی از بومیان « تی کپیا » از سرزمین خود ، به مسافرتی دریائی آغاز می کند ، نخستین تخمین اوازمسافتی که پیموده ، نسبت به آن قسمت‌هایی از جزیره است که هنوز از دور در بالای افق پیدا است . پنج نقطه اصلی در مسیر او موجود است : « راراروا » که زمینی کم ارتفاع در نزدیک ساحل است . وقتی این قسمت از دیده مسافر پنهان می شود ، وی می داند که مسافتی در دریا پیموده است . هنگامی که دومین نقطه « ماتوآ » ، صخره‌هایی که نزدیک ۷۰ تا ۱۰۰ متر در نقاط مختلف قد برافرازند ، پدیدار می شود ، ساحل بکلی ناپدید می گردد . سپس نقطه سوم موسوم به « اوروما نوآ » جایی است که رؤس ردیفی از تپه‌ها که از هر جانب دریاچه را احاطه می کنند و شاید ارتفاعی نزدیک ۱۶۰ تا ۲۵۰ متر دارند در زیر امواج درمی غلظند . هنگامی که « اوروآ زیآ » (آخرین نقطه کوه « رآنی » که نزدیک ۲۸۰ متر ارتفاع دارد) از دیده ناپدیده می شود ، مسافر می داند که مسافتی بمید در دریا رانده است . و وقتی سرانجام « اورونورونو » ، که قلّه کوه است از دیده ناپدید می شود ، لحظه‌ای است که وی دوری خود را از دیار ، با احساسی آمیخته به غم تهنیت می گوید¹⁹.

به مدد پنج نقطه مشخص در مناظر طبیعی که سیمائی متنوع و دلپذیر دارند ، وداع بادیار که پدیده‌ای آشنا به تقسیماتی مقبول نظام یافته است که هر کدام از آن‌ها هم جنبه عاطفی دارد و هم آن که شخص عملاً تصویری از مسافت می دهد .

در نوولی « ازفرستر »^۶ ، وقتی یکی از شخصیت های داستان از

1- the rauraro ۲- mato ۳- the uru mauna
 ۴- the uru asia ۵- the uru rono rono
 ۶- Forster

هندوستان مراجعت می‌کند ، در ورود به نواحی مدیترانه ، کیفیت فرم محیط و نمایانی آن ، وی را سخت تحت تأثیر قرار می‌دهد :

ساختمان‌های ونیز ، مانند کوه‌های جزیره کرت یا مزارع مصر ، هر يك جای صحیح خود را داشتند ؛ و حال آن‌که در هندوستان بینوا هیچ چیز بر سر جای خود نبود. اوزیائی فرم معابد یونان و حجم به هم پیوسته تپه‌های مدیترانه را از یاد برده بود ؛ به راستی بدون فرم ، زیبایی چگونه می‌تواند وجود داشته باشد ؟ . . . سال‌ها پیش که وی محصل جوان دانشگاه بود ، سیمای رنگارنگ کلیسای «سنت مارک» نظر او را به خود خوانده بود ؛ اما اکنون چیزی گران‌بها تر از موزائیک‌ها و مرمرهای الوان «سنت مارک» در مقابل دیدگان وی قرار داشت : توازن‌ی که بین مخلوق آدمی و مخلوق طبیعت بوجود آمده و سبب پایداری تمدن از آشفتگی گریخته‌ای - روحی که فرمی خردمندانه یافته و گوشت خون آدمیان حیات آن را میسر می‌دارد - گشته است. در حالی که برای دوستان خود در هندوستان کارت‌هایی از مناظر ونیز می‌فرستاد ، احساس می‌کرد که هیچ کدام از آنان متوجه نشاط خاطروی از دیدار این مناظر نمی‌شود، نشاط خاطری که از دیدار فرم‌های ونیز به وی دست داده و جدائی تردید ناپذیری بین او و دوستانش بوجود می‌آورد ؛ همه دوستان وی بادیوار کارت‌ها ، جلال و عظمت ونیز را مشاهده خواهند کرد ؛ اما فرم ونیز از دیده شان پنهان می‌ماند . 22

نکات ضعف «نمایانی»

فراموش نباید کرد که محیطی که «نمایانی» بسیار دارد ممکن است خود سبب ناراحتی شود . محیطی که مملو از معانی سحر و جادو است ممکن است محل کار و فعالیت گردد ؛ «آرون‌تا»ها چنان به سحر و جادوی محیط خود دلبسته‌اند که تمام سختی‌های آن حتی مرگ را تحمل می‌کنند

و حاضر نمی‌شوند به نواحی مساعدتری کوچ کنند. قبرستان‌های قدیمی چینیان در زمین‌های قابل کشت و زرع واقع شده که سخت مورد احتیاج است. در میان «مائوری»^۱ های زلاند جدید، استفاده از پاره‌ای از بهترین زمین‌های قابل زراعت ممنوع است؛ زیرا اهمیت افسانه‌ای دارد. استفاده از زمین، هر جا که احساس مردم جریحه‌دار نشود، به سهولت بیشتر صورت می‌گیرد. حتی استفاده محافظه کارانه از منابع طبیعی ممکن است در جایی که سنن موجود انطباق با صنایع جدید را اجازه نمی‌دهد، به خطر افتد.

«گئوگه‌گان»^۲ می‌نویسد که در جزایر «آلوت» هر قسمت از محیط برای خود نامی جداگانه دارد؛ اما نکته جالبی را اضافه می‌کند: تعدد اسماء برای هر قسمت کوچک چندان است که بیشتر اوقات «آلوتی» که در یک جزیره زندگی می‌کند اسماء جزیره مجاور خود را هرگز نشنیده است.²²

سیستمی که تنوع و تمایز بسیار داشته باشد، اما فاقد مظاهر کلی و مجرد باشد ممکن است عملاً مخل. روابط آدمیان شود. ممکن است نتایج نوع دیگر نیز بر آن مترتب شود. «شتره‌لو» در این مورد از «اروتنا»ها صحبت می‌دارد:

چون هر عاملی از محیط، مهم یا کم‌اهمیت، افسانه‌ای به دنبال دارد، می‌توان دلیل تنبلی محض مردم را در فعالیت‌های ادبی دریافت... هیچ صحنه‌ای از این محیط نیست که افسانه‌ای، ساخته و پرداخته نسل‌های گذشته بدان منسوب نباشد تا نسل امروز بتواند به قدرت تصور خود بر آن افسانه‌ای خلق کند... سنت‌های گذشته به معنی واقعی کلمه نیروی ابداع را فلج کرده است...

از قرن‌های پیش دیگر در این سرزمین افسانه‌ای ساخته نمی‌شود...
بطور کلی نمی‌توان گفت که «آرون‌ها» نژاد بدوی در حال
زوالی هستند... بلکه قومی تخیل و ابتکاری که فقط حافظ سنن

گذشته‌اند⁷⁵

همچنان که محیطی مستحسن باید تصاویری غنی و زنده در ذهن
به وجود آورد، این تصاویر نیز باید قابل انتقال از ذهنی به ذهن دیگر
باشد و با احتیاجات عملی در توافق آید و بتواند به صورتی تازه منظم شود،
واجد معانی تازه باشد و روح شاعرانه تازه‌ای را مشوق گردد. هدف،
ممکن است ایجاد محیطی «نمایان» باشد؛ اما این نمایانی، صفتی جامد
و مسدود نباشد بلکه مدام با تغییر شرایط و احتیاجات تغییر یابد.

برای آن که نشان دهیم این مشکل را چگونه می‌توان، حتی
بطریقی «غیر منطقی»، گشود شاید بتوانیم به عنوان مثال از «ژئوماتیک»^۱
چینی‌ها صحبت بداریم که ظاهری علمی دارد. «ژئوماتیک» بر اساس تأثیر مناظر
و عوامل محیط پایه‌گذاری شده و استادانی دارد که قوانین پیچیده آن را
نظام می‌دهند و تفسیر می‌کنند. دربارهٔ بادهائی است که خالق آنان
شیاطین‌اند و با شناخت تپه‌ها، تخته‌سنگ‌ها و درختانی که فواصل بازبین
عوامل موجود در یک منظر را پرمی‌کنند، می‌توان آن‌ها را جلوگیری کرد؛
و یا بد وسیله ارواح نیکی که در آب زندگی می‌کنند و در آبندها، جوی‌ها
و مجاری آب مأمن می‌گیرند. شکل مظاهر محیط هر یک نمودار ارواحی
است که در آن جای گرفته‌اند. این ارواح ممکن است مفید باشند و یا
غیر مؤثر و بی‌فایده؛ ممکن است درباره‌ای نقاط متمرکز باشند و یا پراکنده؛
در عمق محیط جای گرفته باشند و یا در سطح آن، خالص باشند یا مخلوط

با عناصر دیگر، قوی یا ضعیف و باید مورد استفاده قرار بگیرند و یا به وسیله درخت کاری، منظره سازی، ایجاد برج، انباشتن سنگ‌ها و عواملی از این قبیل بر تعدادشان افزوده گردد و به نقاطی راه یابند که وجودشان لازم است. امکان تعبیر و تفسیر در «ژئوماتیک» بسیار است و مشکل، رشته‌ای است که در حال گسترش است و خبرگان، تمام جهات بسط آن را پژوهش می‌کنند. اگرچه از حقیقت بدور است؛ اما از نظر ما واجد دو جنبه جالب توجه است: نخست آن که تجزیه و تحلیل غیر جنامدی است از محیط: معانی تازه، تدابیر شاعرانه تازه و بسط تازه آن همواره ممکن است. دوم آن که به استفاده و به سامان دادن فرم خارجی محیط و تأثیرات آن راه می‌برد: تأکید بر آن است که اندیشه و انرژی آدمیان بر جهان حاکم است و می‌تواند آن را تغییر دهد. شاید در این «طلسم» اشاراتی موجود باشد که نشان دهد چگونه می‌توان محیطی «نمایان» بوجود آورد، بی آن که مخمل و مزاحم امور و حوائج دیگر آدمیان گردد.

ب

روش مطالعه

برای آن که بتوان تصور اساسی «نمایی» را در شهرهای امریکائی به آزمایش گذاشت و مورد مطالعه قرار داد از دو روش اصلی استفاده کرده ایم: مصاحبه با دسته کوچکی از اهالی شهرها با توجه به تصویری که از محیط خود در ذهن دارند؛ بررسی منظمی از تصاویری که در ذهن

ناظرین تعلیم یافته ، از دیدار قسمت های مختلف شهر بوجود می آید .
 تعیین ارزش این روش ها ، مسئله ای بس مهم است ؛ خاصه آن که یکی
 از مقاصد مطالعه ما ، ایجاد همین روش ها بود . دو سؤال متفاوت در مسئله
 کلی نخستین موجود است : الف) تا چه میزان می توان به این روش ها
 اعتماد کرد و نتایج آن ها تا چه اندازه مقرون به حقیقت است ؟ ب) این
 روش ها تا چه اندازه می توانند مفید فایده باشند ؟ آیا بر نتایج حاصل
 ارزشی مترتب است تا بتوان از آن ها در طرح شهرها استفاده کرد و آیا
 کوششی که در این راه صورت گرفته به نتیجه ای که حاصل آمده می ارزد ؟
 نکات اصلی مصاحباتی که بدون مراجعه مستقیم به مناظر صورت
 گرفت ، عبارت بود از تقاضائی از مصاحبه شدگان برای ترسیم نقشه ای
 خلاصه از شهر ، توصیفی دقیق از تعداد بسیاری «رفت و آمد» در درون شهر
 و توصیفی خلاصه از قسمت هایی که به ذهن افراد مصاحبه شده ، زنده و مشخص
 آمده بود . این مصاحبات بدین سبب صورت پذیرفت که : نخست ، فرضیه
 «نمایی» سیمای شهر مورد آزمایش قرار گیرد ، دوم تصویری اجمالی و تقریبی
 از تصاویری که عموم از سه شهر مورد مطالعه در ذهن دارند حاصل آید تا
 بتوان آن را با بررسی مستقیم مناظر محیط مقایسه کرد و کمکی باشد برای
 پیشنهاداتی که ممکن است برای طرح شهر عرضه شود ؛ سوم روشی مستقیم
 و به اصطلاح «میان بر» ایجاد گردد تا بتوان تصویر عمومی مردمان را از
 هر شهری بدست آورد . برای درك این نکات ، روش های مورد استفاده
 کاملاً مفید افتاد ؛ اما باید اضافه کنیم که در عمومیت دادن تصاویر حاصل
 به عامه يك شهر تردید می توان کرد و این نکته ای است که بدان توجه
 داشته ایم و درباره آن صحبت خواهیم داشت .

سؤالانی که در این نوع مصاحبات - مصاحبات بدون مراجعه مستقیم
 به مناظر - مطرح گشت به قرار زیر بود :

۱. وقتی کلمه «بستن» را می‌شنوید، فوراً چه نکته‌ای به ذهن شما می‌آید؟ این کلمه، برای شما نمودار چه عواملی است؟ چگونه می‌توانید سیمای «بستن» را بطور کلی توصیف کنید؟

۲. از شما تقاضا داریم نقشه‌ای سریع از نواحی مرکزی «بستن» ترسیم کنید، از خیابان «ماساچوست» روبه درون شهر یا نواحی «دان‌تان» آغاز کنید. نقشه را چنان تصویر کنید که انگاری شهر را برای غریبه‌ای توصیف می‌کنید؛ نقشه شما باید حتی المقدور تمام نقاط مهم را شامل شود؛ انتشار نداریم نقشه‌ای کاملاً دقیق باشد؛ فقط طرحی خلاصه، کافی است. [جواب دهنده باید تسلسل رسم نقشه را یادداشت کند: از چه نقطه‌ای آغاز کرده، به ترتیب کدام نقاط را کشیده و بعد کجا آن را ختم کرده است].

۳. الف. لطفاً مسیر حرکت خود را از خانه تا محل کار (مسیری که معمولاً از آن استفاده می‌کنید) ذکر کنید. به تصور آورید که خود اکنون در حال حرکت از خانه به جانب محل کارتان هستید و تسلسل عواملی را که ممکن است در طول راه مشاهده کنید، صداها یا راکه بشنوید و یا بوهای راکه استشمام کنید، خاطر نشان کنید؛ توصیف شما باید شامل عواملی باشد که سبب شده این مسیر را انتخاب کنید و اشاراتی که شخص نا آشنا به شهر باید داشته باشد تا همان راه را انتخاب کند و آنچه برای ما مهم است سیمای عوامل شهر است؛ اگر نام خیابان‌ها و نقاط مختلف را به خاطر نمی‌آورید، اهمیت ندارد [در ضمن توصیف، اگر لازم باشد، سؤال کننده باید وصف دقیق‌تر پاره‌ای قسمت‌ها را تقاضا کند].

۳. ب. آیا احساسی خاص نسبت به پاره‌ای از قسمت‌های مسیر خود دارید؟ رفتن شما به محل کارتان چه مدتی طول می‌کشد؟ آیا در پاره‌ای از نقاط مسیر، درباره‌ی محلی که در آن هستید عدم اطمینان به شما

دست می‌دهد؟

سؤال را سه بار باید در مورد مسیرهای مختلف تکرار کرد، اما به قسمی که از مضمون مصاحبه‌شدگان يك نوع سؤال شده باشد. فی‌المثل: «اگر قرار باشد پیاده از بیمارستان عمومی «ماساچوست» به ایستگاه جنوبی شهر بروید چه راهی را انتخاب می‌کنید؟» و یا «اگر قرار باشد با اتومبیل از تالار «فانوویل» به تالار سمفونی برگردید، چه راهی را انتخاب می‌کنید؟» ۴. اکنون می‌خواهیم بدانیم چه عواملی در قسمت مرکزی «بستن» به نظر شما از عوامل دیگر سیمانی مشخص‌تر دارند. این عوامل ممکن است کوچک یا بزرگ باشند؛ اما به ما بگوئید تشخیص هویت و به‌خاطر سپردن کدام عوامل به نظر شما آسانتر است.

برای هر يك از دو یا سه عاملی که مصاحبه‌شدگان در سؤال ۴ ذکر کرده‌اند، مصاحبه‌کننده سؤال ۵ را مطرح می‌کند:

۵. الف. ممکن است ————— را برای ما شرح دهید؟ اگر شما را چشم بسته به آن نقطه ببرند، بعد چشمانتان را بکشایند، به نظر شما چه عوامل مشخصی موجود است که بگوئید حتماً در این نقطه هستید؟
۵. ب. آیا نسبت به ————— احساسی خاص دارید؟
۵. پ. ممکن است در نقشه‌ای که خود ترسیم کرده‌اید، نشان دهید ————— کجا واقع است؟ (واگر بتوان مطرح کرد:) حدود و مرزهای آن کدام است؟
۶. ممکن است لطفاً جهت شمال را در نقشه‌ای که رسم کرده‌اید معین دارید؟

۷. مصاحبه‌اکنون پایان پذیرفته است، اما اگر چند دقیقه‌ای به بحث آزاد با شما بگذرانیم برای کارمان مفید است و ممنون خواهیم شد.
(بقیه سؤالات به صورت «خودمانی» مطرح می‌شود:)

الف . تصور می‌کنید مقصودمان از این سؤالات چه بود ؟

ب . جهت‌یابی و شناسائی عوامل شهر چه اهمیتی برای مردم دارد؟

پ . اگر بدانید کجا هستید و یا به کجا می‌روید آیا رضایت‌خاطری

به شما دست می‌دهد ؟ و برعکس اگر جا و مقصد خود را ندانید ناراحت

می‌شوید ؟

ت . تصور می‌کنید ، شخص به آسانی می‌تواند مسیر خود را در

« بستن » بیابد ؟ و یا اجزاء آن را مشخص دارد ؟

ث . از شهرهایی که با آن آشنا هستید، در کدام‌ها می‌توان به آسانی

مسیر را تشخیص داد ؟ چرا ؟

این مصاحبات طولانی بود و معمولاً در حدود یکساعت و نیم ادامه می‌یافت ؛ اما مصاحبه‌شدگان تقریباً همواره با علاقه بسیار و اغلب با تأثر و احساسات به سؤالات پاسخ می‌دادند. تمام مصاحبات نخست بر نوار ضبط می‌شد و سپس از روی نوار یادداشت بر می‌داشتیم؛ و این روش اگر چه خسته کننده و ملال‌آور بود؛ اما تمام جزئیات پاسخ‌ها را ضبط می‌کرد و مکث‌ها و تغییر صداها را منعکس می‌داشت .

شانزده تن از مصاحبه‌شدگان « بستن » به اندازه کافی به موضوعی علاقمند گشتند که از آنان برای شرکت در مصاحبه دوم دعوت شود . در جلسه دوم به آن‌ها تعداد بسیاری عکس از محله مرکزی « بستن » نشان داده شد که به ترتیب از قسمت‌های مختلف این محله برداشته شده ؛ اما از سر قصد این ترتیب در نشان دادن عکس‌ها به مصاحبه‌شدگان رعایت نمی‌گشت . از این گذشته چندین عکس از شهرهای دیگر نیز در میان این عکس‌ها گذاشته شده بود . نخست از مصاحبه‌شدگان تقاضا می‌شد عکس‌ها را به هر ترتیبی که به نظر آنها طبیعی و منطقی می‌رسد دسته‌بندی کنند و سپس از آن‌ها خواسته می‌شد بگویند کدام عکس متعلق به کدام قسمت است.

عکس‌هایی که بدین ترتیب شناخته می‌شدند از مجموعه عکس‌ها بیرون آورده می‌شد و از مصاحبه شده تقاضا می‌شد آن‌ها را بر میزی بزرگ در جاهای مناسب خود به ترتیبی قرار دهد که در توافق با رابطه واقعی آنان در نقشه شهر باشد.

سرانجام، از مصاحبه شدگانی که خود داوطلب ادامه تحقیق شده بودند تقاضا می‌شد به شهر روند و همان راهی را که از منزل تا محل کار قبلاً توصیف کرده‌اند عملاً از سر گیرند: فی‌المثل، از بیمارستان عمومی «ماساچوست» تا ایستگاه جنوبی شهر. مصاحبه کننده نیز همراه مصاحبه شونده می‌شد و ضبط صوتی همراه داشت. از مصاحبه شونده تقاضا می‌شد مسیر حرکت را انتخاب کند و بگوید چرا این یا آن راه خاص را برگزیده و عواملی که در طول راه مشخص‌تر به دیدن وی می‌آید نام برد و بگوید در کدام نقطه احساس اطمینان می‌کند و در کدام نقطه احساس عدم اطمینان.

برای آن که بتوان تا حدی این نمونه برداری کوچک را بررسی کرد و اگر اشتباهی در آن موجود است بر طرف نمود مطالعه‌ای دیگر صورت گرفت؛ بدین ترتیب که از اشخاص مختلف در خیابان‌ها تقاضا شد جهت حرکت به نقطه‌ای خاص را معلوم دارند. شش مقصد معین از جانب ما انتخاب شده بود: خیابان «کامن ولث»، نبش خیابان «سامر» و «واشنگتن»، میدان «سکالی»، بنای «جان هنکاک»، میدان «لوئیز برگ» و باغ عمومی شهر. همچنین پنج نقطه نیز به عنوان مبداء حرکت انتخاب گشته بود: ورودی اصلی بیمارستان عمومی «ماساچوست»، کلیسای «الدنرث» در محله «نرث‌اند»، نبش خیابان «کلمبوس» و «وارن»، ایستگاه جنوبی شهر و میدان «آرلینگتن». در هر يك از نقاط مبداء، مصاحبه کنندگان از عابرین جهت رسیدن به هر يك از مقاصد را می‌پرسیدند؛ از میان هر چهار یا پنج عابریکی برای این سؤال انتخاب می‌شد و سؤال بدین صورت مطرح می‌گشت:

« چگونه می‌توان به ————— رفت؟: از کجا می‌توانیم بدانیم به مقصد

رسیده‌ایم؟ » و «چقدر طول می‌کشد تا به مقصد رسید؟»

ممکن بود تصاویر ذهنی از شهر را که بدین ترتیب بدست می‌آمد بامدار کی دیگر، از قبیل عکس‌های هوایی، نقشه‌ها، نمودارهای تراکم، نمودارهای نوع و شکل ساختمان‌ها که شاید بتوان آن‌ها را مدارك «عینی» نامید مقایسه کرد. اما اگر از «عینیت» این مدارك در گذریم، برای مقاصد ما کاملاً نارسا بودند؛ زیرا نه عمقی داشتند و نه آن‌که می‌توانستیم به اندازه کافی آن‌ها را عمومیت دهیم. تنوع عواملی که ممکن است ارزش‌یابی شود بی‌نهایت است و به این نتیجه رسیدیم که بهترین راه مقایسه يك تصویر ذهنی، مقایسه آن با تصویر ذهنی دیگری است؛ به شرط آن‌که تصویر دوم بر اساس نکات مهم تجزیه تحلیل مصاحبات اصلی گذشته بوده با دیده‌ای بینا حاصل آمده باشد. این نکته کاملاً روشن بود که مصاحبه‌شدگان به واقعیت موجودی که همه ایشان در وجود آن اشتراك نظر داشتند، پاسخ می‌گفتند؛ اما بهترین راه تعریف واقعیت موجود با استفاده از روش‌های کمی و بر مبنای خود واقعیت صورت نمی‌پذیرفت؛ بلکه با استفاده از مشاهدات و ارزش‌یابی چند تن که آموخته بودند بدقت سیمای شهر را مستقیماً بنگرند و خاصه عواملی را در نظر بگیرند که تا آن‌جا اهمیت آن‌ان برای مطالعه ما به ثبوت رسیده بود.

مشاهده مستقیم بتدریج ساده‌تر و شامل قسمتی از شهر گشت که ناظری تعلیم یافته که قبلاً تصور «نمایی» شهر را آموخته بود، بتواند آن را با پای پیاده انجام دهد و به نظام آورد. چنین ناظری، نخست مورد مطالعه خود را ترسیم می‌کرد و وجود، نمایی و روابط بین «نشانه‌ها»، «گره‌ها»، «راه‌ها» «لبه‌ها» و «محلّه‌ها» را مشخص می‌داشت و قدرت و ضعف سیمای

هریک را یادداشت می‌کرد. سپس چندین بار در طی گردش‌های طولانی در قسمتی که برای مطالعه انتخاب گشته بود صحت دریافت تصویر در گزارش نخست را آزمایش می‌کرد، ناظر عوامل سیمای شهر را به‌دو دسته کم‌اهمیت و پراهمیت تقسیم می‌کرد. «پراهمیت» آن عواملی بودند که استثناً سیمائی قوی و روشن داشتند. آن‌گاه از خود می‌پرسید چرا این عامل سیمائی قوی یا ضعیف دارد؛ چرا این «پیوند» واضح یا مبهم به‌نظر می‌رسد.

آنچه که با این مطالعه ترسیم می‌گشت نقشه‌ای «مجرد» بود؛ بدین معنی که تصویر واقعی عوامل شهر نبود بلکه تأثیری کلی و عمومی که این عوامل بر ناظری که ذهنش برای دریافت نکاتی خاص آمادگی یافته بود می‌گذاشت. ترسیم نقشه البته مستقل از نتایج تجزیه و تحلیل مصاحبات صورت می‌گرفت و برای هر قسمت مستلزم ۳ یا ۴ روز کار بود. توصیف دو عامل (به‌عنوان مثال) در ضمیمه پ، نوع عواملی را که برای این قضاوت بکار رفت مشخص می‌دارد.

در تجزیه و تحلیلی که از نخستین مشاهده مستقیم صورت گرفته فرضیات اصلی درباره نوع عوامل، چگونگی نهادن آن‌ها در کنار یکدیگر و این که چه چیز به آن‌ها سیمائی قوی می‌دهد، حاصل آمد. و این فرضیات در ضمن مصاحبات آزمایش شدند و نقائص آن‌ان بر طرف گشت. هدفی دیگر که اهمیتی کمتر از هدف نخستین داشت یافتن روشی برای تجزیه و تحلیل مظاهر بصری شهر بود که با استفاده از آن بتوان تصویری که محتملاً عموم مردم از شهر خواهند داشت پیش‌بینی کرد. برای هر دو مقصد، حسن روش‌هایی که سرانجام حاصل آمد به ثبوت رسید. اما این نکته مهم را ناگفته نگذاریم که توجه ما بیشتر معطوف عوامل، به‌خودی خود بود و بر نحوه ترکیب آن‌ها در مجموعه بصری مجتمعی، به اندازه کافی تأکید نگشته بود.

تصاویر ۳۵ تا ۴۶ سیمای شهر مورد مطالعه ما را ، چنان که از مقایسه مصاحبات شفاهی و نقشه‌های اجمالی و مشاهده مستقیم آن‌ها که توسط خودما صورت پذیرفت ، حاصل آمده مصور می‌دارد . برای آن که بتوان تصاویر را بایکدیگر مقایسه کرد ، همه آن‌ها به یک مقیاس ترسیم شده و در ترسیم آن‌ها یک نوع علائم بکار رفته .

ذکر چند نکته کلی در باره رابطه نکاتی که مستقلا از مصاحبات استخراج گشت و نکاتی که حاصل مشاهده مستقیم ما است لازم بنظر می‌رسد . شگفت آن بود که مشاهده مستقیم در « بستن » و « لوس آنجلس » کاملا با نتایج مستخرج از مصاحبات شفاهی در توافق بود (تصویر ۴۷) . در « جرسی سیتی » که تنوع سیمای آن بسیار ناچیز است ، مشاهده مستقیم فقط شامل حدود دوسوم نتایجی گشت که از مصاحبات شفاهی حاصل آمده بود . اما در این مورد نیز ، هیچ عامل مهمی نبود که در تصویر حاصل از مشاهده مستقیم موجود باشد و در تصویر حاصل از مصاحبات شفاهی مفقود . در همه موارد درجه بندی نسبی عوامل کاملا ثابت مانده بود . مشاهده مستقیم که با پای پیاده صورت پذیرفت دارای دو نقص بود : نخست ، نادیده گرفتن اجزائی که برای ترافیک اتومبیل اهمیت داشتند و نادیده گرفتن پاره‌ای از اجزاء محله‌ها که به سبب موقعیت اجتماعی خود برای صاحب‌شدگان خاصه واجد اهمیت بودند . پس بنظر می‌رسد اگر مشاهده مستقیم ما که پیاده صورت گرفت با مطالعاتی که با اتومبیل می‌تواند صورت گیرد همراه شود ، روشی خواهد بود که بتواند ترکیب احتمالی تصویر شهر را تا اندازه‌ای معین دارد و در آن تأثیر « ناهرئی » موقعیت اجتماعی ملحوظ باشد و در محیطی که از نظر بصری غیر متغیر است ، عطف توجه بیشتر بصورت کلی صورت پذیرد .

در باره‌ای موارد توافق بین نقشه احتمالی که هر يك از مصاحبه‌شدگان رسم کرده بود و مصاحبه‌وی بسیار اندك بود؛ اما مجموع نقشه‌ها و مجموع مصاحبات با يكديگر در توافق بودند. دوباره باید یادآور شویم، که عوامل اصلی بندرت تنها در مصاحبات و یا تنها در کروکی‌ها ظاهر می‌گشت. اما عواملی که در مصاحبات به دفعات کمتر نام برده شده بودند، در کروکی‌ها اصلاً مذکور نبود؛ و معمولاً تعداد عوامل مذکور در مصاحبات بیشتر بود تا در کروکی‌ها. و این نکته باز خاصه بیشتر در کروکی‌ها و مصاحبات مربوط به «جرزی سیتی» ملاحظه شد. مضافاً به این که در کروکی‌ها بر «راه»‌ها تأکید بیشتر می‌شد؛ قسمت‌هایی که رسم آن مشکل بود اگرچه ممکن بود سیمایی مشخص داشته باشند، مانند «نشانه»‌های فاقد انتها و یا خیابان‌هایی که سیستمی بر پیچیده داشتند، حذف می‌گشتند. اما این نقائص قابل اغماض اند و می‌توان آن‌ها را جبران کرد. و ناگفته نگذاریم که مجموعه کروکی‌ها، از نظر تشخیص عوامل، شباهت بسیار به مصاحبات شفاهی داشت.

اما از نظر ارتباط و نظام عمومی عوامل بین دو منبع مطالعه - کروکی‌ها و مصاحبات شفاهی - اختلافی فاحش موجود بود. ارتباطات مهم و معروف در تمام کروکی‌ها موجود بود؛ اما ارتباطات کم‌اهمیت‌تر ممکن بود در همه آن‌ها موجود نباشد. شاید هم مشکل ترسیم و هم انطباق دادن همه عوامل با يكديگر، موجب گشت، کروکی‌ها، با آن که ممکن بود مصاحبه‌شدگان همه عوامل را بیاد آورند، بریده و فاقد ارتباط کافی گردد. به هر صورت، در کروکی‌ها عوامل پیوند دارنده بخوبی منعکس نگشته بود.

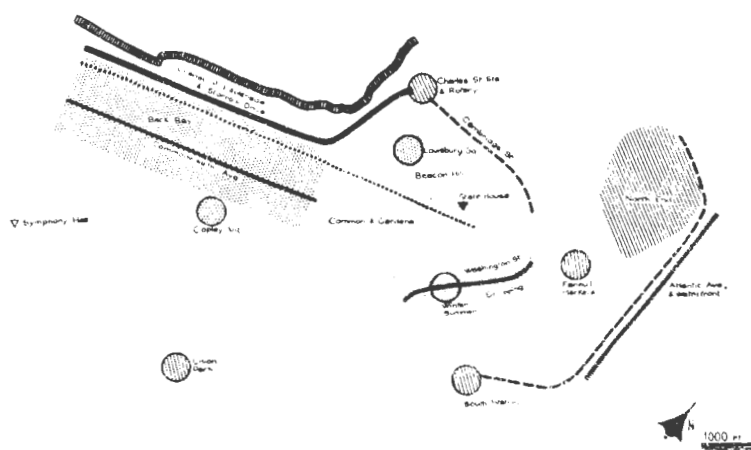
سرانجام، وقتی از مصاحبه‌شدگان خواسته شد فهرستی از عوامل مهم را یادداشت کنند، از بسیاری از عوامل که در کروکی‌ها نشان داده شده بود یادی نکردند و فقط عوامل مهم مصاحبات شفاهی یا مشاهدات

مستقیم، مذکور افتاد. با استفاده از این روش بنظر می‌رسد بتوان عوامل برجسته شهر یا به عبارت دیگر، ذات و مفهوم بصری سیمای شهر را معلوم داشت.

آزمایشی که از مصاحبه‌شدگان برای تشخیص عوامل مختلف با نشان دادن عکس این عوامل به آن‌ها بعمل آمد، با نتایج مصاحبات شفاهی کاملاً در توافق نبود. فی‌المثل، متجاوز از ۹۰ درصد از مصاحبه‌شدگان عکس خیابان «کامن‌ولث» و رودخانه «چارلز» را باسانی شناختند. خیابان «ترمانت»، کامن، «بیکن‌هیل» و خیابان «کمبریج» نیز فوراً و بدقت تشخیص داده شدند. سایر عکس‌ها، در اثبات نتایج مصاحبات، شامل قسمت‌های زیر بود. عکس از «سآث‌اند» از قسمتی که باید آن‌را تمرکز «ناشناختنی‌ها» نامید، از قسمت‌های زیرین ساختمان «جان‌هنکاک»، از ایستگاه رام‌آهن «نرث» در نواحی «وست‌اند» و از خیابان‌های فرعی «نرث‌اند».

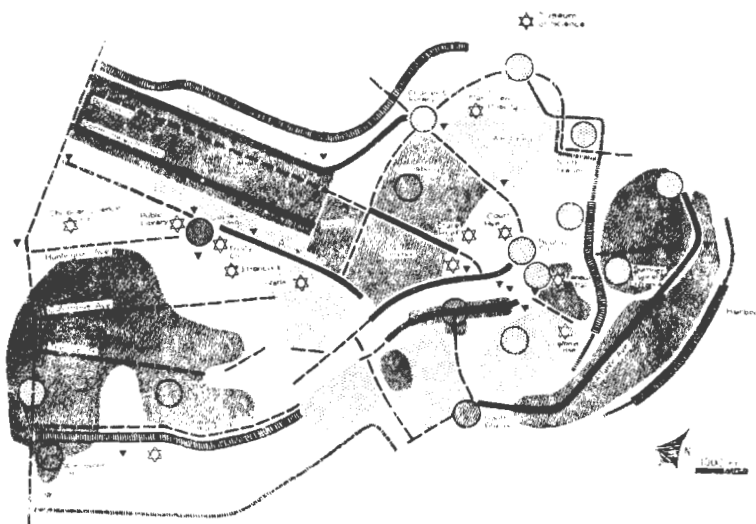
نشانه	مجره	کره	لبه	راه
☆				تناوب متجاوز از ۰.۷۵
▽				تناوب ۵۰ تا ۰.۷۵
▽				تناوب ۲۵ تا ۰.۵۰
▽				تناوب ۱۲ تا ۰.۲۵

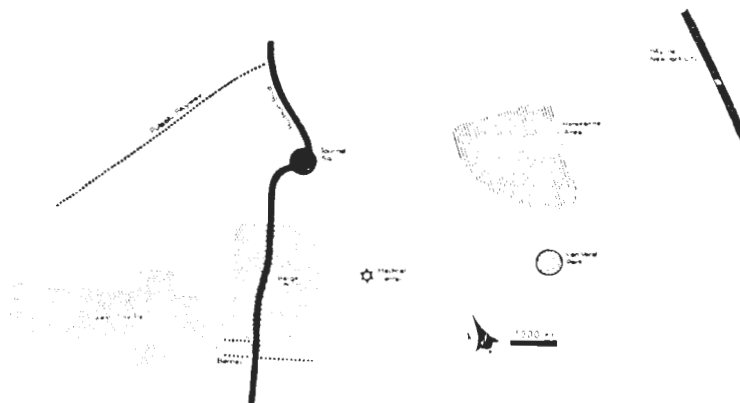
علائم مورد استفاده در تصاویر ۳۵ تا ۴۴



تصویر ۳۷. عوامل مشخص در سیمای «بستن»

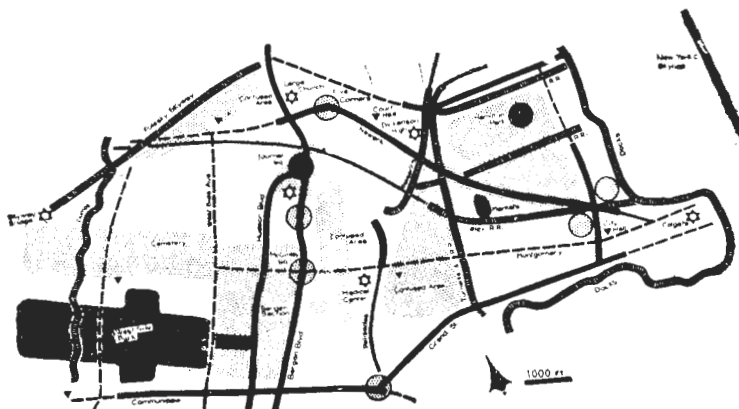
تصویر ۳۸. فرم بصری «بستن» چنان که با مشاهده مستقیم حاصل آمد

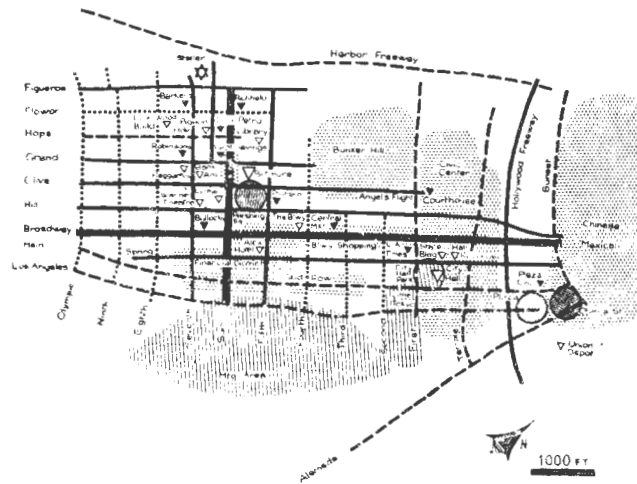




تصویر ۴۱ . عوامل متشخص در سیمای «جرزی سیتی»

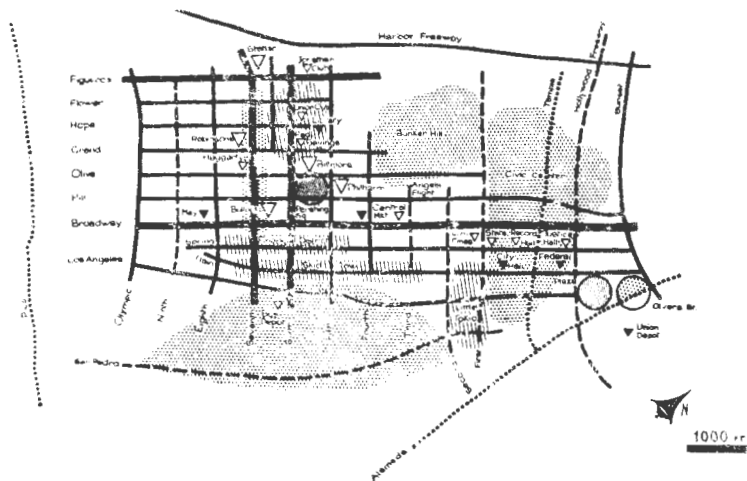
تصویر ۴۲ . فرم بصری «جرزی سیتی» چنان که از مشاهده مستقیم حاصل آمد

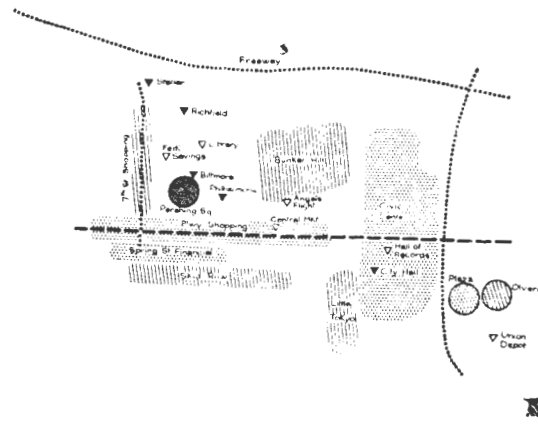




تصویر ۴۳. سیمای «لوس آنجلس» چنان که از نتایج مصاحبات شفاهی حاصل آمد

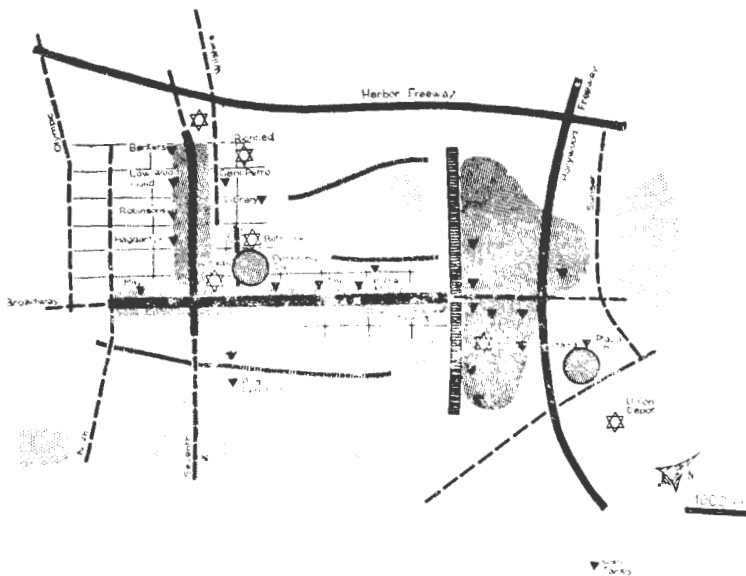
تصویر ۴۴. سیمای «لوس آنجلس» چنان که از نتایج کروکی‌ها حاصل آمد



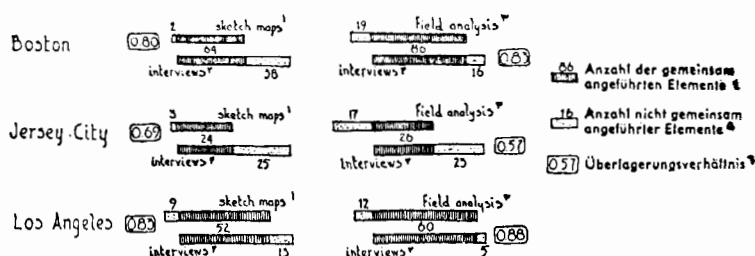


تصویر ۴۵. عوامل متشخص در سیمای «لوس آنجلس»

تصویر ۴۶. فرم بصری «لوس آنجلس» چنان که از مشاهده مستقیم حاصل آمد



تصویر ۴۷. میزان انطباق و اختلاف تصاویر سیمای شهر در مصاحبات، کروکی‌ها و مشاهدات مستقیم



- ۱- نقشه‌های اجمالی (کروکی‌ها)
- ۲- مصاحبات
- ۳- تجزیه و تحلیل براساس مشاهدات مستقیم
- ۴- شماره عوامل مشترک
- ۵- شماره عوامل غیر مشترک
- ۶- نسبت عوامل مشترک و غیر مشترک

تصویر ۴۸ نمودار سیمای «بستن» است و حاصل مصاحبه ۱۶۰ عابر که به ترتیبی که قبلاً مذکور افتاد، آنان را در خیابان متوقف داشتیم و از ایشان سؤالاتی در باره عوامل مختلف شهر کردیم. این بار نیز نتیجه کلی این مصاحبه سریع، بشکفتی، با نتایج کلی دیگر در توافق بود. تفاوت اصلی در این بود که در این نوع مصاحبه، بر «راه»‌هایی تأکید می‌شد که از نقاطی که در آن‌ها عابرین مصاحبه می‌شدند، آغاز می‌گشت. باید دوباره یادآور شویم که در این مصاحبات دو نقطه مبدأ و مقصد تعیین می‌گشت و از عابرین سؤال می‌شد، «راه»‌های ممکن بین این دو نقطه را نام برند (در تصویر، خط‌چین‌ها تقریباً نمودار این «راه»‌ها هستند). وجود قسمت‌های سفید، خارج از حدی که این خطوط در تصویر معین می‌دارند، معنایش این نیست که عابرین نتوانستند این قسمت‌ها را بخاطر آورند.

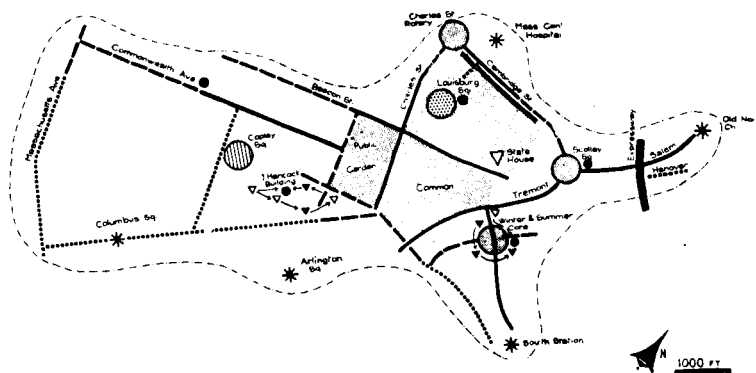
اگرچه بین روش‌های مورد استفاده، توافقی درونی موجود بود؛

اما دو انتقاد اصلی ممکن است بر نمونه‌گیری از مصاحبات ، وارد باشد . نخست آن‌که شماره مصاحبه‌شدگان بسیار اندك بود : فقط ۳۰ نفر در « بستن » و نصف این مقدار در هریك از شهرهای « جرزى سیتی » و « لوس آنجلس » مصاحبه‌گشتند . غیرممکن است مطالبی که از نتایج این مصاحبات حاصل آمده عمومیت داد و گفت که تصویری حقیقی از تصویری که مردم از این شهرها دارند آشکار گشته است . چون دامنه سؤالات وسعت داشت و روش تجربی تجزیه و تحلیل ما وقت بسیار می‌گرفت ، ناگزیر با تعدادی محدود مصاحبه کردیم . آشکاراست که می‌توان آزمایش و مطالعه را با شماره زیادتری تکرار کرد و برای این امر روش‌هایی سریع‌تر و دقیق‌تر لازم است.

انتقاد دومی که وارد است این است که در ماهیت نمونه‌هایی که برای مصاحبه انتخاب شدند ، عدم توازن موجود بود . از نظر سن (همه مصاحبه‌شدگان سنین جوانی را پشت‌سر داشتند) و جنس ، البته توازن موجود بود . همه مصاحبه‌شدگان نیز با محیط آشنا بودند ؛ اما با متخصصین مانند شهرسازان ، معماران و مهندسين مصاحبه بعمل نیامد . و چون به‌داوطلبان شایسته برای این کوشش‌های نخستین احتیاج داشتیم ، ناگزیر از نظر طبقات اجتماعی و شغل و حرفه عدم توازن در مطالعه بوجود آمد ؛ بدین معنی که اکثریت قریب به اتفاق آنان از طبقات متوسط انتخاب گشتند که به حرفی مانند وکالت دادگستری و طبابت یا مدیریت مؤسسات اشتغال داشتند . از این‌رو ، از نظر طبقات اجتماعی ، نتایج حاصل ناگزیر یک‌طرفه است ، و مطالعات مجدد باید صورت گیرد که نه تنها شماره بیشتری از مردمان را شامل شود؛ بلکه بیشتر نماینده طبقات مختلف ایشان باشد.

نقص دیگر ، اگرچه کوشیدیم به حد اقل ممکن تقلیل یابد ، وضع پراکندگی محل سکونت مصاحبه شدگان بود که به اندازه کافی نمونه ای کامل بدست نمی داد . فی المثل ، در « بستن » ، مصاحبه شدگانی که ساکن « نرت » یا « وست اند » باشند اندک بود و این خود طبقه ای خاص از مردم را از مصاحبات ما حذف کرده بود . تراکم محل کار : گرد آمدن مؤسسات مشابه در نزدیک یکدیگر اجتناب ناپذیر و واقعی است و مطالعه ناگزیر فقط نمودار يك یا چند نوع خاص می شود ؛ اما در مورد محل سکونت مطالعه باید به نحوی صورت پذیرد که مصاحبه شدگان از محله های مسکونی مختلف انتخاب شده باشند . اگر چه به نظر نمی رسد شواهد حاضر نشان دهد که انتخاب اشخاص مورد مطالعه از محلات مختلف ، تصویر کلی شهر را به اندازه ای که در نظر گرفتن همه طبقات اجتماعی ممکن است آن را عوض کند ، تغییر دهد . قسمت های مختلف شهر ، علی رغم آشنائی یا عدم آشنائی نسبی مردم با آن ، قوی یا ضعیف به تصور آمده بودند . مصاحباتی که در خیابان ها صورت پذیرفت و شامل شماره زیادتری از مردم بود و نماینده طبقات متنوع تری از ایشان تا آن جا که سرعت مصاحبه و در نتیجه محدودیت آن اجازه می داد ، عموماً با مصاحبات طولانی در توافق بود . از این رو انتقادی را که بر مصاحبات وارد است ممکن است به کلام موجز به ترتیب زیر بیان داشت :

نخست ، توافقی که در پاسخ های حاصل به راه های مختلف ، موجود بود ، نشان می دهد که روش های مورد استفاده به راستی بینشی قابل اعتماد از درك تصویر کلی که اشخاص مورد مصاحبه از سیمای شهر در ذهن داشتند بدست می دهد و می توان از این روش ها در شهر های مختلف استفاده کرد چون تصاویر شهر های مختلف متفاوت بود ، می توان نتیجه گرفت که فرم بصری شهر ها در ایجاد آن ها در ذهن مردم نقشی بس مؤثر دارد . دوم ، گذشته



تصویر ۴۸. سیمای «بستن»، چنان که از مصاحبه با مردم در خیابان‌های این شهر حاصل آمد

از آن‌که شمارهٔ مصاحبه‌شدگان اندك بود، ایشان به اندازهٔ كافی نمایندهٔ تمام طبقات مردم نبودند و نمایندگان تمام محلات شهر، در نمونه‌برداری ما موجود نبود؛ با این همه، شواهدی در دست است که تصویر حاصل از کلیهٔ مطالعات را بتوان به‌عنوان تصویری تقریبی و نخستین از تصویر حقیقی و عمومی شهر بشمار آورد. اما در مطالعات بعد، هم باید بر شمارهٔ مصاحبه‌شدگان افزود و هم نواقص دیگر را برطرف کرد.

چون شمارهٔ مصاحبه‌شدگان اندك بود، پاسخ‌های حاصل را بر حسب سن، جنس و تفاوت‌های دیگری که در ایشان وجود داشت تقسیم‌بندی نکردیم تا تصاویر احیاناً متفاوتی را که هر دسته ممکن بود داشته باشد از یکدیگر متمایز داریم. تمام مصاحبات را یکجا، بدون توجه به زمینهٔ فکری مصاحبه‌شدگان، در نظر گرفتیم و فقط نواقصی را که این شیوه از نظر کلی دارد مورد توجه قرار دادیم. تردیدی نیست که اگر تصاویر بر حسب دسته‌های متفاوت مصاحبه‌شدگان تقسیم‌بندی شود، مطالعه، جالب‌تر خواهد بود.

البته تا این جا ، مطالعه ماتنها وجود مسلم تصویری را نشان داده است که می توان مظاهر سیمای شهر را در غیبت تصویری واقعی و جامع در آن مشاهده کرد. چنین تصویری ممکن است با تصویری که عملاً از مشاهده مستقیم حاصل می آید، متفاوت باشد. تنها وسیله ای که می توانستیم با آن عدم توافق یا توافق این نوع تصویر و تصویر حاصل از مصاحبات را بسنجیم آن بود که از پاره ای مصاحبه شدگان بخواهیم به مشاهده مستقیم سیمای شهر پردازند و نتیجه را با تصویر نخستین مقایسه کنیم و یا با مصاحباتی که مستقیماً در خیابان ها انجام دادیم. روش اخیر در موارد بسیار با تصویر نخستین حاصل از مصاحبات شفاهی در توافق بود، اگرچه این روش نیز محدودیت خاص خود را داشت و هنوز به صورت شفاهی انجام می گرفت. نتایجی که از مشاهده مستقیم حاصل آمد، تا اندازه ای مبهم بود. برای رسیدن به مقصدی معین، راه هایی غیر از آنچه که در مصاحبات شفاهی معین گشته بود، پیشنهاد می شد؛ اما اساس کلی تصویر در هر دو مورد شبیه یکدیگر بود. در مشاهده مستقیم به شماره بیشتری از «نشانه ها»، اشاره می گشت؛ اما متأسفانه به دلائل فنی، ضبط آنان میسر نبود. بسیار محتمل است میان تصویری که شخص برای شخص دیگری توصیف می کند و تصویری که مستقیماً در مقابل دیده هر دو موجود است، تفاوت وجود داشته باشد. با این همه احتمال این که این دو تصویر کاملاً متفاوت نبوده در نکات کلی با هم شبیه باشند، نیز موجود است. دست کم، مطالعات موجود نشان می دهد که بین تصویر حاصل از مشاهده مستقیم و تصویر توصیفی رابطه ای موجود است و در تصویر نوع دوم، عامل احساس شخص نقشی مؤثر دارد.

وجود عوامل مفروض سیمای شهر («گره ها»، «محله ها»، «لبه ها» و «راه ها») تا میزان بسیار با مطالعات ما، پس از پاره ای توجهات، مسلم

گشت . مراد از این سخن آن نیست که وجود این عوامل چون منطق افلاطونی مدلل و مسلم بود ؛ بلکه این عوامل ، مدام بر مطالعات تأثیری سودمند می گذاشتند ؛ بی آنکه مصاحبه‌شدگان برای مشاهده آن‌ها زحمتی به خود داده باشند . از نظر کمیت ، «راه» ها بر سایر عوامل فزونی داشتند ؛ و درصد عوامل دیگری در تصاویر هر سه شهر تقریباً مساوی بود . تنها استثناء موجود - چنان‌که در «لوس آنجلس» مشهود افتاد - این بود که توجه و تأکید بر «راه» ها ، «لبه‌ها» و «نشانه» ها تغییر می کرد . چنین تغییری در شهری که استفاده از اتومبیل در آن سخت رواج دارد ، بعید است ؛ اما شاید به سبب عدم تغییر در سیستم خیابان‌بندی شهر که در بسیاری موارد شطرنجی است حاصل آمده باشد .

اطلاعات دربارهٔ تك تك عوامل و نوع آنها شاید کافی بود ؛ اما دربارهٔ رابطهٔ عوامل ، نوع ارتباط آنان ، تسلسل آن‌ها و کل آن‌ها کافی نبود . روش‌های بهتری باید بوجود آید که اطلاع و تسلط بر این جنبه‌های حیاتی سیمای شهر را میسر دارد .

روشی که پایه‌ای برای طرح سیمای شهر بوجود آورد

شاید بهترین طریق در ملاحظهٔ «عصاره» این انتقادات کلی این باشد که برای تجزیه و تحلیل تصور شهر ، روشی بوجود آوریم فارغ از تمام مشکلاتی که در سطور بالا مذکور افتاد تا برای فرم بصری شهرهای آینده پایه‌ای بوجود آید .

کار ، ممکن است با دو نوع مطالعه آغاز شود : مطالعهٔ نخست ، شامل مشاهدهٔ کلی و مستقیم سیمای شهر توسط دو یا سه ناظر تعلیم یافته صورت پذیرد و عوامل شهر به‌نظمی خاص پیاده و هم از درون اتومبیل ، هم در روز و هم در شب ، مورد ملاحظه قرار گیرد . و سپس چندین مطالعهٔ

اختصاصی از قسمت‌هایی که سیمائی پیچیده‌تر دارند به‌نحوی که قبلاً
خاطر نشان کرده‌ایم، بدان اضافه‌گردد. سرانجام این مشاهدات با تجزیه
و تحلیل مطالعات و با گزارشی موجز که نکات ضعیف و یا قوی تصویر را معین
دارد و نوع کلی عوامل و اجزاء آن را مشخص کند، کامل‌گردد.

اقدامی دیگر در همین زمینه آن است که شماره زیادی از مردم
مصاحبه شوند تا خصوصیات عمومی ایشان شناخته‌گردد. در این صورت
از مردمی که برای مصاحبه انتخاب می‌شوند، در یک فرصت و یا در چند
نوبت، می‌توان انجام چهار نکته زیر را خواست:

الف. نقشه‌ای خلاصه از قسمتی که معین داشته‌ایم ترسیم کنید و
جالب‌ترین و مهمترین مظاهر این قسمت را نشان دهید. تصور کنید با
شخصی صحبت می‌کنید که با این قسمت از شهر به‌هیچ روی آشنائی ندارد؛
این قسمت را برای او به‌قسمی توصیف کنید که بتواند در آن بی‌زحمت
زیاد جهت و مقصد خود را بیابد.

ب. به تصور آورید که خود در قسمتی از شهر که معین داشته‌ایم
در حرکت کنید: از نقطه‌ای به نقطه دیگر می‌روید؛ کروکی مسیر حرکت
خود را ترسیم کنید و در آن نقاط مهم را مشخص کنید؛ مسیر حرکت باید
طوری انتخاب شود که تمام طول و پهنای این قسمت را معین دارد.

پ. مشخص‌ترین قسمت‌های شهر را، بنا به عقیده خود ذکر کنید.
ممتحن باید معانی «متشخص» و «قسمت‌های شهر» را برای پاسخ دهنده
روشن دارد.

ت. به‌سؤالات نوع زیر پاسخ دهید: فلان ساختمان یا عامل شهر
در کجا واقع شده؟

پاسخ‌ها را می‌توان بر حسب آن که به‌هر یک از عوامل و روابط آنان
چند بار اشاره شده، بر حسب تسلسل کروکی‌ها و بر حسب روشنی سیمای

عوامل، درك بافت قسمت معین شده و تصور کلی آن قسمت، تجزیه و تحلیل کرد. نتایج مشاهده مستقیم مصاحبات را می توان مقایسه کرد تا رابطه تصویر عمومی مردم از شهر و فرم بصری آن معین گردد و بتوان به تجزیه و تحلیلی مقدماتی از قدرت یا ضعف بصری سیمای تمام آن قسمت معین شده بعمل آورد، نقاط حساس و تسلسل عوامل آن را معین کرد و یا اجزائی را که شایسته توجه و مطالعه بیشتر اند، معلوم داشت.

سپس در این جا مطالعه دوم از این مسائل حساس می تواند آغاز شود. گروه کوچکی به مصاحبه خوانده می شوند و از هر يك از ایشان خواسته می شود که محل عواملی مهم را که ممتحن انتخاب کرده، معین دارد، مسیر حرکت خود را به مقصد آن عوامل ذکر کند، آن ها را توصیف کند، کروکی هایی از آنها ترسیم دارد و احساس و خاطرات خود را از آن ها یاد آور شود. ممکن است تنی چند از مصاحبه شدگان را به مشاهده مستقیم این عوامل فرا خواند و از آنان خواست این عوامل را در محل مشاهده، توصیف و بحث کنند. همچنین می توان از پاره ای عابرین در نقاط مختلف شهر، راه رسیدن به این عوامل را پرسید.

هنگامی که تجزیه و تحلیل مطالعه دوم از نظر محتوی و مسائل موجود در آن انجام یافت، مشاهده مستقیم و دقیق این عوامل صورت می پذیرد. سپس مطالعه جزء به جزء این عوامل برای تشخیص هویت و بافت آن ها، تحت شرایط متفاوت نور، مسافت، فعالیت و میزان حرکت مردم و ترافیک بعمل خواهد آمد. در این مطالعات اخیر از نتایج مصاحبات استفاده خواهد شد؛ اما مطالعات به هیچ روی به آنان محدود نخواهد گشت. مطالعه ای که از جزء جزء عوامل موجود در سیمای شهر « بستن » کرده ایم و در ضمیمه پ به توصیف آن خواهیم پرداخت، يك راه ممکن را برای چنین مطالعه ای بدست می دهد.

تمام این مطالعات سرانجام به صورت نقشه‌ها و گزارشاتی که تصور قسمت مورد مطالعه را معلوم دارد، مسائل بصری کلی و قدرت آن‌ها را معین کند، عوامل حساس مهم و روابط آن‌ها را مشخص دارد و کیفیت دقیق و امکانات تغییر را بدست دهد، گرد هم خواهند آمد. با چنین تجزیه و تحلیلی که مدام توجیه شود و با شرائط موجود انطباق یابد، می‌توان پایه‌ای برای نقشه فرم بصری آینده شهر و منطقه وسیع‌تری که آن را در بر می‌گیرد بوجود آورد.

جهاتی برای پژوهش‌های آینده

نکاتی که درسطور بالا مذکور افتاد و مطالبی دیگر که دربخش‌های گذشته یاد آورگشتیم مسائلی حل ناگشته را به ذهن می‌آورند. پاره‌ای اقدامات در تجزیه و تحلیل عوامل سیمای شهر کاملاً آشکاراند؛ اما پاره‌ای اقدامات دیگر که محتملاً مهم تراند به آسانی به تصور نمی‌آیند. نخستین قدم آشکار دیگر این است که به شیوه‌ای تحلیلی، چنان که آن را درسطور بالا توصیف کردیم، با شماره بیشتری از مردم مصاحبه بعمل آید. بدیهی است نتایج مأخوذ از این مصاحبات، پایه‌ای استوارتر دارد و سپس روشی بوجود می‌آید که بتوان آن را در عمل کامل کرد.

اگر چنین مطالعاتی شامل عرصه‌ای وسیع‌تر از عرصه سه شهر که مورد مطالعه قرار گرفت، گردد، اطلاع ما بر تصور مردمان از سیمای شهر نیز وسعت خواهد یافت، شهرهای بسیار جدید یا بسیار قدیمی، شهرهای متراکم یا پراکنده، پر جمعیت یا کم جمعیت، آشفته و یا کاملاً نظام یافته، ممکن است هر يك تصاویری خاص و متفاوت با دیگری داشته باشد، یا به عبارت دیگر، این سؤال مطرح است که فی المثل تصویر عمومی يك دهکده با

تصویر عمومی «منهتن» در چه نکاتی متفاوت است؟ آیا به تصور آوردن سیمای شهری که در آن دریاچه‌ای واقع است از به تصور آوردن شهری که که خطوط راه آهن عامل مشخصه سیمای آن است، آسان تر است؟ چنین مطالعاتی گنجینه‌ای از اطلاعات درباره تأثیر فرم جسمی شهر فراهم خواهد آورد که طراح شهر می‌تواند از آن‌ها استفاده کند.

همچنین بسیار جالب توجه خواهد بود اگر از این روش‌ها در بررسی سیمای محیط‌هایی که مقیاس و نقشی متفاوت با شهر دارند استفاده شود: فی‌المثل، در بررسی سیمای محیط يك ساختمان، يك منظره، يك سیستم خطوط ارتباطی و یا منطقه‌ای که دره‌ای وسیع را شامل شود. از نظر احتیاجات عملی مهمترین محل استفاده از این روش‌ها، گذشته از شهر، نواحی بزرگتری است که گران شهران را در بر می‌گیرد و بنظر می‌رسد در حال حاضر به تصور آوردن سیمای آنان فوق تصور بصری موجود باشد.

تفاوت اساسی ممکن است در ناظرین متفاوت موجود باشد. همچنان که برنامه ریزی شهری، دامنه‌اش به تمام جهان می‌رسد و شهر سازان از هر نقطه جهان به طرح شهر برای کشورهای غیر از کشور خود دعوت می‌شوند، لازم است اطمینان حاصل کرد نتایج پژوهش‌هایی که در امریکا بدست آمده، ناشی از خصوصیات فرهنگی این کشور نباشد. یا به عبارت واضح‌تر، لازم است پرسیده شود: فی‌المثل، هندیان یا ایتالیایی‌ها چگونه تصویری از شهرهای خود در ذهن دارند؟

این تفاوت‌ها کار تجزیه و تحلیل را نه تنها در عرصه جهانی، بلکه در داخل يك کشور نیز مشکل می‌کند. ممکن است، محققى که دست به تجزیه و تحلیل می‌زند، زندانی نوعی فکر شود که فقط در ناحیه‌ای از کشوری رواج دارد و یا، خاصه در امریکا، مسائل را به رنگ طبقه اجتماعی که خود بدان تعلق دارد مشاهده کند. اگر متوجه شویم که شهر مورد استفاده

دسته‌جات مختلف مردم قرار می‌گیرد، باید بپذیریم که درك تصاویری که از سیمای آن، گروه‌های اصلی جامعه در ذهن دارند، حائز اهمیت فراوان است؛ همین نکته درباره انواع شخصیت‌های مهم صادق است. در مطالعه حاضر، فقط نکات مشترك پاسخ‌ها مورد توجه و بحث قرار گرفت.

بررسی انواع مختلف تصاویر - فی‌المثل، آن‌ها که با استفاده از روشی ثابت (static) بدست آمدند و اجزاء تصویر بر حسب اهمیت خود، مرتبتی بالاتر یافتند؛ در مقابل آن‌ها که با استفاده از روشی متحرك (dynamic) بدست آمدند و ارتباط اجزاء تصویر در طی زمان به منصه برور رسید؛ و یا تصاویر مجرد در مقابل تصاویر غیر مجرد - برای آن که معلوم گردد آیا به راستی ثباتی بر آن‌ها مترتب است و می‌توان آن‌ها را به انواع دیگر تبدیل کرد یا خیر و یا این که صرفاً نتیجه جوی خاص یا تعلیم و تربیت بصری خاصی هستند، بسیار جالب تواند بود. مضافاً به این که باید پرسید، رابطه درونی انواع مختلف تصاویر چیست؟ آیا اساس تصویری متحرك در واقعیتی ثابت نیز به ادراك می‌آید؟ رابطه بین تصویری که بر اساس خاطرات شخص و انتقال آن به دیگری بوجود می‌آید و تصویری که با مشاهده مستقیم، بلافاصله در ذهن ناظر نقش می‌بندد نیز می‌تواند مورد بررسی قرار گیرد.

اهمیت تمام این سؤالات، صرفاً محدود به عرصه تئوری نمی‌شود، شهر منزلگاه دسته‌جات مختلف مردم است و تنها با درك تصاویری که گروه‌ها و افراد مختلف شهر از سیمای آن در ذهن دارند و رابطه آن‌ها، محیطی دلپذیر می‌تواند بوجود آید که همه از زندگی در آن خرسند باشند. تا اطلاع بر تصاویر افراد و گروه‌های مختلف حاصل نیآمده، طراح شهر ناگزیر باید تصاویر عمومی و نکاتی که همگان به اشتراك پذیرا گشته‌اند، مورد استفاده قرار دهد و یا تا آن جا تنوع در سیمای شهر بوجود آورد که اطلاعات موجود به وی اجازه می‌دهد.

مطالعه حاضر محدود به تصاویری بود که در يك نقطه از زمان موجود اند. اگر می دانستیم این تصاویر چگونه رشد و توسعه می یابند معانی آنان بهتر به ادراك می آمد: تصویری که در ذهن نوآمده به شهری جدید بوجود می آید، چگونه است؟ تصویر جهان، چگونه در ذهن کودکان بوجود می آید؟ چگونه می توان راه تعلیم این تصاویر را به دیگران یا انتقال آنان را از ذهنی به ذهن دیگر آموخت؛ چه فرم هایی برای بوجود آوردن و رشد و توسعه تصاویر بیشتر مناسب اند؟ شهر باید هم بافتی آشکار داشته باشد که فوراً به ادراك آید و هم بافتی بالقوه که شخص بتواند بتدریج تصویری جامع از آن در ذهن بسازد و مظاهر مشکل آن را درك کند.

نوسازی مداوم شهر، مسئله ای بوجود می آورد که با نکات مذکور درسطور بالا مرتبط است. تطابق تصاویر آدمیان با تغییراتی که در مظاهر جسمی شهر صورت می پذیرد. همچنان که نحوه زندگی آدمیان، روز بروز تغییر و سیالیت بیشتری یابد، مسئله نگاهداری و ثبات تصاویر آدمیان از محیط زندگی خود نیز اهمیت بیشتری یابد. با توجه به این واقعیت، اکنون سؤال این است که: تصاویر چگونه می توانند با محیط انطباق یابند؛ و چه حدی برای امکانات تغییر موجود است؟ در چه هنگام واقعیت نادیده گرفته می شود یا در آن دست برده می شود، تا تصویر ثابت باقی بماند؟ در چه هنگام اساس تصویر در هم می شکند و نتایج آن چیست؟ چگونه می توان پیوستگی جسمی شهر را محفوظ داشت، یا به عبارت دیگر از شکستن تصویر آن جلوگیری کرد؛ و یا چگونه تشکیل تصاویر جدید را می توان تسهیل کرد؟ ایجاد سیمائی برای محیط که انتهائی گشوده داشته باشد؛ تعیین تغییرات را به آسانی پذیرا گردد؛ سیمائی که در مقابل فشار تغییرات هم سخت و دیرپا باشد و هم نرم و انعطاف پذیر، مسئله ای خاص و درخور تعمق است.

این نکته مارادو باره به این اصل برمی گرداند که تصویر هر محیط، تنها حاصل از تأثیر مظاهر بیرونی آن محیط بر ذهن ناظر نیست؛ بلکه تصور ناظر نیز، در ایجاد آن سهم مؤثر دارد. از این رو ممکن است کیفیت تصویر را با تعلیم و تربیت بهتر گردانید. مطالعه‌ای مفید می‌تواند صورت پذیرد که نشان دهد با چه وسائلی می‌توان مردم را بهتر به مشاهده سیمای شهر تعلیم داد و عوامل مؤثر در ذهن ایشان بوجود آورد. این تعلیم می‌تواند از طریق دیدار موزه‌ها، سخنرانی‌ها، مشاهده شهر، برنامه‌های درسی و روش‌ها و وسائلی مشابه صورت پذیرد. همراه با استفاده از این نوع وسایل، می‌توان از نیروئی بالقوه که در وسایل سمبلیک چون: نقشه‌ها، علائم، نمودارها و ماشین‌های «جهت‌یاب» موجود است استفاده کرد. ممکن است بتوان محیطی را که سیمائی بظاهر آشفته دارد با اختراع نموداری سمبلیک چنان روشن و واضح گردانید که رابطه تمام مظاهر اصلی آن بقسمی که به ایجاد ورشد و گسترش تصویری مشخص از محیط راه برد، معلوم گردد. نموداری که از مسیر حرکت ترامواهای زیرزمینی لندن تبسیم‌گشته و در هراستگاهی نصب شده تا مورد استفاده قرارگیرد، شاهدهی برای این نکته است.

شاید مهمترین نکته برای مطالعات آینده را تا این جا چندین بار درسطور بالا ذکر کرده باشیم؛ اما باز تکرار آن لازم بنظر می‌رسد: مطالعات آینده باید به نکاتی اختصاص یابد و به قسمی صورت پذیرد که تصویر شهر به عنوان عرصه‌ای جامع روشن باشد، روابط عوامل در آن و انواع و تسلسل مظاهر آن کاملاً به ادراک آید. درک مظاهر بصری شهر، در اساس، پدیده‌ای است که با زمان بستگی دارد و مقیاسی بزرگ بر آن متصور تواند بود. اگر قرار است محیط را به عنوان عضوی زنده در نظر آوریم

که اجزائی به هم پیوسته دارد ، روشن گردانیدن مظاهر اجزاء آن در زمینه خود ، از اقدامات نخستین ضروری است . یافتن راه‌هایی که ادراک این عضو به هم پیوسته را میسر دارد و با تغییرات آن را به قسمی که مورد توجه است ممکن گرداند ؛ و با دست کم بتواند درك وحل مسائل تسلسل و صورت آینده شهر را باعث گردد ، بغایت پراهمیت است .

ممکن است به این نتیجه رسیدیم که بتوان پاره‌ای از این مطالعات را به صورت کمی انجام داد - فی‌المثل ، تجزیه و تحلیل آن‌ها به قسمی که معلوم گردد به چند «ذره» اطلاع احتیاج هست تا بتوان جهتی اصلی را در شهر مشخص داشت ، یا شماره نسبی عوامل تکراری غیر لازم چیست؟ سرعت تشخیص هویت مظاهر شهر ، یا تکرار و تأکید پاره‌ای عوامل که احساس ایمنی بوجود آورد و یا شماره ذراتی که شخص می‌تواند از تصویر مظاهر محیط در ذهن خود نگاه دارد، ممکن است مورد مطالعه قرار گیرد . برای تعیین این نکات نیز وسائل سمبلیک یا ماشین‌های «جهت‌یاب» چنان‌که قبلاً یادآور شدیم ، می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد .

اما محتمل به نظر می‌رسد که اساس مطالعه را ، دست کم در حال حاضر ، نتوان بر پایه کمی گذاشت ؛ و از این رو نوع تسلسل عوامل محیط نیز به عنوان نکته اصلی در مطالعات باقی‌ماند . در این مورد باید روش‌هایی برای نشان دادن انواع مظاهر شهر که در طول زمان رشد و وسعت می‌یابد ، موجود باشد . اگرچه ایجاد چنین روشی ، مسئله‌ای فنی است ؛ ولی اساسی است و مشکل . قبل از آن که نوع و فرم شهر به ادراک آید یا بتوان بر آن مسلط گشت ، باید راه‌هایی جستجو شود که اساس آن‌ها را از ذهنی به ذهنی دیگر انتقال داد بی آنکه تجربه نخستین تکرار شود . تردیدی نیست که این کار بس مشکل است .

چون توجه‌ها به شهر ، از نقطه نظر طراحی است که می‌تواند

مظاهر جسمی زندگی انسان را تغییر دهد ، استفاده آزمایشی از نکاتی که مذکور افتاد در حل مسائل علمی طرح شهر ، در مطالعات آینده ، بسیار خواهد بود . امکاناتی که بالقوه بر نمایانی سیمای شهر موجود است باید گشوده باقی ماند و این نکته که نمایانی می تواند پایه ای برای طرح شهر بوجود آورد باید به آزمایش گذاشته شود .

در حال حاضر ، به نظر می رسد مهم ترین موضوعات برای مطالعات آینده به قرار زیر باشد : استفاده و کاربرد عملی تصور وجود نواحی که عرصه ای وسیع دارند و شامل گران شهران می شوند ؛ مسئله بسط آن به قسمی که تفاوت هائی را کدمیان گروه های مختلط آدمیان موجود است شامل شود . ایجاد تصاویری از محیط و مسئله انطباق آن ها با تغییرانی که پیش می آید یا ممکن است پیش آید ؛ تصویر شهر به عنوان عاملی که اجزاء به هم پیوسته دارد و پدیده ای که در طول زمان گسترش می یابد ؛ و نتایجی که بالقوه بر تصور نمایانی سیمای شهر و استفاده از آن در طرح ، مترتب است .

پ

دومثال از تجزیه و تحلیل عوامل شهر

از نظر بصری

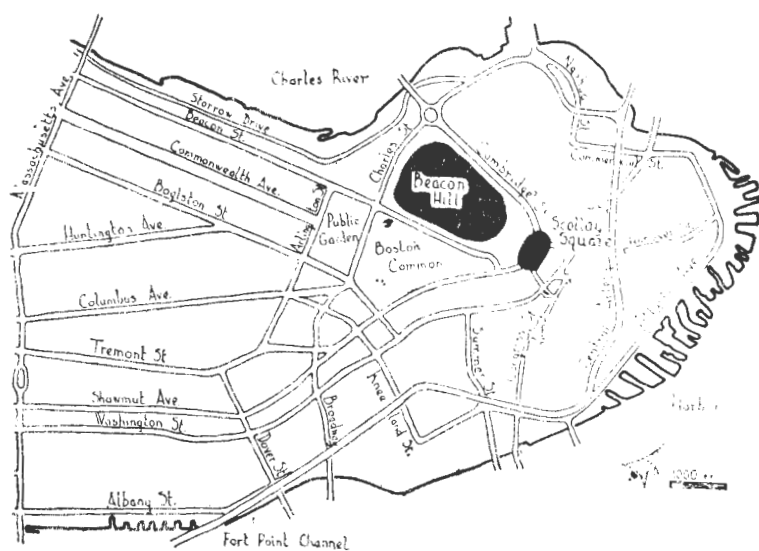
برای آن که نشان دهیم چگونه می توان عوامل شهر را چنان که با مشاهده مستقیم حاصل آمده از نظر بصری بدقت مورد مطالعه قرارداد و اجزاء آن را تجزیه و تحلیل کرد و آن را با نتایج مصاحبات مرتبط داشت، دومثال انتخاب کرده ایم که آن ها را در سطور آینده توصیف خواهیم کرد .

این هردو مثال در «بستن» در مجاورت یکدیگر واقع شده و یکی ناحیه «بیکن هیل» است که سیمائی بس مشخص دارد و دیگری گره آشفته «میدان سکالی» است که در پائین «بیکن هیل» واقع شده. تصویر ۴۹ محل این دو عامل را در مرکز «بستن» و رابطه آن‌ها را با «وست اند» ، محله فروشگاه‌ها در مرکز شهر، «کامن» و رودخانه «چارلز» مصور می‌دارد.

« بیکن هیل »

«بیکن هیل»، یکی از آخرین تپه‌هایی است که اصلاً شهر «بستن» بر آن‌ها بنا شده و بین مرکز تجاری شهر و رودخانه «چارلز» واقع است که مانعی بر سر راه ترافیک شمالی و جنوبی شهر بوجود می‌آورد و از نقاط بسیار قابل رؤیت است. نقشه تفصیلی همین قسمت (تصویر ۵۰) سیستم خیابان بندی آن را نشان می‌دهد و معلوم می‌دارد ساختمان‌ها تاجه میزان سطح آن را فرا گرفته‌اند. «بیکن هیل» ، خاصه در مقایسه با محلات شهرهای امریکائی، بی نظیر و مانند است. یادگاری از قرن نوزدهم است که مظاهر خود را محفوظ داشته و هنوز زنده و باقی و مورد استفاده است. محله مسکونی طبقات مرفه است و مستقیماً در جوار قلب گران شهری مانند «بستن» واقع شده که از آرامش برخوردار است و محیطی خلوت و صمیمی دارد. از مصاحبات ما معلوم گشت که این محله از تصویری قوی برخوردار است :

مصاحبه‌شدگان سیمائی متشخص برای «بیکن هیل» قائل بودند و اغلب از آن به عنوان سمبل «بستن» یاد می‌کردند و چنان مورد مشاهده قرار می‌گرفت که انگاری در مسافتی دور واقع باشد. مصاحبه‌شدگان می‌دانستند که در مرکز «بستن» واقع شده به «دان تان» نزدیک است و خیابان «بیکن» حدی دقیق بر آن می‌نهد و از این رو در مجاورت «کامن» قرار گرفته.



تصویر ۴۹. محله «بیکن هیل» و «میدان سکالی» در شبه جزیره بوستن

تصویر ۵۰. نقشه تفصیلی «بیکن هیل» که وضع خیابان‌ها و ساختمان‌های آن‌را معلوم می‌دارد



خیابان «کمبریج» به ترتیبی که نظائر فراوان دارد، آن را از محله «وست اند» جدا می کند؛ و در ذهن بسیاری از ایشان در مرز خیابان «چارلز» متوقف می گردد؛ - اگرچه پاره ای از ایشان، به تردید قسمت های سفلی [رودخانه] را نیز جزء آن بشمار آورده اند. تقریباً همه مصاحبه شدگان از ارتباط آن با رودخانه «چارلز» با خبر بودند. در ذهن ایشان، «لبه» چهارم این ناحیه کاملاً مشخص نبود و معمولاً از خیابان «جی»^۱ یا خیابان «بادوان» به این عنوان یاد می شد. اما این دو خیابان در قسمتی آشفته واقع اند که بطریقی مبهم به میدان «سکالی» راه می برد.

بنظر می رسید، درون آن دارای دو قسمت مشخص باشد. قسمت «پیش» و قسمت «پس» که از نظر اجتماعی و از نظر بصری خیابان «میرتل»^۲ مرز بین آن دو است. سیستم خیابان ها تقریباً موازی یکدیگر، راست و مستقیم اما فاقد بافتی روشن که نفوذ در آن به آسانی میسر باشد، به تصور آمده بود. قسمت «پیشی» مرکب از چندین خیابان موازی به تصور آمده بود (از خیابان «مانتورنان» بیشتر از سایر خیابان های این قسمت یاد شده بود) که میدان «لوئیز برگ» در يك انتهای آن و ساختمان پارلمان در جانب دیگر آن واقع است. قسمت «پشتی» تا خیابان «کمبریج» ادامه می یافت و بنظر می رسید در این قسمت خیابان «جی» به عنوان خیابانی که ارتباطات عرضی را میسر دارد، بس مهم باشد. خیابان های «بیکن» و «چارلز» جزئی از تمام مجموعه به تصور آمده بود؛ این نکته در باره خیابان «کمبریج» صادق نبود.

متجاوز از نیمی از مصاحبه شدگان نکات زیر را به عنوان اجزائی از

تصویری که از این ناحیه در ذهن داشتند، ذکر کردند (به ترتیبی که شخص
از تپه روبه پائین سرازیر می شود) :
تپه‌ای با سیمائی مشخص
خیابان هائی تنگ و پر شیب
ساختمان پارلمان
میدان «لوئیز برگ» و پارک آن
درختان
خانه‌های قدیمی حوش قامت
آجر قرمز
ورودی‌های فرورفته

عوامل زیر نیز اغلب مذکور افتاده بود

پیاده روهای آجری
خیابان‌های «سنگ فرش»
مناظر روبه رودخانه
ناحیه‌ای مسکونی
کثافت و خاک روبه
تشخیص اجتماعی
فروشگاه‌های سرنش در پشت خیابان
خیابان‌های منحنی و یا مسدود
نرده‌ها و مجسمه‌ها ، میدان «لوئیز برگ»
بام‌های متنوع

علائم موجود در خیابان «چارلز»
گنبد طلائی ساختمان پارلمان^۱
پنجره‌های ارغوانی
پاره‌ای آپارتمان‌ها که در تضاد با یکدیگر قرار دارند

دست کم سه نفر از عوامل زیر نام برده بودند:
اتومبیل‌های متوقف
تک پنجره‌ها
آهن‌کاری‌ها
خانه‌های گردهم آمده
چراغ‌های قدیمی خیابان
لطف و حسن اروپائی
رودخانه «چارلز»
منظره بیمارستان عمومی «ماساچوست»
کودکان در حال بازی در پشت خیابان
«روپنجره»^۱ ای‌های سیاه‌رنگ
مغازه‌های عتیقه فروشی در خیابان «چارلز»
خانه‌های سه یا چهار طبقه

سؤالاتی که به شتاب و بصورتی اتفاقی از عابرین می‌گشت، نیز نظریات
زیادی را درباره «بیکن‌هیل» برانگیخت؛ مهمترین آنان عبارت بودند
از: «بیکن‌هیل»، تپه‌ای که باید از پله‌ها یا خیابان‌های پرشیب بالا رفت تا
بدان رسید. مظهر مشخص سیمای آن، ساختمان پارلمان است که گنبدی طلائی
دارد و واجد پله‌کانی است؛ مجاور «کامن» قرار گرفته خیابان «بیکن» مرزین

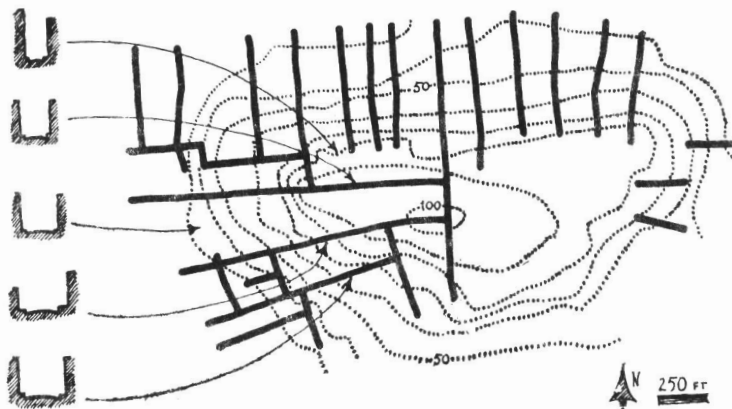
آن دواست وشامل میدان «لوتیز برگ» می شود که پارك ونرده ای دارند. نظریات دیگر نیز ، دست کم از جانب دونفر ، ابرازگشت : «بیکن هیل» پر از انبوه درختان است؛ محله مسکونی طبقات مرفه است؛ نزدیک میدان «سکالی» واقع شده ؛ شامل خیابان های ، «جی» ، «گروو» و «چارلز» می باشد . این نظریات ، با آن که به صورتی موجز و خلاصه ابرازگشت ، به راستی ، مشابه نتایج مصاحبات طولانی تر بود .

اکنون لازم است واقعیت موجود را که سبب ابراز چنین نظریاتی گشت بررسی کنیم . «بیکن هیل» به راستی بر تپه ای که سیمائی مشخص و بی نظیر دارد واقع شده و پر شیب ترین قسمت آن به جانب خیابان های «چارلز» و «کمبریج» قرار دارد (تصویر ۵۱). شیب تپه از خیابان «کمبریج» می گذرد و تا اندازه ای به محله «وست اند» می رسد ؛ اما به راستی قبل از آن که تپه به این محله برسد ، پر شیب ترین قسمت خود در - نقطه ای که انحنا ی قائم تپه گشوده می شود - پشت سر گذاشته است و بنظر می رسد این نقطه از نظر بصری اهمیت فوق العاده داشته باشد. خیابان «چارلز» ، بصورتی بسیار مشخص ، بر شیب تپه ، مرزیا «لبه» ای می نهد و همین نکته چنان که بعداً ملاحظه خواهیم کرد ، پیوند قسمت سفلی تپه را با بقیه آن مشکل می کند . اما در دو جانب دیگر تپه ، مرزی مشخص موجود نیست. خیابان «بیکن» خود جزئی از شیب تپه می باشد و قسمت اعظم « کامن » نیز واجد همان خصوصیات طبیعی تپه است . با این همه ، تغییر و تنوع فضا و خصوصیات تپه چنان قوی است که بر این بی رنگی حاصل یکنواختی مظاهر طبیعی «بیکن هیل» فائق آید و این محله در خیابان «بیکن» سیمائی آشکار یابد و هم در این خیابان آغاز آن به تصور آید ؛ اگر چه عملاً مظاهر طبیعی تپه «بیکن» از خیابان «ترمانت» که جلوتر واقع شده آغاز می گردد .

اما در جانب شرق وضعیت دیگر گونه‌است. در این جاشمارهٔ زیادی ساختمان‌های تجاری، قسمت اعظم تپه را فرا می‌گیرند، بقسمی که میدان «سکالی» از تباط خود را با تپه از دست می‌دهد و خیابان «سکول» شیبی رو به بالامی‌یابد. یا به عبارت دیگر مظاهر طبیعی زمین کاملاً از دیده پنهان می‌ماند و هیچ‌گشودگی فضائی موجود نیست که سیمای قسمت ساخته شدهٔ تپه را به دیده آورد؛ و با تنوعی قوی در سیمای این قسمت که بتواند یکنواختی فرم زمین را جبران کند. بی‌تردید، همین نکته به محو بودن تصویر این قسمت و عدم آرامش فضائی میدان «سکالی» کمک می‌کند.

در میان تپه، همه جا پست و بلند زمین چه از نظر بصری و چه از نظر کوششی که برای ایجاد توازن مبذول گشته، به احساس می‌آید (تصویر ۵۱). و چون خیابان‌ها، بصورتی بارز، در دو جهت مختلف، از پس و از پیش، شیب می‌یابند، بر تشخص سیمای این قسمت می‌افزاید.

حسن فضائی ساختمان‌ها و بافت قسمت پیشین تپه اشتباه ناپذیر است؛ این قسمت همه جا، شامل خیابان‌های کریدور مانند است و مقیاسی دلپذیر دارد (تصویر ۵۲). نمای ساختمان‌ها که اغلب سه طبقه‌اند نزدیک دیده است و به شخص این احساس را می‌دهد که همهٔ ساختمان‌ها تک‌خانواری و مسکونی هستند. آپارتمان‌ها، ساختمان‌هایی که هراتاق آن به اجاره واگذار می‌شود و ساختمان‌های مؤسسات مختلف را به آسانی نمی‌توان شناخت و همهٔ آن‌ها، چنان‌که مذکور افتاد مسکونی بنظر می‌رسند و با وجود یکنواختی که در نوع ساختمان‌ها موجود است، تناسبات آن چنان که درد نمودار نمودار مقطع عرضی این قسمت مصور داشته‌ایم بسیار متنوع



تصویر ۵۱. خیابان‌های پر شیب، پست و بلند زمین و مقطع عرضی خیابان‌ها

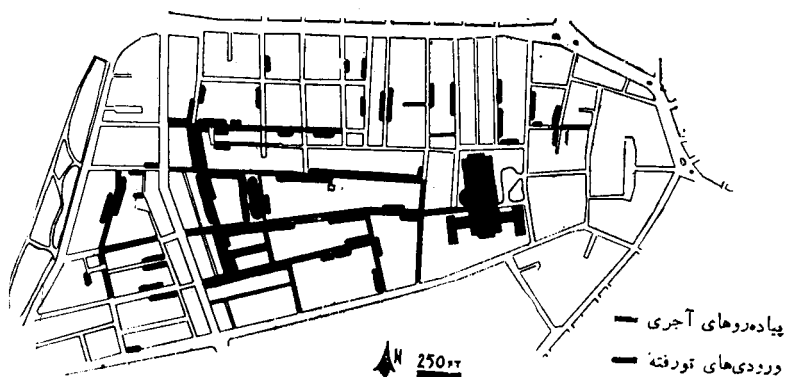
تصویر ۵۲. منظره خیابان «چست‌نات» از جانب خیابان «چارلز»



است. خاصه تنوع بسیار در سیمای خیابان «مانت ورنان» که در بالای میدان «لوئیز برگ» واقع شده موجود است؛ بدین معنی که ردیفی طولانی از ساختمان‌های «عظیم»، از جانب شمال، به اصطلاح، پس‌نشسته‌اند و حیاط‌ک‌هایی در مقابل آنان احداث گشته. این تنوع دلپذیر و چشم‌گیر است بی‌آن‌که پیوستگی سیمای خیابان را برهم زند.

تناسبات فضا در جانب پستی محله نیز تنوع فراوان می‌یابد؛ در این قسمت‌ها ساختمان‌ها چهار یا شش طبقه‌اند و واضح است که با خیابان‌های مسکونی، خانواری شباهتی ندارند. خیابان‌هایی که در قسمت پیشین محله آن‌ها را به‌کریدور تشبیه کردیم، در این‌جا چون ارتفاع ساختمان‌ها زیاد است، به تشبیه، مانند دره‌هایی به دیده می‌آیند. چون در این قسمت شیب خیابان به جانب شمال است، اشعه آفتاب بیشتر به سطح خیابان می‌رسد. تهیجی که از تناسبات فضائی این قسمت حاصل می‌آید، نور، شیب و موقعیت اجتماعی آن، از خصوصیات اصلی این ناحیه است.

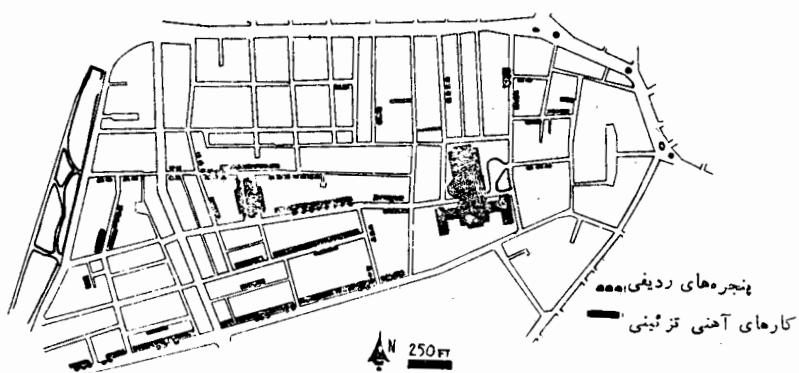
تصاویر ۵۳ و ۵۴ موقعیت تپه و عوامل شماتیک دیگر را که معرف سیمای آن هستند، نشان می‌دهند. ممکن است لازم باشد دوباره خاطر نشان کنیم که آن‌چه این دو تصویر نشان می‌دهند بیشتر خصوصیات قسمت پیشین محله را معلوم می‌دارد. پیاده‌روهای آجری که در تمام محله پراکنده‌اند فروشگاه‌هایی که در نبش خیابان واقع‌اند، ورودی‌های «تورفته»، آهن‌کارهای تزئینی، درختان و تا اندازه‌ای «روپنجره» ای‌های سیاه، همه سبب آن می‌شوند که قسمت پیشین محله سیمائی بی‌نظیر یابد و از سیمای قسمت پسین آن متمایز شود. تمرکز و تکرار عوامل در سیمای محله، و تازگی و نظافت آن که رنگ تازه درها و دیوارها و پنجره‌ها، برق دستگیره‌های برنجی، پنجره‌های آراسته، و پیاده‌روهای نظیف شاهد آن است، همه باهم تأثیری ایجاد می‌کنند که به سیمای محله، زندگی و حیاتی خاص می‌دهد.



تصویر ۵۳. ورودی‌های «تورفته» و پیاده‌روهای آجری آن

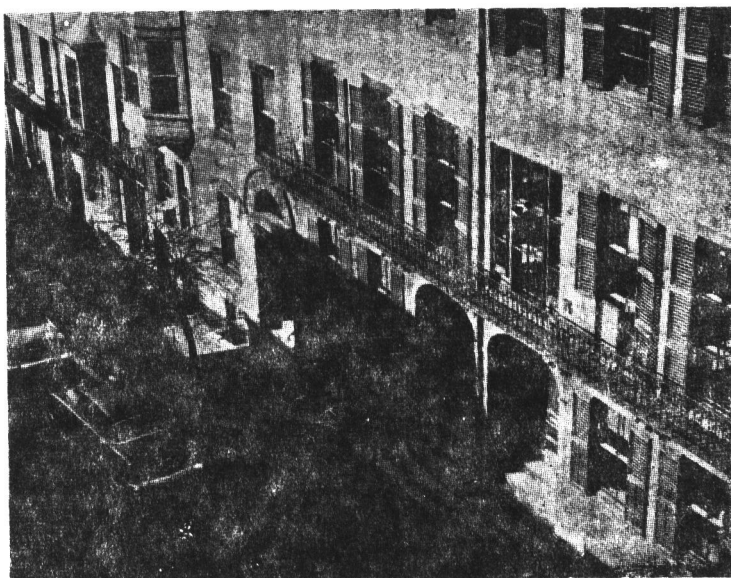
ردیف نك پنجره‌ها را کمتر می‌توان در ساختمان‌های این محله مشاهده کرد - به استثنای قسمتی از سفلی خیابان «پینکنی» - و آن را عاملی از خصوصیات بارز این محله بشمار آورد (تصویر ۵۵). پنجره‌های ارغوانی نیز که معمولاً جزء مظاهر مشخص محله بشمار می‌آید، عملاً بسیار نادر است. همین نکته دربارهٔ سنگ فرش پیاده‌روها و خیابان‌ها صادق است که تنها به‌صورت دونوار كوچك در میدان «لوئیزبرگ» و در خیابان «اکرن»^۱ که خود سیمائی مبهم دارد موجود است. آجر، ماده‌ای ساختمانی است که در تمام جهان مورد استفاده قرار می‌گیرد و اگرچه به‌زحمت می‌توان گفت این ماده در «بستن» سیمائی مشخص دارد، اما از نظر رنگ و «جنس» زمینه‌ای پیوسته در سیمای شهر بوجود می‌آورد. چراغ‌های قدیمی نیز روشنائی سراسر خیابان‌های این محوطه را تأمین می‌دارد.

خصوصیات فضائی، شیب راه‌ها، نوع استفاده از ساختمان‌ها،



تصویر ۵۶. نمای کمائی ساختمان‌ها و تزئینات آهنی آن‌ها

جنس فرش پیاده روها، درخت کاری‌ها و اجزائی دیگر از این قبیل، درها «روپنجره» ای‌ها و تزئینات آهنی به هریک از قسمت‌های فرعی این محله سیمائی نسبتاً مشخص داده است (تصویر ۵۶). معمولاً این خصوصیات همراه یکدیگر جلوه گرمی شوند و تشخیص سیمای محله را افزایش می‌دهند پس مظاهر قسمت پیشین محله واجد خصوصیات زیر است: خیابان «چارلز» که عامل اصلی در این محله است و شبیه تدریجی دارد. خیابان‌های دیگر که بطور کلی کم‌عرض‌اند و شبیه راهرو و مقیاسی صمیمی دارند. ساختمان‌ها که واجد تزئینات‌اند و خوب نگهداری می‌شوند و این خود نمودار زندگی مرفه ساکنین آن است. درختان، گل‌ها، نور خورشید، پیاده روهای آجری «روپنجره» ای‌های سیاه، ورودی‌های «تورفته»، خدمتکاران، شوفرها، اتومبیل‌های آخرین سیستم و بانوان سالخورده. اما قسمت پیشین سیمائی کاملاً متفاوت دارد: در این قسمت که به جانب خیابان «کمبریج» سرازیر می‌شود کوچه‌ها تنگ‌تر اند و در نتیجه به سبب ساختمان‌های بلند و جان‌نشان شبیه دره‌هائی عمیق می‌شوند؛ نمای ساختمان‌ها نیز که بیشتر اجاره‌ای هستند عریان بنظر می‌آید و اغلب رنگ و رو رفته و کهنه‌اند، این‌جا



تصویر ۵۵ - قسمتی از «بیکن هیل» که نمودار سیمای کلی آن است

و آن جا ، مغازه‌ای محقر در نبش دو خیابان موجود است ؛ خود خیابان‌ها کثیف‌اند و کودکان در خیابان پراکنده و مشغول بازی . پاره‌ای ساختمان‌های سنگی در میان ساختمان‌های دیگر که آجری هستند موجود است . در خیابان‌ها، درختی موجود نیست و تنها این جا و آن جا ، درختان در «پشت حیاط» ها به چشم می خورد .

قسمت سفال‌محله «بیکن هیل» که بین خیابان ورودخانه «چارلز» واقع است، در بسیاری موارد خصوصیات شبیه قسمت پیشین آن دارد : درخت کاری و گیاهان، نماها و پیاده روهای آجری ، ورودی‌های «تورفته» تزئینات آهنی در این جانیز موجود است؛ اما بنظر می رسد سدی که خیابان «چارلز» در آن بوجود می آورد و فقدان شیب در آن، به آن سیمائی نامقبول

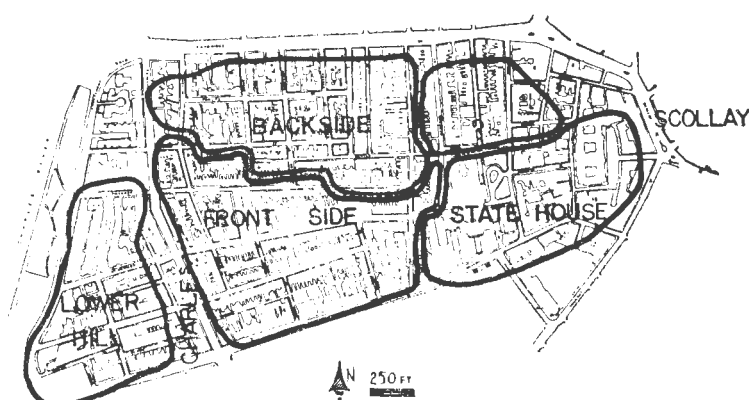
دهد. خود خیابان «چارلز» را باید محله‌ای کوچک بشمار آورد؛ زیرا در آن فروشگاه‌های متعدد موجود است که کالاهای گران قیمت و یا کمیاب دارند، این کالاها بیشتر مورد استفاده طبقات مرفه ساکن قسمت‌های دیگر محله قرار می‌گیرد و این نکته به آن خصوصیتی متمایز می‌دهد، وجود مغازه‌های عتیقه فروشی را در این قسمت می‌توان به عنوان مثال در این مورد ذکر کرد (تصویر ۵۷). قسمتی که به ساختمان‌های دولتی اختصاص یافته و ساختمان گران پیکر پارلمان، مظهر مشخص آن است. از نظر استفاده‌ای که بر آن مترتب است، مقیاس فضائی آن و فعالیت جاری در خیابان‌ها، با سایر قسمت‌ها کاملاً متفاوت است. غیر از این قسمتی دیگر باقی می‌ماند که بین خیابان‌های «هنکاک» و «سامرست»، پائین خیابان «دین»^۱ واقع است و باید آن را ناحیه «تغییر»^۲ نام نهاد که پاره‌ای از خصوصیات خاص محله «بیکن هیل» را واجد است: شیب، پیاده روهای آجری، تک پنجره‌های ردیفی، ورودی‌های «تورفته» و تزئینات آهنی. اما از بقیه قسمت‌ها بریده، بنظر می‌آید؛ فروشگاه‌ها و کلیساهایی دارد که با ساختمان‌های مسکونی آمیخته‌اند و وضع نگاهداری ساختمان‌ها نشان می‌دهد که ساکنین این قسمت رفاه مالی قسمت «پیشین» محله را ندارند. وفقدان سیمائی مشخص در این قسمت سبب گشته که به تصور آوردن شکل این محله در این قسمت مشکل گردد.

مشاهده شبکه‌های ترافیک، یا عدم وجود آن‌ها نیز جالب توجه است. خیابانی یکسره و پیوسته موجود نیست که حرکت مستقیم از جانب «پیشین» به جانب «پسین» محله را میسر دارد و چون ورود مستقیم

به این دو قسمت از دو جانب مختلف میسراست سبب عدم پیوستگی آنها از یکدیگر می‌شود. ساختمان پارلمان خیابان «بودوین» را از نواحی مسکونی می‌برد. تنها راه موجود، راهی است بس آشفته در زیر طاقی که در این قسمت واقع است و ورود به آن از جانب شرق بسیار مبهم است. مشکل رسیدن از این محله به میدان «سکالی»، سبب می‌شود که این میدان نسبت به محله «معلق» جلوه‌گر شود.

اما فراموش نباید کرد که خیابان‌های داخلی «مانت ورنان»، «جی» و «چارلز» که حرکت را از یک جانب به جانب دیگر در درون محله میسر می‌دارند، اهمیت بیشتری یابند. تمام خیابان‌ها، اگرچه از نظر وضع پست و بلند زمین منظم‌اند و اگرچه سه‌خیابانی که مذکور افتاد عملاً در درون محله، یکسره ادامه می‌یابند، اما از نظر بصری مسدود هستند که تراکم، هویت و صمیمی بودن محله را تقویت می‌کنند. خیابان‌های «جی»، «بودوین» و «پینکنی» را منحنی‌های قائم مسدود می‌کند؛ و خیابان‌های «مانت ورنان»، «سدار» و «چارلز» را منحنی‌های ملایم افقی. بقیه خیابان‌ها راه به بیرون محله نمی‌برند و در خود محله، بنی بسته می‌یابند و از همین رو، دید ناظر، در درون محله مسدود می‌گردد.

با این همه، از درون محله، چندین منظره دلپذیر به دیده می‌آید؛ خاصه منظره رودخانه «چارلز»، قسمت پائین خیابان «چست‌نات»، خیابان‌های «مانت ورنان»، «پینکنی»، «میرتل» و «رویر»^۱ که حاصل شیب خیابان‌ها و پیوندی است که تپه «بیکن» با رودخانه می‌یابد. از داخل محله، قسمتی از «کامن»، از خیابان «مانت ورنان» تا خیابان «والنات»

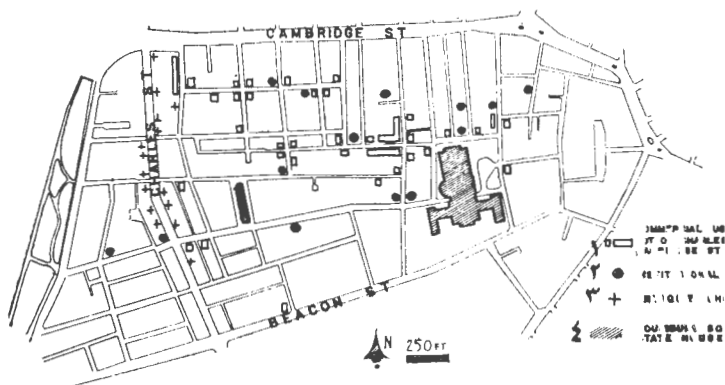


تصویر ۵۶ . محلات فرعی دره بیکن هیل،

نیز به دیده می آید که بس دلپذیر است. تمام خیابان‌هایی که در قسمت پسین محله «بیکن هیل» راه به شمال می برند، سیمائی دارند که بدجواب «بست اند» منعطف است؛ اما منظره بام‌ها توجه را چندان به خود نمی‌خواند، به استثنای منظره‌ای که بیمارستان «بالفینک»^۱ در خیابان «اندلس» بوجود می‌آورد و تنها پیوند قسمت پسین به پیشین این محله، بین خیابان‌ها «جی» و «سدار» است. وقتی شخص از خیابان «پیمکنی» بالا آمد، نمای برج ساختمان گمرک که فاقد رأس است، به دیده می‌آید؛ در حالی که در خیابان «چست نات»، منظره گنبد طلائی ساختمان پارلمان که بس خوش قامت است، جلوه گرمی شود (تصویر ۵۸).

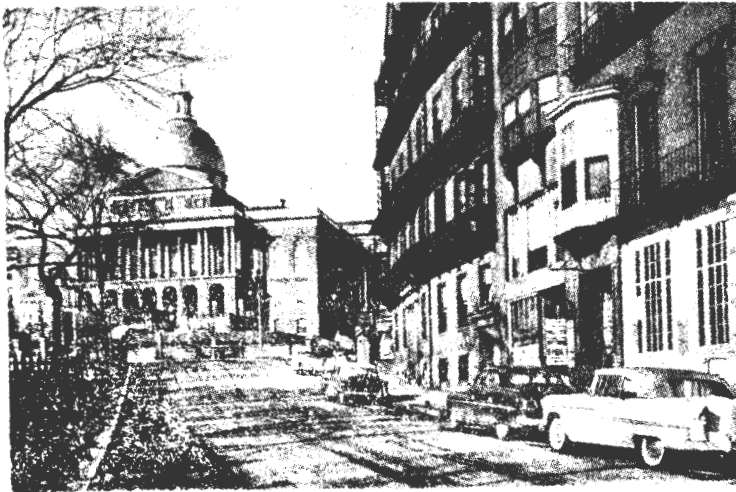
البته ساختمان پارلمان، نخستین و مقدم‌ترین «نشانه» ای است که در تپه موجود است. شکل بی‌نظیر و وظیفه‌خاص آن که در نزدیات رأس تپه است و منظره آن که از «کامن» به دیده می‌آمد، آن را عاملی بس مهم در

تصویر ۵۷. «نشانها» و قسمت‌هایی از شهر که به‌امور تجاری اختصاص یافته



- ۱- نواحی تجاری به‌استثنای آن‌ها که در خیابان‌های «چارلز» و «کمبریج» واقع‌اند
- ۲- مؤسسات
- ۳- مغازه‌های عتیقه‌فروشی
- ۴- میدان «لوئیز برگ» و بنای پارلمان ایالتی

تمام قسمت مرکزی «بستن» می‌سازد. تأثیر آن هم در درون و هم در خارج محله «بیکن‌هیل» مرئی است. میدان «لوئیز برگ» نیز «جائی» دیگر در مرکز «بستن» است. «گره» مسکونی کوچکی است که بر شیب‌های سفلی قسمت پیشین محله واقع است. اما ندسیمی آن به‌قسمی است که زود جلب توجه‌کننده و دیده‌را بدخود بخواند و ند آن که رابطه‌ای متقن با رأس یا دامنه تپه دارد و نه آن که هیچ عاملی دیگر آن را به تپه پیوند می‌دهد. از این رو عاملی نیست که بتوان جای عامل دیگر را نسبت بدان معین داشت؛ بلکه صرفاً می‌توان بد تصور آورد که در درون تپه واقع شده و بسیار نمودار خصوصیات خاص خود است. به‌راستی می‌توان مشاهده کرد که بسیاری از خصوصیات قسمت پیشین محله که بدخالص‌ترین فرم خود به‌نظر می‌آیند، در این نقطه تمرکز یافته‌باشند. مضافاً به این که میدان فضائی فرم یافته و شکل پذیرفته‌است که با خصوصیات این قسمت در تضاد می‌نشیند و با این همه بد وضوح آن را بیان می‌دارد. قسمت‌های کوچکی که با سنگ م‌فروش‌اند و قبلاً از آن صحبت داشتیم، و پارکی که پراز گیاه و سبزه‌است



تصویر ۵۸ . ساختمان پارلمان

و گرداگرد آن رانده کشیده اند و در آن مجسمه‌هایی چند خود نمائی می‌کند، در این میدان واقع اند که هم بدسبب «تجمل» خود وهم چون انگاری بر آن اعلانی آویخته باشند که: «مزا حمت و ورود بدون اجازه ممنوع» توجه را بدخود می‌خوانند. جالب توجه است که با آن که این میدان در کنارتپه «بیکن» واقع شده و این نکته خود تعیین محل آن را در بافت کلی محله مشکل می‌کند؛ بنظر نمی‌رسد، مزاحمتی برای ثبات بصری فضای نزدیک خود بوجود آورد.

در بافت داخلی محله، چند «نشانه» دیگر موجود است که تا اندازه‌ای اهمیت دارند (تصویر ۵۷). از آن جمله اند: گایسای «یونیورسالیست»^۱ در خیابان‌های «مانتورن» و «چارلز» که هم بدسبب موقعیت آن وهم بدسبب رأس ساختمان آن جالب توجه است؛ ساختمان دانشکده حقوق «سافلک»^۲



تصویر: ۵۹ میدان «لوئیزبرک»

که در خیابان «دین» در مقابل بنای پارلمان واقع است و پیکری ثمین دارد که به روحیه قسمت دولتی محله می افزاید و حد آن را مشخص تر می دارد. دانشکده داروسازی «نیوانگلند» که روحیه مسکونی خیابان «مانتورنان» را برهم می زند؛ و مؤسسه «کارنگی»^۱ در خیابان «پینکی»، جایی که خیابان «اندرسن» بدان می رسد، پیوستگی نمای خانه ها را می شکند و در واقع ورودی قسمت پسمین محله است. پاره ای ساختمان های غیر مسکونی نیز در این محله واقع اند که خوشبختانه در زمینه کلی سیمای محله محو و ناپدید اند. فقط چند «نشانه» معدود که در خارج محله واقع شده، ازدورن آن مرئی است و از این رو بافت داخلی آن صرفاً از خود عوامل موجود در محله مایه می گیرد.

از پیوند «بیکن هیل» به «وست اند» با مرزی مشخص و آشفتگی

میدان «سکالی» که درواقع آن را باید ناحیه «تغییر تدریجی» سیمای این قسمت نام نهاد، قبلاً صحبت داشته‌ایم. این نکته را نیز باید اضافه کنیم که اگرچه منظره این محله ازجانب «کامن» کاملاً به دیده همگان روشن است؛ اما پیوند مستقیم بین این دو - «کامن» و «بیکن هیل» - کاملاً ضعیف است؛ راه مستقیم از یکی به دیگری به‌جز درخیابان‌های «چارلز»، «جی» و «والنات» مسدود است و منظره درختان انبوه سرسبز نیز به‌دیده نمی‌آید. از این رو درخت‌کاری «بیکن هیل» فاقد یک پارچگی است که اگر راه‌یاب‌گشودگی‌ای عمود بر جهت خیابان «بیکن» در آن موجود بود، ممکن بود حاصل آید.

پیوستگی این محله با رودخانه «چارلز» تقریباً به‌احساس همگان آمده بود، محتملاً به‌سبب آن که مناظری زیبا از رودخانه از داخل خیابان‌های شرقی - غربی هویدا است. اما پیوندی به‌اجزاء مشخص کاملاً ناآشکار بود، زیرا طبقه‌بندی قسمت سفالی محله مشکوک است، کناره‌های ساحل مسطح اند و عبور از خیابان «ستارو» برای دست‌یافتن به آب، خالی‌ازاشکال نیست. به‌کلام موجز، پیوندی که بین محله و رودخانه در قسمت علیای تپه به‌نظر می‌آید، وقتی شخص بدان نزدیک شود از میان می‌رود.

در زمینه کلی شهر، «بیکن هیل» علی‌رغم جمعیت قلیل خود، نقشی مؤثر دارد. مظاهر طبیعی فضای خیابان‌ها، درختان و طبقات اجتماعی ساکن آن جزئیات ساختمان‌ها و نمای خوب نگاهداری شده این محله، همه و همه آن را از هر قسمت «بستن» متمایز می‌سازند. قسمتی دیگر از شهر که با «بیکن هیل» خصوصیات تقریباً مشابه دارد، محله «بک‌بی» است، بدین معنی که این دو محله از نظر پیوستگی مصالح مورد استفاده در ساختمان‌ها و سایر مظاهر جسمی، نوع نباتات، نکاتی که دیدار عوامل سیمای آن‌ها به‌ذهن می‌آورد و تا اندازه‌ای استفاده‌ای که بر آن‌ها مترتب است و موقعیت

اجتماعی‌شان باهم شبیه‌اند؛ اما از نظر پست و بلندزمین اجزاء ساختمانی و وضع نگاهداری ساختمان‌ها شباهتی بین آن‌ها موجود نیست. با این همه مصاحبه‌شدگان گاهی این دو محله را باهم اشتباه می‌کردند. تنها قسمت دیگر که باز با «بیکن‌هیل» شباهت دارد موسوم است به «کاپز هیل» که در محله «نرث‌اند» واقع است. این قسمت بر تپه‌ای واقع شده، قدیمی و مسکونی است؛ اما از نظر طبقه اجتماعی ساکن آن، فضا و اجزاء ساختمانی‌ش، فقدان درختان و عدم حدود و مرزی معین کاملاً با «بیکن‌هیل» تفاوت دارد. بنابراین «بیکن‌هیل» محله‌ای منحصر به‌فرد است که در مرکز شهر قدیمی‌افرازد و «بک‌بی»، «کامن»، «دان‌تان» و «وست‌اند» را به یکدیگر مرتبط می‌دارد. و بالقوه می‌تواند بر تمام ناحیه مرکزی «بستن» تسلط یابد و کانونی بر آن باشد. همچنین بالقوه، می‌تواند تغییر جهت ساحل رودخانه «چارلز» را که به‌خاطر آوردن آن در غیر این صورت بس مشکل است؛ اما واجد نقشی مؤثر در کل ساختمان شهر است، مشخص دارد. اگر «بستن» را از جانب «کمبریج» مشاهده کنیم، «بیکن‌هیل» نقشی مؤثر در سیمای آن دارد؛ نه تنها بدین سبب که آن را جالب توجه می‌سازد بلکه چون تسلسل عواملی را که در «پانوراما»ی «بک‌بی» - «بیکن‌هیل» - «وست‌اند»، وجود است تقویت می‌کند و آن را بیشتر به‌دیده می‌آورد؛ اما باید یادآور شویم که از قسمت‌های دیگر شهر، به استثنای «وست‌اند» و «کامن»، سیمای «بیکن‌هیل» به‌سبب شیب تدریجی آن و موانعی که در عرصه دید موجود است به‌عنوان واحدی مستقل مرئی نیست. خود «بیکن‌هیل» مانعی بر ترافیک است که ناچار در امتداد پایه آن در جریان است و در «راه»‌ها «گرم»‌های موجود در آن: خیابان «چارلز»، خیابان «کمبریج» و میدان

«سکالی» تمرکز می‌یابد.

از این رو، می‌توان گفت که «بیکن هیل» محله‌ای است که خصوصیات جسمی‌اش سیمای عمومی آن را تقویت می‌کند و واجد مثال‌های فراوان از تأثیر روانی «راه»ها، شیب‌ها، فضاها، پیوندهای مرزی و تمرکز اجزاء ساختمانی بر ناظر است. نکته دیگر در باب تأثیر این محله آن‌که علی‌رغم قدرت خود، به اندازه‌ای که باید، بر محیط خود تسلط ندارد؛ زیرا خاصه از درون تجزیه می‌شود، رابطه آن با رودخانه «چارلز»، «کامن» و میدان «سکالی» ناقص است و از قدرتی بصری که بالقوه در آن موجود است به اندازه کافی، خاصه با مناظری که در آن رو به بیرون محله ممکن بوده موجود باشد استفاده نشده. قدرت و رضایت خاطری که از دیدار این محله بوجود می‌آید به سبب پیوستگی، دل‌بازی و انسانی بودن سیمای آن است.

«میدان سکالی»

میدان «سکالی» داستانی کاملاً دیگر گونه دارد: «گره»ای است با بافتی زنده که تعیین هویت و توصیف آن آسان بنظر نمی‌رسد. محل و موقعیت آن و نقش مؤثرش در ترافیک شهر، ممکن است در تصویر ۴۹ به دیده آید؛ تصویر ۶۰ که نقشه‌ای تفصیلی از میدان است، مظاهر اصلی جسم آن را مصور می‌دارد.

مصاحبه‌شدگان عموماً این میدان را بصورت «گره»ای متصور می‌داشتند که «راه»های گرداگرد «بیکن هیل» و بین قسمت مرکزی و محله «نرث‌اند» در آن تمرکز می‌یابد. خیابان‌های «کمبریج»، «ترمانت»، «کرت» (در مورد این خیابان، مصاحبه‌شدگان مطمئن نبودند و آن را با خیابان «ستیت» اشتباه می‌کردند) و تعدادی خیابان‌های دیگر که به میدان «داک»، تالار «فانوئل»، میدان «هی مارکت» و محله «نرث‌اند» راه می‌برد، به آن داخل

می‌شوند. در گذشته، خیابان «هانور» مستقیماً به محله «نرث‌اند» راه می‌برد؛ اما در حال حاضر مسدود گشته موجب اشتباه و گمراهی عابرین می‌گردد، در ذهن مردم، میدان «سکالی» گاه گسترش می‌یافت و شامل میدان «بادوین» می‌گشت و گاه خیر.

مصاحبه شدگان به استثنای سالخوردگان، معمولاً تقاطع خیابان «پمبرتن» و میدان «سکالی» را به یاد نمی‌آوردند. برخلاف تقاطع، خیابان «کمبریج» و میدان «سکالی» کاملاً واضح بود و انحنای آن زنده و روشن. اینان می‌دانستند که خیابان «ترمانت» به میدان وارد می‌شود؛ اما برای آن محل ورود آن به میدان نه جالب توجه بود و نه آن که می‌توانستند به اطمینان آن را مشخص دارند. بسیاری از مصاحبه‌شدگان تصور می‌کردند خیابان «واشنگتن» راه به میدان می‌برد و اغلب خیابان‌های «ترمانت» و «کرت» را با هم اشتباه می‌کردند و تصور می‌کردند خیابان‌های «واشنگتن» و «ستیت» که اصلاً در این قسمت موجود نیست، نیز در محل تقاطع این دو خیابان میدان را قطع کند. به استثنای خیابان «هانور» که اکنون مسدود است، مردم هیچ‌کدام از خیابان‌هایی را که به میدان «دالک» محله «نرث‌اند» و میدان «هی‌مارکت» راه می‌برند به تنهایی نمی‌شناختند و از آنان تصویری مشخص در ذهن نداشتند؛ فقط می‌دانستند که همه آن‌ها انحنای می‌یابند و به دامنه تپه راه می‌برند. مهم‌تر از همه ارتفاع قسمت‌های مختلف نسبت به یکدیگر در ذهن مردم، بود: «بیکن‌هیل» بالاتر از سایر قسمت‌ها قرار داشت؛ میدان «سکالی» فلاتی بود و اجد شیب در دامنه تپه «بیکن»، خیابان‌های «کمبریج» و «ترمانت» در تبعیت از انحنای تپه ادامه می‌یافتند و خیابان‌های دیگر راه به پائین تپه می‌بردند.

خود میدان بی شکل بود و به تصور آوردن آن مشکل . اگر چه ،
جانبی که میدان «بادوین» در آن واقع است با بقیه میدان تا اندازه ای
تفاوت داشت ، اما کل میدان صرفاً بصورت نقطه تقاطع چند خیابان و فاقد
سیمائی مشخص به تصور می آمد . مهمترین عامل در این میدان ورودی
ایستگاه تراموای مرکزی شهر بود . حالتی از خرابی و انهدام بر میدان
مستولی بود و تفریحات مبتذل در آن موجود و اغلب بناهای کهنه نیز به
حال خود گذاشته شده و بصورت «کج دار و مریز» از آنان استفاده می شد .

متجاوزان زمینی از مصاحبه شدگان درباره نکات زیر اشتراك نظر داشتند:
خیابان «کمبریج» در حالی که انحنا می یابد و از عرضش کاسته می شود
به میدان وارد می شود .
میدان در کمر تپه ای واقع شده و خیابان ها از رأس تپه یا از دامنه
آن بدان راه می برند .

متجاوز از يك چهارم مصاحبه شدگان افزودند که :
خیابان «ترمانت» راه به میدان می برد .
در میان میدان ، ایستگاه تراموایی موجود است .
خیابان «هانور» به میدان راه می یابد .
خیابان «کرت» (یا خیابان «ستیت» ؟) که به جانب دامنه تپه سرایش
می شود و از آن منشعب می گردد .

دست کم سه نفر از مصاحبه شدگان توانستند بگویند که :
خیابان هائی که از این میدان منشعب می شوند به میدان «داک» یا
تالار «فانوئل» راه می برند .
چند میکده در این میدان واقع است .
رابطه میدان و خیابان «واشنگتن» مبهم است .
به سؤالاتی که در خیابان ها می شد پاسخ های زیر داده شد که اغلب

تکراری بود :

برسر راه خطوط تراموا واقع شده .
خیابان «ترمانت» بدان راه می برد .

نکات زیر دست کم از جانب ۲ تا ۴ عابر خاطر نشان گشت :
خیابان «کمبریج» به میدان راه می برد .
خیابان «واشنگتن» به میدان راه می برد (اشتباه) .
درمیان میدان جزیره سکوما نندی موجود است که محل توقف تراموا
است .

خیابان ها از رأس تپه یا ازدامنه آن به میدان راه می برند .
خیابان هائی که در محله «نرث اند» ، در ماوراء یازیر خیابان «آرتری»
واقع اند ، بدان راه می برند .

چندسینما در میدان موجود است .
میدانی است در «بستن» که صرفاً محل تقاطع چند خیابان است .
میدانی است وسیع ، جائی است وسیع .
دریک انتهای آن گاراژی واقع شده .

واضح است نظریاتی که درباره میدان «سکالی» مذکور افتاد با
مقایسه با نظریاتی که درباره «بیکن هیل» ابراز شده ، به استثنای نام
خیابان ها که جنبه توصیفی ندارند و نازده اغلب آمیخته به اشتباه بود ، ناقص است .
با این همه این میدان ، اگرچه ممکن است سیمائی محدود داشته باشد ، در بافت
«بستن» نقش مؤثر دارد .

قسمت وسیع تری که حقیقتاً باید آن را میدان «سکالی» بشمار آورد
نقشه ای تقریباً نظام یافته دارد . قسمتی که محدود به خود میدان است
(از خیابان «کرت» تا خیابان «سادبر») مستطیلی کشیده است (تصویر ۶۰)
که خیابان های کوچک به تناوبی نامنظم بدان راه می یابند . در نقشه ،
«راه» ها ، منطقی بنظر می آید : شکلی دوکی دارد که سه شاخه از یک

جانب و دوشاخه از جانب دیگر به آن اتصال می‌یابند . اما در فضا ، این نظم مرئی نیست : خیابان‌های فرعی دنداندهائی نامقبول در آن بوجود می‌آورند ، ازدحام ترافیک فضای آن را تجزیه می‌کند و کف آن که از جانب عرض کج است به دیده ناخوش آیند می‌آید (تصویر ۶۱) . اگر نکته‌ای در سیمای این میدان ثباتی بوجود آورد ، تابلوئی بزرگ است که در نبش خیابانهای «کمبریج» و «سادبری» روبه میدان نصب شده ؛ آگهی شام‌خ و پرزرق و برقی است که اگر نه بدزیبائی اما به استواری ، پایانی بد فضای میدان می‌دهد .

تصویر ۶۰ . خیابان‌ها و ساختمان‌های میدان «سکالی»



سیستم «راه»ها فرمی مبهم دارد؛ زیرا یکی از شاخه های آن - خیابان «سادبری» - ظاهر خیابانی نسبتاً محقر را بدهن می آورد و تشخیص ورودی بسیاری از «راه»های فرعی به میدان بس مشکل است. این که این قسمت در جانب تپه ای واقع شده در سراسر آن و تمام راه هایی که بدان وارد می شوند به احساس می آید و در حالی که ثبات فضائی آن را از میان می برد، عامل اصلی در رابطه این قسمت با نواحی است که دورتر اند و به دیده نمی آیند.

فضای این میدان به جانب شمال غرب ادامه می یابد و از طریق خیابان عریض «کمبریج» به میدان «بادوین» راه می یابد که میدان اخیر را بیشتر باید محل تقاطع چند خیابان، یا جائی که خیابان «کمبریج» خود، تغییر جهت می دهد، بشمار آورد تا میدانی به معنی واقعی. بین میدان «سکالی» و میدان «بادوین» فضا صرفاً فاقد شکل است و سامانی ندارد، به درجه ای که تشخیص جهت در آن، به استثنای اشاراتی که ممکن است با جریان ترافیک به دیده آید، مشکل است. به راستی جریان ترافیک در این قسمت، عاملی غالب است: میدان مدام پر از اتومبیل است و ردیف های متراکم اتومبیل ها، صرف نظر از سایر خصوصیات بصری میدان، خود «راه»های اصلی را بوجود می آورد.

در درون میدان، عوامل جسمی بندرت باهم وجه تشابه دارند و به آن خصوصیتی برجسته می دهند. ساختمان ها، اندازه ها و اشکال متفاوت دارند و مصالح مختلف - هم قدیمی و هم نسبتاً تازه - در آن ها بکار رفته است؛ ولی بطور کلی ویرانی و انهدام در سیمای آن ها هویدا است. ناگفته نگذاریم که استفاده ای که از طبقات تحتانی ساختمان ها می شود و فعالیتی که در آن ها جریان دارد، ثبات و یکدستی بیشتر دارد. در دو جانب میدان، ردیف می کنده ها، رستوران های پست، کاباره ها، سینماها، فروشگاه های

ارزان و مغازه‌هایی که در آن‌ها کالاها و امتعه دسته دوم بفروش می‌رسد ، موجود است . و این ردیف به استثنای چند مغازه خالی که در جانب غرب میدان واقع است یکسره ادامه می‌یابد . همراه یا این مغازه‌ها باید از نمای فروشگاه‌ها و تابلوها و خصوصیات مردمی که در پیاده‌روها در حرکت‌اند یاد کرد : الکی‌ها ، بی‌خانمان‌ها ، ملاحان کشتی‌های تازه رسیده به بندر که معمولاً در میان جمعیت عابر «قسمت مرکزی» شهرهای امریکا به چشم می‌خورند در این جا نیز موجوداند . به شب هنگام نیز تشخیص سیمای میدان «سکالی» از بقیه قسمت مرکزی «بستن» آسان‌تر است؛ زیرا چراغ‌ها، فعالیت‌ها و جمعیت پیاده روهای آن در تضاد آشکار با بقیه این قسمت است که در تاریکی و سکوت فرو رفته .

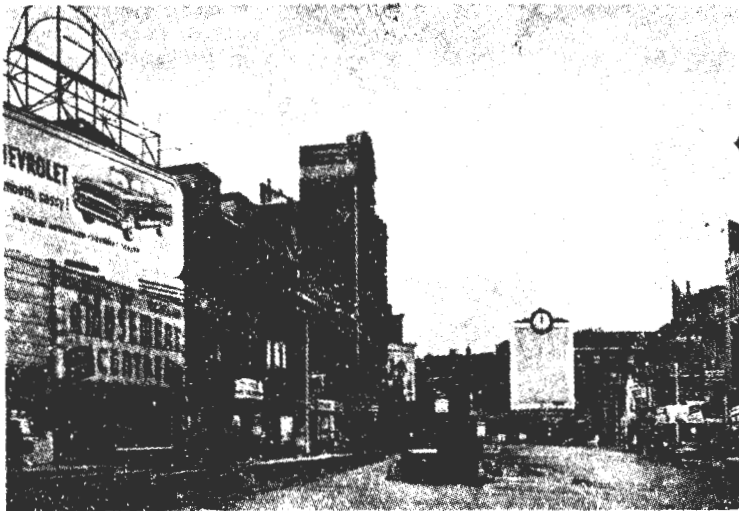
از این رومظاهر بصری میدان «سکالی» را بی‌شکلی فضائی آن ، ترافیک سنگین ، شیب فراوان ، یکنواختی همراه با ویرانی و انهدام ، مغازه‌ها ، رستوران‌ها و میکده‌های محقر و احیاناً نامقبول و مردم و عابریانی که وضعی در توافق با سیمای محله دارند ، بوجود می‌آورد . اما بیشتر این خصوصیات چندان در شهر غیر معمولی نیست که بتواند به این میدان سیمائی خاص خود دهد . انهدام و کهنگی و مغازه‌های محقر نامقبول در نقاط متعدد، نزدیک «دان‌تان» موجود است. در امتداد خیابان «واشنگتن» بین خیابان‌های «داور» و «برادوی» نیز، حتی بصورتی بارزتر ، چنین مردم و چنین مغازه‌هایی به چشم می‌خورد. آشفتگی فضائی در نقاط تقاطع «راه»‌ها ، در «بستن» اغلب موحود است . و مثال‌هایی دیگر از این آشفتگی فضائی را به آسانی می‌توان در میدان «بادوین» ، میدان «داک» ، میدان پارک ، تقاطع خیابان‌های «چرچ» و «گرین» و یا خیابان‌های «هریس» و «اسکس»

یافت. شکل مستطیل کشیده این میدان شاید منحصر بفرد باشد؛ اما قابل رؤیت نیست. بی شک، شیب این «گره» و رابطه بافت آن با بافت تمام «بستن» از عوامل نخستین در تشخیص هویت سیمای آن است.

چون مهمترین نقش میدان «سکالی» وظیفه‌ای است که به عنوان تقاطع «راه»ها به عهده دارد، لازم است آن را به هنگام حرکت مشاهده کرد؛ یا به عبارت دیگر، جواب بدین سؤال که وقتی شخص بدان نزدیک می‌شود و یا آن را پشت سر می‌گذارد، سیمای آن چگونه است؟ هنگامی که شخص از خیابان «ترمانت» که شیبی ملایم رو به میدان دارد به آن وارد می‌شود آن را به صورت «گره»ای ملاحظه می‌کند که از توده ساختمان‌ها پائین تر قرار گرفته؛ «لبه»ای آشکار برای قسمت تجارתי «بستن» بوجود می‌آورد که در آن نخست منظره‌ای از ساختمان‌های قدیمی و آجری و تابلوهایی در نبش خیابان «کرن هیل»^۱، به دیده می‌آید؛ و سپس در جانب چپ، فضایی پیوسته و تابلوهایی که زنگ زمان گرفته. شلوغی رفت و آمد اتومبیل‌ها نیز تأثیری قوی بر ناظر می‌گذارد.

خیابان «واشنگتن»، در مرحله نخست به میدان «داک» راه می‌برد و خیابان «کرت» که آن را به میدان «سکالی» مرتبط می‌دارد، بنظر بی‌اهمیت و غیرمتشخص می‌رسد. — اگر چه ساختمان قدیمی پارلمان در نبش آن واقع است. خیابان «کرت»، خود بصورتی ضعیف و تقریباً ناآشکار به میدان «سکالی» راه می‌برد.

خیابان «کمبریج» بوضعی تقریباً مصمم در جهت جنوب شرقی ادامه می‌یابد و به مقصد خود، ساختمان شرکت تلفن، در میدان «بادوین» که بزرگ و متشخص است — اگر چه ممکن است نمایی جالب توجه نداشته



تصویر ۶۱ . میدان «سکالی» روبرو شمال

باشد - راه می برد . اما در این جا ، این خیابان چنان دچار آشفتگی فضائی می شود که احساس جهت و مقصد در آن بکلی مفقود می گردد . تنها ، هنگامی که این خیابان از میدان « بادوین » می گذرد و به جانب خیابان « سادبری » می پیچد ، سیمای میکده ها ، ساختمان های بلند دفاتر کار که در پس میکده ها فرار گرفته اند و ایستگاه تراموا در مرکز خیابان به چشم می خورد .

خیابان های دائین تپه - « سادبری » ، « براتل » و « کرن هیل » - همه در نزدیك میدان ، شیبی روبرو بالا می یابند . درهمه آن ها ناظر حس می کند که فضائی گشوده در پیش دارد ؛ و نیز شاید بتدریج تعداد میکده ها و اماکنی از این قبیل نقصان می یابد . اما معمولاً گشودگی این میدان از دور بسیار کمتر به دیده می آید تا گشودگی میدان « پمبرتن » که در آن ساختمان « دادگاه

استان^۱ سر به آسمان بر می دارد. به نظر می رسد میدان «سکالی» صرفاً «انتہائی» یا «انحنائی» در این خیابان باشد. انحنای روبه بالای خیابان «کرن هیل» تجربه فضائی دلپذیری برای ناظر بوجود می آورد (و مانند آن است که از سراندیشه چنین طرح شده باشد)؛ اما در محل ورود خود به میدان «سکالی» نکته ای جالب توجه در آن موجود نیست. در بالای تپه، از میدان «پمبرتن» و خیابان «هاوارد» نیز این میدان سیمائی غیر متشخص دارد. از این رو، تنها خیابان «کمبریج»، علی رغم آشفتگی آن پس از خیابان «بادوین» در جوار میدان، سیمائی می یابد که تا اندازه ای متشخص و مستحسن است. در خیابان «کمبریج» نیز، شخص نسبتاً آسانی می تواند جهت خروج خود را از خیابان بیابد؛ اما در همین جا، خیابان «هانور» اهمیت خود را از دست می دهد و تمیز آن - به استثنای آن که عریض است - مشکل می شود. خیابان «سادبری» نیز که در این قسمت ترافیک سنگینی در آن جاری است، از نظر اندازه و دکانی که در دو جانب آن قرار گرفته، خیابانی فرعی و کم اهمیت بنظر می آید. همچنین ورودی خیابان پراهمیت «ترمانت» به میدان، اگر آن را از جانب شمال مشاهده کنیم انحنای بسیار می یابد و تقریباً «نامرئی» می گردد. برای بسیاری از مصاحبه شدگان، به تصور آوردن محل اتصال خیابان «ترمانت» و میدان «سکالی» مشکل بود. اما همین که آن را می یافتند، یافتن جهت در خود خیابان «ترمانت» به سبب تسلسلی که از سیمای ساختمان هائی نظیر ساختمان تأثر «هیل»^۲، ساختمان «پارکر»^۳، کلیسای کوچک «کینگ»^۴، معبد «ترمانت»^۵، گورستان «گراناری»^۶ و «کامن» بوجود می آید، آسان می گشت.

County Courthouse Annex — ۱

Parker House — ۳ Hill Theater — ۲

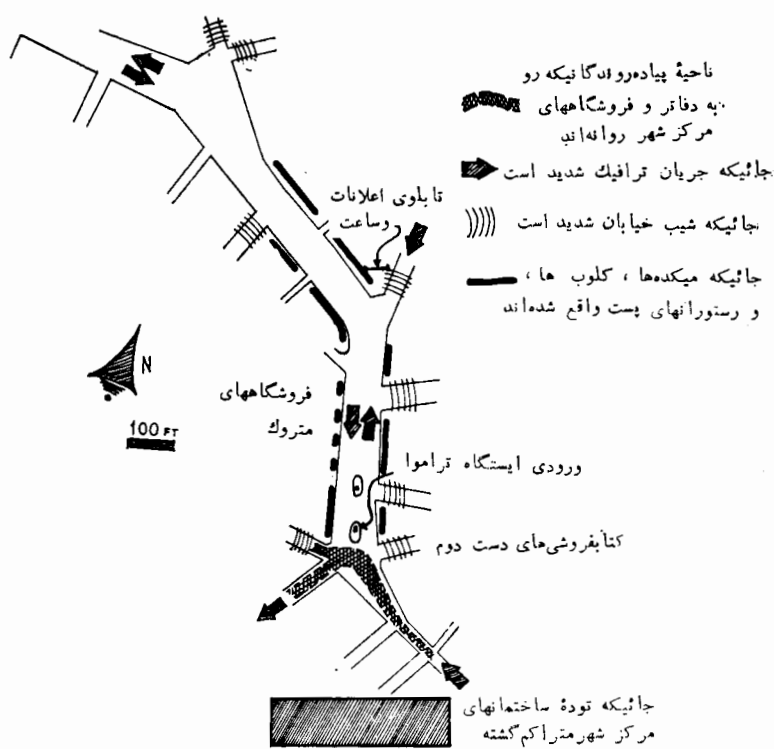
the Tremont Temple — ۵ King ' s Chapel — ۴

the Granary Burying Ground — ۶

فضای میدان «سکالی» به شدت بسیار به پائین تپه و اندکی متمایل به چپ به درون خیابان «کرت» راه می برد. اما ترافیک اتومبیل درست در جبهتی، برخلاف این تحرك فضائی، جریان دارد؛ زیرا روبه به بالای تپه تا داخل میدان و تا این نقطه «يك طرفه» است. اگر شخص از داخل میدان به خیابان «کرت» قدم بگذارد و در آن به حرکت ادامه دهد، هیچ اشاره ای به دیده نمی آید که وجود خیابان «واشنگتن» را معلوم دارد و تنها مظهري از این خیابان ساختمان قدیمی پارلمان است که در فضائی آشفته واقع شده. از این رو رابطه خیابان «واشنگتن» و میدان «سکالی» از دو جهت نا آشکار است.

نکته گنج کننده دیگر آن است که خیابان های «کرت» و «کرن هیل»، بسیار نزدیک یکدیگر به میدان وارد می شوند؛ اما پس از اندک زمانی جهات مختلف می یابند که بنظر می رسد به اندازه فاصله خیابان «ستیت» و میدان «داک» از یکدیگر دور باشند. دوباره می توان نتیجه گرفت که در حرکت، روبه بیرون میدان، خیابان «کمبریج» تنها «راهی» است که سیمائی تمیز دادنی دارد. - اگر چه ابهام خیابان «ترمانت» نیز نسبتاً کوتاه است.

ناگفته نگذاریم که میدان با خارج خود، گذشته از طریق شیب و یا «رام» ها از طریق مناظری که از ساختمان های برون میدان، در داخل آن به دیده می آید، مرتبط می گردد. از جمله این ساختمان ها که از داخل میدان به دیده می آیند، می توان از ساختمان شرکت تلفن در میدان «بادوین»، ساختمان دادگاه استان در میدان «پمبرتن» (که هر دو از نظر معماری، به استثنای تنوعی که در ارتفاعشان موجود است، شخصی ندارند) و ساختمان بلندگمرک (که سیمائی بس مشخص دارد و از جانب جنوب شرقی به عنوان



تصویر ۶۲. عوامل بصری میدان «سکالی»

نشان پایان خیابان «ستیت» و کناره دریا به دیده می‌آید (نام برد . در دورنمایی که در میدان، از جانب جنوب مرئی است، خیره‌کننده‌ترین عامل، گروه ساختمان‌های دفاتر کار است که نمودار محله واقع در حوالی میدان «پست‌خانه» است و مشخص دارندۀ این نکته که میدان «سکالی» در حاشیۀ هسته‌ای که «دان تان» بوجود می‌آورد واقع شده .

بر خلاف محله «بیکن‌هیل» و یا خیابان «کامن‌ولث»، میدان «سکالی» را به اشکال می‌توان از خارج آن جز هنگامی که شخص کاملاً به آن

نزدیک می‌شود مشاهده کرد. تنها سالخوردگان به خاطر می‌آورند که ساختمان «دادگاه استان» را که نسبتاً به میدان نزدیک است از دور رؤیت کرده‌اند.

در بافت درونی میدان، بندرت عاملی موجود است که تنوعی در جهات و اجزاء میدان بوجود آورد (تصویر ۶۲). «نشانه» اصلی دردزون آن، ورودی ایستگاه تراموا و کیوسک روزنامه‌فروشی مجاور است که بر پایه‌ای بیضی شکل در میان جریان ترافیک قرار گرفته. تازه‌این «نشانه» نیز بقدری کوتاه است که ازدور تمیز آن مشکل است. تأثیر آن نیز به سبب وجود «ساختمانی» مشابه بر سکوئی مشابه، در پشت آن، نقصان می‌یابد. اما ساختمان «پشتی» صرفاً برای خروج از ایستگاه تراموای زیر زمینی مورد استفاده قرار می‌گیرد، در آن چند دکانی موجود است اما فاقد کیوسک روزنامه فروشی است؛ و از این رو باید آن را از نظر بصری «مرده» بشمار آورد. ورودی ایستگاه تراموا که همه تصور می‌کنند در میان میدان واقع باشد، عملاً بسیار نزدیک انتهای آن است. یک نکته کوچک قابل توجه دیگر در سیمای این میدان، مغازه‌ای سیگار فروشی است در نبش خیابان‌های «پمبرتن» و «ترمانت» که نامش را با حروفی درخشنده بر سر در خود دارد و در پای ساختمان بانك «سافلک» قرار گرفته و با آن در تضادی آشکار می‌نشیند.

به استثنای شیب جانبی میدان و جریان شدید ترافیک، چند اشاره در تشخیص جهت در داخل میدان موجود است که بنظر می‌رسد محوری در آن بوجود آورند. تغییر و تنوعی تدریجی چه در فضای میدان و چه در حجم ساختمان‌های آن موجود نیست. بناهای بلند که در دور نمای مرئی در میدان از جانب جنوب و اعلان بزرگی که در جانب شمال واقع است از عوامل تمیز و تشخیص جهت در داخل خود میدان هستند.

اما تنوع فعالیت و نوع استفاده از ساختمان‌ها، علامت متعدد در تشخیص جهت بوجود می‌آورد. تراکم عابرین و ترافیکی که از میدان خارج می‌شود در انتهای جنوبی میدان به حداکثر می‌رسد و در همین جا مغازه‌هایی مانند «دراگ‌ستور» ها، رستوران‌ها و سیکارفروشی‌ها وجود دارد که معمولاً حوائج مرکز تجارتی شهرها را بر می‌آورند. عابرین را نیز مخلوطی از کارمندان دفاتر و مغازه داران تشکیل می‌دهد. فروشگاه‌های خوب ارزان فروشی بیشتر در جانب شرق میدان قرار دارند تا در جانب غرب آن. برخلاف، مسافر خانه‌ها و هتل‌هایی که هر اطاق آن به اجاره دائم مستاجرانی رفته است، در جانب غرب میدان قرار دارند که روبه بالا ادامه می‌یابند و به حاشیه «بیکن هیل» نفوذ می‌کنند. در این جا عابرین همان‌ها هستند که عموماً تصور می‌شود این میدان، گذرگاهشان باشد. وجود دسته‌ای از کتابفروشی‌های دست دوم در میدان نیز، اشاره‌ای در درون آن برای تمیز جهت است. حاشیه شمالی میدان به ساختمانی چند طبقه اختصاص یافته که فروشگاه میخ و لولا و لوازمی از این قبیل‌اند. بدین ترتیب، در حالی که میدان از نظر جسمی استخوان‌بندی محکمی ندارد، دارای بافت درونی متنوعی است که حاصل پست و بلند آن، جریان ترافیک و نوع مغازه‌های آن است.

با توصیف ما تاکنون آشکار می‌شود که میدان احتیاج به سیمائی متشخص دارد که درخور وظیفه آن و فعالیت‌های جاری در آن باشد. ممکن است بتوان فضای مستطیل میدان را، شکل دوکی سیستم «راه» های آن را و دامنه مطبق تپه‌ای را که این میدان در آن واقع است به قسمی در آورد که مظاهر مستحسن چشم‌گیر ایجاد کند. برای آن که وظیفه میدان در سیمای آن منعکس شود، باید «مفصل» هر راه مهم بدان، چه از درون و چه از بیرون کاملاً آشکار شود. این میدان بالقوه می‌تواند از نظر بصری نقشی بس مهم داشته باشد: کانونی بر رأس شبه جزیره «بستن» باشد، محوری برای چندین محله متعدد («بیکن هیل»، «وست‌اند»، «نرث‌اند»، ناحیه بازار،

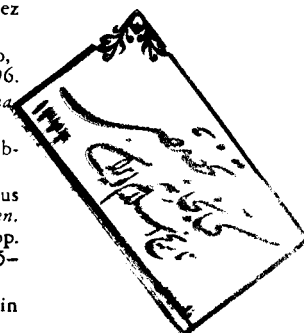
محلّه مالی و محلّه فروشگاه‌های مرکزی) بوجود آورد و «گره» ای باشد از «راه» هائی مهم چون خیابان «ترمانت» ، «کمبریج» ، «کرت - ستیت» و «سابری» و شخصیتی اصلی در مجموعه ای شود که از وحدت سه میدان «پمبرتن» «داک» و خود «سکالی» می تواند حاصل آید، - سه میدانی که هریک خود «گره» ای هستند و ارتفاعات متفاوت دارند .

باید توجه داشت که «سکالی» صرفاً محل تجمع اماکن و مردمی نیست که دیدار آن ، ساکنین «مرفه و آراسته» شهر را ناراحت کند ؛ بلکه فرصتی بس مناسب و از دست رفته برای ایجاد تصویری مستحسن است .

BIBLIOGRAPHY

1. Angyal, A., "Über die Raumlage vorgestellter Oerter, *Archiv für die Gesamte Psychologie*, Vol. 78, 1930, pp. 47-94.
2. Automotive Safety Foundation, *Driver Needs in Freeway Signing*, Washington, Dec. 1958.
3. Bell, Sir Charles, *The People of Tibet*, Oxford, Clarendon Press, 1928.
4. Best, Elsdon, *The Maori*, Wellington, H. H. Tombs, 1924.
5. Binet, M. A., "Reverse Illusions of Orientation," *Psychological Review*, Vol. I, No. 4, July 1894, pp. 337-350.
6. Bogoraz-Tan, Vladimir Germanovich, "The Chukchee," *Memoirs of the American Museum of Natural History*, Vol. XI, Leiden, E. J. Brill; and New York, G. E. Stechert, 1904, 1907, 1909.
7. Boulding, Kenneth E., *The Image*, Ann Arbor, University of Michigan Press, 1956.
8. Brown, Warner, "Spatial Integrations in a Human Maze," *University of California Publications in Psychology*, Vol. V, No. 5, 1932, pp. 123-134.
9. Carpenter, Edmund, "Space Concepts of the Aivilik Eskimos," *Explorations*, Vol. V, p. 134.
10. Casamajor, Jean, "Le Mystérieux Sens de l'Espace," *Revue Scientifique*, Vol. 65, No. 18, 1927, pp. 554-565.
11. Casamorata, Cesare, "I Canti di Firenze," *L'Universo*, Marzo-Aprile, 1944, Anno XXV, Number 3.

12. Claparède, Edouard, "L'Orientation Lointaine," *Nouveau Traité de Psychologie*, Tome VIII, Fasc. 3, Paris, Presses Universitaires de France, 1943.
13. Cornetz, V., "Le Cas Élémentaire du Sens de la Direction chez l'Homme," *Bulletin de la Société de Géographie d'Alger*, 18e Année, 1913, p. 742.
14. Cornetz, V., "Observation sur le Sens de la Direction chez l'Homme," *Revue des Idées*, 15 Juillet, 1909.
15. Colucci, Cesare, "Sui disturbi dell'orientamento topografico," *Annali di Neurologia*, Vol. XX, Anno X, 1902, pp. 555-596.
16. Donaldson, Bess Allen, *The Wild Rue: A Study of Mubammadan Magic and Folklore in Iran*, London, Lirzac, 1938.
17. Elliott, Henry Wood, *Our Arctic Province*, New York, Scribners, 1886.
18. Finsch, Otto, "Ethnologische erfahrungen und belegstücke aus der Südsee," Vienna, Naturhistorisches Hofmuseum, *Annalen*. Vol. 3, 1888, pp. 83-160, 293-364. Vol. 6, 1891, pp. 13-36, 37-130. Vol. 8, 1893, pp. 1-106, 119-275, 295-437.
19. Firth, Raymond, *We, the Tikopia*, London, Allen and Unwin Ltd., 1936.
20. Fischer, M. H., "Die Orientierung im Raume bei Wirbeltieren und beim Menschen," in *Handbuch der Normalen und Pathologischen Physiologie*, Berlin, J. Springer, 1931, pp. 909-1022.
21. Flanagan, Thomas, "Amid the Wild Lights and Shadows," Columbia University Forum, Winter 1957.
22. Forster, E. M., *A Passage to India*, New York, Harcourt, 1949.
23. Gatty, Harold, *Nature Is Your Guide*, New York, E. P. Dutton, 1958.
24. Gautier, Emile Félix, *Missions au Sahara*, Paris, Librairie A. Colin, 1908.
25. Gay, John, *Trivia, or, The Art of Walking the Streets of London*, Introd. and notes by W. H. Williams, London, D. O'Connor, 1922.
26. Geoghegan, Richard Henry, *The Aleut Language*, Washington, U. S. Department of Interior, 1944.
27. Gemelli, Agostino, Tessier, G., and Galli, A., "La Percezione della Posizione del nostro corpo e dei suoi spostamenti," *Archivio Italiano di Psicologia*, I, 1920, pp. 104-182.
28. Gemelli, Agostino, "L'Orientazione Lontana nel Volo in Aeroplano," *Rivista Di Psicologia*, Anno 29, No. 4, Oct.-Dec. 1933, p. 297.
29. Gennep, A. Vap, "Du Sens d'Orientation chez l'Homme," *Religions, Moeurs, et Légendes*, 3e Série, Paris, 1911, p. 47.
30. Granpré-Molière, M. J., "Landscape of the N. E. Polder," translated from *Forum*, Vol. 10:1-2, 1955.



31. Griffin, Donald R., "Sensory Physiology and the Orientation of Animals," *American Scientist*, April 1953, pp. 209-244.
32. de Groot, J. J. M., *Religion in China*, New York, G. P. Putnam's, 1912.
33. Gill, Eric, *Autobiography*, New York City, Devin-Adair, 1941.
34. Halbwachs, Maurice, *La Mémoire Collective*, Paris, Presses Universitaires de France, 1950.
35. Homo, Leon, *Rome Impériale et l'Urbanisme dans l'Antiquité*, Paris, Michel, 1951.
36. Jaccard, Pierre, "Une Enquête sur la Désorientation en Montagne," *Bulletin de la Société Vaudoise des Sciences Naturelles*, Vol. 56, No. 217, August 1926, pp. 151-159.
37. Jaccard, Pierre, *Le Sens de la Direction et L'Orientation Lointaine chez l'Homme*, Paris, Payot, 1932.
38. Jackson, J. B., "Other-Directed Houses," *Landscape*, Winter, 1956-57, Vol. 6, No. 2.
39. Kawaguchi, Ekai, *Three Years in Tibet*, Adyar, Madras, The Theosophist Office, 1909.
40. Kepes, Gyorgy, *The New Landscape*, Chicago, P. Theobald, 1956.
41. Kilpatrick, Franklin P., "Recent Experiments in Perception," *New York Academy of Sciences, Transactions*, No. 8, Vol. 16, June 1954, pp. 420-425.
42. Lange, Suzanne, *Feeling and Form: A Theory of Art*, New York, Scribner, 1953.
43. Lewis, C. S., "The Shoddy Lands," in *The Best from Fantasy and Science Fiction*, New York, Doubleday, 1957.
44. Lyons, Henry, "The Sailing Charts of the Marshall Islanders," *Geographical Journal*, Vol. LXXII, No. 4, October 1928, pp. 325-328.
45. Macgrath, Brian G., "The Astronomy of the Aranda and Luritja Tribes," Adelaide University Field Anthropology, Central Australia no. 10, taken from *Transactions of the Royal Society of South Australia*, Vol. LVI, 1932.
46. Malinowski, Bronislaw, *Argonauts of the Western Pacific*, London, Routledge, 1922.
47. Marie, Pierre, et Behague, P., "Syndrome de Désorientation dans l'Espace," *Revue Neurologique*, Vol. 26, No. 1, 1919, pp. 1-14.
48. Morris, Charles W., *Foundations of the Theory of Signs*, Chicago, University of Chicago Press, 1938.
49. *New York Times*, April 30, 1957, article on the "Directomat."
50. Nice, M., "Territory in Bird Life," *American Midland Naturalist*, Vol. 26, pp. 441-487.
51. Paterson, Andrew and Zangwill, O. L., "A Case of Topographic Disorientation," *Brain*, Vol. LXVIII, Part 3, September 1945, pp. 188-212.

52. Peterson, Joseph, "Illusions of Direction Orientation," *Journal of Philosophy, Psychology and Scientific Methods*, Vol. XIII, No. 9, April 27, 1916, pp. 225-236.
53. Pink, Olive M., "The Landowners in the Northern Division of the Aranda Tribe, Central Australia," *Oceania*, Vol. VI, No. 3, March 1936, pp. 275-305.
54. Pink, Olive M., "Spirit Ancestors in a Northern Aranda Horde Country," *Oceania*, Vol. IV, No. 2, December 1933, pp. 176-186.
55. Porteus, S. D., *The Psychology of a Primitive People*, New York City, Longmans, Green, 1931.
56. Pratolini, Vasco, *Il Quartiere*, Firenze, Valleschi, 1947.
57. Proust, Marcel, *Du Côté de chez Swann*, Paris, Gallimard, 1954.
58. Proust, Marcel, *Albertine Disparue*, Paris, Nouvelle Revue Française, 1925.
59. Rabaud, Etienne, *L'Orientation Lointaine et la Reconnaissance des Lieux*, Paris, Alcan, 1927.
60. Rasmussen, Knud Johan Victor, *The Netsilik Eskimos* (Report of the Fifth Thule Expedition, 1921-24, Vol. 8, No. 1-2) Copenhagen, Gyldendal, 1931.
61. Rattray, R. S., *Religion and Art in Ashanti*, Oxford, Clarendon Press, 1927.
62. Reichard, Gladys Amanda, *Navaho Religion, a Study of Symbolism*, New York, Pantheon, 1950.
63. Ryan, T. A. and M. S., "Geographical Orientation," *American Journal of Psychology*, Vol. 53, 1940, pp. 204-215.
64. Sachs, Curt, *Rhythm and Tempo*, New York, Norton, 1953.
65. Sandström, Carl Ivan, *Orientation in the Present Space*, Stockholm, Almqvist and Wiksell, 1951.
66. Sapir, Edward, "Language and Environment," *American Anthropologist*, Vol. 14, 1912.
67. Sauer, Martin, *An Account of a Geographical and Astronomical Expedition to the Northern Parts of Russia*, London, T. Cadell, 1802.
68. Shen, Tsung-lien and Liu-Shen-chi, *Tibet and the Tibetans*, Stanford, Stanford University Press, 1953.
69. Shepard, P., "Dead Cities in the American West," *Landscape*, Winter, Vol. 6, No. 2, 1956-57.
70. Shipton, Eric Earle, *The Mount Everest Reconnaissance Expedition*, London, Hodder and Stoughton, 1952.
71. deSilva, H. R., "A Case of a Boy Possessing an Automatic Directional Orientation," *Science*, Vol. 73, No. 1893, April 10, 1931, pp. 393-394.
72. Spencer, Baldwin and Gillen, F. J., *The Native Tribes of Central Australia*, London, Macmillan, 1899.